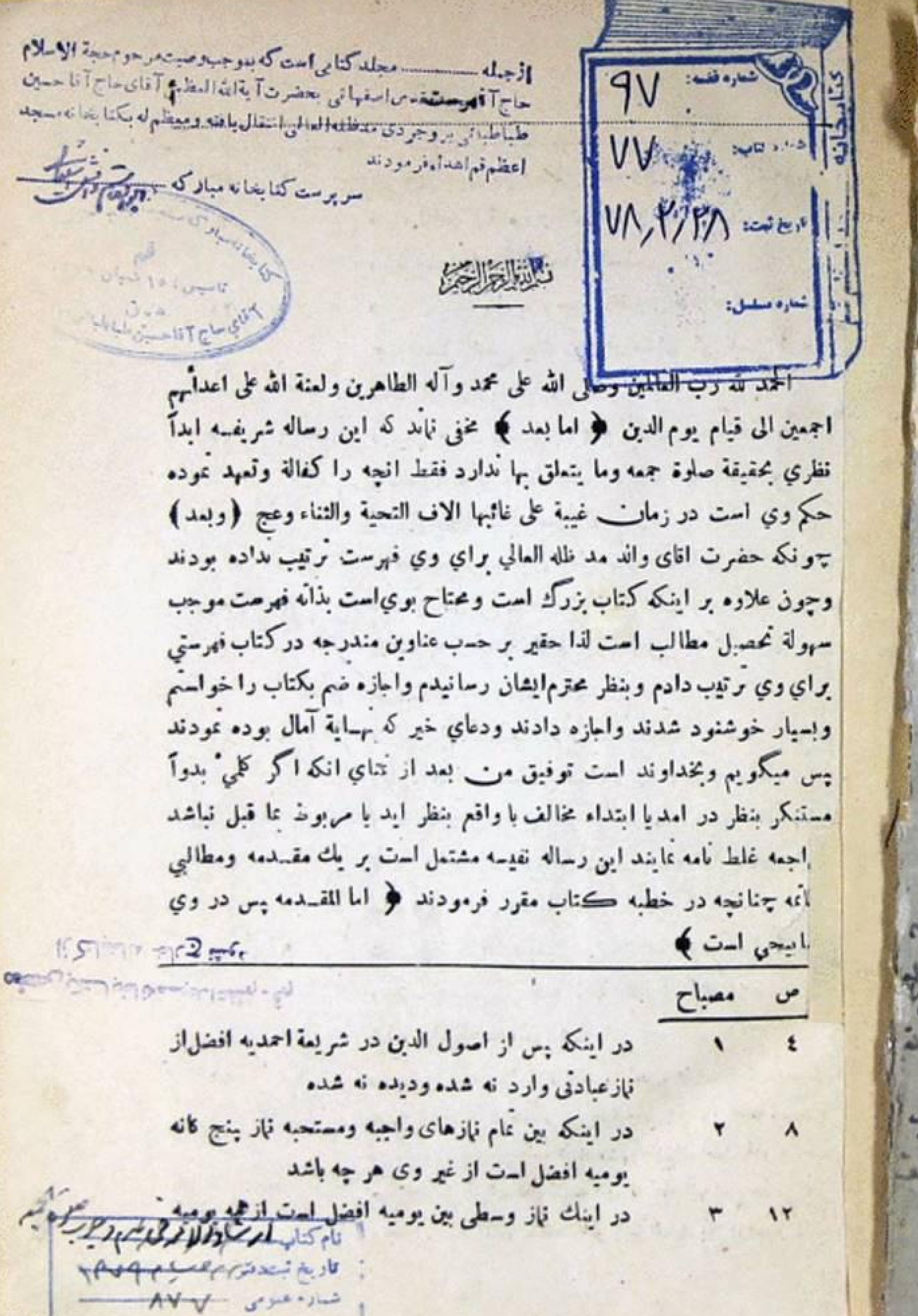




بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین ﴿ اما بعد ﴾ مخفی نماند که این رساله شریفه ابداً نظری بحقیقة صلوة جمعه وما یتعلق بها ندارد فقط انچه را کفالة وتعهد نموده حکم وی است در زمان غیبة علی غائبها الاف التحیة والثناء وعج ﴿ وبعد ﴾ چونکه حضرت اقای والد مد ظله العالی براي وي فهرست ترتیب نداده بودند وچون علاوه بر اینکه کتاب بزرگ است ومحتاج بوي است بذاته فهرست موجب سهولة تحصیل مطالب است لذا حقیر بر حسب عناوین مندرجه در کتاب فهرستي براي وي ترتیب دادم وبنظر محترم ایشان رسانیدم واجازه ضم بکتاب را خواستم وبسیار خوشنود شدند واجازه دادند ودعاي خیر که نهایة آمال بوده نمودند پس میگویم وبخداوند است توفیق من بعد از تمناي انکه اگر کلمي بدواً مستنکر بنظر در امد یا ابتداء مخالف با واقع بنظر اید یا مربوط بما قبل نباشد مراجعه غلط نامه نمایند این رساله نفیسه مشتمل است بر یك مقدمه ومطالبي ... چنانچه در خطبه کتاب مقرر فرمودند ﴿ اما المقدمه پس در وي ... نتایجي است ﴾

ص	مصباح	
٤	١	در اینکه پس از اصول الدین در شریعة احمدیه افضل از نماز عبادتی وارد نه شده ودیده نه شده
٨	٢	در اینکه بین تمام نمازهای واجبه ومستحبه نماز پنج گانه یومیه افضل است از غیر وی هر چه باشد
١٢	٣	در اینك نماز وسطی بین یومیه افضل است از همه یومیه

هــذه رسالة

ارشاد الأمة في عدم وجوب صلوة الجمعة

في زمن الغيبة على غائبها الاف التحية والثناء

فارسية استدلالية اجابة لسؤال بعض حملة العلم والتجار من اهالي ايران صانها الله عن الحدثان من تأليف حضرة العلم العلامة المحقق المدقق العالم الرباني وحيد عصره وفريد دهره الذى عجزت ام الدهور عن مثله عمدة العلماء العاملين وزبدة الفقهاء والمجتهدين آية الله

الشيخ عبد النبي النجفي العراقي

دامت افاداته وافاضاته العالية وقداهتم بطبعها بمساعدة من حملة العلم والتجار نشراً للفوائد المودعة فيها التي لم يسبق اليها غيره فجزى الله المؤلف والباذل والناشر عن العلم واهله خير الجزاء

قلم الناشر

مطبعة الغري
النجف

﴿ اما مطلب اول دربیان دلالة اجماع است برعدم وجوب نمازجمعه نه تعیینا ونه تخییراً ودر وي مفاتیحي است ﴾

هذه رسالة ارشاد الامة

في عدم وجوب صلوة الجمعة في زمن الغيبـة على غائبها الاف التحية والثناء
لمؤلفها العلامة آية الله

الشيخ عبدالنبي النجفي العراقي

دام ظله العالي

بسم الله الرحمن الرحيم

حمـد بي حد وثناي بي عدد معبود ذي الجلالي را زيبنده وسزد كه ذات بي مثالش از نسبة زمان ومكان متعالي وبري است واز شايبه تمثيل وتشبيه خالي وعاري است وذات بي همتا يش منزه است از اشباه وانداد واضداد ومنزه است از امثال وصاحبه واولاد وباك است از سكون وحركة وحدوث وزوال و بذات وحداني خود عالم وخبير است بسرائر وخفيات وبتفاصيل معلومات وموجودات قبل از حدوث انها وبعد از وجود انها از كليات وجزئيات تمام عوالم ايجاد از بيدا ونهان فسبحان الذي لاسبيل الى معرفته الا بالعجز عن معرفته وحمد وثناي بي نهاية خداوند برا سزاورا است كه قرار داد قدر ومقام علمائرا افضل از دماء شهداء وشكر غير متناهي براي وي باد كه قرار داد مارا در نظام علماء يامسكثر سواد انهاجه انكه ثابت شد در شريعة احمدية كه هركه جيز برا در دنيا دوست بدارد خداوند در قيامت وي را با او محشور كند كريما كرد كارا از قدرة كاملة والطاف علية خود بدند آوردي آسمانها وزمينها وانجه در وي است بس توفيقم بده براي هرجه تو دوست ميداري وراضي باشي وهدايتم كن دائما براه راست كه انعام دادي بانبياء واوصياء وشهداء وصلحاء وتأييدم نما وتسديدم كن واعانتم نما بر اتمام اين رساله اياك نعبد واياك نستعين ونـگاهم دار از خطاء جنانجه امر

﴿ لقد تمت هذه الفهرست المبارك بید الأحقراقل المشتغلین ﴾

﴿ ابن المصنف مد ظله العالي الاقا نور الدین العراقي ﴾

فرمودي فاتقوا الله ویعلمكم الله ونیز فرمودي فاتقوا الله یجعل لكم فرقانا وذخیره قرار بده براي روزیكه لاینفع المال ولا البنون وتقم بده برادر ازدیني وحمله علم را از این وجیزه ودرود غیر متناهیه از خداوند وفرشتكان وپیغمبر ان واوصیاء وعموم مؤمنین از انس وجن برا كل بریة وافضل نفوس قدسیه ومنبع فیوض سبحانیه مؤسس قواعد الدین وقامع شوكة كفره معتدین خاتم الانبیاء والحجة على من في الارض والسماء اشرف المخلوقات وافضل اهل الارض والسموات سید المرسلین ان كسیكه فرمود كنت نبیاً وآدم بین الماء والطین یعني ابو القاسم محمد وبر آل طیبین وطاهرین وي كه وارث شدند مقامات علیه را ومكرم شدند بكرامات جلیة وخفیة وبموالات اینها قبول شد عبادات وصلوات مفروضه وببركة انها مستجاب شود دعوات ونازل كردد بركات ودفع شود نقمات چه انكه اینها بوده باشند حفظه دین وخلفاء رسول امین ومجمع علوم اولین وآخرین ومنار مهتدین وقدوه مقتدین وامام الانس والجن اجمعین ولعنة دائمه ازلا وابداً بر اعداء ودشمنان انها بوده باشد كه دشمن حضرت كبریائي است اما بعد در تاریخ پانزده سال قبل بلكه متجاوز كتابي درصلوة نوشتیم چنانچه در فهرست كتب مطبوعه مامسطور است ودر انجا تبعاً لبعض اساتیدنا قدس الله اسرارهم در مسئله نماز جمعه اختیار نمودیم وجوب تخییري وي را در زمان غیبة على غائبها الاف التحیة والثناء مجدداً لازم شد تجدید نظري نمایم پس از فراغ جازم شدم كه اصلا وجوبي ندارد در زمان غیبة ومتعین است كه ظهر خوانده شود وخواندن جمعه مجزی از فریضه لازمه ظهر جمعه نیست ومسقط نماز واجب نیست والبته برائة ذمه از واجب روز جمعه وفراغ یقیني حاصل نمي شود بخواندن جمعه وباید معیناً ظهر خوانده شود وچون لازم دانستیم اعلام وی را بامة مرحومه از این جهة هم اسم وي را ارشاد الامه نامیدیم وچون روزي بعضي از دوستان از اعاظم اهالي ایران از تجار محترم باعدئي از جمله علم از حقیر مستفسر حكم نماز جمعه شدند در زمان غیبة حضرت ولي عصر روحنا له الفداء وتمناء نمودند كه رسالئي در این باب بنگارم فارسي واستدلالي وبراین جانب رد مأمول انها خیلي صعب امد ولی اجابت اصعب خصوصاً بقید فارسي بودن كه قلم را عادت نیست

وبارئي از معاني هم خيلي مشكل است كه لباس عجمى بروى پوشانده شود وباوصف حال نظر بانكه اعلام رالازم دانستيم اجابة نمودم توكلا على الله وحسبنا الله ونعم الوكيل ومنه الاستعانة پس مشتمل است اين رساله مباركه بر يك مقدمه وچند مطالب ويك خاتمه اما المقدمة پس در وى مصابيحي است (مصباح اول) ان است كه در شريعة احمدية على صادعها الاف التحية والثناء بعد از اصول الدين چيزى افضل واهم از نماز ديده نشده ونرسيده پس نماز در ميان فروع الدين وبقيه عبادات بتمام انها امتياز تامي دارد بر حسب اخبار بلكه عقلا هم چونكه قبولي بقية عبادات بتمام انها موقوف برقبولي وى شده وهمين نحواست البتـه چه انكه نماز معراج مؤمن است ونماز از جمله وصاياى پيغمبران است واز جمله وصاياى عيسى بن مريم است ونماز اصل اسلام است ونماز بهترين عمل است ونماز بهترين موضوع است ونماز نزديك كننده هر پرهيز كار است بخداوند ونماز نگاه ميدارد صاحب وعامل خودرا از قبايح شرعية وعرفيـة وعقليـة ونماز است كه مى شورد گناهان را چنانچه مي شورد نهر آب جارى جسد را ونماز است. كه روزي پنج مرتبه خواندن وي مثل ان است كه در شبانه روز پنج مرتبه داخل آب جاري شوى وخودرا بشورى ونماز ترازوى اعمال است هركه نماز وى درست از كار برايد تمام اعمال وى درست شود وقبول نمايند ونماز است كه تارك وى كافر است ونماز إنكار وى ارتداد آورد ونماز بعد از اصول دين چيزى بوى نرسد در فضيلة از حيث تقرب واز جهة محبوبيـة در نزد خداوند ونماز خاموش نمايد آتش جهنم را ونماز است اول چيزى كه حساب نمايند روز قيامة ونگاه دروى نمايند كه اگر ان قبول شد بعد نگاه باعمال ديگر نمايند واگر ان قبول نشد اصلا نگاه باعمال ديگر نشود هرچه باشد هر جورى باشد ونماز است كه هركه در اوقات ان محافظة نمايد ومواظبة كند از نماز پنج گانه ملاقات نمايد خداوند را در حالتيكه از براى نماز گذار ضمانة نامچه باشد در نزد خدا كه بواسطه ان ضمانة نامه داخل بهشت شود ونماز بهتر است از ثواب بيست حج وحال انكه هر حجي ثواب وي بهتر است از ثواب يك خانه كه پر از طـلا

باشد وهمگى را در راه خداوند انفاق كند بلكه نماز است كه يك نماز واجب ان بهتر باشد از هزار حج در حالتيكه ثواب هرحجي زياده از تمام دنيا قيمت داشته باشد ونماز را برابرى نكند هيچ طاعتي وخدمة خداوندى در روى زمين ونتواند معادل وبرابرى كند باوى ابدآ ونماز است كه انسان را بمقام طرف كلام باملائكها نمايد در محراب ونماز است كه موجب نزول رحمة حق شود بر گذارنده وى از عنان آسمان تا عنان زمين ونماز است كه ملائكها احاطه نمايند بر گذارنده وى وبگويند كه اي نماز گذار اگر بداني كه چه بتو ميرسد در اجر نماز اصلا دست از وى بر ندارى ونماز كفاره گناهان بين دو نماز است ونماز حرام نمايد جسد انساني را برجهنم وبنماز است قبول توبة ونماز است كه باعث استجابت دعاى انسان است ونماز قبر را نوراني نمايد وروشن كند ونماز صراط را روشن نمايد براي عبور ونماز است كه تمام انشات شاهد شود ونماز است كه استخفاف كننده بان از مسلمين بشمار نرود ونماز است كه استخفاف بان از شفاعت محمد وآل محمد (ص) محروم شود ونماز است كه استخفاف بان محروم شود از اينكه وارد حوض كوثر شود ونماز عمود دين است چه اگر خيمه عمود نداشته چادر وطناب وميخهاى وي اصلا فايده ندارد ونماز است كه اگر مؤمن وي را ضايع نمايد ابليس امين بروي خيره شود تا انكه وى را مبتلاء بمعاصي كبيره نمايد ونماز است كه گذارنده ان در حال احتضار ملائكها دور نمايند از وي شياطين را وبوى تلقين شهادة نمايند ونماز است كه هركه تضييع وي نمايد باقارون وهامان محشور شود ونماز پنج گانه است كه زينت اسلام است وركن مؤمن است وبرات بيزارى مؤمن است وامان هلاكة وى است ونماز خير دنيا واخرت است ونماز فارق مؤمن وكافر است ومميز مخلص ومنافق است ونگاه دارنده جسد است ونماز مناجاة باحبيب است وبوى قضاء حاجة شود وتوبه قبول گردد وياد اورد مردن را وبركة اورد ودر مال وسعة رزق اورد ونماز صورت را نوراني كند ومؤمن را عزيز كند ورحمة نازل كند ودعا مستجاب كند ودماغ شيطان بخاك مالد وملائكه براى نماز گذار استغفار كند ونماز شيطان را دور كند وسينه مؤمن را مسرور كند وموجب حفظ اموال باشد

وتواضع برای خداوند است و انداختن تکبر است وقصرهای بهشتي زیاد شود وصداق حور العین گردد ونماز است که موجب غرس اشجار بهشت است وفجاررا بترساند وجزم رحمة خداوند شود ونماز است که اداء یك واجب وی یك دعای مستجاب دارد ونماز است که نه صف ملائکه بوي اقتداء کنند که طول هر صفي بمشرق ومغرب باشد ووقتیکه فارغ شود بعدد ان ملائکها درجات براي مصلي نوشته شود ونماز است که تمام ملائکها براي نماز گذار دعاء کنند ونماز گذار است که خداوند سه خصلة بوي بدهد اول همین که مشغول نماز شد ملائکها دور وي را بگیرند تا عنان سماء دوم خیر بر سر وی بریزند تافارغ شود سوم ملائکها صدا بزنند وي را که اگر بداني باکي مناجات کني ابداً دست از نماز بر نداری نماز است که همانکه وقت وی داخل شود ملائکها صدا زنند که ای مردم بلند شوید واتشي که بر پشت خود روشن نمودید خاموش کنید بنماز ونماز است که خداوند که ان شکر نماید براي نماز گذار ونماز است که گرسنه را اطعام نماید نماز است که مؤمن را رستگار کند ونماز صورت دین است ونماز است که اگرشرائطوي درست نباشد نفرین کند برنمازگذار ونماز گذاراست که خداوند بوی نگاه کند ورحمة بر سروی بریزد تا نماز وی تمام شود ونماز است که شیطان از غصه فریاد زند که چه خاك بر سر کنم او اطاعة میکند وسجده میکند ومن مخالفة کردم وامتناع از سجده نمودم ونماز اخرین وصیة انبیاء واوصیاء انها بوده ونماز حرام کند بر نماز گذار جهنم را وواجب کند بهشت را ورفع نماید شر هر ذی شریرا ونماز است که خداوند میخائیل را شاهد گیرد برای امرزش او واوهم شاهد گیرد تمام ملائکها را ونماز است که عوض کند گناهان را بثواب ونماز است که صادق (ع) فرمود افضل از وی چیزی خبر ندارم بعد از اصول دین نماز است که اگر در شرائط وی تقصیری شود صاحب وی در غیر شریعة احمدیة بمیرد وبمستخف وی شفاعة انبیاء واواصیاء نمي رسد نماز است که بتارك وي کافر میگویند وبشارب خمر کافر نمي گویند ونماز است که هر که واجب بداند وتا سه مرتبه ترك نماید بر امام (ع) واجب است که اورا بکشد نماز است که هرکه

خراب بخواند خداوند بر خودش واجب فرمود که اورا بامنافقین داخل جهنم نماید الغرض تمام این فقراتی را که مقرر نمودیم مضامین اخبار صحیحه وایات عدیده است وفضایل ومناقب وی وخواص واثار دنیوی وحال احتضار وقبر وبرزخ واخرت وی بیشتر از این است که این مختصر رساله اقتضاء نماید وگنجایش داشته باشد وکافي است در فضل وی که یکي از ارکان است واسطوانه پنج گانه اسلام است چنانچه باین مضمون بخصوص روایات عدیدة فوق استفاضه دارد بلکه دعوی تواتر ان ولو اجمالي بعید از صواب نیست واین جانب یك حدیث انرا برای تیمن وتبرك از طریق خودم مسنداً بمشایخ عظام قدس الله اسرارهم متصلا بزراره رحمة الله علیه که از اصحاب اجماع است اجماعا نقل میکنم از ابي جعفر امام محمدباقر علیه وعلی ابائه المعصومین وابنائه الطاهرین الاف التحیة والثناء که فرمودند بناء گذاشته شده اسلام بر پنج چیز نماز وزکوة وحج وروزه وولایة انتهی حدیث شریف وچون ولایة در مذهب شیعه جزء اصول دین است لذا شایع شده در نزد انها که اصول دین پنج است از این جهة بعد از ولایة هیچ چیز در مرتبه نماز نباشد ولذا ابتداء هم وی را ذکر فرمود ونقض بولایة که در اخر ذکر نموده نه شود چه قرینة عقلیة دارد هرجا ذکر شود چون گفتیم که اصول دین است ودر سابق هم ذکر نمودیم وتعرض کردیم مضمون حدیث را که اگر نماز قبول شود بقیه قبول شود والافلاوباید هم همین نحو بوده باشد زیرا نماز جامع اموری باشد که بقیة عبادت از فروع الدین واجدان نباشند زیرا در وی عبادت لساني باشد مثل قرائة واذکار وعبادت قلبي باشد مثل نیة وخضوع وتذلل ودر وی اظهار آثار عبودیت است مثل رکوع وسجود وجلوس وقیام وبقیه انحاء احوالات مختلفه نماز گذار مثل قرار دادن اعلی موضع خود واشرف اجزاء ان بجاي ادنی موضع واخس اجزاء خود ودر وی است اقرار بربوبیة خداوندي ونفي اضداد وشرکاء وواجد است تکبیر وتحمید وتمجید وتسبیح وتنزیه حضرت حق جل وعلی ودارای اظهار تذلل ومسکنة وخضوع وخشوع نمودن براي حضرت کبریائیست واقاله از گناهان وتوبه وانابه نمودن وطلب رحمة کردن وحاجة خواستن ویاد حق ووسائط نعم وروحانیز بودن ویاد جهنم وبهشت شدن ومتذکر حال اولیاء

وسعداء واشقياء گشتن در عالم ملكوت الحاصل تمام جوارح در اين عبادت چون
اشتغال دارند بانچه مامور باشند ولاجرم تمام جوانح نيز بايد عامل باشند وتذكر ميدهد
نشئه دنيوى صلحاء واشقيا را كما اينكه متنبه ميكند عوالم بعد را وتذكر دهد حالات
مؤمنين وفساق را الى غير ذلك از خواص وآثار كه براي وى بيان شده در كتب
مبسوط اصحاب (قده) بخلاف بقيه عبادات كه باين جامعي نباشند چنانچه واضح
است جداً اگر اندك تأملي در حقايق عبادات وخواص وآثار وى بنمايند پس از
اين جهة شرع مقدس در نماز كلية اهتمام بسيار فرموده چنانچه شناختي وكافي است
در افضليه نماز از تمام عبادات كه يكصد دو آيه در قرآن كريم راجع بنماز خداوند جل
ذكره نازل فرموده چنانچه شيخ بهائي وفقيه تبريزى (قده) صرحا احصاء
فرموده اند (مصباح دوم) تو بعد از انكه شناختي شامخية مقام نماز را واينكه
بعد از اصول الدين در شريعة احمدية چيزى بنماز نخواهد رسيد اينك بدان كه
در بين تمام انحاء واقسام نمازهاى واجبي ومستحبي نمازى درفضيلة وبلندى رتبة وكثرت
ثواب ديده نشده بمثل نماز پنج گانه كه واجب است درشبانه روز واخبار در افضلية
اين نماز يوميه پنج گانه اگرچه بسيار است ومعلوم است ولي كافي است ترا اين
حديث منقول از أمير المؤمنين «ع» از پيغمبر «ص» كه فرمود وارد شدند از
علماء يهود بر خاتم النبيين (ص) واعلم انها سوألاتي ديني نمود از پيغمبر «ص» من
جمله انكه براى چه خداوند جل جلاله پنج نماز در شبانه روز بر تو وامة تو دراين
پنج وقت واجب فرموده پس فرمود پيغمبر (ص) آفتاب موقعيكه داخل دردائره
نصف النهار ميشود وقتيكه خارج شود تمام موجودات بدون استثناء چيزى تسبيح
وتحميد نمايند پرودگار را جل جلاله ودر اين وقت خداوند تعالى صلوات بر من
ميفرستد پس از اين جهت واجب كرد بر من وامة من نماز ظهر را چنانچه در قرآن
فرمود اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل ودراين ساعة روز قيامة امر شود بجهنم
كه دروي باز شود براى مستحقين پس هر مؤمني كه دراين ساعة ساجد باشد يارا كع يا قائم
حرام كند خداوند جسد وى را بر آتش واما نماز عصر پس بجهة ان است كه درساعة عصر
آدم (ع) خطاء از وى صادر شد واز شجره منهيه تناول فرمود ودر اثر ان خطاء

از بهشت خارج شد پس خداوند در اين وقت واجب فرمود بر ذرية وى اين نماز
عصررا تا روز قيامه واختيار فرمود خداوند براي أمة من وان بهترين نمازها است
ووصية كرده خداوند در بين نمازها كه من وي را محافظة كنم واما نماز مغرب
پس بلحاظ ان است كه در اين وقت ادم «ع» سه ركعة نماز كرد يكي براي كفاره
خطاي خود ويكي براي حواء «ع» ويكي براى توبة پس واجب كرد خداوند
اين سه ركعة را بر امة من فقط واين ساعة ساعة استجابة دعاء است پس وعده
فرمود خداوند كه هركه در اين وقت وى را بخواند دعاي وي مستجاب كند
چنانچه خداوند در قرآن امر بوي فرمود فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون
واما نماز عشاء پس بجهة انكه قبر را تاريكي است وقيامة را تاريكى امر فرمود خداوند
بنماز عشاء بامة من براي انكه قبر انها نوراني شود وعطاء كند بمن وامتم نورى را
كه از صراط عبور كنيم وقدمي بر داشته نمي شود براي نماز عشاء الا انكه جسد
وى بر جهنم حرام كند واين نماز است كه خداوند قدوس اختيار فرمود براي
پيغمبران قبل از من واما نماز فجر بلحاظ انكه آفتاب وقتيكه طلوع نمايد بر شيطان
لعين برسد پس خداوند خواست كه قبل از طلوع افتاب بروي وقبل از انكه افتاب
پرستان وي را سجده كنند من وامتم براي وي نماز بخوانيم واين محبوترين نمازها
است براى انكه ملائكه شب وروز بروى شاهد باشند وتو خبيرى كه اين حديث بخوبي
دلالة وارد بر افضلية اين نماز بر غير وي براي انكه ساعتي كه تمام موجودات
همگي عموماً باهم اشتغال بعبادت حضرت كبريائي داشته باشند نيست مگر همان
ظهر وساعتيكه خداوند بر پيغمبر خود صلوات فرستد نبود مگر ظهر واگر افضل
نبودي ترجيح بلا مرجح لازم امدي ونيز اگر افضل نبودي درانوقت جسد مؤمن
برجهنم حرام نمي شد ودر وى بر كفار وفسقه باز نمي شدي واگر عصر افضل نبودي
جعل ضريبه بر ذريه آدم (ع) نمي شدي براى عتق رقبه انها واگر مغرب افضل نبودي در
انوقت دور از بارگاه قدس دوباره مقرب نمي شدى وخطاب يا آدم انا جعلناك خليفة
في الارض در حق وى نازل گردد ودعاي عباد مستجاب شود واگر عشاء افضل
نبودى چگونه قبر وصراط نوراني مي شدى وكدام چيز افضل است از نورانية

قبر وقیامة وصراط وحرمة جسد بر آتش وتعلیم نمودن این نماز را بر انبیاء وکدام
چیز افضل است از اینکه ملائکه شب وروز هر دو شهادت دهند بر عبودیة
عبد در نزد خداوند پس این حدیث دلالة دارد بخوبی برافضلیة این نماز یومیة بر
غیر وي چنانچه از روایة برقی نیز ظاهر است که فرمود صادق (ع) وقتیکه
خداوند تبارك وتعالی آدم (ع) را از بهشت امر فرمود که خارج شود وبزمین فرود آید
بعد از رسیدن بزمین ناگهان تمام بدن وی سیاه شد از قرن تاقدم وموجب شماتة
ابلیس لعین شد وباعث سروری گشت وسبب خوشحالي ان خبیث گردید وآدم (ع)
همین که این بلیة را دید بسیار محزون شد وخیلي گریه کرد وغصه خورد که ناگهان
حضرت جبرئیل امین بروی نازل شد وعرض کرد یا آدم برای چه غصه میخوری
وچرا گریه می کني وبرای چیست این حزن واندوه وغم وغصه وشیون پس آدم
عرض کرد برای این ابتلایم باین بلیته که موجب شماتة دشمن شد است وباعث
خوشنودی وی پس جبرئیل (ع) عرض کرد که وحشتي ندارد این وقت نماز اول
است بلند شو نماز بخوان پس بلند شد نماز ظهر را خواند وسیاهی از سر وصورت
برفت تا گردن وبقیة بماند تاوقت نماز دوم شد پس جبرئیل (ع) عرض کرد بلند
شوید نماز بخوانید وقیام فرمود ونماز دوم بخواند پس سیاهی از گردن تا سره
برطرف شد و بقیة بماند تاوقت نماز سوم شد پس جبرئیل گفت یا آدم بلند شو
نماز بخوان پس نماز سوم را اتیان نمود که سیاهی از سره تابزانو رسید وبقیه ماند
بحال خود تاوقت نماز چهارم رسید پس امر کرد وي را که قیام نماید ونماز بخوانید
پس آدم (ع) نماز چهارم بخواند وسیاهی بر طرف شد تا بقدمین رسید وبقیه
بماند تاوقت نماز پنجم شد پس جبرئیل گفت بلند شوید نماز بخوانید پس قیام نموده
ونماز پنجم خواند که تمام سیاهی از وي زایل شد وتمام بدن وي نوراني شد پس آدم
حمد وشکر نمود خداوند را که رفع این بلاء نمود واز شماتة ان خبیث لعین رجیم
نجاة پیدا کرد وخلاصی یافت پس جبرئیل (ع) عرض کرد که ای آدم مثل
بچهاي تو وذریة تو در این پنج نماز در این پنج وقت مثل تو است در این
سیاهی پس همان نحو که در هر نمازي مقداری از سیاهي تو برفت تا به پنج نماز تمام

سیاهي رفت ذریة واولاد تو هم در هر نمازی مقداری از گناهان انها برود تا به
پنج نماز تمام گناهان انها برود واز تمام گناهان پاك شوند چنانچه تو از تمام سیاهي
پاك شدي ومراد از نماز اول چنانچه گفتیم ظهر است چه انکه ان اول نمازی
بوده که جبرئیل امین (ع) بر خاتم النبیین (ص) اورد چنانچه در مصباح سوم
بیان کنم ونیز در خاتمه بیان کنم ومدلل نمایم پس در افضلیة این نماز پنج گانه
در بین نمازها شکي نیست چنانچه حدیث لیلة المعراج ووجوب پنجاه رکعة نماز
بر امة مرحومة تا انکه بر پنج استقرار پیدا کرد شاهد است والا ترجیح بلا
مرجح لازم اید ونیز شاهد است حدیث عهد بهشت وآیه عهد بهشت والا ترجیح
بلا مرجح لازم آید وحدیث بنای اسلام بر پنج چیز بناء بر تفسیر وی بنماز
پنج گانه والا محذور سابق لازم آید وان یامحال است مطلق یادر حق حکیم اگر
چه اولی در نزد ما حق است خلافاً لأستادنا النائني (قده) الی غیر ذلك از آیات
واخبار پس در افضلیة این نماز یومیة از تمام نمازهاي دیگر از واجب ومستحب
وبقیة عبادات شکي وشبهئي نباشد پس بناء علیه بعض از نمازمستحبي یادعاء یابقیه
عبادات مستحبه مثل زیارة مولانا ابي عبد الله (ع) که اخبار در فضیلة وی بنحوی
است که متحیر العقول است نتواند مع ذلك بایکي از این نماز برابري کنند ولي
نه ازجهة انکه مستحب نمي توان مصلحة وی بقدر مصلحة واجب باشد چنانچه
شیخ بهائي «قده» گمان فرموده بعد چارئی ندیده وتمام اخباریکه ذکرفضیلة
زیارت ان سرور را نموده طرح کرده بزعم انکه اینها اخبار آحاد است نتواند
با ادله قطعیة معارضه نماید وتوخبیری که اخبار وی فوق تواتر لفظي باشد فضلا
از معنوي وقابل علاج نیست وقابل تصرف نیست وما در رساله زیارة عاشوراء بیان
شبهه ایشان نمودیم وگفتیم که مانع ندارد که تمام این اخبار فضیله برظاهر خود باقي
باشد وي شود که مصلحة استحباب زیاده از مصلحة واجبي باشد وهفت جواب
دادیم ودر أخبار وی هم اشاره باصل اشکال ایشان وبعضی ازاجوبه حقیر شده سبحان
الله چه طور میتوان گفت که ثواب جواب سلام یك فاسقي زیاده از ثواب یك
زیارة ان سرور باشد حاشا ثم حاشا پس این توهم عدم مقاومة مستحب باواجب

کلامي است غیر صحیح بلکه عمده ان بوده که ذکر نمودیم ولاغیر والله العالم .
﴿ مصباح سوم ﴾ مخفي نماند بر تو کما اینك این نماز یومیة افضل است ازهمه نمازها ازحیث خواص واثار وثواب از جهة دنیوی واخروي پس بین خود این نماز یومیة هم بعد از امر بوجوب محافظة وی حضرت حق جل جلاله توصئي بخصوصه در قرآن خود در خصوص نماز وسطي فرموده واهمیتي بوی داده واهتمامي بوي نموده چنانچه درسوره بقره در آیه دویست وسي ونه میفرماید که واجب است برشما عباد که مواظبت ومحافظة داشته باشید بر تمام نماز یومیة خصوصاً بر نماز وسطي ودر این کریمه مبارکه خداوند کریم دو حکم بیان فرموده یکي عام ودیگری خاص اما اولی که وجوب اهتمام بوده بتمام نماز یومیة در بین همه نماز بلکه همه عبادت که امر فرمود بوجوب محافظة بتمام نمازها که وسطي هم شریك بوده در وجوب محافظة بابقیه واما حکم دومي پس نیز وجوب محافظة است ولي بخصوصه برای نماز وسطي که دال بر اهتمام وي است واظهار تفخیمي برای وي است که ان موجب امر دیگری اختصاصی نیز شده و بگو نماز وسطی دوام دارد بدو عنوان چنانچه بدیهی است بس از قبیل ذکر خاص است بعد از عام وحکمة وی اگر چه اموری است ولی من جمله ان اهتمام بشئون خاص است واظهار اجلال وتفخیم و بزرگي وشامخیة مقام وی در نزد متکلم است چنانچه اگر مولائي بعبد خود بگوید که اهالي این بلد را اکرام نما مخصوصاً علماء را که في الحقیقة علاوه بران وجوبیکه از عنوان عام بنحو عموم افرادی شامل خاص شده یك امر دیگری هم زیادة برای خاص نموده که در امتثال امر وي ومحافظة بر ان باید اهتمامي زیادة نمود چنانچه اینها فوائد ذکر خاص بعد از عام است چنانچه در فن معاني بیان بلکه بعضي از کتب اصولیة نیز مقرر شده در نزد اصحاب (قده) واین مبارکه في المثل چنین مینماید که مولائی مقداری مهم سرمایه از نقره وطلا وانحاء جواهر بعبید خود بدهد وامر نماید انهارا بمسافرت برای تجارة در یکي از ممالك وبعد بانها سفارش کند بسیار که شماها این اموال را خوب محافظه کنید در ذهاب وایاب خصوصاً الماس وي را که هم نادر وعزیز الوجود است وهم گرا بنهاء پس شما خوب

ملتفت باشید که در طریق ومقصد دزدان زیادي وکیسه بران بسیاري باشند پس صلوة وسطی در میان نماز یومیة یك امتیازي وشامخیتي دارد که باعث شد حضرة احدیت اهتمامي بوی نمود بنحوی که مقرر کردیم چه انکه أمر دوم از قبیل ایجاب احتیاط باشد ویا ارشاد بجهة افضلیة باشد ویا مولوي باشد بیك عنوان که موجب تأکد باشد ویا تأسیس باشد اگر چه ما گفتیم که امر بعد از امر تأکد است نبرای تأسیس ویا بدو عنوان بناء بر جواز اجتماع امر ونهي علی التحقیق پس علی اي حال شکي در افضلیة نماز وسطی در بین نماز یومیة نیست بر تمام تقادیر
﴿ مصباح چهارم ﴾ پس شما بعد از انکه اهتمام شارع را بنماز وسطي دانستي ومقام شامخیة ان را در بین نماز یومیة فهمیدی وبزرگي وی بر خوردی اینك دانسته باشدش که اگر چه از برای مفسرین مثل تفسیر کبیر وصافي ومجمع وامثال اینها اقاویلي در تعیین بوده باشد قولی بر اینکه ان ظهر است وقیل بر اینك ان عصر است وشرذمئي گویند که ان مغرب است وطایفئي بر آنند که عشاء است وعدئي میگویند که فجر است وقولي بران است که ان جمعه است وجماعتي گویند که ان یکي از انها لاعلی التعیین است نظیر تخییر شیخ (قده) که البته عدم تعیین هم فوائد بسیاري دارد مثل اسم اعظم ویا شب قدر وقولي بر این است که ان جمعه است در روز جمعه وظهر است در غیر جمعه واین قول از زیدیه است ولی بدیهي است که این اقاویل مفسرین بري مثمر نیست چه انکه وظائف انها استنباط احکام الهیة نیست خصوصاً این اقاویل هم اکثری از مفسرین عامه باشد پس باید نظر در کلمات فقهاء اصحاب قدس الله اسرارهم نمود ودر میان انها نیز خلاف است ودر مسئله سه قول است علم الهدی (قده) فرموده عصر است ومجلسي (قده) میفرماید که ان جمعه است ومشهور در نزد اصحاب (قده) ان است که نماز وسطي نماز ظهر است وحق همین است پس اقوی ان است چنانچه مشهور فرمودند که نماز وسطي نماز ظهر است بلکه اجماع از منقول ومحصل بر تعیین ظهر قائم است بلکه دعوی تواتر منقول محقق است پس قول سید (قده) ضعیف است واصلا هم رفیق دراین فتوی پیدا نکرد نه قبل از وی ونه بعد وي

پس عموم فقهاء متفقاً میگویند که ظهر است واجماع قبلا وبعداً بر خلاف ایشان قائم است چنانچه قول مجلسی (قده) نیز نادر است حتی هم مسلکان وی هم با ایشان رفاقت نکرده چنانچه در حدائق فرموده که نماز وسطی نماز ظهر است در نزد اصحاب نه جمعه چنانچه مجلسي فرموده وان نادر است پس اجماع امامية نقلا وتحصيلا بر خلاف وی قائم است بلکه میتوان گفت که بودن صلوة وسطی عبارة از نماز ظهر است از ضروریات شیعه است وسنیها شیعیان را مي شناختند باین معنی چنانچه ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغة در شرح اوقات صلوات که أمير المؤمنين «ع» بيكي از حكام خود نوشته در خصوص وقت ظهر وتعيين نماز وسطی میکنند میگوید که امامية را اعتقاد چنان است که ظهر اولین نماز است که بر پیغمبر «ص» نازل شده وقیاس انها بناء بر این اقتضاء دارد که بگویند نماز وسطی مغرب است ولکن اعتقاد انها چنان است که نماز وسطي ظهر است ومیگویند که از ائمه ماها چنین رسیده که نماز وسطی ظهر است پس بناء علیه باین دو قول نادر وقری نیست چه انکه علاوه بر اجماعات ضرورة بر خلاف وی قائم است اگرچه عده اخباري بر وفق قولین وارد است ولي وقری بر ان نیست چه انکه در اصول مقرر نمودیم که اخباری را که مشهور از وی اعراض نمودند ادله حجیة خبر قاصر است از شمول ولو انکه عمل انها شرط نباشد اولا اعراض مانع است علاوه بر اینکه اخبار صحیحه صریحه دلالة دارد بر اینکه نماز وسطی ظهر است وما بنقل یك روایة صحیحه اکتفاء نمائیم از طریق خودم متصلا بمشایخ عظام «قده» از زرارة که اصحاب اجماع است اجماعاً از ابي جعفر «ع» که خبر بده مرا از انچه خداوند تعالی واجب فرموده بر عباد خود از نمازها پس امام «ع» فرمودند که پنج نماز واجب است در شبانه روز بعد عرض کردم که خداوند این پنج نماز را در قرآن اسم برده وتعیین فرموده یاخیر پس فرمودند بلی معین کرده در قرآن زیرا فرمود خداوند از برای پیغمبر خود که بر پا بدارید نماز را از دلوك آفتاب تا تاریکي شب ودلوك آفتاب عبارت اززوال ان است از دایره نصف النهار پس در بین دلوك افتاب تا تاریکي شب چهار نماز را اسم برده و بیان کرده

ووقت انهارا معین کرده وتاریکی شب عبارة از نصف شب است پس از ان خداوند فرمود وقرآن فجر وقرآن فجر شاهد خواهد بود واین نماز پنجم است وبعد فرمود که بیان وی ان است که فرمود بر پا بدارید نماز را در دوطرف روز وان مغرب وصبح است وبعد فرمود وتکئی از شب را وان نماز عشاء است وبعد فرمود محافظة نمائيد بر نمازها خصوصاً نماز وسطي را وان نمازوسطی نماز ظهر است واین نماز ظهر اولین نماز است که بر پیغمبر (ص) نازل شد واولین نماز است که واجب گردید واول نمازي که رسول خدا خواند وان وسط بین نماز صبح ونماز عصر است انتهاء رسید حدیث شریف وروایات دیگری نیز باشد که دلالة دارد بر اینکه نماز وسطی ظهر باشد واخبار داله بر عصر وجمعه علاوه بر انکه بر ظهوری ندارد جهة وي هم مخدوش است بواسطه اعراض اصحاب (قده) واگر فرض تعارض هم کنیم پس مقتضاي اخبار علاجية ان است که مدرك مشهور گرفته شود ومدرك قولین نادرین رفع ید نمود یا بتأویل ویا بطرح چه انکه قول مشهور مخالف باعامه است وقولین موافق باعامه وروایة مشهور شهرة روایتي هم دارد علاوه بر شهرة عملي وبناء بر تعدي شهرة فتوائي هم دارد علاوه بر اجماع بدو قسم وی بلکه ضرورة الی غیر اینها از مرجحات پس اشکالي وشکي نیست که نماز وسطي نماز ظهر است ولا غيرواالله الهادي (توصية) اي یاران واي هم سفران خاصه اي اشخاصیکه امد سفرتان نزدیك است خاتمه باید نماز را نگاه بدارید وقدر وی را بدانید ونماز بخوانید شهد الله از مصلی کم خبرداریم چه انکه خداوند در قرآن خبرداد که نماز عامل خودرا نگاه میدارد که مرتکب قبایح نمي شود وعکس نقیض وي چنان است که هرکه مرتکب قبایح شود نماز نخوانده وگذشت در مصباح اول که بر نماز گذار ملائکه نازل شود وصحبت نماید پس عکس نقیض وي چنان است که هرکه ملائکه بروی نازل نشود در خواب یا بیداري باهر دو پس نماز وي نماز نبوده واین حدیث صحیح است موافق باقرآن موافق با آثار الی غیرذلك از آثار منفیه نماز که بحکم عکس نقیض بگوئیم که نماز خوانده نشده خوب است قدري تأمل شود در ظاهر ایه مبارکه در سوره

مریم آیه شصت فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف
یلقون غیاً وبدیهی است که انها واجد بودند باعتقاد خود شرائط صحة را وآن
ذراری انبیاء نماز می خواندند پس این مذمة ووعده عقاب مگر برای تائبین
برای چی است اگرچه آیه رامحلی است ولی معلوم که تقصیر کردند درشرائط قبول ولو
واجد شرائط صحة بودند وانچه از اخبار واثار استفاده می شود تمام اثار نماز مترتب
است بر شرائط قبول وکم آثار است مترتب بر شرائط صحة در تفسیر قمی وصافی
در ذیل آیه ساعة قیامة صغری از پیغمبر (ص) حدیثی نقل میکند که علامة
وی تضییع نماز است ومتابعة شهوات ونیز بدیهی است که تضییع نماز غیر ابطال
نماز است چه انکه عاقل نماز اگر بناء شد بخواند برای خدا نماز باطل نمی خواند
ودر حدیث معتبر از پیغمبر (ص) در حجة الوداع فرمودند از علائم آخر الزمان
که مراد قیامت صغری است اموری می شمارد من جمله تضییع نماز وتقریب دلالة
وی بعین انچه در کریمة مبارکه ذکر نمودم کافی است آیا تو تأمل میکنی در
حدیث معاذ که از پیغمبر (ص) نقل مینماید که مضمون وی این است که نماز
وقتیکه تمام شود از برای وی نوری باشد مثل افتاب بلکه درخشنده تر
وملائکه موکل با کمال خوشحالی وسرور اورا بردارد وحرکة کنند برای عرش
تا باسمان اول رسد ملك موکل بر آسمان اول بگوید برگردان وبزن بر سر
عامل واگر ان ملك راه داد ملائکه آسمان اول بدرقه نمایند ان عمل را تا
برسد باسمان دوم پس ملك موکل بر آسمان دوم بگوید برگردانید وبزنید بر
سر عامل وی واگر انهم راه داد ملائکه آسمان دوم ضم باولی شوند وان عمل
را بدرقه نمایند تا باسمان سوم برسند پس ملك موکل بر آسمان سوم بگوید
برگردانید بزنید بر سر صاحبش واگر ان موکل آسمان سوم راه داد پس
ملائکه ان اسمان هم ضم به بقیه شوند بدرقه نمایند ان عمل را تا باسمان چهارم
برسند پس ملك موکل بر ان آسمان بگوید برگردانید ان عمل را وبزنید بر
سر عامل وی واگر انهم راه داد ملائکه آسمان چهارم نیز ملحق ببقیة شوند
وبدرقه نمایند تا برسند باسمان پنجم پس او بگوید که برگردانید وبزنید

بسر نماز گذار واگر انهم راه داد پس ملائکه آسمان پنجم هم ملحق شوند
ببقیة وبدرقه نمایند ان عمل را بایك نورانیة عجیبی تا برسند باسمان ششم پس ملك
موکل بروی بگویند که برگردانید وبزنید بر سر عامل وی واگر انهم راه داد
پس تمام ملائکه شش آسمان بدرقه نمایند تا برسد باسمان هفتم پس ملك موکل
بر آسمان هفتم بگوید برگردانید وبزنید بر سر عامل پس بر گردد بزمین چنانچه
بقیه برگشتند بزمین وتاریك شود همان نحو که بقیة تاریك شدند وبگویند بنماز
گذار که خدا تورا ضایع کند همان نحو که بقیه که برگشتند همین نحو گفتند
وجهة برگردانیدن این نماز در بعضی صاحب وی غیبة می کرد ودر بعضی متکبر
بوده ودر بعضی حسد داشته ودر بعضی سمعه بوده ودر بعضی عجب بوده ودر
بعضی طالب دنیاء بوده ودر بعضی جاه طلب بوده پس اگر از همه این امراض
وکثافة خالی وملك موکل بر آسمان هفتم راه داد پس تمام ملائکه آسمان هفتم
ملحق شوند بملائکهای شش آسمان وتماماً بدرقه نمایند ان نمازرا واز برای وی نورانیتی
باشد که قابل توصیف نباشد که افتاب نزد وی شب است واز برای ان نماز
صوتی باشد در حرکة که اعظم از رعد عظیم وطمطراقی داشته باشد تا برسد
بعرش که تسلیم حضور حضرت کبریائی شود پس خداوند بفرماید که ای ملائکها
شما از ظاهر حال عبد من خبر دارید ومن بر باطن وی این بنده من خلوص در این
نماز نداشته برگردانید پس ان عمل سیاه شود وملائکها متفرق وبرگردد وبنماز
گذار بگوید که ضایع کردی مرا خداوند تورا ضایع کند انتهی پس آی
یاران خاصه ای اشخاصیکه امدسفرتان نزدیك است مراید ملتفت نمازباشید ملعبه
نکنید باوی بهوای نفس وامراض دیگر وی را خلیط نکنید فایده از وی
نمی برید در حدیث پیغمبر (ص) است که روزی یکی از صحابه از وی پرسید
از آیه یوم ینفخ فی الصور فتأتون أفواجاً پس فرمودند از امر عظیمی سؤال
کردی وچشمان مبارك را اشك فرا گرفت وفرمود که در روز قیامة ده فرقه
ازامة از مؤمنین راخداوند صورت انها را تغییر دهد وبغیر صورت انسانی وارد
محشر کند دروغ گویان وخبر چینان بصورة میمون وارد شوند حرام خوران

بصورة خنزیر وارد شوند سر برگشتگان رباخوران باشند کوران ظالمان
باشند در حکم عجب نمایند کان کر وارد شوند زبان خودرا بجوند عالمی که فعل
وی باقول وی تفاوت داشته باشد دست وپا بریده کان اذیت واذار کن همسایگان
بردار اویز شده گان اشخاصیکه نزد حکام جور روند وسعایة کنند اشخاصیکه
بوی کند انها اهل محشررا اذیت نماید انها باشند که بشهوت ولذة ندادند حق
خدارا در اموالشان واشخاصیکه بلباس آتشین وارد شوند انها باشند که تکبر
مینمودند اعوذ بالله من شرور انفسنا آی رفقاء ملاحظه نمائید اینها با ایمان از
دنیاء رفتند وای بحال انها که ایمان هم نتوانند ببرند پس باچنین اخلاق کجا
نماز باقی ماند ملعبه باوی نکنید بعصبیة وعادت ولحاظ دنیاء در وی نکنید
وغیر رضای الهی چیز دیگر نظر نداشته باشید أقلاً نماز را سالم ببرید مثل
بقیه اعمال نکنید فی المثل بلکه واقعاً چون غالباً ببینیم حقوق مالیه میدهند
دهنده هزار جهة ملاحظه نماید گیرنده هم می داند وان احمق دهنده نمی
داند که باین دادن ذمه وی بری نمی شود چون قصد قربة نداشته در دادن
ان خمس وسهم امام (ع) وگیرنده ابله با کمال اطلاع وی ملاحظه نمی کند که
مالك نمی شود مع ذلك او بدهد واین بگیرد وباچنین دادوستد اکل وشرب
وعبادت تحقق پیدا شود ومولد این اوصاف واین اعمال شود قدری ملاحظه
کنید آیه کریمه ولو نشاء لمسخناهم علی مکانتهم وآیه مسخ را نیز در سورة بقره
بخصوصه ملاحظه کنید که شاید بناء برقواعد نباید انها مسخ شوند چه انکه انها شنبه
ماهی نگرفتند ولکن تأمل نکردند که مکروا ومکرالله والله خیر الماکرین پس نبوده
این مسخ الا انکه وما قدروا الله حق قدره ومفسرین بلکه محدثین بلکه فقهاء در
باب لباس مصلی تعرض نمودند انحاء واقسام مسخ را واختلاف هم نمودند دراصناف
انها بعضی گویند از بنی آدم سیزده صنف از صورت انسانیة خارج شدند
وبرخی دوازده گویند وجماعتی سی طایفه گفتند وچون عدد محل احتیاج فقهاء
رضوان الله علیهم نبوده تنقیح نشده ولی اینجا محل شاهد سبب مسخ انها است
واگر نبود شفاعت لیلة المعراج هر اینه میدیدی چه قدر از ماها بچه صورت

تبدیل می شدیم چه بعضی ازانها لواط کن بودند فقط وبعضی مخنث بودند فقط
وبعضی از انها زنی بود که باشوهر خود خیانت کردی فقط وبعضی ازانها فقط
میوه جات مردم را بدزدیدی وبعضی از انها فقط عشار بود وبعضی از انها
احترام عید شرعی خودرا نمی کردند مثل ماها که اصلا جمعه با غیر جمعه نمیدانیم
چه فرق دارد واحمال وی را اصلا نعلم انرا دانیم ونعمل وی را وبعضی انها
خبر چین بودند وبعضی انها بخیل بود وبعضی انها بزبان مردم آزار بود وبعضی
انها کم فروش بود وبعضی انها بمجتهدین دروغ می بست وبعضی انها دزد بود
وبعضی انها بی سبب شرعی آدم بکشتی وبعضی انها بد خلق بود باشوهر وبعضی
انها غسل جنابة نکردی وبعضی انها مرد بد خلقی بود وبعضی انها دیوث بود
وبعضی انها حسد داشت وبعضی انها اولاد پیغمبران را فحش میداد وبعضی از
انها ولایة مولایم أمیر المؤمنین (ع) قبول نکردند وبعضی انها کیل وی ناقص
بوده وبعضی زناء کار بود وبعضی انها عالمی بوده که بغیر حق حکم میکرد الی
غیر این از اوصاف خبیثه که هر کدام موجب مسخ جماعتی شد پس ماها اگر در
ان اوصاف وعمل با انها شریك باشیم تحقیقاً صورت ملکوتی ماها همان است
در برزخ وآخرت معلوم می شود اگرچه بالفعل ببرکة شفاعت لیلة المعراج حضرة
حق ستاری کرده پس با این اوصاف توقع دارید که نماز شما بآسمان برود ونماز
شما موجب ظهور ملائکه بر شما باشد پس آی عزیزان نماز را ملعبه قرار
ندهید آی رفیقان نماز را برای غیر رضای خدا نخوانید آی هم سفران نماز را
برای اغراض دنیویه نخوانید انما یتقبل الله من المتقین آی اشخاصیکه ایمان بخدا
ورسول آورید قدر نماز را بدانید أمیر (ع) نقل کند از پیغمبر (ص) که
چون روز قیامة شود بگذارند آسمان هفتگانه را باهفت زمین وکوههای
وی ودریاهای ان وشب وروزان وافتاب ومه تاب ان وستارگان وی وپرندگان
وبقیه حیوانات ان وباد وی وعرش وکرسی وبهشت وجهنم را در کفه یك ترا
زو وبگذارند ثواب یك رکعة در جماعة را بکفه دیگر هر اینه ثواب ان
رکعة زیاده باشد واگر بجسبند ملائکها وجن وشیاطین ویاجوج وماجوج بانه

کفه باز ثواب ان رکعة زیاده باشد سید هاشم محدث بحرینی (قده) نقل فرموده
آی اشخاصیکه ایمان بخدا ورسول أوردید نماز را ضایع نکنید که اگر یك
رکعة وی را در جماعتی که زیاده از ده نفر باشند پس تمام آسمانها مرکب باشد
وتمام درختان قلم شود وجن وانس باملائکها کاتب شوند قدرة نداشته باشند
که ثواب ان یك رکعة بنویسند آی اشخاصیکه ایمان بخدا ورسول آوردید نماز
را خراب نکنید باغراض دنویه از عصبیة وتحزب وطنیة وعربیه وعجمیة الی غیر
این امراض شایعه چه انکه نماز خیلی عظیم است أیا نمی بینی که پیغمبر (ص)
فرمود نبأ بر نقل سید (قده) که هر که همسایه مسجد باشد وتا سه روز بگذرد
بجماعتیکه امام وی عادل باشد پس حاضر نشود بر وی باد لعنة خدا وملائکه
ومردم تماماً واگر از شما مسلمانان زن خواست بوی ندهید وناخوش شود
عیادة نکنید ومرد تشییع نکنید نماز وی فایده ندارد روزه وی فایده ندارد
زکوة وی فایده ندارد حج وی فایده ندارد جهاد وی فایده ندارد واگر بمیرد بغیر دین
اسلام مرده آی اشخاصیکه ایمان بخدا ورسول اوردید نماز را خوب محافظة
کنید مگر سؤال نشد که چرا خداوند در نماز اذان قرار داد ودر بقیه عبادات
قرار نداد فرمودند بلحاظ انکه نماز متکفل احوال روز قیامت است بلحاظ
انکه اذان وی شبیه بنفخه اولی است برای مردن تمام مردم واقامه شبیه
بنفخه دوم است برای زنده شدن تمام مردم وبلند کردن دست برای
تکبیره شبیه است برای بلند کردن دست برای نامه اعمال گرفتن وقرائه شبیة است
بخواندن نامه اعمال اقرأ کتابك کفی بنفسك الیوم حسیباً ورکوع وی شبیه
است از برای خضوع روز قیامت برای قهاریة ان روز وعنت الوجوه للحي
القیوم وسجود وی شبیه است از برای سجده ان روز برای خدا یوم یکشف
عن ساق ویدعون الی السجود وتشهد وی شبیه است بجثو برای حضور پروردگار
فریق في الجنة وفریق في السعیر آی عزیزان شیخ جعفر (قده) فرمود آی مردم
صد وبیست وچهار هزار پیغمبر امد گفتند برای خداوند شریك قرار ندهید
من این حرف نمی گویم بلکه میگویم که شماها خدارا هم شریك در عمل خود کنید

اینك حقیر نمی گویم در هیچ عالمی از عوالم نباید نماز را وسیله دنیاء قرار دار ونماز
را سبك شمرد بعصبیة وتعصب الی غیر اینها از وساوس شیطانی بلکه میگویم بکنید
خود دانید ولی اگر نماز بخوانید برای آخرت باید اصلا وابداً در هیچ عالمی از
عوالم لحاظ دنیاء وعزت وجاه وخوش امد احدی وبد امد احدی ولحاظ دولتی
یا ملتی یا اقائی یا اهل محلئی یا رفیقی یا اهل بلدی یا عربی یا عجمی الی غیر ذلك
از خیالات ابالسه باید در کار نباشد وهوای نفس را ستایش نکنی بزعم
حضرت ربوبیة چنانچه در کتاب روح الایمان تفصیل وی را بیان کردیم
أفرأیت من اتخذ الهه هواه الخ بس است بگذاریم وبر کردیم باصل
مطلب والله هو الهادی انهم یرونه بعیداً ونحن نراه قریباً والحمد لله کما هو
اهله ومستحقه (مصباح چهارم) تو بعد از انکه در مصباح اول دانستی
که در میان تمام عبادت چیزی بفضیلة نماز نخواهد بود ودر مصباح دوم
دیدی که نماز یومیه افضل است از تمام نمازها ودر مصباح سوم فهمیدی که در بین
یومیه نماز وسطی افضل است از همه نماز یومیه ودر مصباح چهارم فهمیدی که ان هم
ظهر است اینك بدان که بودن نماز وسطی که افضل تمام نمازها بوده عبارت است از
ظهر در غیر روز جمعه شکی وشبهه نیست بلکه گفتیم دیها ضرورت مذهب باشد
چنانچه از ابن ابی الحدید نقل کردیم واما در روز جمعه پس با حضور والی
معصوم وبسط ید وی مثل زمان خاتم النبیین (ص) وخلافة چهار ساله مولانا
امیر المؤمنین (ع) تقریباً وخلافة شش ماهه ابی محمد حسن ابن علی (ع) پس
شکی نباشد که ان جمعه است بلحاظ وجوب تعیینی وی از جهة بدلیة
طولیة وی از ظهر چنانچه کثیری از فقهاء رضوان الله علیهم ادعاء
نمودند این بدلیه طولیة را مثل علامه ومفتاح الکرامه ومصباح
وجماعة دیگری چنانچه بیاید تفصیل وی در خاتمه انشاء
الله ونیز از جهة قبح تفویت مصلحة بر مکلفین وقبح ترجیح بلا
مرجح مع التساوی وقبح ترجیح مرجوح بر راجح مع النقصان پس لاجرم
باطلاق دلیل بدلیة واحکام عقلیة مستقله نماز وسطی در این صورت جمعه خواهد

بود واما در زمان غیبة بلکه زمان حضور با عدم بسط ید معصوم پس تعیین این نماز وسطی در نهایة اشکال است ومنشأ وي اختلاف اصحاب شده در اصل وجوب نماز جمعه وعدم وي بر زیاده از هیجده قولي که در مسئله باشد چنانچه بیاید وچون بجماعتي از فقهاء نسبة وجوب تعیني دادند در فرض مسئله اگر چه نسبة واقعیة ندارد چنانچه خواهی دید در طي بیان خلاف نسبتها در مسئله ولکن بر فرض صحة وقول بوجوب تعیني وي نیز شکي نیست که ان نماز وسطی نماز جمعه خواهد بود بتقریبي که سابقاً بیان کردیم واما بناء بر عدم وجوب وی اصلا چنانچه حق در مسئله باشد ومختار مشهور از اصحاب است (قده) وحقیر نیز متابعة مشهور نموده چنانچه بیاید بیان وي پس نیز شکي وشبهي نباشد که ان وسطی ظهر است واما بناء بر وجوب تخییری وي علی اختلاف مسالك قائلین وي پس تعیین وي نیز غایة اشکال را دارد که ایا در فرض مسئله هر دو وسطي باشد ویا نیز ظهر وسطی باشد ویاجمعه خواهد بود وعجب است از اصحاب (قده) که مسئله با این اهمیة ولزوم ابداً تعرض نکردند خیلي عجب است چکونه روا داشته باشند تسامح در وي را پس شکر نمایم خداوندي را که حقیر را موفق نمود وهدایة کرد باین مسئله واول شخصي که تحریر این مسئله نموده حقیر باشم بلی بعضي از قائلین بوجوب تخییري تبعاً للشهید (قده) فرمودند که بناء بر وجوب تخییري نماز جمعة افضل است ولي تعیین وتصریح نکردند که چون ان نماز وسطی باشد بلکه تصریح بخلاف کردند وفرمودند افضل افراد است بلحاظ انکه داراي جماعة است نظیر نماز جماعة که افضل از نماز انفرادی است ونظیر نماز در مسجد که افضل از نماز در غیر مسجد است یا نماز در حرم امیر المؤمنین (ع) که افضل است از نماز در غیر وي پس میکویم که بناء بر وجوب تخییري هم نماز وسطي همان نماز ظهر چهار رکعتي است نجمعه وان نماز ظهر بناء بر وجوب تخییري افضل است از جمعه از جهاتي عدیده که بیان نمایم وعقلا محال است که در فرض مسئله جمعه افضل باشد بوجه من الوجوه وبیان این

مدعی موقوف است بر ابراز دو مقدمه مسلمه در نزد تمام اصحاب قده اولي ان است که اصحاب ما اصولیین قده در ذیل مسئله صحیح واعم در بعض از تنبیهات وی فرمودند که دخل چیزی در عبادت چه وجودي باشد چه عدمي تارة شارع لحاظ نموده در اصل ماهیة وی ودخیل در اصل ذات وی دارد وتجوهر وی بان قائم است واین را اجزاء ومقوم وفصول میکویند وربما مقدمات داخلیة نیز کویند وتارة خارج از ماهیة عبادت لحاظ کرده واصلا ربطي بذات وی ندارد ولي صحة ان عبادة وحصول غرض از وی منوط ومشروط باین امر خارجي است چه انکه قرار داده شود قبل از وی یا مقارن وی یا بعد از وی بناء بر امکان شرط متأخر کما هو التحقیق واین را شرائط کویند. ومقدمات خارجیة نیز کویند که در فرض اول با فقد ملحوظ اصلا عبادت وجود پیدا نکند ولي در فرض دوم بافقد ملحوظ عبادت وجود پیدا کند ولي فاسداً پیدا شود وثالثة من باب انکه ماهیة عبادت در خارج پیدا نشود مکر بایك خصوصیة وتشخص لا محالة لکن ان خصوصیة در نظر شارع مختلف است بعضي اصلا نضرری و نفعتي بر اصل ان عبادت دارد مثل کون خانئي ویا محرابي وبعضی از ان تشخص منقصتي در عبادت اورد مثل کون حمامي ویاقبر ستاني ولي مع ذلك عبادت صحیح است وبعض از انها عبادت را افضل کند وبر ثواب وی بیفزاید مثل کون مسجدی یا حرمي یا جماعتی ولي مع ذلك ربطي باصل عبادت ندارد ولذا اگر قصد کرد باین خصوصیة غرضي از اغراض دنیویه ریاء یا سمعه یا غیر ذلك خصوصیة باطل شود لکن اصل عبادت صحیح است واز این را هست که سید طباطبائي (قده) در عروه فرموده که اگر امام یا مؤموم قصد اغراض دنیویه نمایند در جماعة جماعة فاسد شود لکن نماز صحیح است اگر چه این حرف نزد ما صحیح نیست از راه دیگری واصل نماز فاسد شود علی التحقیق ولي مقصود اصل کبری مسلم است در نزد قوم ورابطة دخل وی در عبادة قبلا یا حینا یا بعداً براي ان است که محل وی انجا بوده والا خود عبادة مستقلي است نظیر سجده عزیمه حین سماع

در نماز ویا تعقیب این قسم هم افساد وی باری از امور مفسدة ضرری باصل عبادت ندارد این تمام کلام در مقدمه اولی واما دومي پس ان است که تخییر دو قسم است شرعي وعقلي اما اولی عبارت از ان است که دو واجبي که بین انها جامعي ذاتی نیست واحدهما اجنبي از دیکري است ولي در عالم مصلحة متساویان ودر عالم غرضي متساویان است پس از جهة تضاد بین مصلحتین در خارج بحکم ترجیح بلا مرجح شارع کوید که احدهما را ایجاد نما وربطي بقدرة عبد وعدم وی ندارد تا انکه موارد یرا که قدرة دارد محتاج باجماع شویم اجتماع ضدین وارتفاع نقیضین بنفسه محال است ربطي بقدرة وعدم ان ندارد ولو انکه ربما هم عبد قدرة ندارد پس از این مقاله ظاهر شد نیز فساد مقاله استادنا النائنی (قده) در اینکه ملاك را عدم قدرة یا قیام اجماع قرار داده وحال انکه اغلب تخییر لولا الکل از اول طهارة تا آخر دیات عبد قدرة دارد اجماعی هم درست در کار نیست کیفکان تخییر شرعي همان بوده که بیان کردیم علی کل حال واما تخییر عقلي پس ان عبارت است از اینك شارع یك معنای کلی را واجب کند ولي ان کلي در خارج افرادی دارد عرضي یا طولي یا هر دو وعقل حکم نماید من باب قبح ترجیح بلا مرجح بر اینکه فاعل مخیر است در ضمن هر فردی خواهد ایجاد نماید نظیر نماز در ساعة اول نسبة بافراد ان والی اخر وقت نسبة بافراد در ان وقت پس شما وقتیکه این دو مقدمه فهمیدی اینك از برای ما باشد سؤالي از قائلین بتخییر که مراد شما از تخییر چي است شرعي است یا عقلي پس اگر شرعی است پس قول بافضلیه نماز جمعه محال است عقلا چه انکه بناء علیه نماز جمعه که خود یك واجب مستقلي است اجنبي وبي ربط از نماز ظهر دیکر افرادی ندارد نطولیة چون واجب مضیق است ونه عرضیة چون منحصر در جماعة است پس قول بافضیلة چه معنی دارد چه انکه در مقدمه اولی شناختي که افضلیة افراد بلحاظ تشخصات وخصوصیات فردیه خواهد بود وبصحة نماز ربطی ندارد وبناء علیه دیکر خصوصیات وتشخصات ندارد مکر همان که نفس ذا تش اقتضاء

ندر مقام جعل وندر مقام ایجاد علاوه بر انچه کفتیم بر فرض محال نتوان جهة جماعتي را از تشخصات فردیة شمرد چون شرط صحة وی است ودانستي در مقدمه اول که خصوصیة فردیة ربطي بصحة وي ندارد لذا اگر ان خصوصیة را قصد اغراض دنیویة نماید فاسد شود ولی عبادت صحیح است ودر مقام بالضرورة والاجماع شرط صحة است واکر اخلال کند نماز فاسد شود پس معلوم شد که از خصوصیة فردیة نیست تا افضل افراد شود پس بناء بر تخییر شرعي محال است جمعه افضل باشد واما اگر مراد انها تخییر عقلي باشد اگر چه کمان ندارم باحدي پس میکویم اولا تخییر عقلي محال است در مقام چه انکه مدت سیزده سال تقریباً امة مرحومه نمازظهر میخواندند تا انکه در طي هجرة در مسجد قبابابورود مدینه جبرئیل امین (ع) امر باقامه نماز جمعه نمود واین معنی مسلم در نزد مسلمین است چه انکه سوره جمعه مکي باشد یا مدني یا تبعیض باشد پس چگونه بتوان گفت که کلي واجب بوده وظهر یك فرد وي بوده وتوهم نشود نمیکویم که محال است کلي واجب شود ومن باب الاتفاق برهه زماني یا دائما منحصر شود در یك فرد بلکه امکان وی بدیهي است بلکه میکویم امة مرحومة در مقام امتثال قصد خصوصیة ظهریة اربعه رکعات میکردند واکر کلي واجب بود تشریع شود وچون در امر است هم حرام هم عبادت باطل شود بلکه الان هم نیز قصد خصوصیة شود پس معلوم می شود که جامع واجب نبوده بلکه خصوصیة واجب بوده وثانیاً تو شناختي در همین مصباح که فقهاء فرمودند که جمعه بدل ظهر است ودعوی اجماع بر این بدلیة محقق است بالبدلیة الطولیة نظیر تیمم از وضوء نه مثل یکي ازافراد خصال از دیکري پس اگر کلي واجب باشد که بدلیة عقلا محال شود پس دعوي بدلیة با قول بوجوب کلي عقلا تهافت دارد وجداناً پس محال است که کلي واجب شود وباین لحاظ در خاتمه بکویم که قول بتخییر بسیار بي مغز است اگر دلیلي بر وجوب باشد فرضا قول بتعیین متعین است چنانچه دراعلام العامه هم اشاره کردیم وتفصیل وي بیاید درخاتمه انشاء الله وثالثاً جماعة درجمعه چنانچه درتخییرشرعي گفتیم

شرط صحة است نخصوصیة فردیة است ولذا افساد ان خصوصیة نماز را فاسد
کند وخصوصیة فردیه چنین نیست چنانچه شناختي وخود این هم دلیل واضحی
است که جامع واجب نیست کیف کان باز محال است که جمعه افضل شود چون
خصوصیة فردیة نیست وشرط صحة وي است ورابعاً چه تخییر شرعی وچه عقلي
ممکن است منع کنیم که این جماعة جمعه موجب افضلیة وي شود چه انکه ملاحظه
اخبار در نماز جماعة شود چنانچه سید بحرینی (قده) بابي نقلي کرده در معالم
الزلفی وشیخ حر عاملي نیز (قده) مستفاد از وي ان است که جماعتي را که
بتواند مکلف بیارد ویا نیارد فضیلة دارد واما جماعتي را که شرط صحة نماز باشد
ومجبوراً باید بیارد ادله قاصر است مراجعه کنید پس علی ای حال نماز جمعه افضل
نیست وظهر از وي افضل است ازجهاتي اول ان چهار رکعة است وبدیهي است چهار
رکعة افضل از دو رکعة است دوم واجد ملاك جماعة اختیاریة است سوم باز
نماز وسطي او باشد وچیزیکه اورا از وسطائیة وافضلیة اخراج کند پیدا نشده
چه انکه ان اسم شخص چهار رکعة بوده نهایة با وي مزاحم پیدا شد وتو
سابق شناختي که دو عنوان داشت ظهر ووسطي ومزاحم با عنوان اول است که
ظهریة باشد نعنوان وسطائیة که بر وی طاری وموجب مصلحة غیر ملزمه
زاید بر اصل مصلحة ظهري باشد شده ولا اقل من الشك پس استصحاب بقاء
وسطائیة ویا افضلیة وی قبل از هجرة مانعي ندارد چنانچه مخفي نیست ان قلت
این کلام در وقتي استکه تخییر شرعی باشد زیرا غیر وجود مزاحم با عنوان
ظهر کار دیگري نشده پس عنوان وسطائیه بحال خود باقي ماند واما بناء بر
تخییر عقلي ان جامع کلی واجب بوده نظیر قصر واتمام وان وسطي بوده نهایة درخارج دو
فرددارد پس بناء علیه هردو وسطي باشند نه فقط ظهر قلت علاوه برانچه گفتیم از
استحاله تخییر عقلي وسطي اسم فرد بود واسم ظهر چهار رکعتي بوده چنانچه ازادله
وي وازقصد عنوان وتمیز ظاهر است چه انکه فرد دیگر باشد یا نباشد مزاحم داشته باشد
یانداشته باشد کما اینکه اشاره بوی کردیم چه انکه ظهر اشتراك لفظي نیست بین
نماز ظهر روز جمعه ونماز ظهر روز غیر جمعه پس کما اینکه در غیر جمعه اسم است

فقط از براي چهار رکعتی در روز جمعه نیز چنین باشد والا زیر بار مشترك
لفظي وتعدد وضع رفته باشیم واستصحاب حاکم بعدم است علاوه بر وجدان
وضرورة فتأمل پس محقق شد از انچه ذکر کردیم در این مصباح که جمعه عقلا
محال است افضل باشد وظهر افضل است بناء بر تخییر وچون کلام باینجا منتهی
شد لازم شد که محرر نمائیم حکم نماز جمعه را در زمان غیبة بنحویکه سابق اشاره
کردم چه بناء بر وجوب تعیینی وي نماز وسطی او خواهد بود چنانچه شناختي
بنحویکه مقرر کردم پس باقطع نظر از اهمیة خود نماز جمعه چون نماز وسطي خیلي
اهم است لذا لازم است که وظیفه جمعه کاملا بیان شود وباید مزید بیاني درخاتمة
والله الهادي (مصباح پنجم) بدان رحمك الله که نماز جمعه در زمان غیبة بنحوي
که سابق گفتم زیاده بر هیجده قول در مسئله باشد واختلاف عظیمی است بین
فقهاء رضوان الله علیهم حتی از فقیه واحد آراء متعدده از وي صادرشده حتی
از فقیه واحد درکتاب واحد آراء متعدده دیده شده مثلا علامه (قده) در
تحریر ومنتهي قائل بحرمة شده ودر تذکره درجهاد توقف کرده در صلوة قائل
بتخییر بدون افضلیة شده ودر مقام دیگر قائل باستحباب شده پس ربما فقیه واحد
در کتاب واحد آراء متعدده دارد فضلا از کتب عدیده واین معنی باعث ان
شدکه میبینی اسم فقیه واحد دراغلب اقوال باشد واز این جهة بعضي از متفقهه
انکار نسبة فتوی نماید نسبة بعالمی بلکه بعضي باب طعن در نسبة گشوده تا
انکه این معنی موجب اغراء بعض شد که کماني ذکر نموده که سزاوار نقل نیست
وغفلة شده ازصحة تمام النسبة مثلا با انکه صحة وفساد نسبة فایده ندارد چه انکه
عمده کتاب وسنة است نه اقوال بلکه در مشهور وی فایده نیست بناء بر عدم
حجیة شهرة فتوائي ومع ذلك شناختن وی چون فوائد بسیادي دارد لذا ما ملجأ
باشیم بذکر اقوال واصله (اول) انکه نماز جمعة در زمان غیبة حرام است ۱
ومعیناً در روز جمعه باید ظهر خوانده شود وظهر واجب است تعیینیاً واین
قول منسوب است بجماعتي مثل کشف اللثام وعلامه در منتهی وتحریر وسلار
وشیخ ابراهیم وابن ادریس وشیخ سلیمان وریاض علی الاحوط وشهید در الفیه

و کیدری و کشف الرموز وشیخ طبری وفاضل تونی وعلم الهدی وشیخ الطائفة وصاحب وسیله وابن زهره وابن براج واقا جمال در حاشیه وسید مهدی قزوینی و کاشف الغطاء قبل از اغماض بلکه در شرح تصریحاً فرموده حرام است وصاحب اشرفی بلکه سید مرتضی درکثیری از کتب خود مثل جمل و محمدیات ومیافارقیات وملکی بلکه در انتصار می گوید که از منفردات امامیة است اشتراك عیدین با جمعه در شرائط بلکه علامه در مختلف فرموده که درصدر اول حرمة از مختصات شیعه بوده ومیگوید که جماعتی از عامه درکتب خود تصریح کردند که در مذهب شیعه نماز جمعه حرام است بلکه حرمة وی در صدر اول از ضروریات شیعه بشمار میرفته بناء بر نقل مجلسی (قده) در صلوة بحار ومیگوید در بحار که سنیها لا زال طعن بر شیعه میزنند که شما شیعها ضروری دین که نماز جمعه باشد ترك نمودید ولی با همین مقاله وطعن با شیعه معامله فسق فضلا از ارتداد نمی کردی چون جواب انها را لا زال میدادند بر اینکه شرط وجوب امام است وامام ماها جماعة شیعه غایب است واحدی را هم معین نکرده برای این عمل انتهی بلکه صاحب مصائب النواصب می گوید صریحاً که شیعه نماز جمعه را برای غیبة امام حرام میدانند ومیان انها ابداً قول بوجوب نباشد مگر اخیراً یك نفر پیدا شد وگفت واجب است وان شهید است بلکه صاحب نواقض میگوید حرمة وی در نزد شیعه از مسلمات عامه و خاصه باشد وبیاید در طی نقل کلمات که کثیری از عامه وخاصه حرمة در نزد شیعه از مسلمات شمردند وبسا باشد که تو در طی نقل کلمات زیاده بر این مقدار مشاهده کنی واین جماعة را در عقد اجماعی است حرمة نماز جمعه ووجوب تعیینی نماز ظهر (دوم) از اقوال انست ۲ که نماز جمعة در زمان غیبة مثل زمان حضور واجب تعیین عینی است وظهر حرام است خوانده شود واین قول هم منسوب بجماعتی است مثل شهید دوم فقط در رساله وی وپسر وی ونوه وی وشیخ نجیب الدین ومولی الخراسانی وملامحسن فیض در رساله شهاب الثاقب فی رجوم الشیاطین وشیخ سلیمان وسید عبد العظیم وشیخ احمد وشیخ حر عاملی وشیخ احمد جزائری وصاحب حدائق ومجلسین

وسید علی زرگر وشیخ مفید وشیخ ابو الفتح کراجکی وابی صلاح تقی وصدوق وشیخ الطائفه وشیخ طبرسی قدس الله اسرارهم مخفی نماند که بعضی از حضرات از فتوای خود مراجعه نمودند وبعضی از اینها کتاب انها را که نسبة دادند دلالة ندارد وبعضی از انها ابداً نسبة واقعیة ندارد چنانچه کاملا مطلع شوید بلکه بضرس قاطع میگوئیم تبعاً لجماعتی که اصلا قول بوجوب تعیینی نداریم چنانچه مفتاح الکرامة (قده) میفرماید که قائلی نداریم مگر یك نفر یا دو نفر انهم کلام دلالة ندارد وصاحب مستند (قده) که میفرماید قائل نداریم مگر یك نفر یا دو نفر انهم ثابت نشده ومقدس اردبیلی (قده) میفرماید که قائل بوجوب تعیینی بی رفیق است الی غیر انها که در طی نقل اقوال واجماعات بخوبی خاهی دید مثل جواهر (قده) که میگوید هفتاد وچند اجماع بر عدم وجوب تعیینی قائم است ودیگران زیاده بر صد اجماع فرمودند وجمعی دعوی تواتر ان نمودند چنانچه تمام این مراحل در طی کلمات محقق نمائیم بلکه میگوئیم که قول بوجوب تعیینی از قبیل احداث قول ثالث است در مسئله اختلاف امة علی قولین ولکن این دعوی نسبة بمجتهدین است والا از اصحاب ماها محدثین (قده) نوعا قائل بوجوب تعیینی باشند وانچه این حضرات را وادار نموده بر این معنی سه چیز است اول انکه غیر سنة واخبار از اجماع وعقل وظواهر قرآن حجة نمی دانند چنانچه در اصول مقرر است یا کلیة یافی الجمله علی اختلاف آراء انها پس اگر یك روایتی در کتابی دیدند بر وفق وی عمل کنند اگر معارضی ندارد والا رجوع باخبار علاجیه نمایند دوم انکه اعمال میکنند نوعا اخبار علاجیه را حتی در موارد جمع عرفی مثل مطلق ومقید واعم واخص واصول وامارة وعناوین ثانویة با اولیه الی غیر ذلك چنانچه در خاتمه رساله در بیان عاکه با محدثین (قده) خاهی دید سوم این اخبار در ایادی ماها شیعیان قطعی الصدور میدانند ولذا اشکال کرده بر انها شیخ انصاری (قده) در رسائل بر اینکه دعوی قطع بصدور این اخبار جزاف است ومتابعة نموده وبرا محقق خراسانی درکفایه وتمام علماء بعد این دو نفراگر چه این نسبة بحضرات

واقعية ندارد گويا مرحوم شيخ حكاية ازانها شنيده ومحقق خراساني وديگران
بلحاظ حسن ظن بشيخ اين جواب را دادند چنانچه در اعلام العامه گفتم كه
اين نسبة اصلا واقعية ندارد چه انكه حبر انها در فوائد المدنية ميگويد اصل مراد
ما ها معاشر اخباريين كه ميگوئيم اين اخبار قطعي الصدور است قطع اصطلاح
اصولي نيست كه احتمال خلاف در وي نرود عقلا بلكه مراد ماها علم عادي
باشد كه مراد اطمينان است پس مراد حضرات همان است كه خود شيخ جمع بين
كلام علمين نموده كه مراد شيخ طوسي از حجية خبر علم عادي ومراد سيد هم
همين است پس بنص محدث استرابادي (قده) مراد حضرات هم همين است پس
مقصود انها حجية اين اخبار است از جهة اطمينان بصدور وي الحاصل اشخاصي
را كه نسبة وجوب تعييني دادند پيدا نشده مگر انها را كه در فهرست شناختي
وانهم مجتهدين سوء تفاهم شده قائل ندارد چنانچه در مقاله سوء تفاهم در نسب
بيان كنم پس قائل ندارد الا جمعي از محدثين ربطي بفتوى وقول در مسئله
ندارد مگر حدائق ومجلسي (قده) يا خيلي نادر وما با ان حضرات بايد محاكمه
روايتي كنيم وبيايد در خاتمه در باب محاكمات والله العالم (سوم) انكه نماز جمعه
در زمان غيبة واجب تخييرى است پس مكلف بهر كدام اتيان نمايد مجزي وديگري
ساقط واين هم اسم افضلية نماز جمعه در نزد حضرات در بين نيست لكن شرط
اقامه وي بايد مجتهد مطلق وفقيه جامع الشرائط باشد يا ماذون از قبل وي چه
اگر امام مجتهد نشد يا مجتهد مطلق نشد بلكه متجزي شد ويا جامع الشرائط نشد
ويا ماذون از قبل وى نشد جائز نيست نماز جمعه بلكه حرام است ومعينا بايد ظهر
خانده شود واين مسلك را نيز نسبة دادند بجماعتي مثل فاضل مقداد وشهيد وجامع
المقاصد وفوائد الشرايع والجعفرية وارشاد جعفرية وغريه وغير اينها ومن اگرچه
در مقام رد اقوال نباشم در اين مصباح ولي علاوه بر اينكه اصلا اغلب اين
نسبتهاي وجوب تخييرى هم سوء تفاهم شده واجتهاد بوده چنانچه خاهيد ديد ولى
اين دعوى امر عجيبي است چه انكه دليل ولاية فقيه كه اقتضاء ولاية عامه ندارد
بلكه قائل درست هم نداريم واگر باشد پس واجب تعييني شود تخيير يعنى چه

ودليل ولاية خاصة اولا قاصر از شمول وبر فرض تماميه نيز واجب تعييني شود
باز تخيير يعني چه وبيايد مزيد بياني (چهارم) توقف است چنانچه مختار علامه
باشد در جهاد تذكره ومختار ايضاح وتحرير وتلخيص وغير اينها (پنجم) ان
كه نماز جمعه واجب است بنحو تعيين واصلا وابداً مشروط بامام يا نبي نيست ولو
در زمان حضور وبسط يد بلكه حال وي مثل بقيه نماز است درعدم اشتراط واين
قول را نسبة دادند ببعضى از عامه ونادري از اصحاب ماها از محدثين بلي از
عامه ذكر نمودند اشخاصي را كه در زمان قبل از انحصار مذاهب بچهار نفر
بود كه قريب سي ودو مجتهد داشتند چنانچه در روح الايمان در بيان حقيقة
انسان ذكر نمودم (ششم) قول بتفصيل است واينكه بر اهالي شهر ودهات نزديك
شهر كه صبح زود بعد از نماز صبح حركة نمايند بتوانند براي ظهر بنماز جمعه
برسند واجبست تعييناً اگر بقيه شرائط تمام شد وانهائيكه از دهات بعيده باشند
وبيابانها وكوهها وامثال اينها از دريا وجنگل است اصلا وجوب ندارد ولو با
حضور معصوم وتمكن وى واين مذهب ابو حنيفه است واز خاصه ابن جنيد وابن
ابي عقيل بوي قائل باشند (هفتم) قول بتفصيل است بين عقد جمعه وبين سعي
وحاضر شدن براي خواندن چه انكه اول را واجب تخييري شمارند بين عقد جمعه
ويا ظهر دومي را واجب تعييني شمارند وبسوي اين مذهب رفته باشند غاية المراد
وتنقيح بلكه در جواهر ميفرمايد كه اين قول اشهر است بين قائلين بتخيير ودر
اين قول هم اسم افضلية جمعه در كار نيست اصلا (هشتم) انكه هر دو را بخواند
وهر دو واجب تعييني باشد از جهة علم اجمالي بوجوب احدهما وعدم انحلال وي
پس از جهة مقدمه علميه بايد كه هر دو را بخواند چنانچه قمي در جامع الشتات
نسبة داده ببعضي از متأخرين اصحاب ولي اسم نبرده (نهم) اينكه نماز جمعه
واجب تخييري يعني مكلف مخير است بين اتيان ظهر يا اتيان جمعه وربطي اصلا
بمجتهد ندارد وابداً اذن وي محتاج نيست در قبال تخيير سابق كه شرط ميدانسته
وكيف كان اين حضرات ميگويند كه نماز جمعه زمان غيبة مثل ساير نماز است ابداً
شرطي ندارد مگر جماعة وامثال ان وبوجه من الوجوه اسمي هم از افضلية جمعه

برده نشده در کلمات اینها واین را نسبة دادند بذکري وتذکره وروض ومقاصد العلیة والماحوزیة وریاض والنهایه وخلاف وابي الصلاح والمحقق وسیوري ومصباح وجامع الشرایع والشرایع ونافع وحواشي وشهید والبیان وموجز ومقتصر ومیسیة وقاضی ومفید قدس الله اسرارهم مخفی نماند که اغلب انچه در این اقوال بتخییر نسبة داده شده یاعدول کردند بحرمة ویا استحباب ویاسوء تفاهم شده یا اجتهاداً حمل بتخییر نمودند چنانچه بیاید در مقاله سوء تفاهم نسب کلیة بعین عبارتشان في الجمله ملاحظه کنید شیخ الطائفه را (قده) نسبة دادند در کتاب خلاف این قولرا وجواهر (قده) از این نقل نسبة داده بوي تخییر را وصاحب حدائق نسبة داده بوي وجوب تعیینی در کتاب خلاف مستنداً بنقل ان فتوی در کتاب خلاف در فهرست قائلین بوجوب تعیینی چنانچه شناختي وهم نسبة بوي دادند حرمة را در کتاب خلاف چنانچه شناختي پس ملاحظه کن که اسم شیخ الطائفه در میان هر سه قبول باشد مستنداً بخلاف وي وهمین نحو شده اکثر

١٠ نسبها چنانچه خاهی شناخت بعین عبارة « دهم » انکه معینا باید ظهر بخواند بقصد وجه بناء بر وجوب وي ولي باحتیاط وجوبي نیز جمعه را بخواند چنانچه

١١ قمي « قده » نسبة داده بیعضي از علماء در جامع الشتات « یازدهم » انکه نماز جمعه واجب تخییري است با نماز ظهر مکلف هر کدام بخاند کافي است ولي جمعه افضل است از ظهر چون دارای جماعت است پس از افضل افراد باشد نظیر انفراد وجماعة چنانچه در مقاله استحاله افضلیة جمعه بیان کردیم تفصیل را واین را اختیار کرده شهید وبعد وي اختیار فرموده جواهر « قده » وجماعتي از اسانید وغیر انها بعد از ایشان قدس اسرارهم وتو شناختي فساد دعوی را از

١٢ جهاتي واینکه ظهر افضل است بناء بر وجوب تخییري نماز جمعه « دوازدهم » انکه مکلف مخیر است بین ظهر وجمعه در زمان حضور معصوم وعدم بسط ید وي وزمان غیبة مثل زمان حضور است وانچه را حقیر تفحص کردم نسبترا ندیدم در کلمات اصحاب « قده » قبل از فاضل هندي بلکه تمام کلمات اقوال چنین است که در زمان حضور از مختصات معصوم است واما در زمان غیبة پس

ایا واجب است علی انحاء وجوب یا نیست علی انحاء عدم ان ولي فاضل « قده » در کشف فرموده بعد از انکه قول بحرمة را اختیار نموده فرقي نیست نزد قائلین بتخییر در زمان غیبة یا زمان حضور در اینکه این وجوب تعیني است یا تخییری زیرا تعینی شود وقتیکه ظاهر باشد واما وقتیکه ظاهر نباشد مخیر باشند مؤمنین در این جهة فرق نکنند بین زمان غیبة یا حضور با عدم تمکن واین قول

١٣ شیاع پیدا کرد بعد از ایشان در نزد چند نفري از متأخرین وی « سیزدهم » انکه فرمودند تخییر است وانهم مختص بزمان حضور بوده ولي غیبة عنوان دیگري است وچون شبیه بزمان حضور است پس مي گوئیم تخییر را واین قول شیخ کبیر است در کشف که اگر از حرمة اغماض شود وقائل بتخییر شدیم در زمان حضور غیبة مثل وي باشد وباید اختیار تخییر نمود وکیف کان مراد از این دو قول بتخییر که اختصاص داشته باشد بزمان حضور وغیبة را قیاس بوي کنیم ویا انکه اصلا مقتضاي ادله از جهة جمع بین انها قائل بتخییر شویم مطلقاً چه در زمان غیبة وچه در زمان حضور با عدم بسط ید معصوم است ولو ظاهر باشد نه انکه با بسط ید مثل زمان نبي (ص) نیز تخییر است چه انکه با بسط ید وي واجب مشروط است تعییناً بکلمة واحدة وباتفاق عموم مذاهب خمسه اسلامیه فضلا عن الامامیه بلکه از ضروریات دین است علاوه بر مذهب وعن قریب بیاید تفصیل وی که احدي انکار ندارد بلکه انکار موجب ارتداد است واین دو قول فرقي ندارد از حیث اثر بلکه نزاع علمي است وفرق بین اول ودوم که اولی یك عنوان است دومي دو عنوان زیرا ما ها باید وظیفه زمان غیبة را معین کنیم واما زمان حضور هر چه بوده بما ربطي ندارد چنانچه جمعي از اکابر باین معنی تصریح کردند بلی ربما اثبات تخییر در زمان حضور بتوان دلیل قرار داد برای

١٤ زمن غیبة که شبیه بوی باشد در نفی وجوب تعیني « چهاردهم » انکه نماز جمعه در زمان غیبة مستحب است واین مذهب شیخ مفید است در ارشاد بلکه مفتاح الکرامة فرموده در کتاب اشراف نیز همین را مایل شده وعلامه در بعضي از کتب تذکره ومحقق در شرایع ومحقق کرکی بلکه جزماً بتوان کفت که این

مذهب طباطبائي است چه انکه میفرماید نماز عیدین واجبست در زمان امام والان
مستحب است ووجوب عیدین مثل وجوب جمعه باشد پس قیاس نیست الا بلحاظ
اشتراط والی در جمعه ولذا چون مفقود است قائل باستحباب شد مراجعه کنید
واین مذهب را اختیار نمودند مشهور از فقهاء اصحاب (قدده) زیرا اغلب
عبارتها باین نحو است که اگر سلطان عادل یاماذون از قبل وي حاضر است واجب
است نماز جمعه والا مستحب والاجائز وبعضي از شارحین کلام فرمودند که مراد
ایشا از استحباب یا جواز واجب تخییري است بلکه بعضي فرمودند که مراد
مشهور از استحباب یاجواز واجب تخییري است نه استحباب مصطلح والا اگر
مراد انها استحباب مصطلح باشد معني ندارد پس در مقام دو دعوی ما داریم
یکي انکه مشهور قائل باستحباب وجواز نماز جمعه باشند ودیگري انکه مراد
انها از استحباب وجواز استحباب مصطلح است نه واجب تخییري اما دعوی
اول پس واضح است هر که مراجعه کنند کلمات قوم رامیداند که نسبة صحیح
است واغلب کلمات لفظ مستحب یا جایز باشد وگفتیم که بعض شارحین متون
وغیر شارحین فرمودند که مراد واجب تخییري است والا معنی ندارد واکثر بلکه
جل نسبة وجوب تخییري لولا الکل از راه همین توجیه وتأویل درست شده وبیاید
در طي نقل کلمات وتقریر دعوی دوم مزید بیاني براینکه مشهور قائل باستحباب
باشند واما اثبات دعوی دوم که مراد انها همان استحباب مصطلح است ولا غیر
وما نفهمیدیم توجیه وتأویل را وراضي هم نباشیم زیرا کلام انها مساعدت بر این
توجیه ندارد بلکه نص بر خلاف است ودلیل ما بر وي دو چیز است اول کلمات
دوم برهان عقلي اما اولی من جمله مستند (قده) که فرمودند که نماز جمعه اصلا
وجوبي ندارد نه تعییناً ونه تخییراً بلکه مستحب است چنانچه مشهور فرمودند
وبعد از اقامه دلیل بر ابطال هر دو وجوب اقامه دلیل بر استحباب نماید تارة
بادله احتیاط واخری بغیر وي پس با این تفصیل وتنصیص چگونه فقیه راضي
شود که بگوید مراد مشهور از جواز واجب تخییري است ومن جمله قمي (قده)
در غنائم که نفی وجوب تعییني وتخییري نماید وابطال هر دو کند وبعد مي

فرماید که اقوی استحباب وي است چنانچه مشهور فرمودند بعد ادله اقامه نماید
بر استحباب پس با این تصریحات چگونه روا بداریم توجیه را ومن جمله علامه
در یکی از فتاوي خود در تذکره که فرموده مستحب است چنانچه مشهور
فرمودند ومن جمله فاضل هندي (قده) چونکه بیاید که یکی از اقوال در مسئله
تفصیل است بناء بر استحباب وي بر اینکه آیا اتیان این مستحب مجزي از ظهر
واجب باشد یا نه فاضل هندي در این مقام بعد از فتواي بحرمة ونسبة استحباب
بمشهور ادله اقامه نماید بر اینکه بنحو کلیه اصلا محال است مستحب مجزي از
واجب باشد ویا مسقط وي شود ونیز بعضي از اساتید حقیر در مقام رد وي مي
فرماید که مانعي ندارد که مجزي از وي باشد ومسقط بنحو کلیه نیز پس اگر
مراد مشهور از استحباب وجواز در کلمات واجب تخییري باشد نه مستحب
اصطلاحي این چه بحثی است بین اعلام (قده) آیا احدي یك ذي مسکني توهم
میکند بر اینك عدل ولینکه واجب تخییري مجزي ومسقط عدل ولینکه دیگر
باشد یانه فضلا ازاعلام واساطین واولیاء امور واوصیاء انبیاء پس با این تنصیصات
وتصریحات ومباحثات چگونه انساني بگوید که مراد مشهور ازاستحباب یاجواز
واجب تخییری است نه مستحب اصطلاحي ومن جمله میرزا محمد اخباري (قده)
در کتاب ایقاظ النبیه که بیان اجماعیات ومختلفات مذاهب خمسه اسلامیه نماید در
فقه در نماز جمعه میگوید که مشهور از فقهاء امامیه مي گویند که بدون اذن والی
اصلا واجب نیست ولي روایات ائمه علیهم السلام بر خلاف است پس ازاین مقاله
هویدا شد که قول بوجوب تخییری مطلقا نوعا از راه همین توجیه پیدا شده والا
اِنهم مثل واجب تعییني نادر است اگر چه در ندرت مثل وي نباشد ووجه
ندرت تعییني که اشاره کردم واما وجه ندرت وجوب تخییري این است که ما
اگر اقوال سابقه از قائلین بوجوب تخییری بتمام مسالك انها وواجب تعییني وقائلین
بحرمت وانحاء قائلین باحتیاط چه انچه ذکر کردیم وچه انکه بعد بیان کنیم
کنار بگذاریم دیگر از فقهاء احدی باقي نماند فکیف بمشهور تا انکه قوم
نسبة استحباب را بمشهور بدهند وحال انك نسبة دادند وصحیح است پس نیست

نسبة واجب تخییری الا از راه همین اجتهاد وتوجیه وتأویل وانکه باطل شد
وراضي هم نشدیم پس بشود نادر وان اشخاصي باشند که تصریح بوجوب تخییری
نمودند وان قبل از جواهر (قده) کم است خیلي کم واما دلیل عقلي بر اینکه
مراد قوم از استحباب یا جواز همان استحباب مصطلح است ولا غیر این است
که معنای مستحب جواز ترك مامور به است بدون بدل وواجب تخییری عدل
واینکه هر کدام جواز ترك مامور به باشد بالزوم اتیان ببدل وبینهما بون بعید
پس با عدم قرینه جلیه ملزمه چگونه اطلاق احدهما بر دیگری بشود ودیگر انکه عدل
هر کدام ولو جایز عقلا ولو الی بدله وجه بلسا بواسطه این معني عنایة وتسامحاً
اطلاق استحباب بر وی بشود ولکن خلاف اصطلاح است وذهن از لفظ وی
ابداً منتقل بتخییر نمي شود بدون قرینه واین معنی نستجیر بالله حاشا از امناء
الله بر حلال وحرام مستلزم تدلیس است ولذا مي گوید شیخ انصاری (قده)
در رسائل که قوم چنین عبارت گفتند وچنان نگفتند فرار از تدلیس بوده پس
چگونه بدون قرینه جلیه ملزمه بتوان حمل جواز ومستحبرا بر واجب تخییري
نمود بلکه قرینه در کلمات بر خلاف است وبر استحباب مصطلحي قائم است در
اغلب کلمات چه انکه نوعا کلمات چنین است که شرط وجوب عیدین مثل جمعه
است وعیدین مستحب است پس باید که جمعه هم مستحب باشد بهمان استحباب
اقلا بعروه مراجعه کنید پس مشهور قائل باستحباب مصطلحي باشند ولا غیر
وبباید مزید بیاني منتظر باشید (پانزدهم) قول بتفصیل است نزد قائلین باستحباب ١٥
بین انکه نفسي براي وي قائل باشند مثل قمي (قده) وجاغني وبین انکه استحباب
عرضي برای وی قائل باشند مثل مستند ودیگران که از راه ادله احتیاط فرمودند
واین تفصیل هم ثمرات مهمي دارد در قصد وجه ونذر ودر اجزاء از ظهر ومسقطیه
وی وبنا بر اول تمام این عناوین مترتب وبناء بر دوم غیر مترتب واین واضح است
(شانزدهم) ان که در سابق اشاره نمودم که تفصیل است نزد قائلین باستحباب ١٦
بین انکه مجزی از ظهر باشد یا مجزی نباشد ومن ندیدم تفصیل مقاله طرفین را
ولي چنانچه گذشت از اشکالات فاضل هندی (قده) واز بعضي جواب اشکالات

٢٠ (بیستم) تفصیل است بین انکه عدد پنج نفر باشد یا هفت نفر باشد چه بناء بر اول واجب تخییري است وبناء براخیر واجب تعیینی است چنانچه همدانی (قده) نسبة داده ببعضي

٢١ (بیست ویکم) همان تفصیل مذکور است ولکن بناء بر اول مستحب است وبناء بر دوم واجب تعیینی است چنانچه مختار وسائل است ونسبة هم داده بشیخ الطائفه (قده) وشناختی که شیخ (قده) در تمام کتب فتوائیه خود مثل خلاف ومبسوط قائل بحرمة است

٢٢ (بیست ودوم) تفاصیل عدیده درنه صنف از مردم از غیر بالغ ومجنون وزن ومسافر وعبد واشخاص بعید از دو فرسخ وپیر مرد وکور وشل که جامع انکه بر این نه صنف حضور واجب نیست اجماعا نه تعیینا ونه تخییراً ولکن اگر عالما عامداً حاضر شدند ویا اتفاقا حاضر شدند پس بر غیر دیوانه مستمری ایا مشروعیة دارد خواندن یا ندارد وبناء بر اول مستحب است یا واجب است تعیینا ویا تخییراً این درصورتیکه وقت حضور انها منعقد شده واما اگر منعقد نبوده پس مشروعیة دارد اقامه استحبابا اووجوبا تعیینا اوتخییراً یا ندارد پس درهر کدام از این دو مرحله اقوالي است عدیده چه بسا منتهي شود بهشت قول بلکه زیاده پس مجموع اقوال در مسئله بیست ونه قول است ولکن این ده قول در مسئله في الحقیقة از فروع مسئله است نه اصول وی بخلاف نوزده قول دیگر که از اصول مسئله بوده والله العالم

معلوم است که مسئله ذات قوالین است جماعتي قائل باجزاء وفرقه منکر اجزاء باشند

١٧ (هفدهم) ان است که نماز جمعه واجب است تعیینا بشرط انکه در اقامه وي فسادي ظاهر نشود والا ساقط شود چنانچه مستند (قده) نسبة داده ببعضي

١٨ (هیجدهم) ان است که واجب تخییري است ولکن ظهر افضل است از جمعه

١٩ (نوزدهم) انکه واجب تخییري است ولکن احتیاطا ظهر را اختیار کند وحقیر این قول را در کلمات اصحاب (قده) ندیدم هر چه تفحص کردم ولي بعضي از معاصرین مد ظله نقل فرمودند از استادنا النائیني (قده)

(تنبیه لطیف) تما البته نظر دارید که قول چهاردهم مسلك مشهور بوده وان استحباب مصطلحي بوده وما در انجا مدلل کردیم که مراد مشهور وجوب تخییري نیست از لفظ جواز ویا استحباب بلکه مقصود انها همان استحباب مصطلح که یکي ازاحکام تکلیفیه خمسه است اینك چیزي بنظرم رسیده که میخاهم بگویم که مراد انهائیکه تصریح بوجوب تخییري نکردند بلکه مطلقا فرمودند مستحب است نه ان است ونه این بلکه ماتسبة استحباب اصطلاحي هم نمي توانیم بمشهور دهیم زیرا اگرچه نسبة استحباب ثابت است ولي من احتمال قوي میدهم که مراد انها استحباب مصطلح نباشد وعدل واجب تخییري هم نباشد چه انکه قدماء اصحاب را قدس الله اسرارهم سیرة چنین بوده که موارد احتیاطات را طراً فتوی باستحباب مي دادند ازباب اخبار احتیاط ویا اخبار من بلغ وابداً امر باحتیاط نمي کردند بلکه در تمام موارد وي فتوی باستحباب میدادند چنانچه في الجمله باین طریقه مستند (قده) اشاره دارد بلکه خود اختیار کرده چنانچه استادنا نائیني (قده) مفصل بیان فرمودند ونیز معاصرین در تقریرات در تنبیهات برائة در باب حسن احتیاط واشکال در جریان وي در عبادت بلکه استحاله جریان وي میگویند که از این جهة حکایة شده که سیره اهل فتوی در زمان سابق چنین بوده که در موارد احتیاط فتوی مي دادند باستحباب نفس عمل در شبهات بدون تقیید بداعی احتیاط بلکه مطلقا فتوی باستحباب عمل بوده از جهة ادله احتیاط پس با این احتمال

قوی بلکه مظنون ما ابداً نتوانیم که نسبة استحباب اصطلاحي را بمشهور
بدهیم فضلا از ان که بگوئیم مراد انها واجب تخییري است واز اینجا هم معلوم
شد که وجوب تخییری ناشي از توجیه وتأویل چه قدر بي مغز است واو هن
اینکه بگوئیم این چنین مستحب مجزي ومسقط واجب است والله العالم پس
این جمله اقوالي است که حقیر باستقراء تام تحصیل نمودم از کتب اصحاب
رضوان الله علیهم وکلمات قوم در این مسئله خیلي بسیار مضطرب است خیلي
کم مسئله فقهیه مثل این پیدا شود بلکه نداریم حتی فقهیه واحد فتاوی معدده
دارد بلکه در یك کتاب از وي فتاوی متعدده صادر گشته که عین انها
آیة الله علامه اعلی مقامه فقط در تذکره سه فتوی دارد تارة وجوب تخییری
فرمود واخری باستحباب ثالثه توقف فرموده با انکه در کتب دیگر قائل بحرمة
شده چنانچه في الجمله اشاره شد وهمین اضطراب وانقلاب باعث ان شده که
جمعي که قائل بحرمة شدند اسامي انها درعداد قائلین بوجوب تعییني یاتخییری باقي
مانده وکذا بالعکس اشخاصیکه قائل بوجوب شدند هر وجوبي اسامي انها در
عداد قائلین بحرمة باقي مانده وچه بسا اسم فقیه واحد درمیان اغلب اقوال
موجود است چنانچه شناختي که این معنی عزیز الوجود نبوده ولذا مسئله خیلي
مشکل شده وربما فقیهي العیاذ بالله نسبة تدلیس بوی داده شده ویا داده شود
وحال ان که نستجیر بالله چنین نیست تو فتوائي دیدی از یکی از انها که گفته
حرام است مثلا چون اسباب مهیاء نبوده یا بر نخوردید از رجوع وي از این
فتوی یاکتاب دیگروي چه بسا تخطئه نمائي قائل را وهم چنین بعکس فتوی
بوجوب بوده هر قسم از وجوب از رجوع وي وفتاوی دیگروي وکتب وي
اسباب مهیاء نبوده تخطئه بنمائي زیرا دیدي چه انقلابي بوده علاوه این قدر
هم فتاوي قوم مثمر نیست مگر از براي تحصیل اجماع والا باشد یا نباشد چه
فایده دارد ماها تجویز نکنیم تقلید میت ابتدائي براي عوام بلکه جماعتي استمراری را
نیز پس چگونه طرف راضي شود بفتواي یك نفر ویا دو نفر مگر نه انکه دراصول
مقرر شده که ظن حاصل از شهرة فتوائي حجت نیست پس قول مشهور اگر

بناء شد که حجة نباشد غیر مشهور بطریق اولی پس مخاصمه در نقل عقلائیة
ندارد بلي بیان کردیم که معرفة اقوال براي تحصیل اجماع وازدیاد دلیل واستحکام
در طریقه دخول وخروج در مسئله است ولذا قمي (قده) میفرماید که فقیه
استیحاش از تفرد در فتوی ندارد اگر دلیل با وي مساعد شد ومسرور بجماعة
وشهرة نباشد اگر با وی دلیل مساعدة نکرد پس عمده تحصیل دلیل است
این تمام کلام بوده در بیان اقوال مسئله ومذهب منصورچنانچه سابقا اشاره
کردیم مختار مشهور بوده که بیان شد در عنوان چهاردهم که نمازجمعه اصلا وجوبي
ندارد نه تعیینا ونه تخییراً بلکه مستحب است ومجزی از ظهر نیست ومسقط وی
نیست چنانچه ما از کلام مشهور استفاده کردیم وبیاید نیز مزید بیاني از برای
عدم اجزاء (مصباح ششم) بدان که وجوب نماز جمعه بنحو التعیین در زمان
نبي (ص) از ضروریات دین است وانکار وی موجب ارتداد است ونماز
ظهر اولین نمازی بوده که خداوند بر پیغمبر (ص) واجب فرمود وجبرئیل (ع)
بر ایشان نازل نمود ومعمول بوده در نزد مسلمین وهمان نماز وسطي بوده که در
سابق بمقام شامخ وی رسیدی تا انکه بعد ازدوازده سال تقریباً درطریق هجرة
درمسجد قباویابورود مدینه منوره جبرئیل (ع) نمازجمعه نازل فرمود ومشروع
شد بدل از ظهر بنحو وجوب تعییني وبدلیة طولیه نظیر تیمم از وضوء چنانچه
سابق اشاره کردم که جمع کثیری دعوی این بدلیه طولیة نمودند ودعوی اجماع
هم کردند ولا زال مداومة بر وی میشد در روز جمعه تا انکه ازدنیا رحلة نمودند
وپس از رحلة خلفاء خمسه نیز مداومة بروی داشتند بنحو وجوب تعییني تا ان
که زمان خلفاء خمسه منقرض شد ومولانا حسن بن علي (ع) صلح نمود
با معاویة وبیعة کرد مجبوراً وبعد از حضرات خلفاء جور مثل بني امیه وبني
عباس نیز اقامه مي نمودند در روز جمعه بنحو وجوب تعییني تا انکه عصر انهام
منقرض شد وطوائف الملوك شد وبعد امراء هر مکاني نیز اقامه نمازجمعه مینمودند
ومداومة بر وی مینمودند بنحو واجب تعییني واین معنی بنحو مزبور بین سلاطین
عامه بوده وهست در تمام اکناف واطراف ارض از بلاد تا یومنا هذا پس واجب

تعیینی در زمان رسول (ص) از ضروریات دین است واز بدیهیات است ولذا
تمام فقهاء رضوان الله علیهم در صلوة در مقام تعداد فرایض که یکی یومیه قرار
دهند گویند که از ان یومیه شمرده شود نماز جمعه پس اصل وجوب تعیینی وی
در زمان نبی وخلفاء ازضروری دین است که انکار وی موجب ارتداد خواهد
بود وترك از معاصی کبیره است چنانچه جمعی از فقهاء امامیه تصریح باین
عرض حقیر نمودند وعموم علماء عامه چه انکه دیدیم وچه انچه شنیدیم باین
منوال می گویند وبیاید نیز مزید بیانی برای این مطلب در باب اجماع ونقل
کلمات که تمام امامیه بر این معنی ناطق باشند واحدی از مسلمین انکار نکنند
وغرض ازاین مصباح اثبات دوچیزاست یکی ان که توهم نشود که درسابق درذکر
اقوال قولی بتخییر بوده حتی در زمان حضور یا اصلا در زمان حضور تخییر
بوده وغیبة تشبیه بوی باشد مراد زمان پیغمبر (ص) وخلفاء خمسه نیزباشد بلکه
مراد انها بعد از صلح با معاویه تا اول زمان غیبة است واین اطاله برای انست
که احدی توهم نکند از کلمات که زمان پیغمبر (ص) وخلفاء هم قول بتخییر باشد
چنانچه از بعض معاصرین شنیدم حضور او گمان کرده بوده که مراد قائلین
بتخییر اعم است زمان پیغمبر (ص) وخلفاء خمسه را نیز شامل زیرا انها میگویند
حضور با عدم تمکن مثل غیبة است پس لاجرم حکم هر دو یکی است چنانچه
فاضل هندی (قده) تصریح نمود باین معنی بعد از اختیار قول بحرمة پس
وجوب تعیینی وی در زمان نبی (ص) از جمله ضروری دین است دوم انکه
مراجعه باحوال نبی (ص) وخلفاء خمسه بعد از وی بلکه خلفاء جور از بنی امیه
وبنی عباس وامراء طوائف الملوکی الان اگر بنمائیم در خصوص این نماز
چنانچه الیوم هم شایع است بین عامه بخوبی معلوم شود واشکارا گردد که از
مناصب والی است وبدون والی احدی نمی توانست ونتواند اقامه نماید (مصباح
هفتم) در بیان لفظ امام است که ایا این لفظ درعرف شیعه ازالقاب خاصست
یا از القاب عام است واین مقدمه هم خیلی نافع است جدا بدانکه لفظ امام اگر
چه در لغه جمعی ادعاء نمودند که بمعنای عام است ولقبست از برای شخصی که

متابعه وبرا لازم دانند ویا بمعنای مطلق قصد چیزی ولی در اصطلاح متکلمین
تعریف از عامه وخاصه باینکه امامة عبارة از ریاسة عامة است برتمام رعیة واین
جامع بین همه تعاریف است چنانچه مجمع هم این تعریف را در ماده (امم) ذکر
فرموده ولی در عرف شیعه امام مترادف باولایة عامة است ومعنای احدهما عین
معنای دیگری واو لقب است از برای اکمل افراد بشر ومنصبی است از مناصب
آلهیة وشریك است با نبوة ورسالة در تعریف مزبور از این جهة زیاد نمودند
قید بنیابة ازنبی را (ص) چه انکه ان نیابة بنص از نبی بوده باشد ویا باجماع
وغیر وی محقق شود پس تعریف وی چنین است که او ریاسة عامة است بر عموم
مردم نیابة از نبی ولی تحقیق ان است که در عرف شیعه لقب است از برای
اکمل افراد بشر ومنصبی است از مناصب آلهیه وحقیقت وی سلطنت آلهیة
است بر تمام موجودات ممکنه ومتصرف وحاکم است از قبل خداوند باخبار نبی
بر کائنات وباین مقام اشاره فرمود مولانا امیر المؤمنین در خطبه شقشقیه باینکه
مقام من مقام قطب است ازرحی واین ولایة نوعیه که واجد ازا امام میگویند
شیعه شخصی است ونوعی نیست چنانچه بعضی از متصوفة گمان نمودند بجعل
خداوند است صرف کمال نفس نیست چنانچه بعضی از حکماء گمان کردند
واغلب مذاهب فاسده میان شیعه از این مسلك خراب پیدا شده وبید خداوند
است وتعیین وی بید وی است باختیار امة نیست چنانچه عامه گمان کردند ودر
عصری محال است عقلا بر اینکه دو نفر واجد این لقب باشند چنانچه بعض شیخیه
خذلهم الله گمان کرده مثل کرمانی واگر تثنیه ویا جمع بسته شود یا بلحاظ تغلیب
است یا بلحاظ مجاز است ویا بلحاظ حال تلبس افراد است در گذشته ویا آتیه
ویا بلحاظ معنی لغوی است الی غیر ذلك از ملاحظات الحاصل حال وی مثل بقیه
اعلام شخصیه است در تثنیه وجمع بهر لحاظی که انها تثنیه وجمع بسته شود انهم مثل ان
است با بعضی از جهات زیاده واز اول عالم تا قیامه عصری خالی از این شخص
نبوده ونیست وبعد از خاتم النبیین (ص) لقب است از برای دوازده نفر متعاقبا
وبر غیر والی حقیقی اصلا اطلاق نشود در عرف شیعه مگر بجهاتی که اظهار

داشتیم بلي بر نماینده وی اطلاق شایع است خصوصا در امر نماز چنانچه روایة
تحف العقول شاهد ونیز حاکم است درباب حکومة عرفیه اطلاقات عرفي پس لفظ
امام در اخبار وتاریخ وآثار وتفسیر وفقه لقب این شخص است که واجد ولایة
عامه است بر ممکنات وهر که اطلاق نمایند اراده مي کنند از وي یکی از این
دوازده امام را واین معنی درعرف شیعه چنان مسلم وشایع شد بین نوع مسلمین
فضلا از خود شیعه که قابل انکار نشد تا انکه ما جماعة شیعه معروف ومشهور
شدیم در نزد عامه بامامیة پس اگر لفظ در عرف باقي مانده بوده بر معنی
لغوي یاعرفي بنا برتعمیم دراین عرف عام که همه مسلمین امامیة باشند چه خصوصیة
بشیعه دارد واین نیست مگر انکه ما امام را بر غیر دوازده نفر معصوم اطلاق
حقیقي نکنیم وعنوان امامة را شرایطي براي وي قرار دادیم از عصمة وجعل
آلهي وتصرف در موجودات وخرق عادة الی غیر ذلك لذا بر غیر انها اطلاق
نشود مگر بقرینة جلیة ملزمة عقلیة او نقلیة کلیة یا جزئیه ولو انکه این معنی بنیز
ماخوذ از معناي لغوي است چون جهان وجهانیان باید قصد وي نمایند ومتابعة
او کنند در قول وفعل وتقریر که امم هرسه را سنة گذاشتیم ودر هرعصري
بانها اقتداء شود وباین لحاظ مجازاً بامام جماعة اطلاق نمایند چون مؤمنین در
نماز متابعه وي نمایند ولذا بر همین امام جماعة در غیر نماز اطلاق نمیشود اگر من
بگویم امروز یا امشب خدمت امام رسیدم اصلا بذهن شیعه خطور نمیکنند
بر اینکه این امام جماعترا اراده کرده بلکه تا مي شنوند تبریك مي گویند حتی
اگر بعد تصریح کنم که امام جماعترا اراده کردم مضحکه نمایند بلکه متأثر
شوند وشاید وجه تأثر هم چنان باشد که چون اطلاق کرد این لقب ومنصب
مخصوص آلهي را بر ناقص ولذا بر مجتهد اطلاق نمیکنند ونکردند وحال نایب امام
است وبصد هزار ارزش دارد ونسبة بامام جماعة ولو انکه خیلي هم مقدس وخیلي
هم عالم باشد اطلاق نشود بلکه مجتهدي که جماعت هم داشته باشد در غیر حال
صلاتي بوي اطلاق امام مطلق نمي کنند واگر بشود بدون قرینه همان مضحکه
وتأثر بیاید واین نیست مگر انکه لقب خاص است ومنصب مخصوص در عرف

شیعه خصوصا با حضور وي وبر غیر وي اطلاق نشود مگر مجازاً در کافي از
صادق (ع) خداوند اجل از این استکه واگذار نماید زمین را بغیر امام عادل
در محاسن از باقر (ع) هر که نزدیك شود بخداوند تعالی بعبادتي که خود را
خسته نماید بدون امام عادل قبول نمي شود ودر اخبار صحیحة زیارت ابي عبد الله
علیه السلام که هر زیارت ثواب بیست حج وعمره با پیغمبر وامام عادل دارد ودر
باب اعتکاف که جایز نیست مگر در مسجدیکه امام عادل در وي نماز خوانده
باشد ودر باب جهاد که جایز نیست مگر با امام عادل ودر تهذیب که امیر علیه
السلام فرموده که اگرخوارج خارج بر امام عادل شدند بکشید انها را ودر باب
سرقه وحدود طرآ که باید امام عادل حد بزند ورواتیکه اگر شخصي ناصبي را
کشته اگر بامر امام عادل بود باکي ندارد ورواتیکه در زنیکه دفاع از حرام نمود
امام عادل تعرض وي نکند ودر کافي ساعتي با امام عادل نشستن افضل از عبادت
هفتاد سال است ونیز اگر امام عادل حدي در روي زمیني اقامه نماید بهتر از
بارش چهل روز است ودر باب نماز جمعه که واجب است بر امام که خارج
کند محبوسین را روز جمعه ونیز نماز جمعه واجب است بر امام وقاضي وي وشاهد
ان ودر کافي حجة بر مردم تمام است مگر بامام وروایة اینکه زمین خالي ازامام
نخواهد شد وروایة یونس که اگر نباشد در روي زمین مگر دو نفر باید یکي از
انها امام شود وروایة مسلم التواتر درنزد عامه وخاصه که هر که بمیرد وامامرا نشناسد
مرده باشد مردن جاهلیة وروایة ابي هراسة که اگر امام برود از روي زمین
زمین اهل خود را فرو برد الی غیر ذلك از اصول دین وفروع دین من اوله الی
آخره که لفظ امام یا امام عادل وارد شده است اصلا احدي احتمال نمي دهد که
مراد غیر والی حقیقي باشد وحال انکه دراغلب انها اصلا قرینة بر امام اصل نیست
پس چگونه احتمال داده نمي شود پس نیست الا اینکه در عرف شیعه نزد عوام
وخواص وکتب وغیر کتب اطلاق نمیشود مگر بر واجد سلطنة آلهیه واز
ایات وتفاسیر نیز چنین است بدرستیکه من قرار میدهم تو را از براي مردم امام
ونیز منت بگذاریم بر ان اشخاصیکه مستضعف شدند وقرار میدهیم انها را امام

الى غير ذالك كه بدون قرينة اطلاق نشده مگر بر والي حقيقي پس چگونه بر
غير وي مطلقا بدون قرينة اطلاق شود پس اصل مسلم است در عرف شيعه كه
لفظ امام يا امام عادل مي گويند مراد معصوم است ودر كتاب وسنة و كلمات
ومحاورات نيز چنين است غير معصوم استفاده نخواهد شد درحال غيبه فضلا
از حضور در عصر ماها فضلا از صدر اول چنانچه اگر احدى گفت امام را
خواب ديدم يا امام را خواب ديد يا ديده بود يا امام بمن گفت يا بامام بگو يا
بامام گفت يا من از امام نقل كردم يا اين مال امام است يا امام ديشب خانه من
بود يا امام ديشب فلان مسجد ملاقات شد الى غير ذالك از محاورات كه ابداً
ذهن شيعه بغير والي حقيقي خطور نمي كند اصلا بلكه غالب فقهاء تاسيس همين
اصل را فرمودند از كتاب وسنه و كلمات ومحاورات مثل مستند وعلم الهدى
وشيخ وعماني وعلي بلكه جواهر وكاشف الغطاء ومنتهى ونهاية الاحكام وتذكره
وذكرى وجامع المقاصد و كشف الالتباس وغرية وقنية ومراسم واشارة وجامع
الشرايع وتقي ومفتاح الكرامة قدس الله اسرارهم بلكه مفتاح الكرامة نسبة
استفاده اين اصل مسلم را بظاهر فقهاء داده تارة وباصحاب اخرى وبيايد درطي
نقل كلمات كه طراً همين معنى را متفق باشند بلكه نه فقط در عرف شيعه امام
اطلاق نمي شود مگر بر والي حقيقي لغه هم نيزچنين دعوى نمودند فقهاء رضوان
الله عليهم چه انكه در لغة بمعناي قيم ونبي وخليفه ودليل باشد ومثل مستند (قده)
ميفرمايد كه لغة هم اين معنى دارد وعام اينها بر غير والي حقيقي اطلاق نمي
شود وبعد ميفرمايد كه لغويين نيز تصريح كردند كه امام حقيقه اطلاق نميشود
بر غير اين اشخاص مگر مجازاً پس تمام عرفها متفق با كتاب وسنة واجماع وعقل
باشند در اين اصل مسلم كه امام لقب شخص است واز مناصب آلهيه اطلاق
نمي شود ونه شده مگر بر شخصي كه واجد سلطنة آلهيه باشد انهم سلطنة
كلية واطلاق وي بر غير اگر عنوان نيابة نباشد مجاز است مادامیكه قرينة
ملزمه جلية عقلية يا نقلية كلية يا جزئية نبوده باشد پس ازاين مقدمه وصحة وى
البته ميداني كه دعوى اطلاق نمودن در الفاظ امام كه وارد شده در اخبار نماز

جمعه از اعظم مصائب است بر اسلام واگر در لفظ وي بما هو لفظ امام بگوئيم
مطلق است در اخبار باب نتوانيم اين ادعاء بنمائيم چنانچه شناختي بلكه بيايد
در انجا مزيد بياني كه در خود وى شواهدي باشد بر خلاف چنانچه چند حديثي
كه شواهد خلاف در وي بود در همين مقاله ذكرنمودم سابقا والله العالم (مصباح
هشتم) در بيان اينكه سابقا گفتيم اين نسبتهائي كه دادند بجماعتي از اعلام كه
انها قائلند بوجوب تعييني نماز جمعه چنانچه در ضمن ذكر اقوال بيان كردم
بلكه تخييري نيز في الجمله صحيح نيست وخلاف واقع است وبحقير بلكه غير من
ثابت نشده بلكه انچه ثابت است خلاف نسبة است وچون وعده دادم كه
تعرض نايم لذا اجمالا عدني را در اين مقاله تعرض نايم تا انكه واضح
شود كه اين نسبة صحيح نبوده وبيايد مزيد بيان در طي نقل كلمات پس ميگويم
وبخداوند است توفيق يك نفر ازاشخاصيكه نسبة وجوب تعييني دادند وميگويند
كه رساله هم در اين جهة نوشته است شهيد ثاني است (قده) پس (اولا) اين
رساله ثابت نشده كه مال ايشان باشد ونسبة درست نيست بلحاظ انكه شهيد را
در كتاب احوالات علماء مثل روضات ونجوم وامثال اينها كرامتهائي از براى
وي نقل كردند وملائي وي هم قابل انكار نيست واين رساله برساله عالم متقي
نمي ماند چه انكه از وي حكم بكفر همه علماء ظاهر است زيرا فرموده هم ضال
ومضلند واين خيلي تجرى است براساطين دين وكفلاء ايتام آل محمد (ص)
وحفظه شريعة احمدية واز ايشان اين مراحل بعيد بلكه محال است واز اين جهة
است كه محقق (قده) در مصابيح الظلام انكار شديدي فرموده كه اصلا رساله
مال ايشان نيست ونيز صاحب معالم چنين اعتراف وتصديق فرموده ولذا صاحب
جواهر (قده) ميفرمايد كه در زمان جراني وطلبگي نوشته چون اول كتاب
وي باشد (ثانيا) ايشان از اين فتوى برگشته چه انكه ايشان راكتب عديده
باشد كه در انها نفي وجوب تعييني كرده وتو را كافي است نفس شرح لمعه كه
صراحة نفي فرموده و (ثالثا) اصلا وابداً ان رساله اعتبار ندارد مال هر كه
باشد وهر چه باشد چه انكه در وي نسبة وجوب تعييني را باصحاب داده وتو

در سابق شناختي که سني وشیعه متفقاً مي گویند که قبل از شهید قول بوجوب تعیینی نبوده بلکه سنیها میگویند که اصلا نبوده حتی تخییري چنانچه شنیدي در سابق بلکه الی یومنا هذا هم بعضي از فقهاء میگویند که اصلا قول بوجوب تعییني نیست بین فقهاء امامیه (قده) مگر یك نفر یا دو نفر واز این بیان واضح شد حال کلام ولد ایشان ونوه ایشان که متابعة وي را فرمودند بناء بر صحت نسبة وباید مزید بیاني درطي نقل کلمات که اتباع ایشان بر گشتند ازقول بوجوب تعیینی ودیگر از اعیاني که نسبة وجوب تعیینی بوي داده شده شیخنا الجلیل شیخ مفید است (قد) درکتاب مقنعه که در ان کتاب نسبة دادند که فرموده که نماز جمعه واجب تعیینی است پس اولا باید نقل عبارت منقوله نمایم تاملاحظه کنیم دلالتي در وي هست یاخیر وبر فرض چه باید کرد وعبارت کتاب اینست پس انچه واجب در نماز جمعه باشد جماعة است ولي شرط در ان حضورامامي که مأمون بر صفاتیکه مقدم شود باشد وبعد از انکه امام حاضر شود بر مکلفین واجب است وتو خبیري که اصلا این عبارتها دلالة ندارد بر انچه بوي نسبة داده شده چنانچه جماعتي از محققین مثل کشف اللثام وجواهر ومفتاح الکرامه (قده) ودیگران اعتراف نمودند بعدم دلالة وي بر اینکه میتوان با امام جماعة خواند بلکه مراد امام اصل است وخصم هم گویا قبول نموده ولذا گفتند که در کتاب اشراف فرموده ولذا چون در باب نمازعبارة مذکوره منسوبه را ندیدند گفته اند که در باب امر بمعروف ونهي از منکر فرموده کیف کان (اولا) ثابت نیست این عبارت و (ثانیا) باشد این عبارت در مقام این است که با این سلاطین جور که صفات ولایة را فاقد مي باشند ومع ذلك دعوی اولی الامري دارند نمي توان خواند واگر صفات ولایتي را واجد ومع ذلك حاضر شود باید خواند واین معنی اعتقاد همه شیعها باشد چه ربطي بمقام ما دارد (وثالثا) ان چه در کتاب اشراف نسبة دادند عبارت منقوله این است که نماز جمعه را فقهاء میتوانند که اقامة نمایند واین عبارت بر فرض وجود زیاده بر ترخیص چیز دیگري را واجد نیست واعم از واجب تعیینی وتخییری واستحباب است برفرض

وجود عبارت فضلا از کتاب چون بعضي از فقهاء فرمودند که اصلا کتاب اشراف ندارد واحدي نسبة این کتاب را بایشان نداده مگر شهید دوم در رساله ولذا در اجازات مفید (قده) اصلا اسمي از وي نیست وبعضي فرمودند عبارت منقوله ان است که مستحب است و (رابعا) بااین اختلاف نسبة واجمال عبارت ایشان از این فتوی مراجعة نمودند چه انکه در کتاب ارشاد این عبارت فرموده که وجود امام لازم است براي انکه اقرب باشند بندگان ومؤدب وناجي معصیة کاران باشد واقامه حدود کند وحامي بیضة الاسلام شود وجامع مردم شود در نماز جمعه وعیدین پس این عبارت نص است بر اینکه امام جمعه بودن از مناصب است مثل قاضي شدن وامیر شدن واقامه حدود نمودن وامثال اینها ازمناصب خاصه امام بلکه اصرح ازاین ان عبارة است که شرط نماز جمعه حضورامام است والامستحب است واصرح ازهمه در باب امر بمعروف ونهي ازمنکر مراجعه شود که این مختصر گنجایش ذکر همه ندارد و (خامسا) مقرر نمودیم که اغلب فقهاء چنانچه سابقا گذشت میگویند که لفظ امام از القاب خاصة والي است مادامي که قرینه نباشد بر غیر والي حقیقي وسلطان حقیقي اطلاق نمي شود واین اصطلاح است در مذهب شیعه پس چگونه میتوان گفت که ایشان اراده غیر امام اصلي فرمودند و (سادسا) دعوی اجماع دونفر از بزرگان شاگرد وي مثل علم الهدی وشیخ الطائفه (قده) بر عدم وجوب با انکه استادشان قائل بوجوب تعیینی بوده بسیار مستنکر است حتی اقلا ذکر خلاف هم نکنند ابعد است وباین لحاظ فقهاء اصلا انکار نمودند و (سابعا) تمام احوالات شیخ (قده) ازحین تولد تا حین وفات بکلیات وي وجزئیات وي بما رسیده حتی مباحثات وي در اماکن متعدده با مخالفین که رفض تقیه کرده بوده رسید تا انکه توقیعات عدیده در حق وي بشرف سر افرازی صادرشده که خیلي اظهار محبة وخوشنودي وسرور از افاده ایشان نموده وبیان اینکه کار ما در غیبة تأیید علماء است وخطاب یا اخي بایشان فرموده تا در آخرین توقیع بایشان دستور دادند که امسال عموم شیعیان مداخله در امري نکنند که ان سال فتنه بغداد ظاهر شد باری کمال قوة

وساطه را داشت وصولة تقية هم شكسته شده بوده چنانچه مباحثات وی آرا نه
میدهد پس چرا ایشان خودشان نماز جمعه اقامه نکردند نه براي خود نه براي شیعیان
چگونه ترك ضروری دین مي شود واگر اقامه کرد بوده لاجرم مثل بقیة احوالات
وی بما مي رسید بلکه انچه رسیده خلاف است (واما انچـه مولانا تقي) ابو
الصلاح نسبة دادند بلي صاحب ذخیره بوی نسبة داده وعبارتي که نقل کرده از
ایشان عن رؤیة نبوده بلکه نقل از نقل بوده ومعین هم نکرده که کتاب کدام
است وناقل کي است ولي عبارت ظاهر در وجوب تعییني است الاچیزی که هست
این نقل ثابت نشده زیرا ایضاح وغایة المراد ومهذب البارع وروض ومقاصد
العلیه ومقتصر وجواهر المضیئه میفرمایند که ابو صلاح میفرماید که نماز جمعه
مستحب است وفاضل عمیدی وشهید وفاضل مقداد در تلخیص وبیـان وتنقیح
فرمودند که مي فرماید حرام است پس با این جماعـة کثیره بدعوی رویة
بگویند که ایشان میگویند حرام است یا مستحب وتنافي هم ندارد قوابن باهم
چنانچه واضح است زیرا مراد قائلین بحرمة حرمة ذاتیه نیست بلکه تشریعیه
است پس منافاتي با استحباب ندارد چنانچه عنی بیان کنم تفصیل را چـگونه
بواسطه یك نقل از نقل مجهول الهویة میتوان نسبة دهیم (واما انچه بمولانا
ابو الفتح کراجکي) نسبة دادند در تهذیب المسترشدین عبارت وی اصلا وابداً
دلالة ندارد وعبارت منقوله این است امام اگر متمکن باشد از اقامه نماز در
وقتش ومتمکن باشد ابراز خطبه بنحویکه بخواهد با مؤمنین ومأمومین هم مأمون
باشند از حضور واداء پس واجب است وتو خبیری که اولا لفظ امام مطلق
است ومراد والي است وبر غیر اطلاق نشود بدون قرینه جلیة چنانچه تقریر
نمودیم وجمع کثیری از فقهاء رضوان الله علیهم فرمودند وثانیا اینکه دروی شواهد
جلیه است که مراد امام اصل است والا معنی ندارد که امام متمکن باشد
وامام قادر برابراز مقاصد باشد ومؤمنین مطمئن ومأمون باشند پس اگر حال وی
مثل بقیه نماز است چرا در بقیة اصلا محذوری نیست جماعة یا منفرداً بلکه در
عدم انها محذور باشد واین نماز از بین همه محذور پیدا نمود پس نیست الا انکه

چون از شئون والي باشد واز مناصب است لذا هر که اقامه نماید مسئول والي
است واین واضح است الی النهایة (واما نسبتي) که بشیخ الطائفه (قده) دادند
پس از ایشان نقل فتوائي دیده نشده که فرموده باشد نماز جمعه وجوب تعییني
دارد بلي فقط صاحب ذخیره فرموده که ظاهر شیخ (قده) در تهذیب انست
که قائل بوجوب نماز جمعه شده بلحاظ انکه در انجا نقل فرموده عده اخباریکه
ظاهر وي دلالة بر وجوب نماز جمعه دارد وتو خبیري (اولا) که نقل محدثي
اخباري را در کتابي دلالة بر اینکه اعتقاد خود وي هم همان است ندارد لذا
شیخ انصاري (قده) در باب مضایقه ومواسعه در جواب قائلین بمضایقه که
فرمودند اخبار مضایقه را کبار محدثین نقل کردند وضبط نمودند بر اینکه این
ضبط دلالة بر اینکه فتواي وي همین است ندارد علاوه بر اینکه ما باید روایة
ملاحظه کنیم و (ثانیا) لفظ مزبور که دلالة بر وجوب تعییني ندارد بلکه اعم
است و (ثالثا) اینکه شیخ (قده) در کتاب خلاف که کتاب فتوائي ایشان
است در چهار سطر تقریباً سه مرتبه دعوي اجماع امامیة نموده بر عدم وجوب
نماز جمعه مطلقا چه تعییني وچه تخییري چنانچـه بیابد در طي نقل اجماع عین
عبارت وي ونیز در کتاب مبسوط که فتوائي است فرموده که وجوب نماز جمعه
شرط است که سلطان عادل باشد یا نماینده وي والا فریضه ساقط شود وبا
این صراحـه فتوی در کتب فتوائي وي چه طور بنقـل روایة اتکال شود والا
باید گفت که همه فقهاء میگویند که نماز جمعه واجب است چون همگي نقل اخبار نماز
جمعه را بنمایند واین استدلال عجیبي است واما (نسبة وجوب تعییني) را بمولانا
شیخ سلیمان خیلي عجیب است چه انکه ایشان دو رساله در حرمة نماز جمعه
نوشتند برحسب نقل مفتاح الکرامة (قده) ودیگر دیده نشده جائي که برگشته
باشد از این فتوی من ندیدم ونشنیدم نیز (واما نسبتیکه) بمولانا صدوق
(قده) دادند در کتاب امالي ومقتنع پس اولا در وي دلالتي نیست زیرا (اولا)
اصل در امام امام اصلي است باید قرینة اقامه شود که مرادش امام جماعت باشد
چنانچه غیر مره شنیدي که مسلم همه باشد (وثانیا) خود صدوق (قده) مي

فرماید در کتاب هدایه در باب شروط جمعه که ان بهفت نفر منعقد شود امام
ومؤذن وی وقاضی ان ومدعی حق ومدعی علیه ودو نفر شاهدان مدعی پس این
معنی نص است در سلطان ووالی حقیقی پس با این تنصیص چگونه نسبة میدهند
بایشان وجوب را فضلا از تعیینی وانهم بنحو نقل روایة (واما نسبتیکه)
بمولانا شیخ طبرسی دادند در نهج العارفین وی که ایشان قائل بوجوب شدند
عبارت منقوله این است که امامیة اکثرا ابجا باشند برای نماز جمعه از سنیها ومع
ذلك سنیها شماتة نمایند شیعها را که شیعها ترك نماز جمعه میکنند وجهة ان
است که شیعها تجویز نمی نمایند امامة فاسق وامامة مرتکب کبیره وامامته مخالف
عقیده شیعه وتو خبیری (اولا) که این عبارت بر خلاف مدعای خصم ادل
است چه انکه در وی اعتراف است از دوست ودشمن بر ترك نماز جمعه غایة الامر
شیعه را از لوث ترك نجات داده در نزد خصم زیرا حاصل کلام این است که
ما شیعها مثل شما سنیها نماز جمعه را واجب دانیم با خلیفه پیغمبر ولی شما تجویز
کنید که خلیفه وی فاسق باشد می خوانید وما تجویز نمی کنیم نمی خوانیم و (ثانیا)
مصابیح الظلام نقل فرموده که شیخ فرموده که حرمة احوط است وتو خبیری
که اصلا تنافی ندارد (واما کلام فیض) ونسبة بوی در رساله شهاب الثاقب فی
رجوم الشیاطین که صاحب جواهر (قده) میفرماید این رساله از کتب ضلال
است واتلاف وی واجب است ودر وی کم واقعیة پیدا میشود وخیلی اشتباهای
عجایب وغرایب دارد که بناء بر نقل ایشان مسلمان را بگریه در اورد بالاخره
بعد از ذکر پارهٔ از مصائب که در ان رساله بر اسلام وارد نمود که خود اسم
رساله اعظم انها است وعرش خداوندیرا بلرزه در اورد که چه کرده با فقهای
آل محمد وکفلاء ایتام ایشان صلوات الله علیهم انا لله وانا الیه راجعون ولا حول
ولا قوة الا بالله وبعد صاحب جواهر حرف بزرگی در حق وی گویند وبزرگتر
از حرف جواهر کلام شیخ انصاری است (قده) در حق همین فیض عفی الله
عنه پس چنین رسالهٔ از چنین شخص کجا محل توجه است نفیاً یا اثباتاً وچون
ایشان برحسب نقل روضات دورهای طی نموده از حکمة واصول وعرفان واخبار

وتصوف و و ودر هر حالی فریفته همان بوده وبر دیگران تعدی میکرده وبعد
اخیراً در کتاب محاکات میگویند که مذهب من مذهب اخباری است پس با
ایشان باید محاکمه اخبار نمائیم مثل بعضی از محدثین (قده) واز جملهٔ اشخاصی
که نسبة دادند مجلسیین قدس الله اسرارهما می باشند که رساله مرقوم فرمودند
در باره نماز جمعه وهر چه اخباریکه وارد شده در خصوص نماز جمعه انجا ذکر
کرده که دویست حدیث است وهر روایتی که لفظ نماز داشته یا انکه فضیله وی
را بیان کرده یا شرایط وی یا غایة وی یا اجزاء وی یا امام ان تماما نقل وبوی
تمسك جسته ولی چون حقیر در این نفی نسبة عمده نظر بمجتهدین دارم اعتراض
ندارم بر محدثین چه انکه با این حضرات باید محاکمه اخباری نمود ومن تمام ان
اخبار رساله را نقل میکنم تا بدانید که در وی اصلا دلالتی نیست بر وجوب
نماز جمعه مطلقا منتظر باشید تا بمحل ذکر اخبار وغرض از این مقاله اطاله این
بوده که بعضی جمعی از اعیان مذهب را نسبة داده که انها قائل بوجوب تعیینی شدند
اراده کردیم که چنین نیست واین نسبة چنانچه در سابق اشاره نمودیم واقعیة
ندارد وباید یکی از محامل که در اول مقاله ذکر نمودیم محمول ومؤول شود
واز این جهة است که جمعی از بزرگان ملة فرمودند اصلا ما جماعة امامیة قول
بوجوب تعیینی نداریم بلی مگر یك دو نفر انهم عبارت انها صریح نیست چنانچه
مستند ومفتاح الکرامة ومقدس اردبیلی ومحقق خونساری وامثال اینها فرمودند
قدس الله اسرارهم ومراد اینها از همین دو سه نفر هم محدثین است که فقط اخبار
باب را نقل نموده مثل مجلسیین وصاحب حدائق وامثال وی « قده » والا میتوان
گفت که اصلا قائل بوجوب تعیینی نداریم چنانچه مرحوم مقدس اردبیلی
فرموده که قائل بوجوب تعیینی بی رفیق است ومحقق خونساری فرموده بدعة
است وبهمین مقدار تو را کافی است وباید نیز مزید بیانی در طی تقریر کلمات
بلکه غالب اشخاصیکه نسبة دادند انها را بوجوب تخییری ان هم همین نحو است نسبة
نزد من ثابت نشده باید یکی از محامل سابقه اصلاح نمود چه انکه در طی ذکر
اقوال مدال نمودم که مشهور میفرمایند که مستحب است وجماعتی گمان کردند که ان

وجوب تخییری است پس نوع قائلین باستحباب را نسبة دادند بوجوب تخییری وحال انکه عدئی از اینها تصریح نمودند که اصلا وجوب ندارد نه تعییناً ونه تخییراً بلکه مستحب است وبعد هم فرمودند چنانچه مشهور میگوید مثل مستند وقمي وعلامه (قده) بلکه قائل بحرمة شده مثل حلبي وغیره مع ذلك فرموده مستحب است پس چنانچه سابقا بیان نمودیم ومزید بیانی هم در طي کلمات بیاید اغلب نسبة وجوب تخییري هم واقعیة ندیدیم براي وي بلکه باید بمحاملي دفع نمود والا چنانچه سابقا اشاره کردم ونیز در مقام گوش زد نمودم وباز در طي کلمات شمارا متذکر کنم ودر طي ابطال ادله انها بر شما هویدا واشکارا شود که اغلب نسبة بحدس واجتهاد بوده بمحامل وتأویل بوده ولي انچه سهل نماید مطلبرا ان است که در سابق گفتم که عقب کلمات رفتن هم این قدر مثمر نیست ودر وي حجیتي نیست که خصم را بوحشت در اورد بلکه فوائد وي مثل تحصیل اجماع است تحصیل دخول وخروج در مسئله وازدیاد مدارك واطلاع بر مدارك انها الی غیر اینها از فوائد والا فتوی بما هو فتوی هر که باشد وهرچه باشد اهمیتي ندارد خیلي بلکه باید عقب ادله رفت ونظر در وي نمود مثل کتاب وسنة واجماع وعقل که از وي چه استفاده مي شود والله العالم (مصباح ...) انست که حضور نبي یا امام یعني خلیفه وي یا نمایندگان وي شرط است در نماز جمعه یاشرط وجوب یاشرط وجود واین مقدمة ظاهراً بدیهي باشد چون ضروري دین است که از مناصب است فضلا از ضرورت مذهب بین تمام فرق مسلمین که الیوم هفتاد وچند مذهب است چنانچه در روح الایمان واعتقادات اثنی عشریه بیان نمودم وحبیبم خاتم النبیین (ص) خبر دادند فرمودند که امة من متفرق شوند بهفتاد وچند مذهب یکي ناجح وبقیه هالك واین روایة هم متواتراست بین شیعه وسني است پس تمام فرق معترف باشند وبگویند که حضور نبي (ص) یا خلیفه واولی الامر ویا نمایندگان اولی الامر شرط است در این نماز مگر قلیلي از عامه چنانچه در طي نقل اقوال شناختي ولکن بیاید در طي نقل کلمات که عامه هم اتفاق دارند واین اقوال منقوله از انها موقعي بوده که حضرات حدود جهل

مجتهد داشتند وبعد از قیام اجماع بر چهار نفر اتفاقي شد شرطیة حضور والي وعلاوه بر ضروري وبدیهي شما قدري در مقدمات سابقه مطلع شدید ونیز در طي نقل کلمات خواهی دید که متون تماما معترف باشند چنانچه در طي ذکر اخبار نیز معلوم شود پس از واضحات وضروریات ومسلمات دین فضلا از مذهب است که حضور معصوم در این نماز ویا اذن وي شرط وامام جمعه بودن اقیست ومنصب است پس بعد از فراغ شرطیة وی واینکه ان منصب است از مناصب آلهیه ودر وي خلافي نباشد بین شیعه وسنی اینك که این شرط بالوجدان وبالعیان مفقود است پس هرکه مدعي وجوب نماز جمعه شود چه بنحو تعیین وچه بنحو تخییر باید بنحو قضیة مانعة الخلو اثبات نماید ومدلل کند بادله اربعه من الکتاب والسنة والاجماع والعقل یکي از چند اموریرا (یا انکه بگوید) که ابداً واصلا حضور معصوم شرط نبوده حتی زمان پیغمبر (ص) ونیست در این نماز حتی اگرالساعة صاحب الزمان روحي له الفداء ظاهر شود بایشان مربوط نیست بوجه من الوجوه وحال ایشان با بقیة الناس وعموم رعیة یکی است در این نماز واین خلاف ضرورة دین فضلا ازمذهب ومخالف با اخبارمتواتره واجماعات فوق تواتراست (ویا انکه بگوید) که وجود معصوم شرط است دراین نماز یادر وجوب یادر وجود وحضور او شرط نیست وبشود شرط صحة عبادات نظیر اعتقاد بولایة واین معنی هم مخالف با نوافق کلمات! وادله است که ان منصب است مثل بقیة مناصب از قضاوة وغزاوه (ویا انکه مدعي) شود که حضور معصوم شرط است ولي شرط نیست مطلقا بلکه شرط مادام تمکن است وبا عدم تمکن ان شرط ساقط شود واین معني باید مطالبه امتیاز نمود از سایر مناصب واز شرط عید وفرقي ندیدم از جهة دلیل (ویا انکه مدعی) شود نیابة عامه را برای فقهاء وبگوید که فقهاء رضوان الله علیهم ولایة دارند بر مردم همان ولایتیکه خاتم النبیین (ص) داشت بنص قرآن که فرمود پیغمبر اولی است بر مؤمنین از نفس خودشان این معنی علاوه بر انکه دلیل نداریم قائل هم شاید نباشد ونادر است وموجب تعیین است (ویا انکه مدال) نماید که از مندرجات نیابة خاصه است وادله وی

شامل این گونه امور باشد مثل قضاء وفتوی وادله وی بدیهي است که قاصر
است از شمول باانکه مثل دلیل قبل موجب تعیین است واختصاص بفقیه دارد
ومدعی اعم است (ویا انکه مدعي) شود که از ادله عامة بعمومها ویا خصوص
ادله مسئله بفقهاء ویا عموما از فقهاء وبقیة رعایا اذن داده شده برای تصرف
در این حق وبرای تلبس باین منصب ونداریم دلیلي عام یا خاص که تکفل این
معنی نماید ومعلوم هم باشد که این اذن واجازئیکه مدعي هم باید از عهده
اثبات وی بیرون آید لاجرم باید از مولانا صاحب الزمان روحي له الفداء بوده
باشد ولو بامضاء کار پدران خود چه الیوم او مالك این منصبست واین حق از
حقوق او است پس او است سلطان عصر واو است مالك الرقاب بشر پس ان
وجود مقدس ذی حق است او مالك است او صاحب منصب است او دهنده
واو گیرنده واو ذی حق ربطي بمعصومین قبل از وی ندارد چه اگر بفرضي محال
ثابت شد که بعضي از انها اذني دادند در این خصوص بنحو عموم فضلا بنحو
خصوص فقط ان کافي نیست باید اذن واجازه مالك فعلي وذی حق فعلي در کار
باشد بنحوی از انحاء اذن چنانچه در بقیة مناصب گفته شود ولذا مي بیني فقهاء
نماز عید را واجب نمي دانند واقامه حدود یا جهاد وامثال وی را واجب بلکه
جایز نمي دانند وقضاوت وفتوی وحسبیات راجایز یاواجب میدانند حکمة نیست
الا انکه در اینها اذن رسیده ودر انها اذن نرسیده پس در این مقدمه شکی
وریبي نیست وبیاید انشاء الله نیز تفصیلا که تمام این طرق مسدود است بتا نا
وحال انکه وجوب نماز جمعه بدون وي بنحویکه مقرر نمودیم مفصلا خرط قتاد است
جزما پس وقتیکه تو این مقدمات را احاطه نمودي وبخوبي اطلاع بر وي پیدا
گردید دانسته باش که اقوی در مسئله قول مشهور است وان قول چهاردهم است
که نماز ظهر واجب تعییني است ونماز جمعه اصلا وابداً وجوبي ندارد نه تعییناً
ونه تخییراً بلکه مستحب است مثل عیدین واصلا مجزي از ظهر نیست واستحباب
وي هم در ملاك ومدرك حکم متغایر باشند چه انکه عیدین استحباب نفسي دارد
وشاید ما نتوانیم جزما برای جمعه استحباب نفسي هم قائل شویم زیرا دلیل بر

مساعد نیست چنانچه بیاید بلکه از ادله احتیاط ویا اخبار من بلغ بناء برشمول
وي فتوی فقهیه را الی غیر ذلك از عناوین حکم باستحباب وي شود بخلاف
عیدین که دلیل اجتهادي قائم بر استحباب وي باشد چنانچه انشاء الله تمام
ادله این مراحل بیان شود پس لاجرم باید شروع در ادله نمایم این تمام کلام بوده در
مقدمه واما الکلام در مطالب (مطلب اول در بیان دلالة اجماع بر شرطیة والی
وعدم وجوب مطلقا بدون حضور والي ودر وي چند مفتاحي است

(مفتاح اول)

در بیان اجماع عملي بدانکه از زمان انقضاء خلافة
ظاهریة شش ماهه مولانا حسن ابن علي علیه السلام
که با معاویه صلح نمود سیره تمام امامان وصحابیهای انها وتلامذ وشاگردان
انها وعموم شیعها تا اول زمان غیبة صغری بر اتیان بظهر بوده وترك جمعه مگر
با خلفاء عصر واز اول غیبة صغری تا اول غیبة کبری بنای نواب خاص دو از
دهگانه از معروفه اربعه که مزار انها در بغداد مثل افتاب است در دائره نصف
النهار وغیر معروفه وعموم شیعها از فقهاء واز مجتهدین نور الله مراقدهم
ورعایا بنای بر اتیان ظهر بوده وترك جمعه مگر با سلاطین عصر واز اول غیبة
کبری که حدود سنه سیصد بود تقریباً از عموم طبقات شیعه از عموم علماء
وفقهاء ورعیة تا یومنا هذا که سنه هزار وسیصد شصت است بنای بر اتیان ظهر
بوده وترك جمعه وشما بخوبي میتواني که تحصیل نماني این سیره مستمره واجماع
عملي را از کلمات فقهاء شیعه وعلماي سنیها واز تواریخ وسیر حالات غابرین
بنحویکه بعد از تأمل چنان واضح وهویدا شود که اصلا وابداً ریبي نماند وتصدیق
نماني بنحویکه از برای احدي مجال توقف وریبي واحتمالي باقي نماند چه انکه البته
بدیهي است نزد عجزه از نسوان ومراهقین فضلا از غیر انها که این یازده امام که
اول انها حسن بن علي (ع) وآخر انها حجة ابن الحسن (ع) باشند تمام سجل
احوال انها بما رسیده از تمام حرکات وسکنات وکلیات وجزئیات که چه وقت
تولد پیدا کردند از شب یا روز وچه قدر در شکم امهات بودند وکجا تولد پیدا
کردند وچه قدر با پدر بودند وچه قدر بي پدر وکجا توطن نمودند از سفر

وحضر وچه قدر اولاد داشتند ذکور انها واناث انها بلکه حفظ وي چه قدر بود وچه قدر ازواج مالك بودند از حره ومملوکه از باکره وثيبه از مطلقه ومتوفي وباقية وچه قدر شاگرد داشتند کجائي بودند چه مذهب داشتند موروثي از پدر بوده يا اکتسابي بلکه غالبا بيان ارحام انها وعشاير انها نيز نمودند از غلام وکنيز انها چه قدر غلام وکنيز داشتند چه وقت تحصيل شد چه نحو تحصيل شد وچه بسر انها امد وچه قدر ملك دارا بودند وچه قدر حيوانات حتى قاطران چه وقت تحصيل شد چه طور تحصيل شد لون وي چه نحو بود وکي خريد وچه قدر خريد وچه شد الى غير ذلك از جزئيات وکليات امور انها از دوستان ودشمنان ومعاملات انها با ائمه وساير امور از قرائه ادعية ونمازها وقرآن ومسجد وزيارت قبور ومکه واخوان وارحام وروزه از واجبات ومستحبات وافطار وسحر وکيفية افطار کرها يا اختياراً يا اضطراراً تمام امور در سال خاص وشهر خاص وساعات خاصه يومية وليلية بلکه اثاث خاصه ودشمنان انها وشماتة انها وکيفيه فوت انها وقبر انها ومعجزه حال حيات انها وممات انها الى غير اينها تماما بنوع شيعه بنحو مسلم رسيده بلکه بعموم مسلمين رسيده پس انها اگر نماز جمعه اقامه کرده بودند بعض يا کل بعض اوقات يا تمام با انکه هاي وهو دار بود چون محتاج بجماعة وخطبه وحرکة از اماکن بعيده بوده پس البته بايد بما ها برسد پس چه طور مي شود جائيکه خود ائمه (ع) چه قدر امر بتخفي وي فرمودند تا انکه فرمودند که اين سجيه را از کلاغ ياد بگيريد که تا حال احدى جماع وي را مشاهده نکرده مع ذلك جماع انها با ازواج بنحو اجمال يا تفصيل بما رسيده پس چرا در يك تاريخي يك تفسيري ولو خيلي ضعيف يا يك حديثي ولو خيلي نادر از طريق شيعه يا سني بما نرسيده بلکه انچه رسيد که انها نمي خواندند مگر با خلفاء عصر وبعد نماز ظهر ميخواندند چنانچه در صلوة بحار رواية از سيد سجاد (ع) که فرمودند من بمسجد ميروم وبا امراء نماز جمعه ميخوانم وبعد مراجعه کنم فريضة نماز ظهر مي خوانم وحال انکه بعض از انها في الجمله مبسوط اليد شدند بواسطه انقلاب دولة مثل صادق (ع)

وباين جهة هم مذهب منسوب بايشان شد وما را جعفري گفتند ونيز مثل امام رضا (ع) ونيز احوالات صحابهاي انها وتلامذ انها ونوکرهاي انها وبزرگان شيعهاى عصر انها از حيث عدد واز حيث زمان ومکان واسم ولقب وکنى از خودشان وپدران وعشيرها واز حيث علم واز جهة تقوى واز جهة مذهب چه قدر باقي ماندند موروثي بودند يا اکتسابي مدينه ماندند يا امکنه ديگر در سفر وحضر با امام بودند يا نه بمحل خود رفتند يا نه ورئيس شدند يا نه کشته شدند يا مردند وقاتل کي بود وسبب چه بود وکارش چه بوده وتصنيفات وى چه قدر بوده وهر کدام از کدام ائمه بوده واز چه مقوله بوده وضعيف بوده ويا ثقة وغير ذلك از غالب کليات وجزئيات امور انها از سفرها وحضرها ودوستان ودشمنان وانحاء عبادت از نمازها واجب ومستحب وروزها واجب ومستحب وقرآن وادعيه وزيارت مشاهد ومکه تمام سنوات وي شهور وي اسبوع وي ساعات وي بما رسيده خصوصاً بعضي که اعمال يومية خود را مي نوشتند پس چرا در يك تاريخي تفسيري حديثي ولو خيلي ضعيف نرسيد براينکه يکى از انها در يك وقتي يا دائما اقامه نماز جمعه نمود بلکه انچه رسيد عکس مطلب است چنانچه در اخبار مستفيضه وارد شده که ائمه باصحاب خود دستور داده بودند که شماها حاضر شويد بنماز جمعه امراء ونية ظهر نمائيد امام نماز که سلام گفت بلند شويد بعنوان نافله دو رکعة ديگر خودتان بخوانيد ونيز خبر عبدالملك وابي جعفر (ع) شاهد است وزمان غيبة صغرى نواب تماما عدد انها اسامي انها القاب انها کناي انها زمان تولد انها وزمان وفات انها ونيز پدران انها واماکن انها وعشاير انها وازواج واولاد وتصنيف وتوقيع در حق انها وغالب امور انها از دنيوي واخروي ومعجزات انها در حال حيات يا ممات وحالات شيعه ودشمنان انها ومعامله انها وسلوك انها وعلماء وبزرگان عصر انها از جزئيات وکليات حتى مباحثه انها با اعداء ونمازها وروزها وصحبها وزيارتها وتصنيف انها وچه مقوله بوده وچند عدد بوده وچه قدر باقي ماند وچه قدر تلف شد تماما بما رسيده چه نحوي شده که بعضي از انها يا کل انها اگر اقامه جمعه کرده بودند احيانا يا دائما بما نرسد ولو در يك تاريخي يك تفسيري

ویا یك روایة نادري پس بدیهي است كه عمل بر ترك بوده ونیز از اول غیبة كبری تا یومنا هذا سنه هزار وسیصد وشصت تمام احوالات علماء وفقهاء هر قرني ثبت وضبط شده تولد انها اسامي انها پدران انها اماكن انها تحصیلات واساتید انها وسفر وحضر ورياسة در وطن خود يا غیر وطن وعمر انها ومات بحتف انف يا قتل انها وتصنيفات واخلاق و كتب انها چه مقدار بوده ودر چه مقوله بوده مانده یا تلف شد از مطبوعات وغیر مطبوعات غالبا سلاطین عصر انها وعبادات انها از افتاء وقضاء وتدريس ونماز وروزه وادعيه وقرآن ومكه ومشاهد الى غیر ذلك از كليات امور انها وجزئيات وي كه غالبا بما رسيد ازابن قولويه وشيخ مفيد وسلار وسيد مرتضى وشيخ الطائفه وسيد رضي وثقة الاسلام كليني وابو الصلاح وصدوق وولد وی ونوه وي محقق جواد وابن شهراشوب وابن شعبه وسيد احمد وسيد عبد الكريم وابن طاووس وابن عتايقي ومحمد وابن علي وابن فهد وعز الدين وابن الطومي وديلمي ومحمد رفيع وشيخ حسن نجفي وسيد عليخان وضياء الدين وقاضي ومعين الدين ونجيب الدين ومفيد دوم وابن غازي وابوالفتح كراجكى وابن ادريس وابن زهره وعلامه وابن جنيد وسيد بحريني وفاضل مقداد ومحقق اول وشهيد ومير وكاشف اللثام ومحقق دوم وپسر كركي وشيخ ابوالفتوح وشيخ طبري ومحقق خونساري وپسرش ومقدس اردبيلي وصاحب معالم وشيخ صالح وشيخ طبرسي وشهيد ثالث وصاحب مدارك وصاحب حاشيه بر مدارك وسيد جواد وفخر المحققين وتقي وسيد على زرگر وكيدرى وفاضل توني وشيخ سليمان وصاحب وسيله ومولى الخراساني وسيد عبدالعظيم وشيخ جزائري وميرزاي قمي ومفتاح الكرامه وصاحب رياض ونراقي اول ودوم وسيد مهدي وسلطان وسيد على شوشتري وسيد نور الدين وحاجي اشرفي وصاحب قوامم وشريف العلماء وسيد على قزويني وشيخ بهائي ووالد وي وبحرالعلوم وحجة الاسلام وسيد مجاهد وسيد على بحر العلوم وصاحب فصول واقا سيد شفيع بروجردي وشيخ جعفر كبير وشيخ موسى كاشف الغطاء ومحقق كاظميني وميرزا مهدي شهرستاني وصاحب مستند وصاحب ضوابط ومقدس كاظمي

وسيد شبر وشيخ جعفر شوشتري وشيخ مرتضى انصاري وشيخ محمود وشيخ ابو القاسم واشتياني وشيخ محمد طه وشيخ حسين امام وميرزاي شيرازي وسيد كوه كمري وحاج ميرزا حبيب الله وشيخ زين العابدين وصاحب جواهر ومامقاني بزرگ وآخوند خراساني وسيد يزدي وشيخ مهدي خالصي وصدر اصفهاني وميرزا محمد تقي شيرازي وسيد محسن عاملي وسيد محمد اصفهاني وشيخ عليين خراساني وسيد محمد يزدي وشيخ مهدي مازندراني وشيخ احمد كاشف الغطاء وحاجي محدث وحاجي ميرزا خليل وآخوند ملا فتح على عراقي وآشيخ عبدالكريم يزدي وشيخ عبد الله مامقاني وآميرزا على آقا وآشيخ صادق آقا وآشيخ على قمي وحاج آقا حسين بروجردي وحاج آقا حسين قمي وشيخ محمد حسين كاشف الغطاء وميرزاي نائيني وآقا ضياء عراقي وآسيد ابو الحسن اصفهاني الى غير اينها از آيات الهيه وهياكل توحيد وحجج اسلام نور الله مرقدهم وزاد الله في عمر احيائهم كه فقهاء امامية يعني اينها واينها يعنى فقهاء اماميه چرا احدى از اينها اقامه نماز جمعه نكردند چرا تمام حالات اينها بما رسيد پس اگر بعضي از اينها يا كل اينها احيانا يا دائما اقامه نماز جمعه كردند اقلا در يك تاريخي در يك تفسيري ولو نادرا بما ميرسيد بلكه انچه رسيده نخواندن بوده وحال بعض از اينها خيلي مبسوطه اليد بودند وحال انكه بعضي از اينها در زمان سلاطين حامي دين بودند مثل صفاريه ديالمه مغوليه وانجانوئيه وقاجاريه وامثال اينها وحال انكه بعضي از اينها درك تشرف ولي عصر روحي له الفداء مينمودند مثل سيد مهدى قزويني وابن فهد ومقدس اردبيلي وبحر العلوم بناء بر انچه ثبت شده وحال بعضى از بلاد شيعه در تعصب دياني بي نهاية بودند حتى ترك تقية هم ميكردند ودر اقامه شعائر مذهبي ابي دريغ بودند وكارهائي از ان صادر ميشد كه بسيار اعظم بود از اقامه نماز جمعه پس چه شد اين اعلام دين را در اين قرون متمادية واين شيعيان جان فشان در اين مدت متمادية كه در تمام امر مذهب مضايقه ومسامحه نكردند واز بين تمام احكام واجبة ومستحبه اين فريضه اسلامية نماز جمعه را ترك نمودند باندازئي تا انكه مورد شماتة سنيها واقع شدند وشديم

چنانچه سابق اشاره کردیم از مفتاح الکرامة ومجلسی وسید مرتضی وشرح
العرفان ومستند وغیر اینها قدس الله اسرارهم جمیعا ونیزصاحب مصائب النواصب
وصاحب النواقض تمام اینها تصریح کردند که لا زال شیعها مورد شماتة سنیها
باشند که انها ضروری دین را ترك کردند حتی مجلسی (قده) میفرماید با انکه
مذمة میکردند مع ذلك با شیعها معامله ارتداد نمی کردند چون شیعها جواب
می دادند که امام ما شیعها غایب است وحاصل جواب مراجعه شود برای فرار
از ترك ضروری دین واز لوث ارتداد ان بوده وهست که ما شیعها مثل شما سنیها
نماز جمعه را واجب دانیم ووجوب وی را از ضروری شماریم ولی شماها گمان
گردید که سلطان وامیر عصر خلیفه پیغمبر است ولو انکه فاسق هم باشد ماها برای
پیغمبر خلیفه خاص معصوم قائلیم واو غائب است واحدی را هم اذن نداده چنانچه
در مصباح سابق گذشت که بعض جواب عامه را داده بوده که ما شیعها اشد
حفظا باشیم از شما سنیها بر نماز جمعه زیرا ما بی شرط نمی خوانیم وشماها بی
شرط اقامه نمائید اخر اگر تأمل کنی که چرا عموم شیعها از عالم وجاهل وعادل
وفاسق از رئیس ورعیة از شهری ودهاتی از دهاتی و کوهی ازمعموره وبیابانی
از زن ومرد وبچه همه نمازها می خواندند ومی خواندند حتی با جماعت حتی در
قرای بعیده وقلل کوه ها وبیابانها حتی عجزه نسوان وجهال وبی مبالات در دین
وحکم وی را هم بشناسد واما این نماز جمعه را این معامله کردند از بین نمازها
وترك نمودند وحال انکه برای ریاسة روحی وشعار اسلامی واجرای مقاصد دنیوی
واخروی خوب بوده که این نماز خواند شود پس چرا این همه رؤساء در هر
قرنی از علماء وصلحاء واخیار وامناء ملة وکفلاء ایتام آل محمد وحفظه شریعت
احمدیة که لا زال عموم مردم در هر قرون وعصری در سرخان نعمت اینها بودند
علماً وعملا نخواندند ونمی خوانند وحال انکه ببعضی ازاشخاص اینها نسبة دادید که میگویند
افضل افراد هم باشد بناء بر واجب تخییری واز این بیان اعتذار از ترك هم معلوم
شد که ترك نماز جمعه برای تقیه هم نبوده واینهم معلوم شود که وجود این
سیره وجدانیة عملیة قطعیة در تمام شیعها جیلا بعد جیل دورة و کورة از زمان

امام حسن علیه السلام تا یومنا هذا منافاتی ندارد که بعضی احیانا سه نفر محدثین
انهم از متأخرین انها در بعضی ازنواحی اقامه نماز جمعه را نماید بزعم دلالة بعضی
از اخبار چونکه جهة فعل وی برماها معلوم است وگفتیم درسابق که باید با اینها
مماکه اخباری نمود تا واضح شود که ابداً در وی دلالتی نیست وخروج امثال
انها ضرری بر اجماع ندارد یا انکه باسم انقلاب دولتی بدولتی وریاستی بریاستی
بعضی اقامه نموده باشند واز این معانی حاصل شد مساجد شاهی ایران ومناصب
امام جمعی در ایران واقامه نماز جمعه نمودن واوقاف وحقوق بانها رسانیدن
احیانا واز اینجا بوده که امام جمعهای ایران مرهون بودند حتی در انظار عوام
فضلا از خواص اگر چه در همین امام جمعها نیز شهاده باشد که ان ازمختصات والی
باشد ولذا دولت بانها منصب امام جمعه میداد واین نبوده مگر برای مخالفة ان
سیره قطعیة از زمان معصوم تا الان پس اگر تأمل کنید در احوالات غابرین
از صدر اول تا الان هر اینه بر وی واضح وهویدا شود وجود این سیره عملیه
مثل افتاب در دائره نصف نهار وهر که انکار نماید فقط انکار زبان است وقلب
وی مطمئن برحمن است پس همین سیره وجدانیة عملیه قطعیه اعظم دلیل است
بر عدم وجوب وی چنانچه جمعی بوی تصریح کردند مثل مستند وشیخ الطائفه
وشیخ کبیر وغیره (قده) چنانچه در مفتاح دوم برأی العین مشاهده نمائید
از فقهاء این ثبوت اجماع عملی را وشناختی که انتساب بوجوب تخییری هم کم
بوده عمده از جواهر (قده) به بعد پیروی وی نمودند واین قول بتخییر قدری
قوة گرفت وحال ان که استاد ایشان قائل بحرمة بوده وکیف کان ریبی نیست
که عمل بر ترك بوده ودر اینجا کاری با فتوی نبوده عقب اجماع عملی میکردیم
وشما دیدید که مسلم است وجای انکار نیست پس این عمل بخوبی دال است بر
نفی وجوب تعیینی بلا ریب ولی سازش دارد با وجوب تخییری چه انکه ترك
جمعه واتیان ظهر منافاتی با وجوب تخییری ندارد ولی با قطع نظر از اطلاع ما
بر وفور فتاوی بوجوب تخییری نتوان بگوئیم که ترك اعم از وجوب تخییری
است چه ان که مستبعد است بلکه محال عادی است که در مدت هزار وچندین

مال توافق عمل شده باشد بر اتيان فردي وترك فرد ديگري خصوصا بملاحظه ان كه متروك بر حسب فتاوي بعضي افضل هم باشد پس اين محال عادي است نظير استحاله توطئه بر كذب در باب تواتر در اين مقام چون كار بفتوي نداريم فكانّه اصلا خبر از فتوى نداريم فقط نظر بعمل است بما هو عمل پس عمل بر ترك بوده واز اين عمل حكم بعدم وجوب مي كنيم مطلقا چه انكه نظر رجوع از فتوى است اگر جهة عملي را احراز ننموديم چنانچه مخفي نيست كيف كان در اين مقام فقط جهة نظر بعملست وعمل بر ترك بوده واصلا نظرى بفتوى نيست

(مفتاح دوم)

در بيان اجماع منقول است وان فوق تواتر قائم است نقلا بر عدم وجوب نماز جمعه چه بنحو تعيين وچه بنحو تخيير وشما تصديق ميفرمائيد بعد از انكه تامل نمائيد در كلمات منقوله (شيخ الطائفه قده) در كتاب خلاف مي فرمايد كه شرط انعقاد جمعه امام است يا شخصي كه امام بوي امر فرمايد از قاضي وامير وامثال اينها واگر بغير امام اقامه نماز جمعة شود صحيح نيست وبر اين شرط اجماع شيعه قائم است زيرا شيعه را خلافي نيست كه شرط نماز جمعه امام است ويا كسيكه امر نمايد ونيز ريبي در اجماع شيعيان نيست در اين شرط بلحاظ انكه از زمان نبي تا امروز ماها اقامه جمعه را نمي نمودند مگر خلفاء وامراء وامثال انها پس معلوم شده كه اجماع اهل هر عصري بر اين شرط بوده واگر بناء بوده كه برعية منعقد شود كه انها خود منعقد ميكردند ومي خواندند وحال انكه چنين نيست انتهى محل حاجة از كلام ايشان (فوائد) اول انكه اين يگانه مردرا (قده) ديدي كه از قائلين بوجوب تعييني قرار داده بودند ونسبة هم داده بودند بكتاب تهذيب وي وبكتاب خلاف بمحض انكه مقداري از اخبار صلوة جمعه را در ان كتاب كه از كتب اخبار است نقل فرموده واين كتاب كتاب فتوى است وجاي فتوى اين كتاب وان جاي نقل اخبار است اعم از دلالة وعدم وي اعم از معارض وعدم وى اعم از معمول بودن وعدم وي (دومي) انكه چه قدر اهتمام فرموده در اصل عدم وجوب كه در چهار سطر چهار مرتبه دعوى اجماع نمود

دومرتبه محصل ودو مرتبه منقول (سومي) در مقام اجماع منقول چگونه تمسك باجماع عملي نموده بلكه محصل نيز (چهارم) انكه عبارت نص است كه اصلا وجوبي ندارد پس فرمايش جواهر (قده) كه ايشان دركتاب خلاف قائل بوجوب تخييري شده ظاهرآ ايشان هم مثل حدائق قدس سرهما كه بهمين كتاب خلاف نسبة تعييني داده على المحكى بوده و كتاب حاضر نبوده نزد انها وعين عبارة اين بوده كه نقل كردم مراجعه فرمائيد چه شده نمي دانم پس انچه از اين كتاب استفاده ميشود غير حرمة چيز ديگر نيست شيخ الطائفه (قده) در (مبسوط ميفرمايد) كه شرط نماز جمعه چند چيز است من جمله سلطان عادل يا نماينده وي واگر مختل شد صفات امام ساقط شود فرض جمعه وفرض وي ظهر است مثل ساير ايام پس اگر مي تواند چهار ركعة بخواند الا باحكام تقية رفتار كند انتهى محل حاجة وتو خبيري كه اين عبارت هم نص است كه اصلا وجوبي ندارد بلكه حرمة است پس قسم بجان خودم كه نسبة وجوب تعييني بايشان دادن ويا نسبة وجوب تخييري بايشان دادن از چيزهائي است كه موجب سلب اطمينان مي شود مراجعه كنيد فارجع البصر مرتين فهل ترى فيه من فتور (وابن ادريس ق ه) در سرائر مي فرمايد كه خلافي بين مسلمين نيست كه شرط انعقاد جمعه سلطان عادل است يا مأذون از قبل وي انتهى (وابن زهره قده) در كتاب غنيه ميفرمايد كه واجب است اجتماع نمايند براي نماز جمعه بشرط انكه امام عادل يا اشخاصيكه از قبل وي نصب شده باشند براى نماز يا اعم از نماز وغير نماز باجماع شيعه انتهى (فائدة) تو خبيرى كه كلام نص است كه بدون امام معصوم يا نماينده وى اصلا وجوبي ندارد پس استفاده وجوب تخييرى از كلام ايشان نمودن خيلي عجيبست واعجب صدور اين نسبة است از اسطوانه دين (وفاضل مقداد قده) در كنز العرفان فرموده كه سلطان يا نائب ان شرط است در وجوب نماز جمعه وبراينشرط است اجماع علماى ماها ومدرك اصحاب فعل نبي (ص) وايشان معين ميفرمودند براى اين نماز ونيز خلفاء بعد از وى معين ميفرمودند كما اينك قضاة معين ميكردند وروايات اهل بيت (ع) بر اين معنى بسيار است انتهى وتو خبيرى كه

استشمام رجحان نماز جمعه از کلام ایشان نمي شود پس چگونه نسبة وجوب تخییری بوی داده شده از بعض اعاظم وتمسك وی بفعل نبي (ص) وخلفاء بعد وی نیز ادل دلیل است پس این نسبة چیست متحیرم (ومحقق کرکی قده) در رساله معموله خود میفرماید بر اینکه اجماع نمودند علمای امامیة ماها که نماز جمعه وجوب عینی ندارد در زمان غیبة انتهی (ودر کتاب جامع) میفرماید که شرط وجوب نماز جمعه سلطان عادل است یا نایب عام وی ویا نایب خاص در نماز جمعه ودلیل ما اجماع علماء است انتهی (فایدة) نایب عام شامل مجتهد نمي شود در عبارت ایشان از دو جهة یکی انکه اصلا مجتهدین نیابت عامه ندارند ودیگر انکه ذکرخاصي که نمود بعد ازعام بخصوصه برای نماز جمعه است چه در غیبة نیابة خاصه بجمعه برای احدی اتفاق نیفتاده حتی غیبة صغری برای نواب معروفه وغیر معروفه چنانچه شناختی ودر کتاب اول اگر چه غیر وجوب تعییني را نفي نکرد ولی بدیهی است که اثبات تخییری هم نکرد ودر این صورت معقد اجماع در کتاب جامع عام بوده ونفی وجوب تعییني وتخییري هر دو را نموده خصوصا با دلیل تأمي (وشهید قده) در کتاب روضه میفرماید مي فرماید که با حضور امام منعقد نمي شود نماز جمعه مگر بامام یا نایب وی خاص برای نماز جمعه یا عام برای هر کاری باشد وبدون حضور وجوب نماز ساقط شود اجماعا وسقوط موضوع وفاق است که تعبیر باجماع نمودیم انتهی (فائدة) تو خبیری که فرمود بدون حضور امام فریضه ساقط است اجماعا پس دیگر کجا احتمال وجوب تخییری میتوان داد بایشان (وشهیده قده) در کتاب روض عین عبارت روضه را نقلمي فرماید وبعد میگوید ربما تعبیر نمایند فقهاء از حکم نماز جمعه در زمان غیبة بجواز یا استحباب برای انکه معلوم شود که اجماعات انها بر عدم وجوب عینی مسلم است پس اگر بفرض محال بگوئیم واجب است باید وجوب تخییری بگوئیم انتهی (فائدة) توخبیری که مطلقا نفی وجوب نمود نه فقط وجوب تعیینی را نفی فرمود (ومحقق میرداماد قده) در رساله معموله خود میگوید که اجماع دارند علماء براین که نداء مشروط

بانکه بر مکلفین واجب است حاضر شوند براي نماز جمعه منادی باید از قبل نبي یا امام یا کسانیکه مأذون از قبل انها است ونصب براي نماز جمعه بوده باشد انتهی (فائده) مراد وی از نداء اشاره بایه کریمه در سوره جمعه است پس ازشنیدن پس معلوم شد که تمسك بعموم این آیه بي اساس است حتی اگرمنادي بزید (ع) باشد ونیز معلوم شد که معقد اجماع اعم است دون الخاص (ومحقق کاشف اللثام قده) میفرماید بر اینکه اجماع فعلي از مسلمین است بر اینکه نماز جمعه صحیح نیست وقابلیت ندارد مگر از سلطان عادل ویا کسیکه او را سلطان نصب نموده باشد انتهی (فائدة) تو خبیری که از این عبارت بوی رجحان نیاید فضلا از واجب تخییری پس نسبه وجوب تخییری بایشان خیلي عجیب است (وپسر محقق کرکي قده) در حاشیه خود بر ارشاد مي فرماید که خلافي بین علمای ماها نیست براینکه شرط وجوب نماز جمعه امام است یا نایب ان در کارها ویا در خصوص نماز جمعه واین اجماعي که ما ادعا نمودیم ونقل کردیم نقل فرمودند ان را بزرگان فقهای ماها انتهی وتوخبیری که اصلا وابداً احتمال وجوب تخییری در وی نیست ونص است باشتراط نماز بامام وخلیفه از دو جهة پس چگونه نسبة دادند والله العالم (ومحقق قده در مصابیح الظلام) میفرماید که قائم شده بر اینکه شرط نماز جمعه سلطان یا مأذون از قبل وی اجماعات منقوله در نماز عیدین واجماعات منقوله درشرایط وی بلکه عدد اشخاصي که نفی وجوب نماز جمعه را نمودند باجماعاتشان زیاده بر چهل نفر است انتهی (فائدة) درتواتر اگرچه عدد خاصي معتبر نیست لکن ظاهراً بحدود چهل پنجاه مسلم حاصل است چه طور حاصل نه شده وحال انکه اصحاب (قده) بمراحلي اقل از این ادعاي تواتر نمودند چنانکه مشاهده میکني در قاعده لاضرر ونیز تواتر البته بدیهي است که دو قسم است محصل ومنقول مثل اجماع چنانچه علماء در ذیل اجماع منقول تعرض نمودند وما نیز تعرض کردیم در اصول پس بناء علیه دعوی اجماعات بر عدم وجوب نماز جمعه متواتر است ونیز ایشان معین نکردند ومقید نفرمود بوجوب تعییني بلکه معقد اجماع ایشان اعم ازتعیینی

وتخييري است (ومحقق قاضي شيخ ابو الفتح كراجكي قدده) بر حسب نقل جواهر (قده) فرموده كه واجب است جمع ومجتمع شوند در نماز جمعه بشرط انكه امام عادل ويا كسيكه او را عادل نصب نموده باشد ويا هركاري بوي سپرده باشد انتهى (فائدة) علاوه بر اينكه در مقدمه سابق بيان نموديم كه لفظ امام بغير والي اطلاق نشود بدون قرينه جاية تو خبيري كه مراد ايشان والي است بشهادت نصب نواب عموما يا خصوصا پس نسبة وجوب بايشان دادن با اين عبارت خيلي عجيب است ومورد حيرت هر وجوبي باشد (ومحقق قده) در كتاب معتبر ميفرمايد كه وجود سلطان عادل يا نايب از قبل وي شرط است در وجوب نماز جمعه باجماع تمام علماي ماها وابو حنيفه هم شرط ميداند ولي گفته كه با سلطان جور هم ميتوان خواند ولي شافعي اصلا وجود سلطان را شرط نمي داند ونايب وي را لازم نداند لكن كلام شافعي بي اساس است زيرا اعتماد ماها فعل نبي (ص) باشد كه تعيين مي نمود براي نماز جمعه وخلفاء بعد وي نيز چنين ميكردند بهمان نحوى كه قاضي معين مي فرمودند پس همان نحو كه جايز نيست قضاوة بغير اذن امام همان نحو جايز نيست امام جمعه شدن بدون اذن وي واين عمل بقياس نيست بلكه عمل بسيره مستمره علماء است در همه اعصار پس مخالفة اين عمل همه عصرها خرق اجماع مسلمين است انتهى وتو اگر دقة نمائي در اين كلمات خصوص اين كلام محقق بخوبي تصديق بنمائي دليل اول حقير كه تمسك باجماع عملي نموده بودم زيرا به بين چه نحو علاوه بر دعوى اجماع تمسك باجماع عملي كرده بلكه اجماع عملي را محقق اجماع محصل قرار داده بلي همين نحو است جزاه الله عن الاسلام خيراً البته تأمل دركلام وى نمائي خوب آشكارا شود كه معقد اجماع نفى مطلق وجوب است نه فقط وجوب تعييني (در كتاب غريه) ميفرمايد كه اجماع علماء بر اين است كه شرط است در وجوب نمازجمعه سلطان عادل ويا نايب وي كه خاص بجمعه باشد يا عام در همه كارها وفرقي بين زمان حضور وغيبة نيست وعبارت اصحاب تمام ناطق باين معنى باشد انتهى (ودر كتاب منتهى) ميفرمايد امام ويا مأذون از قبل وي شرط است در نماز

جمعه اجماعا انتهى كلام وي زاده الله في مقام وى (وصاحب مختصر قده) ميگويد در كتاب خود كه نماز جمعه شرط وجوب وي سلطان عادل است يا كسيكه از قبل وى منصوب شده باشد باجماع شيعه (وصاحب رياض) يعني شرح كبير قدس الله نفسه مي گويد كه نماز جمعه شرط وجوب ان سلطان عادل است ويا كسيكه سلطان عادل او را نصب كرده باشد باجماع شيعه چنانچه اين اجماع مستفيضه است بلكه متواتر است بلكه گفته شده كه اتفاق دارند اصحاب بر نقل اجماع ورادي ميان اصحاب نيست تا انكه مي فرمايد بعد از ذكر ادله كه در عدم وجوب عيني اشكالي نيست ومسئله بي اشكال است اگر اشكالي باشد در وجوب تخييري است تا انكه بعد از بيان مقداري از ادله بر عدم وجوب تخييري نيز مي فرمايد كه وجوب تخييري هم ندارد بلكه احوط ترك نماز جمعه است زيرا شك در فراغ ذمه داريم وبايد يقين بفراغ پيدا نمايم ومعين بايد ظهر خوانده شود وجمعه مجزي نيست انتهى (وصاحب حاشيه برمدارك قده) مي فرمايد كه شرط وجوب نماز جمعه سلطان عادل است ويا منصوب از قبل وى وبر اين حكم اجماع شيعه است بلكه عدد مجمعين وناقله اجماع برسد بحدود مي نفر بلكه زياده از اركان دين كه دعوى اجماع بر عدم وجوب نمودند انتهى (فائدة) شما اگر خوب تأمل دركلام ايشان نمائي جهائي ازعلم باب وى براي شما مفتوح شود از انكار وجوب مطلقا تعييني وتخييري ودعوى اجماع محصل ودعوى تواتر اجماعات بر عدم وجوب مطلق چنانچه اين دعوى تواتر اجماعات بر عدم وجوب مطلق در كلمات بسيار است چنانچه شناختي مقداري ويابد نيز مقدار ديگر (وعلم الهدى قدس سره) در انتصار ميفرمايد كه از چيزهائيكه مختص باماميه است وسنيها با ايشان موافقه ندارند اين است كه اماميه نماز جمعه را واجب نمي دانند مگر با پنج نفري كه يكى از انها امام باشد ونيز از مختصات اماميه كه سنيها با ايشان موافقه ندارند ان است كه نماز عيدين واجب است بر هر مكانى كه شرايط وجوب نماز جمعه را واجد باشد وتو هم نه شود كه در مسئله اولي معقد اجماع را عدد قرار داده نه وجود امام ونه عدم امام زيرا در قبال سنيها است

که وجود امام معصوم شرط نمیدانند بسلطان جائر نیز تجویز نمایند علاوه
مختصات امامیة را بیان نماید وانها که بی امام تجویز نمی کنند خصوصا در مسئله
دوم که ملازمه بین نماز عید وجمعه قرار داد در وجوب پس تقریب استدلال
چنان است که رفع مقدم مستلزم رفع تالي است که احدي از امامیة نماز عیدین
را واجب نمي داند خلافا لغیر امامیة پس احدی از امامیة نماز جمعه را واجب
نمي دانند بواسطه ملازمه که معقد اجماع بواسطه اشتراك در شرائط وجوب
داشته علاوه بر همه اینها تصریح کلام وي در کتاب فقه ملکي که میفرماید
اجماعا نماز جمعه واجب نیست مگر با سلطان عادل یا نایب خاص ان ونیز در
جمل ومحمدیات وفارقیات فتوی داده بحرمت (ومحقق قمي قده در غنائم) چنین
مي فرماید که من بالفعل نظر ندارم مگر ده نفر از بزرگان دین از علماء که
نقل فرمودند بر اینکه اجماعا نماز جمعه واجب نیست وظاهر کلام نفی وجوب
مطلق است زیرا توهم اینکه اجماع قائم شده باشد بر نفي وجوب تعیینی فاسد
است زیرا بقاء جنس بعد از ذهاب فصل وبقاء معلول بعد از ذهاب علة محالست
پس اگر احدي بخواهد اثبات وجوب تخییري نماید باید دلیل دیگري واراه
دلیل وجوب تعییني زمان سابق را اقامه نماني والا مشروط اشکالي ندارد که
معدوم است بانتفاء شرط وتخییریة مثل تعیینیة فصل دیگري است محتاج بدلیل
دیگري باشد واز این جهة است که جماعتي فرمودند حرام است ودلیل دیگر
هم معلوم نیست پس فقط نماز جمعه مستحب است چنانچه مشهورفتوی داده اند
انتهی مقصود از کلام وي وایشان بعد از اخبار وکلمات استفاده رجحان
نموده تا انکه بعد میفرماید احتیاط خوب است (فائدة) تو اگر خوب دقه
نمائي در این کلام ابوابي از علوم برای شما مفتوح شود که تصدیق کثیري از
ما مضي را مینمائي اول دعوی اجماع بر عدم وجوب مطلقا دوم دعوی اطلاق
اجماعات بر عدم وجوب مطلقا سوم براهین عقلیة اقامه نمودن براستحاله وجوب
تخییری بعد ازمسلمیة عدم وجوب تعییني چهارم تصریح باستحباب نمودن پنجم
نسبة استحباب مصطلح را بمشهور دادن چنانچه در سابق ما بیان نمودیم که

گفتیم مشهور قائل باستحباب مصطلح باشند وجناب عالم نحریر (سید جعفر کشفی قده)
در کتاب کفایة الایتام که دوره فقه است بتمام واستدلالي در باب نماز جمعه
بعد از انکه اختیار میکند قول بحرمة را در زمان غیبة واز مختصات ومناصب
والی مي شمارد میفرماید که قلم تحریر وقتیکه بنماز جمعه رسید بواسطه کثرة
اختلاف ومناهجم قولا ومدرکا چهار شبانه روز تحریر توقف پیدا کرد ودر شب
دوم مولانا امیر المؤمنین علیه السلام در خواب دیدم فرمودند در زمان غیبة
حرام است اگر چه نظر باینکه ابالسه بصورة معصوم نتواند در آید ونظر باین
که من رآني فقد رآی بضم آیة مباهله باید اعتماد نمود ولي گفتم در یقظة
که این خواب است وحجة نیست واعتباري ندارد تا انکه شب دوم نیز خواب
دیدم مولا را وفرمودند حرام است باز همین نحو کذا راندم ودر یقظه گفتم
خواب را اعتباري وحجتي نیست تا شب چهارم نیزخواب دیدم مولا راکه فرمودند
زمان غیبة نماز جمعه حرام است تا انکه روز پنجم بعداز تعطیل کفایة الایتام چهار
شبانه روز باب علم مفتوح شد انتهی المنقول من کلامه وحضرت استادنا
النائیني (قده) در نجات العباد مي فرماید براینکه شکی وشبهي نیست در اینکه
ولایة بر انعقاد نماز جمعه مثل سایر ولایات است وازمناصب خلفاء خداوند تعالی
وولاة امر وي است واحدي را نمي رسد اقامه وی مگر بنصب انها (ص)
وبعد اختیار تخییر نماید الخ (ودر کتاب مذاهب اربعه) که دوره فقه عامه
است زیاده بر چهار مجلد که در مصر وزارة معارف طبع نموده که مشتمل است
برفتاوي مذاهب اربعه ائمه عامه نظیر عروة الوثقی محشي هرچه اتفاقي است در
متن ذکر شده وهر که را نظري باشد در متن حاشیه نوشته رأي وی را در
این کتاب در اواخر نماز جمعه میگوید باقي ماند دو امر ودومي وي اینست
که امام جمعه در نماز جمعه والي است وولي امر است یا مأذون از قبل وي باذن
عام یا باذن خاص وبعد ذکر نماید عدلي از فروعات اذن را ودر تعیین امام
جمعه که باید ولي امر باشد احدي از ائمه اربعه حاشیه ندارد پس معلوم مي شود
که عامه عموما بدون مخالفة از احدي از ائمه اربعه حضوروالي را شرط میدانند

در این نماز واحدي مخالف نیست واین کتاب قریب چند سالي است طبع شده بتوسط قریب هیجده نفر از علماء بزرك این صاحبان مذاهب اربعه پس معلوم است که مسئله اشتراط حضور والي اتفاقي امة است وانچه در کتب فقهیه ماها دیده میشود که نسبة خلاف را ببعضي از عامه دادند معلوم میشود که در فتاوي انها بوده موقعي که انها قریب چهل مجتهد ومفتی داشتند وباب اجتهاد را هنوز مسدود نکرده بودند که قبل از زمان علم الهدی (قده) بوده وبعد منقرض شد وقتي که بقهر وغلبه دولت باب اجتهاد را مسدود نمودند واجتهاد را منحصر بچهار نفر نمودند وجمع شدند در اندلس مثل روز اول دعوی اجماع نمودند بر بطلان تمام مذاهب الا ان چهار مذهب وبهان اجماع عمل شد تا یومنا هذا پس بناء علیه احدی از عامه انکار اشتراط ندارد مراجعه نمائید وما قدري از انقراض مجتهدین انها وانحصار در چهار نفر را در کتاب روح الایمان که مطبوع است تعرض نمودیم (ودر کتاب ماحوزیه) میگوید که زیاده از مقدار حد علمي خود حرف زده کسیکه دعوي اجماع نموده بر اینکه نماز جمعه بشرط انکه امام مجتهد باشد جائز است انتهی (فائدة) خداي رحمة نماید ویرا پس کسیکه میگوید مجتهد میتواند بخواند زیاده از حد علمي خود حرف زده پس کسیکه مي گوید حال وي مثل بقیه نماز است همه کس میتواند اقامه نماید وهمه شخص بایداقامه نماید پس درحق وی چه خواهی گفت ودر کشف اللثام عبارة دیگري بماحوزیه نسبة داده که میگوید احدي از اصحاب ما امامیة نفرمودند بر اینکه نماز جمعه وجوب تعیینی دارد در زمان غیبة انتهی (فائدة) فرمایش ماحوزیه (قده) اگر چه مقداري سوء ادب است بر علماء رضوان الله علیهم ولي کیف کان شاهد مدعي حقیر که قول بوجوب تعیینی یا نداریم چنانچه مقدس اردبیلي (قده) ادعاء فرمودند یا نادر است چنانچه جماعتي دعوی نمودند (در کتاب مقاصد العلیة) فرموده که اجماع دارند اصحاب بر نفی وجوب عینی نماز جمعه (در کتاب تمهید القواعد) میفرماید که عدم وجوب عینی نماز جمعه ظاهر اصحاب است (در کتاب ذکری شهید قده) مي گوید که عمل طائفه

امامیة بر عدم وجوب عینی نماز جمعه بوده در تمام قرنها وشهرها (در کتاب عیون المسائل) میفرماید که اتفاق نمودند اصحاب ماها بر نقل اجماع بر عدم وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبة (در کتاب تنقیح) میفرماید که مبنی نزاع در مسئله نماز جمعه این است که آیا حضور امام شرط است در ماهیة نماز جمعه ومشروعیة وي ویا شرط است در وجوب وي ابن ادریس اولي را اختیار نموده وهمه اصحاب دومي را اختیار نموده انتهی وحقیر نفهمیدم فرمایش جواهر (قده) که نسبة وجوب تخییري بایشان داده وي فرماید که کلام تنقیح صریح در نفی وجوب تعیینی است از کجا استفاده فرموده نفي از کجا استفاده واثبات از کجا در اغلب این نسبتها چه وجوب تعیینی چنانچه حدائق (قده) فرموده وچه تخییري چنانچه جواهر (قده) فرموده لذا ملجاء شدم که اصل نقل عین عبارت نمایم از کلام قوم وفهم وي را انکال بخود قاریان نمایم ومرحوم میرزا محمد اخباری « قده » در کتاب ایقاظ النبیه در ذکر اجماعیات ومختلفات مذاهب خمسه اسلامیة مي فرماید که مشهور در نزد فقهاء امامیة ان است که نماز جمعه بدون اذن والي اقامه نشود وسابقا هم ذکر نمودیم کلام وي را (وجناب شیخ جعفر کبیر قده) در کشف الغطاء میفرماید که وجود سلطان عادل منصوب از قبل پیغمبر یا امام مبسوط الید ونافذ الکلمه که نترسد از اقامه جمعه ودعوت مردمرا بان نماز از فقهاي فجره بمباشرت خود یا تعیین نایب خاص معین براي مکان خاصي یا مطلق مکان براي قیام بوی وواجب نیست با غیبة امام یا حضور وي من دون انقیاد مردم جناب خلیفه را در اوامر وی وعدم تمکن وی از نصب نایب چنانچه ظاهر است از ملاحظه سیرة قطعیة پس امامة جمعه همیشه در زمان نبي (ص) وخلیفه وامامیة بر رعیة ازمناصب شرعیة است که جایز نیست در وي قیام مگر بعد ازاذن نبي یا امام وهمین نحو بوده مستقر کلمات علماء از زمان قدیم الی الان واز زمان قدماء ومتأخرین مگر نادري واز این راه واضح است اجماع محصل وبر قرار است ومنقول از اجماع از لسان فقهاء اوائل واواخر بوجهي است که فوق تواتر است واگر جایز بود نماز جمعه

در صدر اول مطلقا ولو اذن وحضور واجب نباشد پس سعی از دو فرسخی واجب نمی شد واین ادعیة خاصة بوالی لازم نبود واقامه جماعة غیر جمعه در تمام محل بود چرا اقامه جمعه نشد وذکر امام وقاضی ومدعی ومدعی علیه وشاهد ومقیم حدود لازم نبود واین نیست مگر اینکه امام در اخبار باب غیر امام جماعة است وامام اصلی است وچگونه توهم شود که زراره وامثال وی ترک نمایند نماز جمعه را واصرار بر ترک هم داشته باشند وچه معنی دارد اشتراط شهریة واشتراط حضور والی ونفی وجوب از دهات وچه معنی دارد اگر نشد جماعة در دهات کدام ده باشد که یك امامی برای نماز جماعة ندارند خصوصا درعصر اهل لسان وذکر امام مکرر در نماز عید که با شرائط جمعه شرکة دارند تا انکه بعد از ذکر عددی از ادله برای عدم وجوب مطلقا میفرماید منصب امام جمعه مثل منصب قضاوة وامارة است پس از انچه گفتیم تو قطع پیدا نمائی که نماز جمعه اصلا وجوبی ندارد وگمان مکن که با این کثرة اخباریکه وارد شده در خواندن نماز جمعه علماء غافل از وی بودند تا انکه ترك نمودند ایا عاقلی پیدا می شود بگوید امام در زمان شدت تقیة صحابها را امر میفرمود که مخالفة تقیه نمایند وبگوید خودتان بروید نماز بخوانید با انکه واجب باشد بر امام که نهی نماید صحابها را از اقامه وکلام ایشان (قده) بسیار مفصل است همین خواستم بدانی چه خبر است خودت رجوع نمائی تا انکه میفرماید اصلا چیزی نیست درمقابل قول بحرمة ومقتضی دلیل حرمة است چنانچه از روز اول تا الان بوده تا انکه میگوید اگر اغماض از حرمة شود باید قول بوجوب تخییری را اختیار نمود انتهی مقصود از کلام ایشان (فوائد) (اول) انکه کلام ایشان را مقداری طول دادم بجهة امتیازی که ایشان دارند در بین نوع فقهاء ازحیث علمیة بلحاظ انکه دعوی نموده که قبل از وی وبعد از وی احدی این ادعاء را نکرده فرموده بوده که اگر دوره فقه شسته شود من میتوانم بنویسم بنحویکه در آبادی بوده واز حیث عمل ملاحظه روضات نمائید که کرامات عدیده برای ایشان بیان نماید (دوم) خیلی مطالبی دارد وفریادی دارد از دست قائلین بوجوب وهر

کدام از دلیل وی بر عدم وجوب گریزی است بر قائلین وی مطلقا مراجعه نمائید (سوم) چگونه تمسك نمود باجماع عملی تارة واجماع منقول اخری وباجماع محصل ثالثه وبدعوی فوق تواتر اجماعات منقوله رابعة وبخصوص عدم قول بوجوب عینی خامسة وبعدم تغافل علماء وفقهاء از اخبار باب سادسة واثبات اینکه لفظ امام مطلق غیر والی را شامل نیست چنانچه ما در مقدمه مدلل نمودیم سابعة وچه نحو قول بحرمت را مسجل فرمود ثامنة وچه نحو استدلال باخبار باب نمود برموز برای عدم وجوب تاسعة وچگونه حکومة نمود بین قائلین بوجوب عاشرة الی غیر ذلك از شواهد دیگر من غیر اعتراف بجهل خودم عذری نمی بینم که با این تصریحات واقامه ادله وفی الحقیقه گریه از دست قائلین بوجوب خصوص وجوب تعیینی نسبة وجوب تخییری بوی دادن یا تعیینی از عماد دین (واصرح از این عبارتها در شرح) می فرماید که اجماع مسلمین است بر اشتراط والی در این نماز یا نماینده وی ودرغیبة خلاف است واقوی حرمت است درنزد من انتهی مقصود از کلام در شرح والله العالم الهادی (وسیدنا العلامه سید علی بحر العلوم قده) در برهان الفقه میفرماید که وجوب نماز جمعه بوجوب تعیینی در زمان حضور مثل بقیة فرائض است پس ضروری است فضلا از اجماع ودر زمان غیبة وجوبی ندارد نه تعییناً ونه تخییراً انتهی (ودر کتاب آیات الاحکام مولانا محقق الجواد قده) میفرماید بر اینکه در زمان غیبة نماز جمعه واجب نیست اجماعا بنحو عینیة (ودر شرح مفاتیح) می فرماید اجماع متواتر دارم بر اینکه نماز جمعه وجوب عینی ندارد (ودر کتاب مجمع البرهان) میگوید که نماز جمعه اجماعا در زمان غیبة وجوب عینی ندارد (ودر نهایة الاحکام) میفرماید که اجماع شیعه بر این شده که نماز جمعه در زمان غیبة حضرت ولی عصر (ع) واجب نیست تعیینا (ودر کتاب کشف الرموز) میفرماید بر اینکه اجماع فوق تواتر دارم بر اینکه نماز جمعه در زمان غیبة وجوب تعیینی ندارد بلکه جمعی تصریح فرمودند که فرقی بین حضور وغیبة نیست پس لاجرم اصلا وجوبی ندارد در زمان غیبة ابداً انتهی (ودر حاشیه محقق خونساری قده) می فرماید که

نماز جمعه مشروط بسلطان عادل است ویا نایب وی باجماع مسلمین در هر دوره
وکوئی با ظواهر ادلهٔ وخواندن وی بدعة است (ودر حاشیه ارشاد)
می فرماید که اجماع علماء است بر اینکه حضور امام یا نایب وی شرط است
در نماز جمعه وبعضی از اهل این زمان گمان کردند که از اصحاب ماها در
این زمان غیبة کسی هست بر اینکه بگوید نماز جمعه وجوب عینی دارد واین
خطاء فاحش است بلحاظ انکه نقل اجماع بر عدم وی شد انتهی (فائدة) این
عبارت هم مثل بعضی از عبارات قبل تصدیق بنماید مطلبی را که سابقا اشاره
کردیم غیر مره که قول بوجوب عینی یا نداریم واگر باشد نادر است خیلی نادر
چنانچه جمعی تصریح کردند زیرا یا نسبة خلاف واقع بوده ویا انکه از فتوی
مراجعه نموده چنانچه در طی خلاف نسبة سابقا کاملا مدلل نمودم بذکر عین
عبارت در کتب خاص مراجعه نمائید وعلامه نحریر ذوی التوفیق والسعادة
شیخنا الاعظم شیخ علی ابن فاضل مازندرانی که ازاجله علماء امامیة است وبجزیره
خضراء رفته چنانچه قصه وی را در بحار مفصل ذکر شده میفرماید نماز جمعه
ابداً بدون والی واجب نیست واقامه جایز نیست ودر عداد ذکر سنة اشاره
بفقیه نمایم فی الجمله (در مفتاح الکرامة سیدنا العلامه سید جواد عاملی قده)
می فرماید بر اینکه اجماعات بر نفی وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبة متواتر
است ومقداری را که خودم تحصیل کردم ازنقل اجماع ازاکابر دین می وسه
اجماع بلکه زیاده وبعضی ازانها تصریح درنفی وجوب عینی است انتهی (فائدة)
تو خبیری که اغلب معاقد اجماعات مطلق بوده ونفی وجوب تعیینی وتخییری بوده
ونیز دعوی فوق تواتر یا تواتر از اجماعات برعدم وجوب مطلق بوده چه وجوب
تعیینی وچه وجوب تخییری بلی بعضی وجوب عینی بوده صراحة چنانچه ایشان
شهادت دادند (ودر کتاب مستند) میفرماید نماز جمعه واجب است باجماع امة
وضرورة دین واجماع قائم است بر وجوب عینی وی با حضور امام معصوم
یا نایب عام وی برای همه کار ویا نایب خاص برای این نماز ومحل خلاف با حاضر
نبودن امام معصوم است ونه نایب خاص وعام وی ویا عدم تمکن معصوم مثل

زمان غیبة تا گفته شود که وجوب عینی تعیینی رفته باشد ویا باقی ماند اولی مختار
اصحاب است وحدود صد نفر از ارکان دین در هر عصری وقرنی از زمان اول
تا زمان ما بهمین مسلك بودند بلکه قائل درستی بوجوب عینی نیست زیرا هر
چه بذل جهد نمودیم زیاده از دو سه نفر پیدا نکردیم وان دو سه نفرهم که نسبة
دادند خلاف واقع است پس در زمان غیبة اصلا قائل بوجوب عینی ندیدیم
پس تطابق دارند کلمات بر عدم وجوب واجماع انها متواتر است بر عدم وجوب
بلکه کثیری فرمودند بدعة است واختراع بلکه مقدس اردبیلی فرموده قول
بوجوب عینی در زمان غیبة قولی است بی رفیق بلکه فاضل هندی فرموده پس
تمام این معاقد اجماعات متواتره متکاثره در نفی وجوب شامل وجوب تخییری هم
می باشد پس وجوب تخییری هم ندارد اجماعا واما انچه بعضی ازاخباریین استدلال
نمودند که بعضی از متاخرین مواظبة بر وی داشتند پس باید واجب باشد در وی
دلالتی نیست پس چه طور ادعای وجوب نماید او وحال کلمات جیلا بعد
جیل بر عدم وجوب بوده تا زمان شهید چه نحو ادعای وجوب نماید وحال
صاحب مصائب النواصب گفته با اهتمام وی برد ناصبیها وبا کثرة طعن وی بر
ما شیعیان اینکه در میان شیعها قول بوجوب نماز جمعه نیست مگراز شهید علامه
در مختلف فرموده در مسئله دو قول است حرمة ووجوب تخییری وصاحب
نواقض الروافض گفت در مطاعن خود بر امامیة که امامیة واجب می دانند ترك
نماز جمعه را وحکی میکند که معهود نبوده اقامه جمعه مگر از برای خلفاء وامراء
وبناء بر ترك بوده حتی با تمکن تام از اقامه مثل زمان صفاریة ودیالمة ومغولیة
خصوصا الجایتوئیه وبعد قاجاریة خصوصا بلاد شیعیان متعصب مثل قم وحله
وسبزوار که کارهای اشد واعظم از این نماز جمعه میکردند که نمی توان گفت
که تقیة بوده تا انکه ادلهٔ اقامه نماید برای عدم وجوب تخییری هم وبعد دو سه
مرتبه دعوی اجماع نماید بر عدم وجوب تخییری هم تا انکه بعد از نفی هر دو
وجوب میفرماید مستحب است انتهی المقصود (وعلامه اعلی الله مقامه) در
تذکره فرموده است اینکه شرط است در وجوب نماز جمعه سلطان یا نایب

وی در نزد علماء مسلمین بتمامه بلحاظ انکه نبي (ص) بود نصب می فرمود برای این نماز وخلفاء بعد هم همین نحو بودند انتهی وبعد از مسائلی می گوید که آیا از برای فقهاء مؤمنین میباشد که در حال غیبة اقامه جمعه نمایند با تمکن از اجماع وخطبه نماز جمعه اجماع فرمودند علمای ماها واتفاق کردند بر عدم وجوب واختلاف نمودند در استحباب ان ومشهور میگویند که مستحب است انتهی (فوائد) (اول) انکه معلوم است در کلمات اینها که میگویند یا نایب امام لفظ نایب مجتهد را شامل نیست اول انکه مجتهد نیابة عامه ندارد دوم انکه فقهاء زمان غیبة را بعد عنوان مستقل قرار داد که علماء می توانند اقامه نمایند یا نا پس لاجرم نایب خاص است چه عام چه خاص (دوم) انکه فرمود مشهور ان است که مستحب است ومختار خود وي در این مقام همین است اگر چه در منتهی فرمود حرام است ودر مختلف فقط دو قول نقل فرمود ودر همین تذکره فقط سه فتوی داده در جهاد توقف اختیار کرده در نماز وجوب تخییری اختیار کرده ودر اینجا استحباب اختیار کرده وتعجب این است که استحباب که معنای وي طلب فعل است با اذن در ترك لا الي بدل که مختار مشهور است چنانچه مشاهده نمودی در کلمات حمل شود بر واجب تخییری وتوجیه بان شود با انکه عدل واجب تخییري جواد ترك است مع الاتیان بالبدل وجوبا واز اینجا است که وجوب تخییري هم قول نادر ضعیف است چنانچه مشاهده نمودی در کلمات بعین عبارت انها ولي چون مشهور قائل باستحباب شدند توجیه نمودند کلام انها وفرمودند که مراد انها واجب تخییري است واین توجیهي است غیر وجیه وتوجیهي است که لا یرضی به قائله چه انکه (اولا) متبادر از لفظ مستحب وشایع در ان هر جا استعمال شود نیست الا استحباب مصطلح (وثانیا) اینکه عقلا صحیح نیست اطلاق استحباب اصطلاحي بر واجب تخییري چه انکه گفتیم مستحب ترك لا الی بدل است وعدل واجب تخییری ترك مع البدل است وجوبا (وثالثا) بعضي از قائلین باستحباب نفي وجوب تعیینی وتخییری هر دو نمودند وپس نسبت استحبابي را که اختیار نمودند بمشهور دادند مثل قمي ومستند (قده)

پس چه طور میتوان گفت که مراد وجوب تخییري است (ورابعا) اغلب قائلین باستحباب نظر انها بذکر استحباب اخبار من بلغ واخبار احتیاط است چگونه میتوان گفت که مراد وجوب تخییری است (وخامسا) نزاعي که تحریر نمودند که بناء بر استحباب ایا مجزی از ظهر واجب مي شود یا نه وجماعتی مثل فاضل هندي فرموده که محال است مستحب مجزي از واجب شود پس اگر مراد وجوب تخییری است این بحث چه صورت دارد بین اعلام (وسادسا) اگر مراد چنین باشد پس این چه بحثي است بین اعلام که بناء بر استحباب آیا مستحب بالذات است واستحباب نفسي دارد ویا انکه مستحب بالعرض است (وسابعا) در کلمات جماعتي این عبارت بوده که در زمان حضور وجوب تعیینی دارد وبا عدم حضور فریضه ساقط شود ومستحب است پس چگونه می توان گفت که مراد وجوب تخییري است (وثامنا) جماعتي چنانچه سابقا نقل کردیم از علامه ومفتاح الکرامه فرمودند که جمعه بناء بر وجوب بدل ظهر است بلکه ادعاي اجماع هم شده بوده از بعضي پس تخییر عرضي بین بدل ومبدل چه معنی دارد ویا طولي با اکتفاء به بدل چه معنی دارد (وتاسعا) سابق گفتیم که سیرة مستمرة قدماء بر این بوده که در موارد احتیاطات فتواي باستحباب میدادند پس در این صورت چگونه بتوان گفته که مراد مشهور از استحباب واجب تخییریست ومراجعه نمائید مقاله ذکر اقوال تا مسئله واضح شد ودر سابق هم گفتیم که مراد قائلین باستحباب مصطلح است نه وجوب تخییري واین حمل اصلا مورد ندارد ولذا در کلمات نادر پیدا نمودیم تصریح باینکه واجب تخییري است قبل از جواهر (قده) که تشیید این معنی را نمود وبعد از وي متابعة وي نمودند پس نیست مراد از استحباب مگر همان مستحب اصطلاحي ومراد علامه اعلی الله مقامه نیز همین است چنانچه شهادت میدهد بر وي کلام وي در تحریر که شرط نماز جمعه امام عادل است یا نایب وي والا ساقط شود وجوب اگر چه عرض کردم که ایشان را اقوال عدیده باشد والله العالم (وشیخنا الامجد) بعضي از مفسر فرس در سوره جمعه میفرماید که نداء عبارت از نماز جمعه انستکه معصوم نافذ الحکم یا نایب خاص وي اقامه نماید چه وجوب عیني نماز شیعه واهل جمعه باجماع

بيت (ع) طبقة بعد طبقة وعصر بعد عصر مشروط است بحضور معصوم نافذ
الحكم يا نايب خاص بان واين اتفاق واشتراط بي شائبه شبهه استمرار داشته تا
بزمان شهيد (قده) شيخ زين العابدين وچون شبهه وي را عارض شد رسالة
در وجوب عيني نوشت وبعد از وي بعض در اطراف وي صحبة كردند وعدة
هم انكار نمودند كه اصلا رساله مال ايشان باشد انتهى (ودر مسالك) مي
فرمايد شرط نماز جمعه امام يا نايب وي است وبا عدم حضور امام كه حال غيبة
باشد واجب تخييري است ومجزي از ظهر باشد انتهى (فائدة) فرمايش ايشان
كه مجزي از ظهر باشد ايماء به بدلية است كه در كلام بعضي سابقا اشاره شد
(ودر جواهر) ميفرمايد كه بدون سلطان عادل يا نايب ان نماز جمعه ساقط مي
شود وجوب عيني وي ويا تخييري نيز على اختلاف قولين كه هردو مشترك باشند
در عدم وجوب عيني در اين زمان غيبة بدون اينكه خلافي بين اساطين از
علماء مؤمنين بوده باشد بلكه مسلمين نيز مگر شافعي بلكه اين مطلب از ضروريات
فقه امامية است اگر مذهب نباشد بلكه سنيها مارا مي شناسند بهمين كه واجب
عيني نمي دانيم چه برسد بخود شيعها تا خود اختيار فرمايد وجوب تخييري را
بعد از اعتراف باينكه هفتاد واجماع بلكه زياده وارد شده از كلمات در اشتراط
عيد وجمعه بامام يا نايب خاص وي واين دو نماز در شرط مشترك باشند (فائدة)
اولا اينكه فرمودند كه سنيها شيعها را مي شناختند بر اينكه شيعها نماز جمعه را
واجب عيني نميدانند ما هر چه تفحص كرديم از عين اين عبارت اصلا اثري نديديم
ونسبة هم ندادند كه كي نقل فرموده اين معنى را بلكه انچه ديديم ونسبة هم
مي دهيم اين است كه سنيها شيعها را مي شناختند كه نماز جمعه را واجب نميدانند
بدون قيد تعييني بلكه حرام مي دانند پس اين قيد تعييني چيست ونقله اين
عبارت كه اصلا واجب نمي دانند وميگويند حرام است بسيار است سيد علم
الهدي صاحب مصائب النواصب وصاحب نواقض الروافض وصاحب مستند وجماعة
ديگري مراجعة نمائيد بنقله كلمات مثل شيخ طبرسي وغير ايشان قده وصاحب
حدائق (قده) نقل مي فرمايد در حدائق كه جماعتي فرمودند كه نماز جمعه اصلا

وجوبي ندارد اجماعا انتهى وبيايد كلام ايشان واعظم از همه مجلسي (قده) كه
ميفرمايد لا زال سنيها شيعها را ملامة ميكردند در ترك نماز جمعه وشماتة ميكردند
اينكه اينها مي گويند نماز جمعه كه واجب نيست ومع ذلك شيعهارا مرتد نمي دانستند
وحكم بكفر اينها نمي كردند چونكه اينها ميگفتند كه شرط اين نماز امام است يا
اذن از قبل وي وامام ما غايب است واذن باحدي نداده پس در كدام عبارة
از عامه ديده شده كه گفته باشند كه اينها واجب عيني نمي دانند ونيز بناء عليه
ارتداد لازم نيايد كفر لازم نيايد تعليل درست نباشد كه امام غايب است (وثانيا)
اغلب اين اجماعات هفتاد كانه وزياده كه دعوى فرمودند چنانچه شناختي اعم بوده
از نفي وجوب عيني وتخييري چنانچة جمعي تصريح كردند خصوصا تعليل باشتراك
در عيد پس اين قائلين در عيد كه ميگويند مستحب است پس اگر بدون شرطي
كه بمعقد هفتاد اجماع وزياده واقع شده واجب نيست چنانچه در عيد گفته شده
جمعه مثل وي باشد واگر بدون وي واجب است عيد مثل جمعه باشد پس اين
تفصيل از كجا واختصاص جمعه از كجا بنفي وجوب عيني والله العالم (وشيخنا
الامجد قده) در مجمع البيان ميفرمايد بعد از ذكر مقداري از شرايط نماز جمعه
اينكه فريضه واجب است بر تمام مكلفين مگر اصحاب اعذار از سفر ومرض
وكوري وحرج وزن وخيلي پير مرد وعبد ومنزل وي زائد از دو فرسخ
بمحل اقامه جمعه باشد ووقتي كه تمام شرايط حاصل شد واجب نمي شود براحدي
از افراد مكلفين مگر ان كه حاضر شود سلطان عادل يا كسي كه منصوب از قبل
سلطان عادل بوده باشد براي نماز جمعه انتهى (وشيخنا الامجد ابو الفتوح قده)
در تفسير خود مي فرمايد بدان كه نماز ادينه واجب است بشرائطي واز شرائط
او ان است كه امامي عادل باشد يا كسيكه از جهة او بنزديك ما باشد كه اقامه
جمعه نمايد چون قاضي واميري وبي امر امام درست نباشد انتهى (فائده) تو
خبيري كه در كلمات هر جا ذكر امام عادل نمايند مراد انها والي است چنانچه
در سابق گفتيم كه اين اصل مسلم است مستفاد از كتاب وسنة و كلمات فقهاء
واعتراف انها باين اصل محكم حكمي والله الهادي (ومحقق قده) در شرايع بفرمايد كه

نماز جمعه ابداً واجب نمي شود مگر بسلطان عادل یا کسیکه ایشان وي را
نصب نماید تا انکه در مسئله نهم بگوید اگر امام ویا نایب وي موجود نباشند
ولي ممکن باشد اجتماع وخطبه قولي بر این است که مستحب است وقولي بر ان
است که اصلا مشروع نیست واولی اظهر است انتهی (فائدة) حقیر الی الان
هنوز ندانستم که بچه مناسبة از لفظ مستحب استفاده واجب تخییري خواهد
شد وشما شناختي که اغلب واجب تخییري از راه همین حمل وتأویل درست شده
والله الهادي (وشهید اول قده) در لمعه بفرماید که نماز جمعه عوض ظهر است
ومنعقد نمي شود مگر بامام عادل (ع) یا نایب وي ومجتهد جامع الشرائط نایب
است اگر ممکن باشد اجتماع وگذشت سابقا عبارت روضه که فرمود سقوط
بدون شرط موضع وفاق است وجه بسا فقهاء در زمان غیبه تعبیر باستحباب یا
جواز نمایند براي انکه معلوم باشد که عدم وجوب عینی وفاقي است مراجعه
کنید مجدداً (ودر ذخیره) میفرماید که واجب نمي شود نماز جمعه مگر بامام
عادل یا کسیکه امام (ع) بوي امر نماید وان عوض ظهر است ومستحب است
در زمان غیبة ودر زمان غیبة مشهور فرمودند وجوب عینی ندارد بلکه
مصنف فرموده اطبق علیه علماء ماها ومدقق شیخ علی دعوی اجماع بر وي
نموده بلکه شهید در ذکری فرموده عمل طائفه بر عدم وجوب عینی است در
تمام اعصار وامصار بلکه کلام محقق نیز چنین است فرموده شرط است سلطان
عادل یا نایب وي در وجوب نمازجمعه درنزد علماء ماها الخ بدانکه بعد ازاحاطه
باین مقدار از کلمات که همگي دعوی اجماع نمودند بر نفي وجوب عیني از منقول
وي واز محصل ان واز اجماع عملي دربعضي از کلمات بلکه دراغلب دعواي تواتر
اجماعات بوده بلکه در بعض فوق تواتر اجماعات ادعاء شده بوده بلکه در
بعضيفرمودند که اصلا قائلي بوجوب عینی درست ندیدیم بلکه دربعضي فرمودند
که ابداً قائل نداریم وبا قطع نظر از چند نفر محدث همین نحواست که اصلا حقیر
قائل بوجوب عیني بین فقهاء ندیدم چونکه شناختي در سابق که نسبتها واقعیة
نداشت وشاهد وي شد نیز دعوی اجماعات عملي ونقلي پس بناء علیه مي توان

گفت که قول بوجوب عیني نماز جمعه در زمان غیبة از باب احداث قول ثالث
است واین معني خرق اجماع فقهاء است چنانچه دیدی که فرمودند که خرق
اجماعات است بلکه رد تواتر اجماعات اصحاب است بلکه رد فوق تواتر است
چنانچه دیدی بلکه چنانچه دیدی ازمحقق خوانساري (قده) بدعة است چنانچه
مقدس اردبیلي فرمود بی رفیق است بلي همین نحو است چه انکه تطابق کلمات
نقلا ومشاهدة در نفي وجوب عینی چنانچه مشاهده نمودی قابل انکار نیست
قابل خلاف نیست قابل تأمل نیست وتردید نیست پس اگرنبوده ما رادلیلي بفرض
محال بر عدم وجوب کافي بوده مارا این اتفاق کلمات بر عدم وجوب عیني چه
انکه بفرض محالي اگر دلیلي پیدا شد از سنة ودلالة نمود بر اینکه نماز جمعه
واجب عینی است وتعیینی است پس لاجرم بحکم این اجماعات متظافره متکاثره
متواتره بلکه فوق تواتر بلکه عدم الخلاف اصلا وابداً باید رفع ید از ظهور
وی در عینیته وتعینیه بنمائیم وبر استحباب حمل نمائیم والا خرق اجماع مسلمین
فضلا از مؤمنین نموده باشیم پس قول بوجوب عیني خیلي بي اساس وبی مدرك
است علی التحقیق وبی رفیق وبی طریق است علی التحقیق چه این همه کلمات
قابل توجیه وتأویل وتأمل وخدشه نباشد بوجه من الوجوه واما وجوب تخییری
انهم دیدی که اغلب کلمات مجمعین از منقول ومحصل وعملي ودعوی تواتر یا
فوق تواتر اعم بوده بلکه بعضي از انها صریح در نفي هر دو قسم از وجوب
بوده پس مراجعه کنید ودقة نمائید والله العالم

«مفتاح سوم»

در بیان اجماع محصل است بر عدم وجوب نماز
جمعه اصلا نه تعییناً ونه تخییراً از جهة قیام اجماع
الشیعه چه انکه شما بعد از تأمل در کلمات قوم چه اینها را که ما ذکر کردیم
تا نمو نه شود براي انچه ذکر نکردیم بلحاظ فقد کتب ودقة نمائید در دعاوی
انها از اجماعات منقوله واز اجماعات محصله ودعاوی انها از اجماعات عملي ومنقوله
هم از ذکر عدد منقوله عنهم از ده نفر وسي نفر وسي وپنج نفر وچهل نفر
وزیاده بر چهل نفر وهفتاد وپنج نفر وصد نفر متجاوز وامثال وی وعدم نقل انها

بلکه بعنوان اینکه اجماعات متواتر است بلکه دعاوی انها که فوق تواتر اجماع
داریم علاوه بعمل انها عموما بخوبی می توانیم بگوئیم جزما که نماز جمعه
واجب نیست نه تعیینا ونه تخییرا اجماعا ان قلت چگونه دعوی اجماع نمائی بر
عدم وجوب نماز جمعه خصوصا بقید اطلاق با ان که خود نقل نمودی که در
مسئله بیست ونه قول است پس چه معنی دارد واین دعوی با این اختلافات قلت اولا
نقضا همین اختلاف را علماء مشاهده فرموده بودند مع ذلك چه معنی داشت
این دعاوی اجماعات مطلقا یا در خصوص نفی عینی پس هر محملی که درانها صحة
اجماع را درست نمودی مقام یکی از انها است وثانیا حلا که دعوی اجماع در
مقام با این اقوال منافاتی ندارد مگر با دو قول والا بقیه اقوال که همگی در
نفی وجوب مطلق شرکة دارند وچون شما حساً مشاهده نمودی کلمات منقوله را
که قائل بوجوب عینی هم نداشتیم یامثل نداشتن چنانچه مقدس اردبیلی فرمود که
بی رفیق است ومستند ومفتاح الکرامه فرمودند دو سه نفر انهم ثابت نشده
ومحقق خونساری فرمود بدعة است الی غیر ذلك پس دعوی اجماع با این قول
هم بخوبی سازش دارد واما باقول بتخییر پس شما بعد ازانکه اطلاع پیدا نمودید
در مقدمه بخلاف نسبتها ومحرر نمودیم که انها باجتهاد وحدس درست شده وتوجیه
وتأویل شده چنانچه علاوه بر انکه در مقدمه بسمع محترم رسید در بیان نقل
اجماع منقول بخوبی تصدیق میکنید بلکه عمده ازجواهر (قده) این اساس استحکام
پیدا کرد پس تخییر هم قول نادر است پس در این صورت ضرری بدعوی عالم
اجماع ندارد چه انکه شرط نیست در اجماع اینکه مخالفی پیدا نشود بلکه کافی
است در نزد اصحاب (قده) توافق کلمات عدتی که انسان جزم بکشف از
رای معصوم حاصل کند واین مقدار از کلمات که من نقل نمودم با ان خصوصیاتی
که متکفل اجماعات منقوله ومحصله وعملیه ودعوی تواتر بوده خصوص قول مشهور
که قائل باستحباب شده بودند دیگر شکی باقی نیست واگر با این حال نتوان
دعوی اجماع نمود پس اصلا وابداً در فقه نتوان دعوی اجماع نمود ملاحظه جواهر
نمائید در اغلب مسائل می گوید که اجماع بهر دو قسم موجود است وحال انکه

ملاحظه نمائید مفتاح الکرامه را که درهمان مسئله چه اقوالی است وچه انقلابی
است وچه اختلاف پس نیست مگرانکه ملاك اجماع ان بوده که ذکرنمودیم
والا در فقه مسئله غیر خلافیه غیر ضروریات نداریم پس وقتیکه تحصیل وی را
نمودیم صحیح است دعوی اجماع ولوانکه مخالف هم داشته باشیم پس با این ملاحظات
وجهات وجود اجماع بر عدم وجوب بی شائبه شك است وبحمد الله مسئله صاف
است واجماعی است پس بفرض محال چنانچه دلیلی پیدا شد که ظاهراً دلالة کند
بر وجوب نماز جمعه ما مفری نداریم که بلحاظ این انحاء اجماعات از عملی ونقلی
ومحصل ونقلی هم از تواتر وغیر تواتر ونواتر هم بمحصل وهم بمنقول باید رفع ید
نمائیم از ان ظاهر وطرح نمائیم ویا تأویل کنیم چنانچه واضح است وشاید
باین لحاظ هم مشهور فرمودند که مستحب است اصطلاحا ولو انکه انها هم اختلاف
فاحش دارند از جهة اخبار احتیاط ویا ادله من بلغ وتسامح در ادله سنن الی غیر
ذلك که در مقدمه بیان کردم نه فقط منفی تعیینیة است زیرا محال است که فصل
برود وجنس باقی ماند چنانچه جواهر (قده) فرموده وان را ممعقد اجماعات
قرار داده ولذا کمیت اصحاب (قده) در قسم ثالث استحاب کلی لینك شد
وسفینه دقائق در انجا وقفه کرد ولذا محقق خراسانی (قده) فرموده که ولو اذا
نسخ الوجوب بگوئیم جواز باقی عقلا ولکن مع ذلك جاری نیست علاوه
برانچه سابق گفتیم ونیز در آخر رساله در بیان طرح محاکمة درخاتمه بیان کنم
پس کیف کان با این توافق کلمات وانحاء اجماعات افصانا دعوی وجوب امر غریبی
است چه انکه خرق اجماع مسلم متواتر مسلمین است چنانچه شناختی واغرب
از وی ان است که اصلا نماز جمعه مشروط نیست حتی در زمان نبی (ص) وخلفاء
وحتی اگر الان امام عصر (ع) ظاهر شود ربطی بایشان ندارد وحال این نماز
با بقیه نماز یکی است فقط شرط است در وی جماعة چنانچه بعضی از متاخرین
محدثین از اصحاب فرموده واین معنی خلاف ضرورة اسلام است فضلا از مذهب
چه انکه بین مذاهب خمسة اسلامیه خلافی نیست در اینکه این نماز مشروطست
بحضور والی ونسبة خلاف که در کلمات بعض دادند به بعضی از مذاهب عامه

گفتیم این وقتی بوده که انها قریب پنجاه مجتهد داشتند والا الان تمام شرط مي
دانند چنانچه در طي بیان اجماع منقول نقل کردم از کتاب فقهي که جدیداً
بامر وزارت معارف در مصر بطبع رسیده که قریب بیست نفر از طراز اول
علماي مذاهب اربعه جمع شدند ودوره فقه استدلالي مختصر نوشتند نظیر عروة
الوثقی وهر که را نظري باشد در حاشیه بیان کرده پس الیوم مخالفی بین مسلمین
در اشتراط وي بحضور والي پیدا نشود از شیعه وسني بتمام مذاهب بلي کلام در
این است که بدون شرط نیز واجب است یا نه چنانچه بیاید تفصیل وي پس شما
اگر نظر دارید بر اینکه شیخ انصاري (قده) در رساله قدري خدشات دارد
در بعضي از اجماع منقول از جهاتي ان حرفي است در اصول ربطي بفقه ندارد
وربطي هم باین قسمت از اجماعات ندارد ملاحظه فرمائید خود شیخ را (قده)
در طهارة وي وصلوة وي ومکاسب وملحقات وي وقتیکه باجماع میرسد چه نحو
تلقی بقبول نماید وانچه را درکله داشته دور اندازد وحال انکه خود وي خدشه
کرد در بعضي از اجماعات وحال انکه یك نفر زیاده دعوی اجماع نکرده مع ذالك
تسلیم شود پس چگونه ماها بتوانیم از زمان امام حسن (ع) تا یومنا هذا
عمل این اعلام وامناء رحمن و کفلاء ایتام آل محمد (ع) واقوال انها در نقل
اجماعات انها ودعوی تواتر ان چنانچه برأي العین دیدی نه یکی ونه ده ونه پنجاه
ونه صد رد کنیم این بسیار امر عظیمي است وچه قدر تهافت وتباین اینکه ماها
اصلا وقری باین اجماعات واتفاقات از صدر اول الی الان نگذاریم وبین کلام
شهید دوم (قده) در شرح لمعه که مي فرماید یکي از اسباب ارتداد رد اجماع
اصحاب ما امامیة است اگر بناء شود که باین وقري نباشد لما اخضر للفقه عود
بل ولا یبقی الاسلام عمود فاسأل الله تنویر البصیرة وحسن السلیقة فانه المتفضل
الوهاب الحنان المنان بالمعطیات والله الهادي

«مطلب دوم در بیان سنت است»

وما باید قبل از شروع در نقل چند امري درمقابیسي براي حصول بصیرة وفقه

حدیث قبلامتعرض شویم که دراثناء نقل محتاج نباشیم وناظر بیمین ویسار نشویم البته

مقباس اول

بدان که اثبات حکمي از احکام الالهیه بروایة نمیشود
ونخواهد شد مگرانکه مدعی سه چیز اثبات نماید صدور
وي وجهة ان ودلالة وي وما در نقل این احادیث تعرض صدور وجهة را
نکنم چه انکه بناي اصحاب ما اصولیین (قده) بر ان شده که از عمل اصحاب
حکم بصدور نمایند ولو انکه راوي بسیار ضعیف مصطلح رجال باشدواز اعراض
حکم بضعف ان راوبة نمایندولو انکه راوي بنفسه بسیار ثقة باشد بلکه ازاصحاب
اجماع باشد آیا نمي بینی که مشهور غیر غسل جنابة رافع حدث نمي دانند مثل غسل
جمعه وحال انکه روایة بسیار صحیحة دارد با تعلیل بر اینکه وضوء انقی من
الغسل وهکذا پس مدار حجیة احادیثی است که اصحاب عمل نمودند پس (اولا)
این احادیثي را که من نقل نمایم تماما اصحاب عمل کردند قولا وفعلا بحکم
انچه در مطلب اول از اجماعات وکلمات انها وفتاوي انها بیان نمودیم پس خدشه
در سند باب وي مسدود است ولو مرسله باشد واما جهة که باصول عقلائیه
مدفوع است (وثانیا) انکه در میان انها صحاح وموثق وحسن بسیار باشد
ولویك حدیث چه انکه در تقیدهزارحدیث مطلق یك مقیدکافي است ودلائل خصم
غیر یك مشت مطلقات زیاده نباشد (وثالثا) شخصي که ادعاء مي کند که
تمام این اخباریکه در ایادي ما شیعیان است قطعي الصدور است بهر معناي از
قطع باشد وبعد طعن زند باشخاصي که اخبار را تنویع وتقسیم چهار گانه نمودند
چه حق خدشه در سند دارد (ورابعا) ما بفرض محال چنانچه مسلك ابن
ادریس (قده) باشد بناء مي گذاریم که اصلا خبر واحد حجة نیست وما در
این مطلب دوم بتواتر مدلل نمائیم اشتراط نماز جمعه را بحضور والي وانکه
بدون وي اصلا وابداً وجوبي ندارد نه تعیینا ونه تخییر والبته بدیهي است که
دیگر در تواتر ملاحظه سند نمي شود ولو راوي کافر یا زن یا بچه باشد ضرري
ندارد وچون تواتر سه قسم است لفظي ومعنوي واجمالي پس معنوي وي را
تعهد دارم که اثبات کنم فضلا از اجمالي وبس تو البته میداني که ما در مقابل

این اخبار متواتره چیزي نیست که بتواند معارضه نماید و بوی تمسك جست پس ما در مقام یك عقد ایجابي داریم وان دلالة اخبار متواتره معنویه بر اشتراط والي واینك بدون شرط اصلا واجب نیست هر وجوبي باشد ویك عقد سلبي که در مقابل چیزي نداریم پس اما عقد ایجابي پس دراینجا اثبات نمایم تواتر اخبار را واما عقد سلبي پس بیاید در مقام استدلال طرف در خاتمه در بیان مما که اجمالا وقبل از وي تفصیلا

مقباس دوم در بیان ان است که ما احیانا در طي ذکر سنة چه بسا بحدیثي تمسك نمائیم که متکفل باشد جزئیة ویا شرطیة ویا قطعیة ویا مانعیة چیزي که مشهور قائل بوی نباشند ولعل ما خود هم قائل بان نباشیم ویا انکه شاید احدی نگوید ومع ذلك بعالم استدلال براي مدعي ضرري ندارد چون غایة ان فقره معمول به نشده منافاتي با صحة فقره دیگر ندارد چه در سند عزیز الوجود نیست واز قبیل عام افرادي است اگر چه این معنی را انکار نموده استادنا النائیني (قده) ولکن وقوع وی متوافراً در فقه مغني است از امکان در نزد اصحاب چون حدیث متکفل جهات عدیده احادیث عدیده محسوب است چنانچه در مرحله دلالة نیز شایع است این معنی آیا نمي بیني در طهارة نهي از بول کردن رو بروي افتاب ومه تاب وباد وروی بقبله وپشت بقبله وارد شده در روایة واحده ومعذلك غیر اخیرین را حمل بر کراهة کردند پس ظهور فقرتي منافات با عدم ظهور فقره دیگر ندارد یا رفع ید از نصي در فقرتي منافاتي با بقیه ان ندارد چنانچه تمام اینها معمول است در فقه در نزد اصحاب (قده) پس این رساله فقط نظر دارد بحکم نماز جمعه وابداً نظری بحقیقة وی ندارد وما مفصل حقیقة وی را در کتاب صلوة خود که در فهرست کتب مطبوعه ذکر کردیم بیان نمودیم

مقباس سوم در بیان ان است که معناي حجیة ظواهر در کتاب وسنة چنین است که ظاهر یك متفاهم عرفي دارد که اگر ان حدیث را بر عرف عرضه دارند چنان مي فهمند که اگر فرضا صادق

علیه السلام این حدیثرا براي مردي بادیه نشین ارسال میکرد یا براي یك مرد بازاري مرقوم میداشت اعنی استفاده میکردند واحتمالات عقلیه یاسوفسطائیه در وي راه ندارد وان احتمالات اصلا وابداً در قلب انها خطور نمي کرد پس ماها پس از تبادر معنی بر حسب فهم عرف بذهن نباید بان احتمالات که برخلاف ظاهر است اعتناء کنیم ولو انکه عقلا احتمال میرود ولي واجب است که اعتناء نکنیم ولو انکه عقلا ممکن است ولي واجب است که القاء کنیم چه انکه نیست معناي تعبد بظاهر الا القاء احتمال خلاف واخذ بان متفاهم عرفي والا اگر چنین نباشد سد باب حجیة نصوص شود فضلا از ظواهر چه انکه احتمالات عقلیة ممکنة در کلیة الفاظ از نصوص ان فضلا از ظواهر الی ما شاء الله تطرق دارد پس انچه بعضي احتمالاتي باب وي را مفتوح نمودند در پارئي از اخبار آتیه که منافي با ظاهر وي است بعید از صواب است در ظواهر واصلا وابداً روا نباشد وشبیه بقبول بعض است که مراد از خمر ومیسر فلان وفلان است ومراد از صلوة وزکوة فلان است پس مدار فهم عرف است ندقة عقلي بلکه احتمالات محال والله الهادي

مقباس چهارم این است که ما در مقام نقل حدیث اولا عین متن حدیثرا نقل نمائیم بالفاظ وي وثانیا بفارسي ترجمه نمایم وثالثا بوی استدلال نمائیم واین خلاف بناي رساله از دوجهة است اولا براي تیمن وتبرك بعین حدیث وثانیا شاید در نقل بمعنی از ما چیزي فوت شود ویا انکه ضرري بعالم استدلال داشته باشد در نظر ناظرین اگر چه این معنی بر ما واجب نبود چه انکه درمحل خود مدلل کردیم ومقرر نمودیم جواز نقل احادیثرا بلغات دیگر پس وقتیکه احاطه نمودي باین مقدمات اینك شروع در نقل احادیث نمائیم وخداوند است ولي توفیق وبر وي توکل من واز وي استعانة بخواهم فانه هو المجیب

حدیث اول از صدوق (قده) از کتاب علل وعیون خود از ثامن الائمة (ع) قال (ع) فان قال قائل فلم صارت صلوة الجمعه

اذا كانت مع الامام ركعتين واذا كانت بغير امام ركعتين وركعتين قيل لعلل شتى (منها) ان الناس يتخطى الى الجمعه من بعد فاحب الله عز وجل ان يخفف عنهم لموضع التعب الذى صار اليه (ومنها) ان الامام يحبسهم للخطبه وهم منتظرون للصلوة من انتظر فهو في صلوته في حكم التام (ومنها) ان الصلوة مع الامام اتم واكمل لعلمه وفقهه وعدله وفضله (ومنها) ان الجمعه عيد وصلوة العيد ركعتان ولم تقتصر لمكان الخطبتين فان قال فلم جعل الخطبه قيل لأن الجمعة مشهد عام فاراد ان يكون للامير سبب الى موعظتهم وترغيبهم في الطاعة وترهيبهم من المعصية وتوقيفهم على ما اراد من مصلحة دينهم ودنياهم ويخبرهم بما ورد عليهم من الافاق ومن الاهوال التى لهم فيها المضرة والمنفعة ولا يكون الصابر في الصلوة بل منفصلا وليس بفاعل غيره ممن يؤم الناس في غير يوم الجمعة فان قال فلم جعل الخطبتين قيل لان يكون واحد للثناء على الله والتحميد والتقديس لله عز وجل والاخرى للحوائج والاعذار والانذار والدعاء وما يريد ان يعلمهم من امره ونهيه وما فيه الصلاح والفساد انتهى

ترجمة • فرمود امام رضا (ع) بر اینکه اگر کسي اشكال كند كه چرا نماز جمعه را با امام بخواند دو ركعة است وبي امام بخواند چهار ركعة است جواب وي ان است كه علة زيادی دارد من جمله این است كه مردم از راه دور برای نماز جمعه حاضر مي شوند از این جهة خداوند دوست دارد كه بانها تخفیف بدهد در نماز عوض زحمت راهي را كه برای نماز جمعه آمدند ومن جمله اینك چون امام حبس میكند مردمرا ومعطل میكند انها را برای خطبه خواندن وحال انكه مردم منتظر نماز مي باشند وهر كه منتظر نماز باشد او درحكم نمازگذار باشد ودر حكم نماز تمام است ومن جمله اینك نماز با امام بهتراست وكاملتراست چونكه امام علم دارد وفقه دارد وعدالة دارد وفضایل دارد ومن جمله اینك جمعه عيد است ونماز عید دو ركعة است وجهة اینك دو ركعة مي خواند عوض وی دو خطبه است واگر اعتراض كند كه اصلا چرا در نماز جمعه باید خطبه• خوانده شد جواب ان است كه چون جمعه وقت حاضر شدن عامه مردم است پس خواست

خداوند اینك بوده باشد از براي امير ان مردم وحاكم ووالي ان مردم سببي وراهی بوده باشد برای موعظ نمودن ان مردم وترغيب وتحريص كند ان امير وحاكم مردمرا در طاعة خدا وان امير ووالي بترساند مردمرا از معصيت خداوند ونگاه بدارد ان امير وحاكم مردمرا بر انچه ميل دارد والي از مصلحة دنيوي ان مردم وبر انچه ميل دارد از مصلحة اخروی ان مردم بر حسب وقت ونيز اخبار نمايد وخبر بدهد ان امير مردم مردمرا بانچه وارد شده بر انها در افاق مملكة واخبار نمايد ان امير مردمرا بترسي وفزع عظيمي ان چناني• كه از براي مردم است در هولها از ضرر ومضرة ونفع ومنفعة وان خطبه امير داخل نماز نيست بلكه خارج است ونيست كننده این گونه نماز وراء ان امير وحاكم كه امام جمعه است از اشخاصيكه امامة نماز دارند براي مردم در غير روز جمعه واگر اعتراض كند كه چرا در نماز جمعه دو خطبه وارد شده جواب ان است كه بوده باشده يكي براي ثناي خداوند وتحميد وي وتقديس وي وديگری برای حوائج مردم وعذرهاي مردم وترساندن مردم ودعاء نمودن بوالي مردم وبرای انچه كه اراده نموده ان امير اینكه اعلام وابراز نمايد ان مردمرا از امر خودش ونهي خودش وبرای انچه كه در وی صلاح است وفساد انتهاء رسيد ترجمه حديث شريف (وتقريب دلالة) حديث بر اینكه این امام جمعه شدن از مناصب الآهيه است ونماز جمعه اقامه نمودن ازشؤون سلطنتي است وشرطست در وجوب این نماز على الاقوى يادر وجود وی كا نوم حضور والي يا نماينده وی از جهاتي عديده است كه قابل خدشه وانكار نيست ونص صريح است روا نفرموده شارع تحويل وتوجيه را در وی (اول) انكه حضرت تقرير سؤال چنين نمودند كه چرا شرط نماز جمعه امام شد واما غير نماز جمعه این شرط ندارد وما در مقدمه رساله در امر سوم مدلل نموديم بكتاب وسنة متواتره واجماع منقول ومحصل وعملي وعقل بر اینكه لفظ امام خاص است بخليفه• پيغمبر درعرف شيعه وتوهم دیدی كه كلمات طرآ بر این معنى ناطق بوده علاوه بر اینكه در خود اخبارهم تصريحاتي داشته براینك مراد ازامام خليفه• پيغمبراست وشامل ائمه

جماعة نباشند اصلا خصوصا بناء بر مذهب مجلسي (قده) امام اگر معرفه شد
الف ولام عهد است ومراد والي شامل ائمه جماعة نباشد چنانچه در آتیه بیان
کنم عین کلام وی را (دوم) انکه فرمود ان امام از علماء است از فقهاء
است از فضلاء است ونه خبیری که درامام جماعتها اصلا وراء وثوق چیزدیگری
معتبر وشرط نیست نه عالمیة ونه فاضلیة ونه فقاهة پس معلوم مي شود که مراد
از امامیکه شرط در نماز جمعه است خلیفه پیغمبر است چه ظاهر این عناوین
شرطیة وی است در امام (سوم) انکه فرمود امیر وحاکم سبب واهی داشته
باشد بر مؤمنین برای انجام مقاصد پس علاوه بر اینکه در تمام ابواب فقه فضلا
از باب جماعة اصلا وابداً اطلاق امیر وحاکم بر امام جماعة نشده اطلاق هم
غلط است چه انکه امیر یعني امر کننده ونهي کننده واین امام جماعتها که حاکم
بر کسي نباشند امری یا نهي براحدی ندارند بلکه خود انها مأمورند نه أمر پس
معلوم مي شود که مراد از امامیکه اطلاق امیر بر وی کرده وشرط است در نماز
نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) (چهارم) انکه فرمود ان امیر نماز جمعهٔ
اخبار نماید بمؤمنین اخبار افاق واخبار مملکتي که بر انها وارد شده ظاهر چنین
مینماید که اخبار را خود امیر میداند ونوعا انها نمي دانند واین معنی نیست
مگر در حاکم ووالي که در محل جواسیس برای والي خبر آورد واز خارج هم
حکام بتوسط قاصد اطلاع مي دهند وچون جملهٔ ونخبرهم خبریته است ولي در
مقام انشاء است پس واجب باشد که اخبار نماید امیر بر رعیة از موت فلان
وقتل وی وعزل وی وفسق وی وکفر وی وفتح مجاهدین وشکست انها ورفض
بیعتها از اهل ذمه وتلف کردن اموال جبائیة ونصب فلان وتأخیر محاربه وتقدیم
وامثال ذلك ازامور سلطنتی که تمام لازم است که برعیة برساند تا انها بدانند
ورأی خود وتدبیرات خود را بیان نمایندولذا شرط فرمود که زن حاضر نشود
باین نماز بچه حاضر نشود عبد حاضر نشود مریض حاضر نشود مسافر حاضر نشود
اهل بوادی وقال حاضر نشوند وامثال اینها از اصناف مردم که صاحب رأی
وتدبیر نباشند مثل مجنون واستقلالیة ندارند حاضرنشوند چنانچه بر تمام اینها

اخبار متکاثر است پس کدام امام جماعة در خانهٔ خود رادیو دارد که اخبار
افاق مي شنود و کدام امام جماعة یومیة چند قاصد از طرف حکام اطراف برای
وی خبر آورند و کدام امام جماعة جواسیس وی لازال برای وی خبراورند بر فرض هم
که بداند رجحان ندارد بیان فضلا از وجوب پس نیست مراد از امامیکه در
نماز جمعه شرط است مگر خلیفهٔ پیغمبر (پنجم) انکه نیز فرمود که واجب
است بر امام که اخبار نماید بمؤمنین بخوفیکه بر انها وارد شد است وبدیهي
که این اخبار بخوف وجزع نیست مگر از شؤون والي از تزاحم اعداء وعدم
ظفر مجاهدین وموت روساء وقتل صاحبان مناصب ودخول کفار ببیضة الاسلام
الی غیر ذلك که نیست مگر امورات عامه سیاسیة که مال والي است پس نیست
مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر (ششم) فرمود اخبار نماید انها رابضرر ومنفعة
واخبار نماید انها را بصلاح وفساد ونه خبیري که اصلا غیر معصوم مطلع بحقایق
امور چه برسد بوالي جابر ضرر ومنفعة وصلاح وفساد مردم را در امر دین
ودنیاء نمي دانند چه برسد باین امام جماعتها که ازصلاح وفساد وضرر ومنفعتهاي
خود دنیوي بلکه در بعض اخرویا بي خبرند پس چگونه غیر مطلع از امورات
عامه فضلا از خاصه مکنونه بتواند انها را اخبار نماید پس نیست مراد از امام
مخبر در نماز جمعه مگر خلیفهٔ پیغمبر (ص) وبلحاظ مرتبه کامله این ملاك متکلمین
ما فرمودند که خلیفه پیغمبر باید بنص خداوندي باشد از عهده بشر خارج است
(هفتم) انکه تصریح فرمودند بعد از بیان آثار این امام بر اینکه این
نماز جمعه را غیر این امیر نمي تواند اقامه نماید از سایر مردم از امام جماعتهاي
سایر نماز پس اگر معصوم مي خواست بگوید که امام جمعه منصب
خدائي است واقامه جمعه فعل معصوم است وحضور وي شرط است وراء این
لفظ اصرح پیدا میشد که نکره در سیاق نفي اورد که مفید عموم است ومع
ذلك تصریح کرد باخراج امام جماعتها پس نیست مراد از امامیکه شرط است
در نماز جمعه مگر خلیفهٔ خداوند (هشتم) انکه فرمود جمعه عید است ونماز
عید دو رکعة است پس این اخبار مستفیضه که من جملهٔ همین روایة است که مي

فرماید جمعه عید است بلکه در بعضي فرموده که سید اعیاد است یا جعل
عیدیة نموده براي جمعه حقیقة مثل اضحی وفطر ویا تنزیل نموده وبناء بر اول
که دلالة واضح است وبناء بر اخیر بلحاظ اثر است چنانچه خود امام هم بیان
فرمود بعد از اثبات عیدیة وي باینکه نماز عید دو رکعة است ونیست این
قول مثل قول وي که غدیر عید است ویا نوروز عید است بلحاظ بودن قرینة
فقط در فضیلة در این دوتا علاوه بر نفس قول در مقام که بلحاظ نماز جمعه
است لذا فرمود بعد از عیدیة که نماز عید دو رکعة است لذا جواهر (قده)
هفتاد وچند اجماع ادعاء فرمود چنانچه شناختی در کلمات فقهاء (قده) بر
اشتراك این دو نماز در شرط که باید نماز وي با امامیکه خلیفه پیغمبر باشد اقامه
شود وفقط هم از همین راه انکار وجوب عینی بوده پس مراد از امامیکه باید
اقامه نماز جمعه نماید مثل نماز عید نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) (نهم) انکه
امام علیه السلام تعلیل اورد که جمعه وقت حضور عامه مردم است وتعلیل
یا اختصاص اورد باین امیر وباین امام جمعه واگر بناء شدکه مراد خلیفه پیغمبر
نباشد تعلیل یا اختصاص فوت شود ومشهد عام فوت شود وایضا سبب فوت
شود واین اخبار وموعظه خاصه فوت شود چه انکه در شبانه روز پنج مرتبه
نماز خوانده شود چه خصوصیة بجمعه دارد پس نیست مراد از امام مگر
خلیفه پیغمبر (ص) (دهم) انکه امام فرمود بر اینکه از امیر اعلام کند مردم
را بامر خود ونهي خود ونگاه دارد انها را براي مقاصد خود مثل اینکه بگوید
فلان را قاضي کردیم وفلان حاکم محل شود یا امر کردیم بتقدیم عساکر یا تأخیر
عنها یا قتل فلان یا حد فلان الی غیر ذلك از شؤون اوامر ونواهي سیاسة
دولتي که والي باید برعایا برساند پس نیست این وظیفه مگر از والي ونیست مراد
از امام مگر خلیفه پیغمبر (ص) (یازدهم) انکه فرمود امام (ع) که مردم را
تحت اراده خود نگاه دارد پس آیا احدي توهم کرده که بر امام جماعة واجب
است یا راجح است که مردم را در تحت اراده خود در اورد ولازم است که حرفي
بزند که مردم منقاد وي شوند وچرا بشوند پس این غیر کار حاکم وامیر است

وان نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) (دوازدهم) انکه واجب است که
مردم را اعذار کند چه جعل خطبه براي ان است ونیست مگر انکه بگوید
من زید را حاکم نکردم حکمة این بوده وبکر را معزول نمودم فلسفه چنین است
وخالد را قاضي کردم چنان است حکمة انکه منسحب شدند وضریبه تخفیف دادیم
ویا از محل فلاني نگرفتیم راه نظر این بوده الی غیر ذلك از عناوین اعذار ومثل
وي باشد عنوان انذار دیگر عنوان مستقل قرار ندهم پس واجب استکه بگوید شما
مخالفة والي نکنید عاقبة وخیم دارد در دنیاء ودر اخرة وتهاون در اوامر ونواهي
وي نکنید سوء خاتمه دارد الی غیر ذلك از انحاء انذار که واجب است ونیز
واجب است که امام دعاء نماید بر والي چنانچه در روایة محمد بن مسلم بیان شده
وشیخ کبیر وسایر فقهاء فرمودند پس جاي سؤال باشد که کدام یك از فقرات
اعذار وانذار ودعاي وی بر والي بر ائمه جماعة واجب است یا راجح چه حقي
دارد وچه عذري یا نذري دارد وبر کدام والي باید دعا بکند پس نیست این امور
مگر وظیفه سلطان ونیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) پس بعد از لزوم حمل جمل
خبریة در فقرات حدیث بر انشاء اغلب فقرات وي را که ملاحظه نمائي دالست
که مراد از امام خلیفه پیغمبر است ولا غیر پس حدیث از جهات عدیده بلکه
از چهارده جهة بعضي بظهور وبعضي بنصوص ما را هدایة مي نماید بر اینکه مراد
از امام جمعه نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) یا نماینده وي وحضور ان یا نماینده وي
شرط است واصلا برعیة ربطي ندارد چه انکه در مقابل این حدیث که تنصیص
فرمود بر اینکه احدي اقامه جمعه را نمي تواند بنماید مگر والي چیزي نداریم که
بتواند معاضه نماید ومزاحمة کند وتو شناختي در مقاییس سابقه که روا نباشد
حمل ظواهر بر مراتب دقائق عقلیة واحتمالات امکانیه چه انکه مامورین بترك ان
احتمالات پس بناء علیه تصرف در این ظواهر ونصوص چه صورت دارد مراجعه
کنید توجیه هشتگانه در فقره ولیس بفاعل غیره احد که اصلا ربطي بعالم لفظ
ندارد وبر فرض صدق دعوی رسائل (قده) عدم فقره اخیره در کتاب عیون
کافي است بر در ودوي در علل علاوه بر ظهور ونصوص فقرات وارده در وي نیز

ومثل وي باشد حمل کلمه امیر در فقره حدیث بر مثل امیر حج کما اینکه در حج امیر جعل مي شد ولکن ربطي بحج ندارد واختصاص باحدی ندارد ونه شرط وجوب ونه شرط واجبست پس چنین باشد مقام نیز وحال باتفاق امة وجود این امیر در این نماز شرط صحة است یا شرط وجوب نهایة این است که انچه شرط است چیست وکدام است والله الهادي

حدیث دوم از دعائم الاسلام از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام قال لا یصلح الحکم ولا الحدود ولا الجمعة الا للامام او من یقیمه انتهی

ترجمه فرمود امیر المؤمنین (ع) که قابلیه ندارد قضاوة نمودن ونه اقامه حدود نمودن ونه اقامة نماز جمعه نمودن مگر از براي امام ویا کسي که امام وي را نصب نماید براي هر سه فقره

وتقریب دلالة این حدیث شریف بر اینکه مراد از امام در نماز جمعه خلیفهٔ پیغمبر است (ص) واینکه امام از مناصب الالهیة ولائیة است واز شؤون سلطنتي وحضور ویا اذن وي شرط است یا در وجود یا در وجوب وبا عدم انها رعیة حق انعقاد ندارند از جهاتي عدیده است (اول) سیاق قضیة چون احدی نتواند خود را قاضي یا امیر غازي کند پس اتحاد سیاق ما را ملجأ کند که بگوئیم احدي نتواند که خود را امام جمعه کند مگر انکه معصوم وي را امام جمعه نماید چنانچه احدي را قاضي ویا امیر غازی نماید پس نیست مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر ویا نماینده وي واین اتحاد سیاق لازم المراعات است ولذا در حدیث رفع ملزم بوي باشند با انکه با بعضي از فقرات سازش ندارد جداً پس منحصر است امام جمعه بودن بخلیفه پیغمبر (ص) یا نماینده وی چنانچه این حصر استفاده مي شود از مفهوم حصر در کلمه استثناء وچون خلاف است بین اصحاب (قده) بر اینکه استثناء عقیب جمل متعدده ایا راجع است باخیره ویا بتمام پس قدر متیقن از مفهوم حصر ان است که اقامه نماز جمعة صحیح نیست مگر براي خلیفهٔ پیغمبر (ص) یا نماینده وی (دوم) ان که فرمود امور سه گانه نیست مگر براي امام پس باید مراد از امام خلیفهٔ باشد نه سایر ائمه جماعة چه انکه بعد از شرائط تکالیف وعدالة براي هر فردی جایز است امامة باجماع الامة پس امام جماعة که چیزي در وي معتبر نیست کربلاي رجب هم مانعي ندارد امامة کند پس چه خصوصیة نماز جمعه دارد حتی اجتهاد هم در وي معتبر نیست وباشد هم باز مدعي اعم است بناء بر ثبوت نیابة عامه برای این امور ویا استفاده از نیابة خاصه نمودن براي این گونه امور پس خود کلمه لا یصلح امامة جمعه مگر برای امام ولو انکه اصلا بگوئیم کلمه استثناء مفهوم ندارد وافاده حصر نکند کافي است در مقصود (سوم) ان که فرمود مگر ان امام در این امور نایب تعیین نماید وبدیهي است که امام جماعة حق این فضولي ندارد پس این فقره تعیین نایب نص است بر اینکه مراد از اقامه جمعه نماید خلیفهٔ پیغمبر (ص) باشد ولا غیر ونمي توان در امام تعمیم قائل شد (چهارم) استفاده نمودن اختصاص بوی را از کلمه لام اختصاص ولو اصلا استثناء مفهوم نداشته باشد ونرساند حصر را فرضا (پنجم) انکه ما در مقدمه مدلل کردیم بادله اربعه وکلمات در باب اجماع منقوله تماما شاهد بر صحة بود علاوه بروایة اولي که لفظ امام از القاب خاصه است غیر خلیفه پیغمبر را شامل نشود مادامیکه قرینه ملزمه در بین نباشد (ششم) در مقام بخصوصه الف ولام عهد است ولو در سایر جایها بگوئیم جنس است چنانچه مجلسي (قده) بهمین معیار فرق گذاشته در بحار بین نماز عید که فرموده واجب نیست واز مختصات والي است وجمعه واجب است واز مختصات نیست دعوی انکه امام در نماز جمعه در اخبار باب تمام نکره است ودر عید تمام م[illegible]ة پس الف ولام در عید عهد است ومراد والي است وباید محاکمه باوی در [illegible] بوص این دعوی که خود این حدیث وحدیث قبل دعوی ایشان را ابطال نماید وفرق بین دو نماز بر دارد کیف کان ظاهر حدیث الف ولام عهد است پس مراد خلیفهٔ ونماینده وي است پس بلحاظ این جهات عدیده که بعضي ظاهر وبعض نص است حکم شود که مراد از امام نیست مگر خلیفه وحضور ویا نماینده شرط است جداً پس نظر مشهور

از فقهاء (قده) که فرمود اصلا واجب نیست باشمال این احادیث است وتو
خبیری که در مقابل وی چیزی نیست که بتواند اثبات احد الوجوبین نماید
مگر یك مشتی مطلقات ویك عددي اطلاقات اخبار قراء که معارض هم
باشد باخبار منفیه اززیاده قراء چه برفرض تامیة الاطلاقات یك مقید وی را کافی
است فضلا از وتوهم اینکه عدم صلاحیة ظهور در کراهة دارد عجیب است
چه انکه اولا تحقیق د. نزد ما ان است موافقا للمحققین احکام وضعیه خود
مجعول مستقل باشند نه منتزع از تکالیف واین حدیث فقط تکفل جعل
شرطیة را مینماید حکم تکلیفی در کار نیست تا انکه حرام باشد یا مکروه ومثل وی
است در جعل تملك در قول وی من حاض ملك وثانیا قبول نداریم که ظهور در
کراهة داشته باشد اصلا وابدآ چه انکه در ابواب فقه هر جا حمل بر کراهة
شده خود لفظ دلالة ندارد بلکه بواسطه قرائن است وثالثا در مقام نتوان
چنین توهم کرد بوجه من الوجوه بلکه اجماعا چه انکه استعمال لفظ در اکثر از
معنای واحد در محل خود مقرر شده که ... است پس چون در قضاء وحدود چون
نتوان چنین حرفي بزنیم پس در امام جمعه نیز نتوان چنین احتمالي داد واین
واضح است الی النهایة

۳ **حدیث سوم** از کافی از صادق (ع) قال سماعة سئلت ابا عبد الله
علیه السلام عن الصلوة یوم الجمعه فقال (ع) اما
مع الامام فرکعتان واما لمن صلی وحده فهي اربع رکعات وان صلوا جماعة انتهی

ترجمه گفت سماعه که سؤال نمودم از جعفر بن محمد علیه السلام از نماز روز
جمعه پس فرمود بر اینکه اگر با امام بخواند پس ان دو رکعة
است واما کسیکه بدون امام بخواند پس ان چهار رکعة است اگرچه با جماعة
هم بخوانند (تقریب دلالة وی چنین است که تفصیل بین نماز با امام وبي امام
قاطع شرکة است وامام فرمود نماز با امام دو رکعة است نماز بي امام چهار
رکعة ولو انکه با امام جماعة بخواند پس بدیهي است که مراد از امامیکه اقامه
جمعه بوي مي شود نیست مگر خلیفه پیغمبر ونیست مراد امام نماز جماعة ولذا

فرمود که اگر والي نیست چهار رکعة بخواند با یك امام نماز جماعة واگر این
مراد نباشد تفصیل غلط است پس نیست مراد از امام جمعه مگر خلیفه پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم پس این حدیث نص است در شرطیة حضور معصوم در
نماز جمعه یا نایب وی واین از مختصات محمد وآل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
است ولو انکه روز جمعه با جماعة هم خوانده شود چهار رکعة است پس در
دلالة وی بر شرطیة حضور والي وپادشاه معصوم شکی نیست وحمل حدیث بر
اینکه امام جماعة خطبه بلد نبوده فاسد است ازجهاتي (اولا) خلاف ظاهر روایة
است وخلاف اطلاق وی است وحمل بدون قانون است جایز نیست چه بناء براین
استکه ظواهر حجة است واحتمال خلاف ملقاء است والا این قسمت ازاحتمالات
در تمام ظواهر جاري است پس انسداد باب احکام مي شود وطرح طریقه عقلاء
خواهد شد (وثانیا) کي است یك استغفار وتحمید وتکبیر ودعاء وصلوات
ویك سوره قرآن هم بلد نباشد خصوصا زمان صدور روایة از اهل لسان
وخصوصا بقیة احکام نماز ومسائل واجزاء وشرائط ان بمراتبي مشکلتر از اقل
خطبه است (وثالثا) بلد نبوده وغي دانسته که باعث تفصیل نمیشود زیرا مقدمه
وجودیه است وتحصیل وي واجب است برهمه مکلفین مثل بقیة مقدمات وجودیة
از تمام اجزاء وشرائط چه شد که در بین همه مقدمات وجودیة این یکی امتیاز
پیدا کرد که تحصیل وي واجب نشد پس معصوم بچه بیاني باید بیان شرطیة
نماید بلفظي که عقلا محال باشد تطرق احتمالات در وي ایا در باب دلالة الفاظ
ممکن است دلالتي باشد که تطرق احتمال در وي نباشد پس اگر این بناء گذاشته
شود که بدون ملزمي طرح وتوجیه ظاهر روایة شود که مستلزم محاذیري شود
(ورابعا) ماممدال نمودیم در مصباح هشتم چنانچه کلمات شهادة داد واخبار سابقه
حاکم شد بادله اربعه از کتاب وسنة واجماع وعقل بر اینکه امام از القاب خاصه
خلیفه پیغمبر است در عرف عام فضلا از شیعه (وخامسا) الف ولام عهد است
ولو در سایر جایها نگوئیم بقرینه تفصیل که شرکة را قاطع خصوصا بمسلك مجلسي
(قده) که معیار فارقه نکره ومعرفه قرار داده با انکه ازجهاتي کلام

ایشان غیر صحیح است چنانچه بیاید انشاء الله پس ریبی نیست که مراد از امام خلیفه پیغمبر است وشکی نیست که حضور وی یا نماینده وی شرط است در نماز جمعه وبامثال این احادیث مشهور فتوی دادند که نماز جمعه اصلاً در زمان غیبة وجوبی ندارد نه تعیینا ونه تخییراً وما نداریم در مقابل این اخبار صحیحه صریحه چیزی که بتواند باوی مزاحمة نماید چنانچه خواهی شناخت

حدیث چهارم از کتاب عروس وتهذیب شیخ الطائفه (قده) ومن لایحضره صدوق (قده) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام قال تجب الجمعة علی سبعة نفر من المؤمنین ولا تجب علی اقل منهم الامام وقاضیه والمدعي حقا والمدعی علیه والشاهدان والذي یضرب الحدود بین یدي الامام انتهی

ترجمه فرمود امام محمد باقر (ع) که واجب می شود نماز جمعه بر هفت نفر از مؤمنین وبکمتر از هفت نفر واجب نمی شود وان اقل عدد که بوی منعقد می شود ان امام است وقاضی امام ومدعی یك چیزی ومدعی علیه ودو شاهد ان مدعی وشخصیکه امام معین فرموده برای اقامه حدود در حضور امام (وتقریب) دلالة بر اختصاص این نماز بحضور والي وشرطیة حضور در این نماز از واضحات است ونص است زیرا (اولا) اگر بفرض محال بگوییم اخبار باب در لفظ امام اطلاق دارد باب این دعوی در مقام محال است پس در این حدیث شکی نیست که مراد از امام والي است از دو جهة یك ذکر ملازمین وی ودیگر ارجاع ضمایر تماما بوی پس نیست مراد از امام جمعه مگر خلیفه صلی الله علیه وآله وسلم (وثانیا) علاوه بر شهادة کلمات واخبار سابقه در مصباح هشتم مدلل نمودیم که لفظ امام در عرف شیعه از القاب خاصه معصوم است بادله اربعة وبدون قرینة ملزمه بر غیرصادق نیست (وثالثا) نیز الف ولام عهد است خصوص در مقام از جهة ذکر ملازمین امام علاوه بر انچه در سابق اشاره نمودیم واما توهم اختصاص بحال حضور ویا قرار دادن عدد را هفت وحال انکه جمعی گویند به پنج هم منعقد شود ویا انکه اصل وجوب انعقاد

مختص باین جماعة باشد تصرف وحمل است جواب ندارد پس این حدیث صراحة نص در شرطیة حضور والي است وبامثال این حدیث مشهور فتوی دهند بعدم وجوب نه تعییناً ونه تخییراً چون در مقابل اینها چیزی نداریم چنانچه خواهی شناخت (حدیث پنجم) از کتاب سلیم بن قیس از مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام قال امیر المؤمنین (ع) الواجب من حکم الله وحکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل ضالا کان او مهدیا ان لایعملوا عملا ولا یقدموا یداً ولا رجلا قبل ان یختاروا لانفسهم اماما عفیفاً عالماً ورعا عارفا بالقضاء والسنة یجبي فیئهم ویقیم حجتهم وجمعتهم ویجبی صدقاتهم انتهی (ترجمه) فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام انچه واجب است در احکام خداوند واحکام اسلام بر عموم مسلمین بعد از انکه مرد امام مسلمین یا کشته شد چه امام جائر باشد وچه امام عادل اینکه هیچ کاري وعملي نکنند واصلا حرکة ندهند دست وپاي خود را قبل از اینکه اختیار نمایند از براي خودشان امامي را که عفیف وعالم وورع باشد وعالم بقضاوت واخبار نبویة باشد که جمع اوری کند غنائم انها را واقامه نماید حجة انها را واقامه نماید نماز جمعه انها را وجمع اوری نماید زکوات انها را (تقریب) دلالة در این حدیث شریف بر اینکه مراد از امامیکه اقامه جمعه نماید معصوم است وخلیفه پیغمبر «ص» یا نماینده وي بر واضح است زیرا بدیهي است که امام در حدیث امام جماعة نیست زیرا بفرض محال اگر در جاي گفته شود که لفظ امام مطلق است در مقام خاص بوالي است ولذا فرمود بعد از انکه امام اول مرد مردم اصلا هیچ عملي نکنند مگر امام دیگری معین نمایند وقبل از تعیین امام تمام اعمال انها باطل است چنانچه مذهب شیعه همین نحو است که عمل بدون معرفة ولایة امام عصر وبدون معرفة امام زمان باطل است وچنانچه مقتضای اخبار کثیره است وپس از فراغ تعیین ان امام فوائد وثمرات امام را بیان نمود از جمع غنائم وزکوات وقضاوة نمودن واقامه حجة نمودن واقامه جمعه نمودن وامثال اینها از فوائد وجود امام پس این حدیث نص است بر اینکه مراد از امام جمعه والي است واقامه نماز جمعه از خواص والي است

وحضور معصوم شرط است یا در وجوب یا در وجود از جهاتي (اول) بطلان
همه عبادة قبل از معرفة امام (دوم) ذکر فوائد امام که من جمله نماز جمعه
باشد (سوم) سوق قضیة که مقتضاي حفظ اتحاد دارد (چهارم) انکه در امام
شرائطي قرار از علم ومعرفة بقضاوت وسنة معصوم وعفة وورع که ان فوق عدالة
است که بیان وي را در روایة احتجاج فرموده در باب تقلید که باید مخالف با
هواء وحوس باشد مراجعه شود (پنجم) غیر مره گفتیم که لفظ امام مختص
بخلیفهٔ پیغمبر است در عرف شیعه بادله اربعه پس ریبي نیست که مراد از امام
خلیفهٔ پیغمبر است وبامثال این حدیث فتوی دادند مشهور که نماز جمعه ابداً
وجوبي ندارد نه تعییناً ونه تخییراً ودر مقابل وي چیزی نداریم که بتواند با این
نصوص مقاومة کند چنانچه خواهي شناخت وتوهم نه نشود که چون در روایة
منافي است که امامیة وي را قائل نباشند چه انکه مي فرماید اختیار امام نمایند
وحال انکه شیعه امامة را باختیار ندانند بلکه بنص خدا ورسول گویند پس
تمسك بوي فایده ندارد چه انکه (اولا) فقرتي اگر در روایة معمول به نه شد
بلحاظ دلیل اقوی از وي منافاتي با حجیة بقیة فقرات ندارد واین معنی در فقه
شایع است از طرح بعض وعمل به بعض سنداً یا جهة یا دلالة چونکه در حکم
احادیث متعدده است چنانچه در سابق در مقباس دوم بیان کردم
مراجعه کنید (وثانیا) این جهة تقیة بوده زیرا این اقاي مظلوم در زمان سلطنة
خود هم مبسوط الید نبود ندیدي در منع شریح از قضاوة چه شد واز منع جماعة
در نافله چه شد وهم چنین موارد دیگر وچون این معنی ارتکازی مردم شده
بوده وسیره بروي مستقر شده بوده که امامة باختیار مردم است انهم تقیة بیان
فرمود ولذا عملاهم همان نحو رفتار میکرد ولذا دیدي جمل وصفین ونهروان لازال
میگفت مردم مرا اختیار کردند نمي گفت من منصوصم از قبل خدا ورسول
ولذا ابن عباس بعد از رحله ایشان بمسجد امد وگفت أي مردم امیر المؤمنین (ع)
شهید شد پسر دارد میل دارید بیاید بیعة کنید والا احدي را بیعة نباشد پس
جهة حدیث در بعضي از فقرات محذورداشته منافاتي با فقرات دیگر ندارد

(وثالثا) مقام از قبیل ان است که در حدیث بناي اسلام بر پنج چیز
ومردم اخذ نمودند بچهار چیز وترك نمودند ولایة را که مي گوئیم اخذ بچهار
تا بر حسب اعتقاد خودشان بود والا اصلا اخذ نکردند چون عبادت تارك
ولایة باطل است پس تقیه هم لازم نیست ویا انکه گفته شود که تقیة در تطبیق
بوده چنانچه در حدیث لا تنقض گفته شده کیف کان مفاد حدیث ضروري
شیعه است این قدر طول وتفصیل ندارد (حدیث ششم) از شیخ الطائفه
(قده) از حماد از امیر المؤمنین (ع) قال اذا قدم الخلیفة مصراً من الامصار
جمع الناس لیس ذلك لأحد غیره انتهی (ترجمه) فرمود امیر المؤمنین علیه
السلام وقتیکه وارد شد خلیفه والي بر شهري از شهرها واجب است که اقامه نماز
جمعه نماید براي مردم ونیست این اقامه کردن نماز جمعه از براي احدي از افراد
مسلمین غیر ان خلیفه پیغمبر (وتقریب) دلالة وي از جهاتي است (اولا)
کلمه جمع الناس جمله خبریة است در مقام انشاء یعنی واجب است که اقامه جمعه
نماید پس ظاهر منطوق صدر حدیث که مي فرماید خلیفه که وارد مي شود واجب
است اقامه جمعه نماید اگر از شؤون والي نباشد ومنصب نباشد ومشروط بخلیفه
نباشد اقامه والی چه معنی دارد اناطه بورود وي چه معنی دارد وارد شود یا نه
شود بخواهد یا نخواهد بخواند یا نخواند بوي چه مربوط مسلمانان بخواندن
نماز خود مشغول باشند مثل بقیة فرایض بوي مربوط نیست پس دیگر احدي
احتمال میدهد که خلیفهٔ بر امام جماعة نماز هم صادق اید ونیست الا اینکه از
مختصات والي است (وثانیا) مقتضاي مفهوم شرط این است که اگر خلیفهٔ
نداشته باشند اصلا وابداً واجب نباشد « وثالثا » لفظ احد نکره است در
سیاق نفی واقع شده ومقرر کردیم که نکره در سیاق نفي مفید عموم است
پس خود امام تصریح فرمود احدي حق اقامه نماز جمعه را ندارد مگر این
خلیفه پس چگونه بتوان گفت که رعیة بتوانند اقامه نمایند پس بامثال این
احادیث مشهور فرمودند که نماز جمعه ابداً وجوبي ندارد نه تعییناً ونه تخییراً ودر
مقابل وي نداریم چیزي که بتواند مقاومة نماید چنانچه واضح است وخواهي

شناخت (حدیث هفتم) ازکتاب اشعثیات ازمعصوم «ع» قال ان الجمعة
والحکومة لامام المسلمین انتهی (ترجمه) فرمود معصوم «ع» بتحقیق که
اقامه نماز جمعه وحکومة مختص بامام مسلمین است (وتقریب) دلالة وي
از جهاتي است مسلم بر اینکه نماز جمعه از شؤون والي است وحضور وي
شرط است «اول» انکه اضافه امام بتمام مسلمین که مقتضاي جمع محلي بالف
ولام است بدیهي است که والي است «وثانیا» اینکه در عداد حکومة اسلامیة
نماز جمعه را قرار داد پس همان نحو که قضاوة وحکومة از مختصات وي است
پس چنین باشد نماز جمعه «وثالثا» ما بادله اربعه مضافا الی تطابق کلمات وشواهد
اخبار مدلل نمودم که لفظ امام از القاب خاصه والي است در نزد شیعه پس ریبي
نیست این حدیث دال بر شرطیة حضور والي است پس مشهور بمثل این حدیث
فرمودند که ابداً وجوبي ندارد (حدیث هشتم) ازعبد الله دینار ازمعصوم
چنانچه کلیني وشیخ الطائفه وصدوق «قده» نقل فرمودند قال یا عبد الله ما
من یوم عید للمسلمین جمعه ولا اضحی ولا فطر الا ویجدد الله لآل محمد علیه
وعلیهم السلام حزنا قال قلت ولم قال انهم یرون حقهم في ایدی غیرهم انتهی
(ترجمه) فرمود معصوم «ع» که اي عبد الله نیست روزي از روزهای عید
از براي مسلمین از عید جمعه وعید قربان وعید فطر مگر انکه تازه میکند
خداوند براي آل محمد صلوات الله علیهم در ان روز قصه وغم را گفت عبد الله
بامام که برای چه غم وقصه آل محمد در این اعیاد تازه مي شود فرمود امام
برای انکه آل محمد مي بینند حق خودشان غصب شده دردست مردم (تقریب)
دلالة این حدیث بر اینکه اقامه نماز جمعه ازشؤون والي است که این
سه عید روز جشن مهم مسلمین است وسلطان مسلمین هم در این سه روز از
اول اسلام الی الآن بروز میکرد وجلوه میکرد اثار سلطنتی از حضور بنماز در
سه روز پس در این صورت مسلمانان از عبادة مهمه خود فارغ شدند واین
روز را بر حسب جعل شارع روز جشن قرار دادند وبعبادت خاصه ان روز
اشتغال دارند سروری بالا تر از این معني از برای آل محمد متصور نیست که

امة اسلامیة جدشان بدستورات وی رفتار کردند ومیکنند پس چه چیز موجب
غصه انها است در این روزها وما هر چه تأمل کنیم در روز جمعه مثل عیدین
نمازي از براي آل محمد روي نداده وچه حقي بخصوصه در ان روز غصب
شده ندیدیم در ایادي مردم وچه مصیبتي بانها وارد نفهمیدیم وتعقل نکردیم مگر
این نماز جمعه که سلطان جور اقامه نماید مثل عیدین پس ظاهر حدیث میرساند
که اقامه نماز جمعه مثل عیدین از خصائص أهل بیت است واز شؤون سلطنتي
است ودر ایادی ظلمه واقع شده که باید اینها در این روز ریاسة کنند بر توصیة
هم قبول ندارند باید مردم اقتداء بانها نمایند خود باید بروند برغم انف بظالم اقتداء
نمایند پس کدام مصیبة از این بالا تر که روزي است که اقا نوکر مي شود ونوکر
اقا واقا ذلیل وذلیل اقا الی غیر ذلك از فوائد همین نماز از دنیوی واخروي پس
ریبي نیست که ظاهر حدیث دلالة دارد بر اینکه نماز جمعه مثل نماز عیدین
اقامه وي را غیر والی نتواند واز مختصات والي است بلي مجلسي «قده» فرموده
که در بعضي از نسخ روایة لفظ جمعه را ندارد انهم مي گویند اصالة عدم زیاده
بلا معارض است معارض با اصالة عدم نقیصة نیست چنانچه در لا ضرر در کلمة
في الاسلام بحث واقع شده است پس کافي است وجود وی در نسخ دیگر زیرا
بناء علیه مثبتین است تهافت ندارند علاوه بر اینکه استاد نائیني (قده) مي
فرماید اصاله عدم زیاده تعارض ندارد با عدم نقیصه ومتین فرمود بدلائلي که
در رساله لا ضرر بیان کردیم پس اصالة عدم زیاده بلا معارض است علاوه
اصلا لفظ عید مسلمین کافي از براي اثبات مطلوب است چه در روایة اول امام
مدلل فرمود که جمعه عید است چنانچه اخبار مستفیضه دارد بعد فرمود
نماز عید دو رکعة است (حدیث نهم) از کافي از سماعه از صادق (ع) قال
سئلت ابا عبد الله علیه السلام من الصلوة یوم الجمعه فقال اما مع الامام فرکعتان
واما من صلی وحده فهي اربع رکعات بمنزلة الظهر یعنی اذا کان الامام یخطب
فان لم یکن الامام یخطب فهي اربع رکعات وان صلوا جماعة انتهی (ترجمه)
گفت سماعه که سؤال کردم از صادق (ع) از نماز جمعه پس فرمودند که اما با
امام اگر خوانده شود ان دو رکعة است واگر تنها بخواند واماییکه خطبه

بخواند نیست پس ان چهار رکعة است اگر چه با جماعة بخوانند ان چهار رکعة
ظاهر را ﴿ وتقریب ﴾ استدلال بوی چنانچه درحدیث سوم سابق گذشت این
است که امام (ع) تفصیل بیان نمود بین دو رکعة وچهار رکعة با انکه هر دو
بجماعة خوانده شود واین تفصیل قاطع شرکة لفظ امام است در دو رکعة وچهار
رکعة پس نیست مراد از امام در دو رکعة نماز جمعه مگر والي ونیست مگر
معصوم شرطست علاوه برانچه درمقدمه هشتم مقرر کردیم که لفظ امام غیر معصوم
را شامل نیست در عرف شیعه وعلاوه بر انچه در سابقها گذشت چون
اخبارات ائمه بمنزله کلام واحد است از متکلم واحد علاوه بر اینکه الف ولام
عهد است اشاره بوالي است بتصدیق مجلسي (قده) وگذشت در موثق سابق
پارني از اشکالات غیر وارده منافي با ظاهر حدیث وجواب وی که بعینها همان
۱۰
بحث دراینجا باشد ﴿ حدیث دهم ﴾ از بحار ونوع کتب فقیه هم نقل فرمودند
مثل مفتاح الکرامة وریاض وجواهر از نبي (ص) قال اربع للولاة الفيء والحدود
وصدقات والجمعه انتهی ﴿ ترجمه ﴾ فرمود پیغمبر اکرم (ص) چهار چیز است
که مختص بولات است جمع اوری غنائم واقامه حدود وجمع اوری زکوات
واقامه نماز جمعه ﴿ وتقریب ﴾ استدلال باین حدیث براي اشتراط واینکه امام
جمعه بودن مثل قاضي بودن از مناصب است واز شوون والي است وبدون وی
اقامه نمي شود از چهائي است (اول) لام اختصاص (دوم) قرار دادن جمعه
را در عداد امورات مختصه والي که مقتضاي حفظ سیاق واتحاد همه ان است
که از مختصات باشد « سوم » منطوق عدد که اگر جمعه خارج شود عدد ناقص
شود وحال انکه بالاتفاق سه چیز دیگر مختص بوالي است پس باین جهة حکم
کنیم که امام جمعه شدن مثل قاضي شدن است بامر واختیار خود مکلف نیست وبید
رعیة نیست بلکه باید والي تعیین نماید پس بامثال این حدیث مشهور فرمودند
که نماز جمعه در زمان غیبة اصلا وجوبي ندارد نه عینا ونه تخییراً ونداریم در
قبال چیزي که بتواند تعارض نماید چنانچه خواهی شناخت انشاء الله ﴿ حدیث
۱۱
یازدهم ﴾ از فقه الرضا که بعضي از محدثین هم نقل فرمود است وان حدیث

مفصل است کیفیة نماز عیدین را کاملا بیان نماید ومصالح وحکم وي را بیان
کند وحکمة وجوب را بیان نماید وبعد از همه اینها مي فرماید وصلوة العیدین
فریضة واجبة مثل صلوة یوم الجمعه انتهی ﴿ ترجمه ﴾ یعنی نماز عید اضحی
وعید فطر واجب است مثل نماز روز جمعه که مراد نماز جمعه باشد (وتوضیح)
که امام (ع) فرمود نماز عید فریضه واجبة باشد مثل نماز جمعه پس چه شده
جماعتي را که میگویند در اقامه نماز جمعه والي ومنصوب ازقبل وي شرط نیست
ودر عیدین شرط است وعیدین را نمي خوانند چونکه شرط مفقود است وجمعه
را بخوانند ورفض شرطیة جمعه نمایند وابقاء شرطیة عیدین نمایند وحال انکه
امام عید را بجمعه قیاس نمود واین قیاس تنزیل است وتنزیل صحیح نباشد مگر
بانار شرعیة وانار شرعیة نماز جمعه بعیدین سرایة کرده وداده شده نیست مگر
همان مشروطیة وجوب وي یا وجود وي بحضور والي یا نماینده وی وباین جهة
چون الیوم در عیدین والي ونماینده وي حاضر نیست واجب نباشد پس
جمعه بطریق اولي واجب نمي شود چه انکه وضعاً ورفعاً حکم عیدین از ناحیة
جمعه شد پس چه شد که حکم عیدین ساقط شد ووجوب نگشت واما جمعه حکم
وي باقي ماند واما فرمایش مجلسي (قده) که در این مقام در مقام دفع بر آمده
که لفظ امام در اخبار عیدین معرفه است والف ولام عهد است ودر جمعه نکره
خلاف وي اوضح من الشمس است چه در عیدین هم نکرة دارد ودر جمعه هم
بسیار معرفه دارد بلکه اغلب لفظ امام در جمعه معرفه است وبیاید کلام ایشان
۱۲
ودعوی وي با رد تفصیلي ﴿ حدیث دوازدهم ﴾ در وسائل ازشیخ عاملي (قده)
از مولانا ابي عبد الله علیه السلام قال على الامام ان یخرج المحبوسین في الدین یوم
الجمعة الى الجمعة ویوم العید الى العید ویرسل معهم فاذا قضوا الصلوة والعید ردهم
الى السجن انتهی ﴿ ترجمه ﴾ یعني فرمود جعفر صادق بر امام واجبست
اینکه خارج نماید محبوسین در دیون را در روز جمعه براي نماز جمعه وروز
عید براي نماز عید وهمراه انها نماید یعني با مسلمین بروند پس وقتیکه اداء نماز
جمعه وعید نمودند بر گرداند انها را بحبس ولا شك در اینکه مراد ازامام خلیفه

ووالي است احتمال غير وي نمي رود وظاهر ان است كه همين امام كه امر بخروج
ورجوع نمايد همين اقامه جمعه نمايد ولو بقرينة لفظ عيد كه در رديف جمعه
بيان نمود پس احتمال انكه غير والي اقامه جمعه كند در جمعه لكن بر والي
واجب باشد ارسال محبوسين بسيار بي نمك است چه انكه بسيار خلاف ظاهر
حديث است پس مراد از امام جمعه غير خليفه خداوندي ونماينده
وي نخواهد بود وحضور وي شرط است انتهى ﴿ حديث سيزدهم ﴾ در

۱۳

بحار وغير ان ونوع كتب فقه مثل مستند وغير ان صحيحه ابن ابي عمير است
كه از اصحاب اجماع است اجماعا از ابي عبد الله عليه السلام قال اني لاحب الرجل
ان لا يخرج من الدنيا حتى يتمتع ولو مرة وان يصلي الجمعة ولو مرة انتهى ﴿ ترجمه ﴾
فرمودند صادق (ع) كه من هر ائينه دوست دارم از براي مرد مؤمن اينكه
خارج نه شود از دنيا تا انكه صغيه نمايد زني را ولو درمدت عمر خود يك مرتبة
ونيز دوست ندارم از براي مرد مؤمن اينكه از دنياء خارج شود مگر در مدت
عمر خود نماز جمعه را بخواند ولو يك مرتبة باشد واين حديث نص است بر اينكه
نماز جمعه اصلا وابداً وجوبي ندارد ومعنى ندارد چيزيكه وجوب وي از ضروري
دين باشد امام بفرمايد درمدت عمر يك مرتبه بخواند بس نيست مگر براى انكه از
شئون والي است وحضور وى شرط واذن وى شرط چه شرط وجوب وچه شرط واجب
واصلا واجب نباشد بانتفاء شرط چنانچه امام (ع) فرمود كه ابداً وجوبي ندارد
نه تعييناً ونه تخييراً خصوص در رديف متعه قرار دادن كه دلالة نمايد بنى الجملة
رجحاني كه اسم وى را استحباب گذاريم واحتمال انكه از جهة وجوب تخييرى
باشد بسيار غير وجيه است ومنافي با ظاهر حديث است خصوصا تشبيه بمتعه نمودن
ورديف وىء قرار دادن كه ايماء باين استكه از احكام مغيره است وتصرف در وى
شده علاوه در فرض وجوب محبوبية معنى ندارد علاوه عبارت نبايد چنين گفته

۱۴

شود وبمثل اين حديث مشهور فتوى دادند باستحباب والله العالم ﴿ حديث
چهاردهم از كتاب محاسن از داود نجار از مولانا موسى بن جعفر عليه السلام
قال اوحى الله اليه هل تدرى ما الدرجات قلت انت اعلم ياسيدي قال اسباغ الوضوء

في المكروهات والمشي على الاقدام الى الجمعات معك ومع الائمة من ولدك وانتظار
الصلوة انتهى ﴿ ترجمه ﴾ يعني فرمود موسى بن جعفر عليه السلام كه وحي فرمود
خداوند به پيغمبر خود كه آيا تو نمي مي داني كه چيست درجات بهشت يعنى بچه
حاصل شود گفتم كه تو بهتر ميداني أي پروردگار واقاي من فرمود خداوند
اسباغ وضوء است در شدائد ورفتن برقدمهاي خود باشد بنماز جمعهائي كه خوانده
شود واقامه شود با تو وبا امامان بعد از تو كه از نسل تو باشند وانتظاري
كشيدن براي نمازخواندن انتهى ﴿ تقريب ﴾ دلالة واضح است زيرا صراحة
فرمود كه نماز جمعئيكه موجب درجات بهشت است ان است كه با تو وبا اولاد تو
كه اوصياء باشند خوانده شود پس از دو جهة ميتوان استفاده اختصاص وشرطية
نمود (اول) انكه اگر شرط نباشد ذكر معك ومع الائمه من ولدك لغو
شود زيرا كافي بود رفتن براي نماز جمعه خواندن پس ذكر اين دو ظرف براي
اختصاص است ولو انكه مي گوئيم كه مفهوم لقب حجة نيست ولي اينجا در
مقام تحديد وتعيين وامتنان است چونكه از احاديث ليلة المعراج است مضافا بانچه
سكاكي دعوي اجماع نموده كه اصل در قيود احتراز است الا انچه خارج شود
(دوم) انكه امتنان تمام نشود مگر باختصاص چون حديث در مقام
امتنان است (سوم) انكه ظهور عرفي خود يك معنائي است متبادر ومنساق
از حديث اختصاص است ومنافاتي ندارد اينكه بعضي از فقرات حديث مستحب
باشد با وجوب بعضي از فقرات ديگر واين معنى شايع است در ابواب فقه
دائما چونكه اخباريكه متضمن جهات عديده شد في الحقيقه اخبار متعدده باشد
وظاهر چون دليل اقوى بر خلاف وي قائم باشد رفع يد شود وهر مقداري كه
دليل اقوى بر خلاف قائم نشد ظاهر حجة باشد آيا نمي بيني در باب طهاره رواية
دارد كه بول مكن روي بباد ونه روي بافتاب ونه روي بمهتاب ونه روي بقبله
ونه پشت بقبله وفقهاء (قده) طرح ظواهر سه فقره اولى نمودند وحمل بكراهة

۵۵

نمودند ودو فقره اخيره بظاهر خود باقي گذاشتند چون في الحقيقه احاديث
متعدده باشد علاوه بر همه اينها اين حديث بيان شرطية نبي وخليفه وي را در

نماز جمعه میباید چه انکه کلمه معك ومع الائمه تعلق بشي ندارد چه انکه اجماعا
احدي ادعاء نکرده بر اینکه رفتن با نبي وامام براي نماز جمعه شرط است یا
مستحب یا واجب پس تعلق بجمعه دارد پس معناي وي چنین شود رفتن بنماز
جمعیکه واجب است ان با تو یا خلفاء تو در این صورت شرط نماز جمعه
شود پس اگر گفتیم احکام وضعیة مستقل بجعل باشند پس فقط تکفل از یك
وضعي دارد که حضور معصوم شرط است در نماز جمعه کاري ندارد که نماز جمعه
واجب است یا نه فقط حکم وضعي بیان دارد واگر گفتیم که منتزع از تکلیف
است پس تحقیق ان است که قیود واقعه در حیز طلب راجع بهیئة است على
التحقیق چنانچه مقتضاي قواعد عربیة هم همین است پس طلب مقید است بوجود معصوم
در این صورت چه طلبیکه منتزع مي شود از وي شرط الزامي باشد یا غیر الزامي
على کل حال افاده شرطیة مسلم (حدیث پانزدهم) از کتاب محتضر ازمعصوم
علیه السلام عین حدیث ولکن بزیادتي در آخر وي که غیر مرتبط بمقام است
وتقریب دلالة چنان است که بیان شد تکرار نکنم (حدیث شانزدهم) حدیث
منقول در نوع کتب فقهیة مثل جواهر وغیر فقهیة مثل بحار از معصوم (ع)
قال لنا الخمس ولنا الانفال ولنا الجمعه ولنا صفو المال انتهى (ترجمة) فرمود
معصوم علیه السلام که مختص است بما خمس وانفال ونفایس غنائم واقامه نماز جمعه
واین حدیث از وجهة دلالة دارد بر شرطیة حضور والي واینکه امام جمعه بودن
از شؤون ولایة است (اول) اتحاد سیاق (دوم) لام اختصاص در تمام
فقرات حدیث (حدیث هفدهم) از کتاب جعفریات از سید سجاد ازمولانا
امیر المؤمنین (ع) قال لایصح الحکم ولا الحدود ولا الجمعه الا للامام انتهى
(ترجمه) فرمودند امیر المؤمنین (ع) که صحیح نیست قضاوة نمودن ونه
اقامه حدود نمودن ونه اقامه جمعه نمودن مگر از براى امام (وتقریب) دلالة بر
شرطیة حضور والي در اقامه نماز جمعه واینکه امام جمعه بودن از مناصب والي
است از جهاتي است (اول) اتحاد سیاق در امور مذکوره که تمام انها از
شؤون والي است پس کما اینکه ادمي نتواند نفس خود را قاضي قرار دهد

ومردم نتوانند احدیرا قاضي قرار دهند پس چنین است نتوانند که اقامه جمعه
نمایند پس نیست مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر (ص) (دوم) مفهوم حصر
مستفاد از کلمه الا وچون وقوع استثناء در حیز جمل متعدده محل کلام که بهمه
راجع است یا باخیره پس اگر همه شد که شکی نیست که مراد والي است واگر
بخصوصه اخیره باشد که مطلوب ثابت است علاوه اصلا ذکر وي در تعداد
مختصات والي لغو خواهد شد مگر انکه انها قرینة شود که در مقام بیان انست
که نماز جمعه هم مثل بقیة از مختصات است پس نیست مراد از امام مگر خلیفه
پیغمبر (سوم) استفاده نمودن اختصاص از کلمه لام اختصاص در امام که هر
کدام از امورات را بر او عاطفه که از براي جمع در حکم است مختص بامام
نموده نتوان غیر جمعه را مختص نمود بوالي چونکه کلمه واو عاطفه بیان شد که
از براي جمع در حکم است پس نیست مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر (چهارم)
انکه مقرر کردیم در مصباح هشتم که اصلا لفظ امام مثل لفظ امیر المؤمنین در
عرف شیعه اطلاق به غیر معصوم نمي شود وثابت کردیم بادله اربعه (پنجم)
الف ولام عهد در خصوص مقام که ذکر مختصات والي نموده ولو انکه در غیر
مقام نگوئیم (ششم) اصلا حدیث متکفل وضع است چنانچه در حدیث
دوم گذشت پس نیست مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر یا نماینده وي پس بامثال
این فتوى دادند مشهور که نماز جمعه در زمان غیبة ابداً وجوبي ندارد نه
تعیینا ونه تخییراً وتو خبیري چنانچه خواهي هم دید که مقابل این ادله اشتراط
نداریم چیزي در دست که بتواند مقابلي کند (حدیث هیجدهم) روایة منقوله
در کتب فقهیه مثل جواهر وغیر ان واحادیث مثل بحار از ابن عصفور قال المعصوم
ان الجمعة لنا والجماعة لشیعتنا انتهى فرمود معصوم علیه السلام اینکه بتحقیق که
اقامه نماز جمعه نمودن از مختصات ما معصوم است واقامه نماز جماعة نمودن مال
شیعیان است (وتقریب) دلالة بر اینکه حضور والي یا نماینده وي شرط است
در نماز جمعه وامام جمعه شدن از مناصب والي است واز شؤون ولایة است
از دو جهة است «اول» امام فرق گذاشت بین امام جمعه وامام جماعة وتفصیل

داد وتفصيل قاطع شركة است پس معلوم مي شود كه مراد از امام غير خليفه
نيست « دوم » اختصاص ﴿ حديث نوزدهم ﴾ رواية منقوله معموله در غالب
كتب فقهيه مثل جواهر وغير ان و كتب اخبار مثل وسائل وغير وی از عمار
ساباطي از ابي عبد الله قال كان يقول ما كان لرسول الله فهو الامام بعد رسول الله
انتهى ﴿ ترجمه ﴾ گفت عمار كه ميفرمود حضرت جعفر صادق كه هرچه
بوده از براي پيغمبر خدا (ص) پس همان از براي امام ووالي بعد از اوست
﴿ وتقريب ﴾ استدلال بعد از فراغ افاده عموم يا بالعموم يا بالاطلاق از كلمه
موصول ان استكه مراد از انچه بوده براى پيغمبر اضافات دنيوية نيست از
خانه واثاث البيت وعقار وحشم وامثال اينها از اموال دنيويه بلكه اينها بكتاب
وسنة واجماع مال وارث وي خواهد بود واحكام خاصة نبوي نيست مثل وجوب
قيام وتهجد واباحه گرفتن نه زن دائمي وامثال ذالك كه در نكاح تعرض
نمودند از خصائص نبي بلكه مراد احكام وحقوقي است كه مال جهة سلطنتي
بوده وجهة ولايتي مثل قضاوة وتعيين قضاة وغزاوة وتعيين امراء واقامه حدود
وجمع جبايات وامثال ذلك از شؤون ولايتى چنانچه مورد رواية بلكه صدور
وي شاهد است واقامه جمعه از اين قسمت بوده وبامام بعد وی منتقل است
بدأ بيد والان بحجة ابن الحسن روحي له الفداء منتقل شده وحق وی است بعد
از فراغ انكه در زمان نبي از مختصات ايشان بوده بضرورة من الدين چنانچه
شناختي در سابق واگر ميل داري بگو در ان وجود سه اسم وسه عنوان
بوده محمد (ص) باين عنوان فرد من افراد بشر وفرد من افراد المسلمين وفرد من
المكلفين وفرد من افراد العباد (ونبي) باين عنوان فرد من افراد المنذرين وفرد
من افراد الرسل وسلطان من سلطان الله ووال من ولاة الامر وباين عنوان فرد
من افراد سلاطين وفرد من افراد الولاة وفرد من افراد اولى الامر وبهر عنواني
احكامي مترتب است كه ربطي باحكام عنوان ديگر وي ندارد پس بعنوان اول
احكام طايفه اول مترتب است وبعنوان دوم احكام طايفه دوم مترتب است وبعنوان
سوم احكام طائفه سوم مترتب است پس اشكالي نيست دراينكه در زمان نبي اين

اقامه نماز جمعه بوده بوجوب عيني تعييني واز مناصب وشؤون ولايتي بوده جزما
اتفاقا از وقت ورود بمدينه تا وقت رحلة از دار فناء واحدي در هيچ مكان
اقامه نمي كرد مگر بتعيين وي واجازه وی چنانچه شاهد شد فعل خلفاء خمسه
بعد وفعل سلاطين اموية وعباسية وبقية ملوك تا زماننا هذا وظاهراً اين مقدمه
بديهي وضروري دين باشد ولذا ديدي كه عنوان را زمان غيبة قرار دادند
وتمام گفتند كه عينية وي مع النبي از ضروريات است چنانچه ما هم مدلل نموديم
پس شكي نيست كه در زمان نبي از مناصب بوده واز مختصات بوده مثل تعيين
قاضي وامير واقامه حدود وجمع جبايات پس لاجرم مثل بقية بامام بعد منتقل است اين
حق مثل بقية حقوق وبهمان نحو يداً بيد منتقل شده تا الان بيد حجة بن
الحسن است عجل الله فرجه پس كسيكه مدعى وجوب است يا ولاية عامه ثابت كند
براي فقهاء با انكه مدعى اعم است دليل نداريم يا درج در نيابة خاصه كند با
انكه مدعي اعم است دليل نداريم يا انكه دليل خاصي وراء ادلة وجوب نماز جمعه
از ادله اربعه وي اقامه نمايد از خروج اقامه نماز ازاختصاص اينهم دليل نداريم
چنانچه خواهي شناخت چه انكه تمسك بادله نماز جمعه بي ربط بمدعى است چنان
چه گفتيم در سابق مدعي وجوب بنحو مانعة الخلو هر وجوبي باشد بايد بيكى
از امور تمسك نمايد وتمام انها باطل است جزما پس انكار شرطية در زمان نبي
صلى الله عليه وآله وسلم كه از ضروريات است نتواند انكار نمايد احدي وانتقال
ان بنحويكه از براي نبي بوده بامام بعد مجال انكار نيست براى احدي
ومراد از امام در حديث توهم غير خليفه نيست از براى احدي ودليل بر سقوط
بعد از غيبة امام كه نداريم جداً پس لا جرم نماز جمعه بوجه من الوجوه وجوبي
ندارد نه تعييناً ونه تخييراً پس بامثال اين حديث مشهور فرمودند كه نماز جمعه
اصلا وجوبي ندارد ونداريم درمقابل چيزي ابداً ان قلت اين برهان مصادره
باشد زيرا بايد بعد از ثبوت منصبيبة براي نبي (ص) منتقل شود وان اول
كلام است قلت تو شناختي كه در بين مذاهب خمسه خلافي در اينكه منصب نبي
است نيست وبين شيعه نيز چنين حتى نزد محدثين بلي دوسه نفر از متاخرين انها

چنین توهم کردند وخواهی شناخت که فرمایش از طریق موازین نیست ازجهاتي
۲۰ که بیاید انشاء الله (حدیث بیستم) از علامه نحریر در کتاب مستند از
معصوم (ع) قال ان في كل جمعة وعيد يتجدد حزن للآل محمد لانهم يرون حقهم
في يد غيرهم انتهى (ترجمه) فرمود معصوم علیه السلام که بتحقیق هراینه در
هر روز جمعي وروز عیدي تازه مي شود غصه وغم از براي آل محمد (ع)
بواسطه انکه آل محمد مي بینند حق خودشان در دست مردم واین مرسله غیر
مسند سابق است چنانچه مخفي نیست (وتو خبیری) که حدیث بر واضح است
که حضور معصوم شرط در اقامه نماز جمعه است واینك امام جمعه بودن از
مناصب الهیة است مثل امام عید شدن والا در خصوص روز جمعه وعید هرچه
تامل کنیم وجرح وتعدیل نمائیم وتجزیه کنیم تازگي وراء مصائب سایر ایام ندیدم
۲۱ وگذشت تفصیل مفاد این حدیث در حدیث هشتم ولذا تکرار نکنم طرق
استدلال را مراجعه کنید (حدیث بیست ویکم) از کتاب جعفریات
از علی بن الحسین مولانا سجاد (ع) از امیر المؤمنین علیه السلام انه سئل عن
الامام يهرب ولا يخلف احداً يصلي لناس كيف يصلون الجمعه قال (ع) يصلون
كصلوتهم اربع ركعات انتهى (ترجمه) یعني سؤال شد ازمولانا امیرالمؤمنین
علیه السلام از امامي که فرار نمود ومعین نکرد امام فرار کرده احدي را که نماز
بخواند براي مردم پس چگونه نماز جمعه بخوانند فرمود امیر المؤمنین (ع) که
مردم نماز بخوانند مثل نمازهاي خودشان چهار رکعة یعني معیناً ظهر بخوانند
ولو با جماعة وجمعه نخوانند (وتقریب) دلالة این حدیث بر شرطیة حضور والي
در اقامه نماز جمعه واینکه امام جمعه از مناصب است شکي وریبي نیست چه انکه
مراد از امامیکه فرار کرده حاکم است والی نه امام جماعة از جهاتي (اول)
اینکه امام جماعة اگر حادثي روي دهد تعیین نایب نه لازم است ونه حق داود
ونه با اوست (دوم) اینکه فقهاء فرمودند اگراز براي امام جماعة حادثي
روي داد در اثناء نماز بموت یا جنون یا حدث یکی از مؤمنین جاي امام
برود واقامة کند واین حکم مسلم همه مسلمین باشد پس اینکه فرمود خودشان

نماز ظهر بخوانند نیست مگر از جهة عدم تعیین امامي که والي باید تعیین نماید بلکه
مقتضاي اطلاق ولو با جماعة باشد وحمل بر اینکه شاید از عدد صحة نماز جمعه
ناقص بوده که اقلا باید مثلا پنج نفر باشد امر غریبي است چه علاوه بر
اینکه خلاف ظاهر است فرد نادر خیلي نادر است که خیلي مایه لازم
دارد که تا حمل شود چه طور مي شود جائیکه از اطراف امام بلکه
بلد امام تا دو فرسخ باید حاضر شوند مع ذلك بعدد نمازي نرسد علاوه بر این
که فقط محط سؤال وجواب فرارامام است نه ازجهة فقد بقیة شرائط مضافا بانچه
غیر مره مکرر نمودیم وگفتیم که در عرف شیعه امام بر غیر والي اطلاق نشود
بادله اربعة پس ریبی نیست که این دلالة صریحه دارد بر اینکه حضور والي
۲۲ شرط است در اقامه نماز جمعه (حدیث بیست ودوم) از بحار از شیخ زین
الدین علی بن فاضل مازندراني که اجلة علماء است بر حسب فهرست روضات از
سید شمس الدین اقا زاده حضرت ولي عصر روحي له الفداء در مسئله تشرف
وي بخدمت ایشان در جزیره خضراء از مولانا صاحب الزمان روحي له الفداء که
ایشان امر فرمودند بسید که اقامه نماز جمعه نماید ومن جمله اول جمعة صلیتها
معهم رأيت السيد سلمه الله صلى الجمعه ركعتين فريضة واجبة فلما انقضت الصلوة
قلت يا سيدي رأيتكم صليتم الجمعة ركعتين فريضة واجبة قال نعم لان شروطها
المعلومة قد حضرت فوجبت فقلت في نفسي ربما كان الامام حاضراً ثم في وقت
اخر سئلت عنه في الخلوة هل كان الامام حاضراً فقال لا ولكن انا النائب الخاص
بامر صدر عنه (ع) انتهى محل شاهد (ترجمه) گفت شیخ مذکور که بعد
از تشرفم پس اول روز جمعئیکه نماز خواندم با سید شمس الدین واصحابش دیدم
سید شمس الدین نماز جمعه خواند ونماز ظهر نخواند ونماز جمعه را بنحو وجوب
خواند پس بعد از انقضاء نماز عرض کردم بسید شمس الدین که أي اقای من
دیدم شما نماز جمعه را بنحو وجوب خواندید فرمود بلي بلحاظ انکه شروط وجوب
وي معلوم است نزد ما وموجود است پس نماز جمعه واجب است پس خیال
کردم شاید امام عصر علیه السلام حاضر شده بوده پس در وقت دیگري سؤال

کردم از وي در خلوة که آیا وقتیکه روز جمعه شما نماز جمعه کردید امام زمان حاضر بود پس سید شمس الدین فرمود خیر حاضر نبود لکن من نایب خاص ایشان باشم وصادر شده از ایشان امری در اقامه نماز جمعه واین قضیة سؤالا وجوابا نص است که حضور والي شرط است در اقامه نماز جمعه وبدون حضور واجب نیست واینکه امام جمعه شدن از مناصب است واز شؤون والي است واین قضیة در حدود هفتصد از هجرة بود که حدود سیصد وشصت ازغیبة کبری است ان قلت ذکر این قصه در مقام بچه مناسبة وداخل نمودن قضیه در حدیث بچه میزان وپایه فقه بر این واقعه بچه اساس قلت بلحاظ انکه این قضیة سنة محسوب است در عداد سنة ذکر کردیم وچون سنة است مدرك فقه قرار دادیم چه انکه لا نرید از سنة الا فعل معصوم یا قول وي ویا تقریر وی ویا قولیکه حاکي ان باشد واین معنی در مقام ثابت است چه انکه شیخ مذکور مي گوید که سید مذکور گفته که امام عصر (ع) امر باقامه جمعه نمود وریبي نیست بر اینکه امر باقامه قول معصوم است وواجب است سید را تصدیق نمود در وي ومنافاتي هم ندارد که نسبة بمقیم که دعوی نیابة خاصه داشته دعوی باشد واین جهة اثبات نشود والا عین این اشکال در روایة زرارة وعبد الملك که عمده قائلین بوجوب گمان کردند دلالة وی را وارد است ان قلت اصلا ثابت نشده که از براي امام (ع) اولادي باشد وشیخ مستند قول خود را نسبة به پسر امام داد واین مسئله مبني است که خبر در موضوعات هم حجة باشد بلکه اگر حجة هم باشد باز در مقام فایده ندارد چه انکه پسر داشتن اثري بر وي مترتب نیست قلت شیخ فرمود ما در انجا وارد شدیم بر عالمیکه اسم وي سید شمس الدین بوده غایة دعوی دیگر هم نمود که او پسر امام هم بوده پس سلمنا که دعوی پسریة ثابت نباشد مضر بعالم استدلال نیست علاوه ضرري ندارد اخبار وي به پسریة وغیره هم در نذر وامثال وي ظاهر است علاوه از اخبار مستفیضه حتی اسامي اولاد انها وقوانین شریعة که رهبانیة جایز نیست معلوم است که اولاد دارد چنانچه فرموده که در وقت ظهور هزار نفر از اولاد خود وي در رکاب وي

باشند وسید مزبور هم اسباط است بر حسب نقل نه ولد است بناء بر مذهب مشهور که ولد را بهم الواسطة صدق حقیقي نمي دانند الحاصل ظاهراً ریبي نباشد که صدق سنة بر وي بشود بلحاظ وجود اثار شرعیة انتهی (حدیث بیست ودوم) روایة طلحة از مولانا امیر المؤمنین (ع) که فرمودند لا جمعة الا في مصر تقام فیه الحدود انتهی یعني نماز جمعه اقامه وي صحیح نیست مگر در شهرهائیکه اقامه مي شود در وي حدود (وتقریب) دلالة از جهة نفي حقیقة جمعه ویا صحة وي وحصر وجود وي را یا صحة وي را در شهر چونکه در انجا اقامه حدود شود دون بوادي وبحار وقلل کوهها ودهات براي انکه چون در غیر مصر ولو غالباً حکام ونماینده والي نیست وشاهد وی عم اقامه حدودی که وظیفه والي است ذکر فرمود پس از جهة انضمام جمعه را بحدود واز جهة نفی حقیقة ویا صحة از غیر مصر چونکه والي نشین نیست وحصر وی را بموجب کلمة حصر در مصر که محل ولاة است استفاده مي شود که حضور والي شرط است وبدون وی صحیح نیست والا که اگر مثل بقیة نماز بودی که معنی ندارد که بر غیر اهل شهر واجب نباشد پس روایة با قطع نظر از فتوی ومعارض دال است بر مدعي والله العالم (حدیث بیست وچهارم) از موکل از صحیفه اولیة سید سجاد (ع) در دعای روز جمعه قال اللهم ان هذا المقام لخلفائك واصفیائك ومواضع امنائك في الدرجة الرفیعة التی اختصصتهم بها قد ابتزوا تا انکه عرض میکند حتی عاد صفوتك وخلفائك مغلوبین مقهورین مبتزین یرون حکمك مبدلا وکتابك منبوذاً وفرائضك محرفة عن جهة اشراعك وسنن نبیك متروکة اللهم العن اعدائهم من الاولین والاخرین ومن رضي بفعالهم واشیاعهم واتباعهم تا اخر این دعاء که مختص است بروز جمعه وعید اضحی (ترجمه) یعنی ای پروردگار من این مقام تحقیقا از مختصات خلفای تو است واین مقام از مختصات خاصه وبرگزیدگان تو است واین مقام از مواضع ومواقع امنای تو باشد که مقام شامخ بزرگی است که مختص نمودی ان خلفاء واصفیاء وامناء را بان مقام وبتحقیق که سلب نمودند انمقام شامخرا از خلفای تو تا انکه خلفای تو بعد از انکه در زمان پیغمبر تو عزیز ومحترم بودند

وغالب وحکمران بودند عود نمودند مثل قبل از بعثة یا اوائل ان مغلوب ومقهور شدند
ومسلوب شدند از مقام خود ومي بینند این خلفای تو حکم تورا عوض کرده
شده وکتاب تورا بر حسب نزول ومقصد وعمل پشت سر انداخته شده
وواجبات تورا تحریف کرده شده وتغییر داده شده وبنحویکه پیغمبر فرموده
وارو نه نموده شده وسنة واحکام پیغمبر تو ترك کرده شده أي پروردگار واجب
است که لعن نمائي دشمنان محمد وآل را از اولین واخرین وهرکه راضي باشد
بکارهاي ایشان ونیز شیعیان انها ومتابعین انها انتهاء رسید ترجمه این فقرات
(ودلالة) این حدیث بر اینکه نماز جمعه ونماز عید اقامه وي از شؤون والي
است واز مختصات خلیفه پیغمبر یا نماینده وی باشد واحدي بدون ایشان
وبدون اذن واجازه والي نمي تواند بر واضح است از جهاتي عدیده (اولا) مشار
الیه در کلمه هذا چیست که مختص بخلفاء نمود لابد باید کاري از کارهای روز
جمعه وعید باشد که درغیر جمعه نبوده وباید نمازي ازنمازهاي روز جمعه باشدکه دربقیة
روزها نبوده تا انکه ان کار وان چیز تازه مشار الیه واقع شود ومختص
بخلفاء گردد دراین روز جمعه وعید وتا انکه ان کار وان چیز تازه موضوع احکامیکه
بعد مترتب نمود واقع شود پس این مقدمه ابده بدیهیات است ونیز از بدیهیات
است که دست اوردن ومعین کردن ان مشار الیه وان موضوع توقف دارد که
حساب کارهاي مختصه بیوم جمعه بنمائیم تماما تا معلوم شود که مال والي کدام
است ومال سوقه کدام است ونیز بدیهي است که کارهای مختص بروز جمعه
محصور است معدود است از غسل کردن وشارب گرفتن وریش اصلاح کردن
وناخن گرفتن وتوسعه بر عیال دادن ومیوه تحصیل کردن ودعای خاص کردن
وچند رکعة نافلهای زیادی جای اوردن وزیارت مؤمنین نمودن از زندها ومرده‌ها
وامثال اینها دیگر چیز تازئي نداریم پس این گونه امور که اصلا ربطي بخلفاء
ندارد بلکه والي با رعیه شریك است وسني وشیعه هم جای اورند بمشارکة پس
اینگونه امور که جزما مشار الیه نیست وموضوع حکم نیست پس نمي ماند چیزی
مگر اقامه نماز جمعه وعید ونیست چیزی قابل که مختص بخلیفه باشد مگر اقامه نماز جمعه

چون ان است که از شؤون والي واز مراتب سلطنتي است که باید مردم حتی
از دو فرسخي بلد انهم رجال کامل نه بچه وزن وعبد ومریض وامثال اینها جمع
شوند ووالي را باعزاز بمسجد ببرند چنانچه ثامن الائمه در عید در طوس حرکة
نمود برای خواندن ان نماز که طومي را متزلزل نمود که خبر بمأمون دادند
ویرا برگردانید ونیز باید خودش صعود بمنبر نماید وخطبه بخواند وغرض از ان
خطبه چنانچه در روایة علل وعیون بوده نیست مگر انچه را والي صلاح داند
وامیر صلاح داند وخلیفه صلاح داند ازمصالح ومفاسد واز ضرر ومنفعة ازشخصیة
ونوعیة از دنیویة واخرویة واز اخبارات مملکة از محل وغیر محل از خیر وارد بر
انها واز شر وارد بر انها ودست اوردن اراء انها در این امور محکیة الی غیر
ذلك از حکم ومصالح تشریع نماز جمعه که در اخبار بیان شده متفرقه پس نیست
مشار الیه الا نماز جمعه ونیست مگر اینکه حضور والي شرط است در اقامه این
نماز والا نماز جماعة که هر روز خوانده مي شد (وثانیا) فرمود که از خلفاء تو
سلب نمودند فسقه وکفره ما باید سؤال نمائیم که در روز جمعه بخصوصه کدام
حق از حقوق آل محمد در ایادي مردم واقع شد وان کدام چیز بخصوص
روز جمعه از ایادي آل محمد ربودند احکام یوم جمعه با انکه از خصایص ایشان
نباشد تماما بر قرار است چیزي از کسي گرفته نشده چیزی بکسي داده نشده
مردم جمع شدند مثل همه روزه نماز جماعة مینمایند باآل محمد (ص) چه مربوط
پس میتوان حق مسلوب را غیر اقامه نماز جمعه قرار داد که مظهر تام اجلي
شؤون سلطنتي است چون در زمان جاهلیة این روز را عروبه مي گفتند وهردو
بمعنی ادینه است که عید میگوئیم پس مردم عید دارند جمع شدند شادي کنند
وبا هر که هم میل دارند نماز خدارا با جماعة اتیان نمایند بال محمد (ع) چه مربوط
پس تصویر نمي شود از براي حق مسلوب مگر اقامه نماز جمعه پس نیست مگر
انکه حضور والي شرط است در اقامه (وثالثا) فرمود عود کردند خلفاء
مغلوب شدند مقهور شدند باید پرسید بکجا عود کردند اول چه بودند
این خلفاء که دو باره بان پایه رسیدند غیر ان است که اشاره باول بعثت نموده

که قریش تمکین از خلیفه خدا نمي کردند وامتثال اوامر ونواهي وی را نمي
کردند تا انکه خداوند دین را خود را قوي گرد طوعا او کرها طمعا وخوفا قبول
کردند وشدند خلفاء عزیز ومحترم أمر وناهی ومطاع والیوم دو باره عود نمودند
مثل ان روز شدند اطاعة نمي کنند از این خلفاء که نماز با انها بخوانند ومطاع
نمي باشند تا مصالح ومفاسد وضرر ونفع دنیوي واخروي شخصي یا نوعی بیان
نمایند تا خیر دار این دریا بند (ورابعا) باید سؤال نمود کدام حکم است که
مبدل شده در روز جمعه که میفرماید حکم تو را تبدیل کردند ما هر چه تفحص
کردیم در روز جمعه بخصوصه چیز دیگري ندیدیم الا انکه نماز جمعئیکه باید با
والي بخوانند وبا خلیفه پیغمبر بخوانند مردم را جمع نمایند یا جمع شوندبي خلیفه
پیغمبر بخوانند ونماز باطل باشد وفریضه مهمه یوم جمعه از مسلمین فوت شود
دنیاء واخرت انها خراب شود (وخامسا) فرمود قرآن را پشت سر انداختند
پس باید سؤال نمود که در روز جمعه کدام آیه ازقرآن پشت سر انداخته شده
بلي آیهٔ مباهله آیهٔ اطیعوا الله وآیه النبي اولی آیهٔ امر جامع آیهٔ طهاره آیهٔ نداء
الی غیر ذلك تماما بخصوصه در روز جمعه پشت سر انداخته شده چنانچه در
فصل تمسك بقرآن بیان نمایم که چه طور در روز جمعه بخصوصه این آیات متروك
شده (وسادسا) فرمود واجبات تو را بنحویکه پیغمبر فرموده امتثال نمیکنند
وتغییر مي دهند پس سؤال کنیم که در روز جمعه اخر نماز کدام است غیر اقامه
نماز جمعه چیز دیگری تازه باشد غیر خطبه وی که باید عقل کل بمنبر بالا
رود ومردم را سوق دهد بخیر دنیوي واخروي کلي وجزئي عوض وي
ابو هریره بمنبر در نیابة از خبیثی که سه روز مدینه منوره را نهب
وغارت وبي عرض نموده ومباح کرد وبعد بیمن رفت بگوید الحمد لله
الذي جعل الدین قواما وابو هریرة اماما این کلمه است از این امام بالای منبر از
نیابة از چنان منوب عنه که عقل کل شکایة کند که حکم تو را تغییر دادند
(وسابعا) فرمود سنة پیغمبر تو را ترك نمودند ایا چیز دیگر از سنة نبویة در
روز جمعة غیر اقامه نماز جمعه تصوري شود که او خود اقامه مینمود وبعد از

ومؤكد بلكه شاهد خوبى است از براي انجه را كه ابى جعفر احمد ابن القرشي
نقل فرموده از بعض اصحاب الشيعه ونيز بحار نقل نموده از كشي قدس الله
اسرارهم كه معلى ابن خنيس كان اذا كان يوم العيد خرج الى الصحراء شعثاً مغبراً
في ذل لهوف وزى ملهوف فاذا صعد الخطيب المنبر مد يده نحو السماء ثم قال اللهم
هذا مقام خلفائك واصفيائك وموضع امنائك الذين اختصصتهم بها ابتزوها وانت
المقدر للاشياء لا يغالب قضائك ولا يجاوز المحتوم من تدبيرك كيف شئت واني
شئت وعلمك في ارادتك كعلمك في خلقك حتى عاد صفوتك وخلفائك مغلوبين
مقهورين مبتزين يرون حكمك مبدلا و كتابك منبوذاً وفرائضك محرفه عن
جهات شرايعك وسنن نبيك متروكة اللهم العن اعدائهم من الاولين والآخرين
والغادين والرائحين والماضين والغابرين اللهم والعن جبابرة زماننا واشياعهم واتباعهم
واخرابهم واعوانهم انك على كل شي قدير (وديگر ترجمه نكنيم چه انكه بعينه
دعاى روز جمعه وعيد صحيفه است ومعلى كوچيك تر است از اينكه چنين دعائى
انشاء كند وموقع قرائة وي را دانا باشد وبا ان حال پراكندى وغم وحزن
وحال مصيبة زده كي برود بصحراء ووقتيكه خطيب منبر رفت اشاره بمنبر كند
واشاره بامام جمعه كند ومتوجه اسمان شود وبا خداوند مناجات كند واين نبوده
الا انكه اين دستور از مواليان وي بوى رسيده بوده وعملا در جمعه وعيد در
خلوات ازانها ديده بوده اين است كه اهم مضامين صحيفه باعين وي را باشرائط
عمل ميكرد واين واضح است قسم بجان خودت والله العالم

وي چون ما كان لرسول الله فهو للامام بعده ديگران اقامه نمايند وسنة لازمه وي
را پايمال نمايند (وتامنا) فرمود اختصصتهم بها يعني تو خداوند مختص كردي
خلفاء را بان پس اين ضمير بها بچه چيز است غير نماز جمعه مرجعي مي توان پيدا
نمود كه تصديق عرفي داشته باشد (وتاسعا) در حديث سابق ذكر نموديم
كه في كل جمعه وعيد تجدد لآل محمد حزنا يرون حقهم في ايادي غيرهم پس نيست
ان حزن مگر اين شكايتها كه اينجا بخدا نموده پس نيست مگر نماز جمعه پس چون
بلحاظ اينكه اين تيكه از خلافة را اين روز بردند واز دست آل محمد گرفتند
واين شعار بزرك را از بين بردند وخراب كردند واين عبادت مهمه را مردم
محروم شدند از فيض وي وان سوق بخيرات دارين خطب را مردم محروم
پس واجب شد لعن ايشان وشيعيان ايشان وتابعين انها وراضي بافعال ايشان پس
دلالة اين حديث از جهاتي عديده است بر اشتراط حضور خليفه پيغمبر در اين
نماز واينكه امام جمعه شدن از مناصب است پس بمثل اين حديث فتوى دادند
مشهور از مهره فقهاء بر اينكه نماز جمعه بوجه من الوجوه واجب نيست در زمان
غيبة نه تعيينا ونه تخييراً والله الهادي (حديث بيست وپنجم) صحيحه جلي

٢٥

از بحار در كتاب صلوة وي از ابي عبد الله عليه السلام قال في صلوة العيدين اذا
كان القوم خمسة او سبعة فانهم يجمعون الصلوة كما يصنعون بالجمعه انتهى (ترجمه)
فرمودند صادق (ع) در نماز عيد فطر وعيد اضحى در وقتيكه مردم پنج نفر
يا هفت نفر شدند پس هرائينه بتحقيق واجب است كه اقامه نمايند نماز عيدين
را بان نحو وشرائطي كه براى اقامه نماز جمعه واجب بود (وتقريب)
استدلال باين حديث براي اشتراط حضور والي واينكه امام جمعه از مناصب
است وبدون وي جمعه منعقد نخواهد شد ظاهراً از بديهيات است چه انكه امام
فرمود انهم يجمعون الصلوة جمله خبريه در مقام انشاء با تاكيد بكلمه تاكيد
يعني واجب است بعد از تهيئه عدد كه اقامه نماز عيد نمايند پس فرمود كه شرط
اقامه نماز عيد همان شرط اقامه نماز جمعه است ومثل شرط اقامه جمعه است پس امام مي
فرمايد كه انها جماعة نماز عيدين اقامه نمايند بان نحو وشرائطي كه واجب است

اقامه نماز جمعه نمایند واز این حدیث است که متون فقه تماما چنانچه مخصوصا
در عروه وارد که شرائط نماز عیدین مثل شرائط نماز جمعه است واز این
است که مجلسي (قده) فرموده که این حدیث دلالة دارد بر اشتراط والي در نماز جمعه
ویا مأذون از قبل وي وفرمود این از اعظم دلیل قائلین باشتراط است پس اجماعا
که حضور والي شرط در عید پس جمعه که امام عید را بوي قیاس کرده
بطریق اولی چه انکه اشتراط حضور والي در عید از راه اشتراط در جمعه شد
پس در اشتراط حضور والي در عیدین وجمعه شکی نباشد بموجب حدیث
بلکه غیر حدیث هم چه جواهر (قده) فرمودند در مقام نفی وجوب تعییني جمعه
بر اینکه هفتاد وچند اجماع بر اشتراك قائم است پس بناء علیه کما اینکه عیدین
در زمان غیبة شرط مفقود است وجوب ساقط است پس جمعه نیز چنین باشد
وجوب وي ساقط بلکه بالاولویة ساقط شود چون اصل است وعیدین فرع پس
ریبی نیست که حضور والي شرط است در اقامه نماز جمعه وبدون ان اصلا
وجوبي ندارد نه تعیینا ونه تخییرا وبمثل این حدیث فتوی دادند مشهور بشرطیة
حضور والي وفرمودند که نماز جمعه در زمان غیبة ابدا وجوبي ندارد ونیست
در قبال وی قابل مزاحمة ﴿حدیث بیست وششم﴾ روایة منقوله در کتب
فقهیه واحادیث مثل بحار از سیدنا خاتم النبیین (ص) قال ان الجمعة والحکومة
لامام المسلمین انتهی (ترجمه) فرمود خاتم النبیین (ص) براینکه اقامه نمودن
نماز جمعه وقضاوة وحکم نمودن از براي امام مسلمین است واین حدیث
غیر ان بوده که از اشعثیات نقل شد چه ایشان نقل از پیغمبر (ص) نفرموده
بوده واین را در بحار نقل از نبي (ص) نموده پس اگر چه ممکن است در واقع
یك حدیث باشد لکن ظاهرا دو حدیث است چنانچه عقلا همین احتمال در حدیث
پانزدهم باچهاردهم ممکن است ولو ابعد است از جهتی چنانچه مخفی نیست. وتقریب
استدلال ان است که از عطف بکلمه واو که اقتضاي جمع دارد ولام اختصاص
واختصاص حکومة معلوم وهویدا واشکارا است که حضور والي یا نماینده وي
شرط است در اقامه جمعه وامام جمعه شدن مثل حاکم وقاضي شدن از مناصب

۲۶

است ودیگر احتمال نمي رود که مراد از امام درحدیث عام باشد شامل غیر والي
باشد علاوه برانچه مقرر کردیم در مصباح هشتم که اصلا لفظ امام مثل امیر المؤمنین
بدون قرینه ملزمه شامل غیر والي نیست واز القاب خاص است بلکه در مقام
دلیل بر اختصاص بوالي است ولو انکه در سایر جا فرضا عام باشد چه انکه نسبة
را بتمام مسلمین داد چنانچه مقتضاي جمع محلی بلام است پس نیست مراد از امام
مگر والي وفهم مجانب خودم که بر واضح است محتاج باطاله نباشد ﴿حدیث
بیست وهفتم﴾ از صلوة بحار وغیر وی از مولانا جعفر بن محمد (ع) قال لا
جمعة الا في مصر تقام فیه الحدود انتهی ﴿ترجمه﴾ فرمود حضرت صادق
علیه السلام که اقامه نماز جمعه صحیح نیست مگر در شهریکه اقامه مي شود در
وي حدود الاهیه وتقریب دلالة وي بر شرطیة ان است که حدود اقامه نمودن با
جمعه اقامه نمودن توأم ومتلازم قرار داد شرعا ودر این صورت چون اقامه
حدود نمودن از مناصب والي است پس لاجرم اقامه جمعه نمودن نیز از مناصب
والي باشد وچون حدود بدون حضور یا نماینده مشروع نیست پس اقامه جمعه نیز
مشروع نباشد واختصاص بمصر وشهر یا از جهة غلبه است که چون غالبا در
دهات والي منصوب نیست واز این جهة اقامه حدود واقامه جمعه نمي شود ویا
اصلا بر اهالي دهات بعیده واجب نباشد حتی با حضور وتمکن ومنافاتي ندارد
بر فرض وجوب بر غیر شهر نیز حجة ودلالة وی چه غیر مره گفتیم که قیام دلیلي
اقوی بر عدم حجیة فقرئي منافات با حجیة فقره دیگر ندارد واما حمل حدیث
بر نفي کمال دون نفی حقیقة یا صحة اولا خلاف وضع وي است چه انکه صلمنا
اشتهار که نافیه در صحة ولکن در نفی فضیلة اشتهار حاصل نشده وثانیا در
مجاز مشهور هم اول کلام است رفع ید نمودن وثالثا درمقام مناسبة ندارد چنان
چه واضح است بعد از انکه قرین با اقامه حدود شد وسابقا در حدیث بیست
وسوم هم شرحی دادیم ﴿حدیث بیست وهشتم﴾ از کتب احادیث مثل بحار
ووسائل از سیدنا ابي عبد الله علیه السلام انه قال اذا کان القوم خمسة فصاعدا مع
امام في مصر فعلیهم ان یجمعوا للجمعة والعیدین انتهی ﴿ترجمه﴾ فرمود حضرت

۲۷

۲۸

صادق (ع) اینك اگر مردم ومکلفین عدد انها پنج نفر وزیاده شد واجبست جمع شوند اقامه نماز جمعه نمایند واقامه نماز عید اضحی وعید فطر نمایند (وتقریب دلالة) ان است که بعد از حمل جمله خبریة بر انشاء حدیث چنان می رساند که مراد از امام والی وخلیفه است از جهاتی عدیده که نمی توان احتمال تعمیم داد اولا در مصباح هشتم گفتیم که با عدم وجود قرینه حمل واحتمال جایز نیست وثانیا در مقام قرینه موجود است بر اینکه مراد معصوم است بلحاظ انکه همان امامیکه اقامه عیدین بر وی واجب همان امام اقامه جمعه بر وی واجب است واین ملازمه از جهاتی است اول از جهة واو عاطفه که برای اشتراك در حکم است دوم اگر غیر ان مراد باشد لازم آید استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد یکی حقیقی ودیگری مجازی وان محال است عقلا پس چه شد جماعتی را که عیدین با انکه عطف بجمعه شده وجوب وی یا وجود وی بلحاظ عدم حضور وی ویا نماینده وی از بین رفت وساقط شد واما وجوب جمعه هر وجوبی باشد باقی ماند بدون حضور واجازه وحال انکه حدیث حاکم بر اشتراك است درشرطیة چنانچه جواهر «قده» در این مقام می فرماید که هفتاد وچند اجماع بر اشتراك در شرطیة دارند وهفتاد وچند اجماع بر نفی وجوب تعیینی قائم است اگرچه بر ایشان وارد است که معقد تمام اجماعات الا دو یا سه نفی مطلق وجوب بوده نه تعیینی فقط چنانچه شناختی کاملا در مفتاح دوم در مطلب اول وثالثا اختصاص داد وجوب اجتماع واقامه را بمصر وگذشت درحدیث بیست سوم براینکه خود اختصاص بمصر از جهاتی دلالة دارد براینکه امام جمعه ازمناصب الهیه است وحضور وی ویا نماینده وی شرط است یا در وجوب یا در وجود پس نیست مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر (ص) وباین حدیث وامثال ان فرمودند مشهور که اصلا وجوبی ندارد بدون حضور خلیفه یا نماینده وی (حدیث بیست ونهم) از بحار از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام قال لیس علی المسافر جمعة ولا جماعة ولا تشریق الا فی مصر جامع انتهی (ترجمه) فرمود امیرالمؤمنین (ع) که واجب نیست یا صحیح نیست بر مسافر که اقامه نماز

جمعه ونه اقامه نماز جماعة ونه اقامه نماز عیدین نماید مگر انکه در شهریکه مسجد جامع داشته باشد یا در شهریکه امام جامع داشته باشد وتقریب استدلال ان است که امام (ع) نفی صحة نمود از برای مسافر ازاین امور ثلاثه مسافر مگر انکه در مصر جامع باشد ووجوبی از برای نفی متصور نیست مگر انکه والی نیست وامام مقیم این نمازها نیست وامام جمعه نیست غالبا یا دائما پس ردیف قرار دادن جمعه را با عیدین وبواو عاطفه نفی نمودن که موجب اشتراك در نفی است ونفی صحة نمودن از اقامة همه مگر در شهر نیست این ظهور مگر برای ان که چون در غیر مصر والی نیست وشرط مفقود است وهم اثانی ندارد بقیام اجماع بر جواز جماعة در سفر واگر از خارج نداشتیم دلیلی اقوی بر جواز هراینه می گفتیم که جماعة هم در سفر جایز نیست پس ظاهر حدیث این است که حضور والی یا نماینده وی شرط است در اقامه جمعه وعید واگرحال وی مثل بقیة نمازها بودی اولا چه خصوصیة بمصر دارد صحراء ودهات وشهر یکی است مثل سائر نمازها وثانیا مصر والی دارد ویا ندارد چه مربوط بنماز است وثالثا مسجد جامع یا امام جمعه دارد یا ندارد چه مربوط بنماز است ورابعا اصلا بر مسافر واجب نباشد ولو بتواند اقامه کند یعنی چه پس تمام اینها قرائن جلیه است که چون ان سه نماز در ان سه روز مال والی است ازاین جهة مسافر فاقد شرط است نباید اقامه نماید وحمل بر انکه چون عدد حاصل نمی شود برای وی ویا خطبه نداند با انکه خطبه اهمیة ندارد خصوصا صدر اول از اهل لسان با انکه مقدمه وجودیه است باید هر فردی یاد بگیرند خلاف ظاهر است دلیلی برجواز حمل نداریم اصلا فضلا از اقوی تا بتوانیم رفع ید کنیم والا حدیث بظاهر خود دال بر اشتراط است والله العالم (حدیث سیم) روایة حفص از ابی عبدالله علیه السلام قال لیس علی اهل القری جمعة ولا خروج فی العیدین انتهی (ترجمه) فرمود امام صادق (ع) که واجب نیست یا صحیح نیست بر مردمان دهات که اقامه نماز جمعه نمایند در وی ویااقامه عیدین نمایند ومراد از قری دهات کوچیك استکه جریان عادت مملکة نیست که در انجا والی منصوب باشد چنانچه فرمود

در مستفیضه که اقامه نماز جمعه نمي شود مگر در شهریکه اقامه حدود شود یا مصریکه والي داشته باشد یا مطلق مصر علی اختلاف اخبار که نظري در وي نیست مگر بهمین غلبه پس اگر امام جمعه مناصب والي نباشد وشرط جمعه حضور والي نباشد وجهي ندارد بر اینکه بر غیر اهل شهر واجب نباشد پس چه شده که بقیه نماز بر عموم مردم واجب باشد واین نماز وعید از دهاتیها ساقط شد واگر حال وی مثل بقیة نماز بود که خود اقامه نمودند مثل سایر نمازها پس از این نفی از دهات وقلل جبال وبوادي ونیز در ردیف عید قرار دادن بخوبي میتوان استفاده نمود بر اینکه در اقامه مثل عیدین است چون شکی نیست براي انکه سقوط عیدین براي عدم والي است در انجا پس مثل وي باشد جمعه وحمل بر اینکه امام جماعة ممکن نیست قبیح است چرا در بقیة نمازها ممکن شد در این ممکن نشد علاوه نقض بعیدین که منفی است وخطبه هم لازم نیست پس حمل بر اینکه خطبه بلد نباشند اقبح است با انکه امر خطبه بسیار سهل است نوع مسلمین بدانند چنانچه سابقا هم غیر مره اشاره کردیم خصوص صدراول سیما از اهل لسان مضافا بر اینکه مقدمه وجودیة است واجب است بروند تعلم نمایند موجب سقوط تکلیف نخواهد شد پس چون ظاهر حدیث بخوبي دلالة دارد بر اشتراط حضور والي یا نایبند وي از این جهة تمسك بوي نموده شیخ کبیر (قده) از برای عدم وجوب اقامه اصلا والله الهادي (حدیث سي ویکم) از وسائل از علي ابن راشد قال قلت لابي الحسن الثالث «ع» انا نؤتي بالشي فیقال هذا کان لابي جعفر (ع) عندنا فکیف نصنع فقال ماکان لابي بل لسبب الامامة فهو لي وما کان غیر ذلك فهو میراث علی کتاب الله وسنة نبیه «ص» (ترجمه) گفت علي ابن راشد که عرض نمودم حضور حضرت علي النقي (ع) که گاهي اتفاق افتاده چیزي نزد ما بیارند وپس میگویند که این مال حضرت امام محمد تقي است والان که ایشان ازدنیاء رحلة فرمودند ان چیز نزد ما باقي مانده تسلیم کی نمائیم پس فرمود علي بن محمد (ع) که هرچه براي پدرم بوده اگر بعنوان امامة وي بوده پس ان چیز الان براي من است وهرچه برای پدرم بوده بغیر عنوان ولایة بلکه بعنوان

علي ابن محمد که اینهم فردي از افراد عباد است ان باید بورثه وي برسد پس ورثه علی مافي کتاب الله تقسیم نمایند وتقریب استدلال انست که امام جمعه از مناصب الاهیه ولائیة نبویة بوده باتفاق مذاهب خمسه اسلامیة چنانچه غیر مره شنیدي وگفتیم خوردي ندارد این معنی مخالفة دو سه نفر از محدثین بعد از انکه مدرك اعتقادانها را دانستیم که از چه راه است وخطاء است چنانچه بیاید پس صغری که در نزد علماء صحیح است شکي ندارد پس بحکم عموم تعلیل وعموم کبری حکم نمائیم که هرچه مال نبی «ص» بوده بعنوان خلافة الاهیة چه جهة معنویة چه جهة صوریة بو الی بعد وي منتقل است جزماً یداً بید تا الان بحجة ابن الحسن منتقل شده چنانچه این معنی روایة مستفیضه دارد من جمله در رساله محکم ومتشابه سید قده از امیر المؤمنین (ع) فما کان لله ورسوله فهو للامام ومن جمله در وسائل از محمد ابن مسلم از ابي عبد الله (ع) فما کان لرسول الله فهو للامام وبالجمله این عناوین بسیار است چنانچه در باب انفال وغیر ان وارد است پس شکي نیست که عنوان امام جمعه از مناصب حضرت ولي عصر است مثل عنوان امارة وقضاوة الی غیر ذلك پس هرکه مدعی واجد ان منصب باشد باید دلیلي اقامه نماید بر اجازه واذن ایشان بنحوي از انحاء اذن واجازه وچون نداریم پس لاجرم اقامه جمعه براي احدی جایز نیست نه تعیینا ونه تخییرا چه انکه نداریم در ایادی چیزی که بتوانیم بوی اثبات این معنی را نمائیم چنانچه خاهي شناخت والله العالم الهادی (حدیث سي ودوم) از شیخ الطائفة (قده) از زید ابن ثابت که نقل نموده از پیغمبر «ص» قال اتی رجل من الاعراب الی رسول الله «ص» فقال بابي انت وامي یارسول الله انا اکون في هذه البادیة بعیداً من المدینة ولا نقدر ان نأتیك کل جمعة فدلني علی عمل فیه فضل صلوة الجمعة اذامضیت الی اهلي اخبرتهم به فقال رسول الله «ص» اذا کان یوم الجمعة ارتفاع النهار فصل رکعتین تقرأ في اول رکعة الحمد مرة وقل اعوذ برب الفلق سبع مرات واقرأ في الثانیة الحمد مرة وقل اعوذ برب الناس سبع مرات فاذا فرغت فاقرء آیة الکرسي سبع مرات ثم قم فصل ثمانیة رکعات بتسلیمتین واقرأ في کل رکعة منها الحمد مرة واذا جاء نصر الله والفتح وقل هو الله احد خمس وعشرین مرة واذا

فرغت من صلوتك فقل سبحان الله رب العرش الكريم ولا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم سبعين مرة فوالله الذى اصطفاني بالنبوة مامن مؤمن ولا مؤمنة يصلي
هذه الصلوة يوم الجمعة كما أقول الا وانا ضامن له الجنة ولا يقوم مقامه حتى يغفر
ذنوبه ولأبويه ذنوبهما انتهى (ترجمه) زيد ابن ثابت نقل كرده كه امدمردى
از عربهاى بيابان خدمت پيغمبر «ص» وعرض كرد بايشان پدر ومادرم فداى تو
باد اى پيغمبر خداى من مردى باشم در بيابان در حالتيكه دور مي باشم از مدينة
وقدرة ندارم كه در هر روز جمعه بشهر بيايم باشما نماز جمعه بخوانم پس مرا نشان
بده يك كارى وعملي كه در ان ثواب نماز جمعه باشد كه وقتي بر گشتم بطائفه خودم
بانها بگويم وعمل كنيم وديگر حاضر نشوم بشهر براى نماز جمعه پس فرمود
پيغمبر «ص» وقتيكه روز جمعه قدرى افتاب بالا امد پس بلندشو دو ركعة نماز
بخوان در ركعة اولى حمد يك مرتبه وسوره قل اعوذ برب الفلق هفت مرتبه ودر
دومي حمد يك مرتبه وسوره قل اعوذ برب الناس هفت مرتبه ووقتيكه سلام گفتي
بخوان هفت مرتبه آية الكرسى را پس بلند شو بخوان هشت ركعة نماز را بدو
سلام مثل نماز ظهر وعصر وبخوان در ركعات اين هشت ركعة حمد را يك مرتبه
وسوره اذا جاء نصر الله وسوره توحيد بيست وپنج مرتبه وقتيكه فارغ شدى از
نماز بگو سبحان الله رب العرش الكريم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم هفتاد
مرتبه پس قسم بخداى ان چنانه كه مرا بر گزيد برسالة نيست مؤمن ونه مؤمنتي كه
بخواند اين نماز را در روز جمعه چنانچه من بيان كردم الا انكه من ضامن وى
باشم بهشت را وبلند نمي شود نماز گذار ازجاى خود مگر انكه امرزيده شود
گناهان وى وگناهان پدر ومادر وى وتقريب استدلال اين است كه اولا ظاهر
چنين مينمايد كه اين مرد عرب را اعتقاد اين بوده كه نماز جمعه بدون نبي «ص»
نمي توان خواند والا اگر اين اعتقاد نمي داشت ومثل بقية نمازها بوده كه بمدينة
لازم نبوده بيايد بلكه مثل بقيه در محل بجماعة ميخواند خصوصاً صدر اول مثل
الساعة ميان سينها نادر نماز انفرادي خانده ميشود بلكه تا دو نفر شدند يكى
بديگرى اقتدا ميكند كيفكان در محل خود جماعة بوده خوب بود انجا بخواند

وعذر عدم قدرت بر خطبه قبيح است از اهل لسان وجزئي بودن وى وچند كلمه
رايج المعامله علاوه بر وجوب تحصيل مقدمه وجوديه پس نبود اين اعتقاد چون
اهل باديه بوده والى ونماينده والى انجا نبوده كه ائمه نمايد اين بوده كه مسكين
بمدينه مى آمد كه والى داشت واقامه جمعه ميكرد وپيغمبر «ص» هم بتقرير امضاء
نموده اعتقاد وى را والا خوب بوده بفرمايد براي چه مي آئي همان جابخوان با
جماعة مثل بقيه نماز ا والا تأخير بيان ازوقت حاجة شد وان قبيح است (وثانيا)
اين مرد ازمدينه زياده برد وفرسخ دور بوده يا كمتر يابقدر وى اگر شق اول بوده
كه بر وي حضور واجب نبوده چرا او تعليل آورد بعدم تمكن ومشقة ونبي «ص»
رد نكرد پس نمي شود كه بعد باين مقدار باشد والا بر وي واجب نباشد وبر
رسول بوده كه بيان نمايند والا تأخير بيان از وقت حاجة خواهد شد واين قبيح
است بلكه اگر بقصد امر امدي تشريع نموده وحرام است بلكه مسلم چنيراست
چنانچه غالب عوام از جهة جهل بحكم قصد امر نمايند خصوصاً باعدم نشر احكام
دراوائل امر پس لازم بوده ردع وي از جهاتي ونيز ميرساند عدم جعل امام درانجا
ومؤكد اخبار نافيه جمعه وعيدين است از قراء واگر دو قسم ديگر بوده كه بر وي
واجب بوده كه حاضر شود در اين صورت اذن نبي «ص» در ترك فريضه لازمه
روز جمعه باحصول تمام شرايط چه معنى دارد پس نمي توان گفت الا اينكه اقامه
اين نماز از شؤن والي است از براي وي اين قسمت از تصرف باشد چون حق وي
است مثل اجتماع جمعه وعيد والا اذن در ترك معنى ندارد پس چرا نبي «ص»
عوض قراز داد مگر نبي «ص» ميتواند براي بقية نمازها عوض قرار بدهد مگر
بقيه نمازهارا اذن ميگرفتند از نبي «ص» كه بخوانند مگر بقيه نمازهارا بانبي ص
مي خواندند مگر بقيه نمازهارا واجب باراجح بوده كه بمدينه بيايند ويا انكه
مي امدند وكدام عشيرة در باديه باشد كه پنج مرد نداشته باشد كه جماعة منعقد
كنند خصوصاً همه هم اهل لسان كه گير خطبه هم نبودند وبر فرض بودن هم علاوه
بر سهولة امر وي تعلم واجب است چون مقدمة واجب واجب است بلحاظ انكه
مقدمه وجودية است مثل تعلم ساير نمازو شرائط ان خصوص صدر اول بلكه الان

هم میان عامه که جماعة این قدر اهمیة ندارد بلکه هر کسی بهر کسی اقتداء نماید
پس ان مفروضیة ذهن سائل که والی لازم دارد وان تقریر نبي « ص » وان در
خواست جمل بدل وان امضاء نبي وعدم ردع وعدم جمل والي در ان مکان نخواهي
میرساند شرطیة حضور والي را یانماینده وي در این نماز وبدون وي وجوبي ندارد
اصلا پس یك سؤالي از اقایان امام که واجب عیني میدانند داریم که آیا شما میگوئید
یك نفر دهاتي که حاضر شد براي اقامه نماز جمعه چه حدوددو فرسخ چه زیاده چه کمتر
که تو برو بمحل خود واصلا فریضه لازمه واجبه روز جمعه نخوان واین نماز تورا
کافي باشد دیگر حضور بر تو واجب نیست والله الهادي (حدیث سي وسوم)
در صلوة بحار از مولانا جعفر صادق (ع) انه قال لا جمعة الا مع امام عدل تقي انتهى
(ترجمة) فرمودند بر اینکه نماز جمعه صحیح نیست مگر با امام عادل صاحب
ورع (تقریب دلالة) پس کلمه لام نفي جنس اگرچه در نفي ماهیة ودر نفي صحه
ودر نفي کمال استعمال شده حتی قیل استعمال در یکی از اخیرین از قبیل مجاز
مشهوراست ولي کیفکان اینجا نفی کمال نخواهد شد اجماعاً چه انکه وجود امامیکه
باجماعة خوانده شود شرط است اجماعاً بقسمیه بلکه ضرورة بلی کلام در این است
که مراد از امام کی است وظاهراً مراد از امام در حدیث خلیفه پیغمبر است نه
غیروي وامام جماعة را شامل نیست چه انکه (اولا) چون عامه باخلفاء وامراء
جور میخواندند این صفة عدل وتقی را آورده براي اخراج آنها پس قید اعتراض
است چنانچه اصل در قیود این است برحسب دعوی اجماع سکاکي پس بر حسب
زمان صدور روایة وظاهر حدیث نیست مراد از امام مگر خلیفهٔ پیغمبر « ص »
پس دعوی اعمیة خلاف ظاهر است والا قید تقی لازم نبودچه در جماعت غیر
عدالت چیز دیگر لازم نیست وظاهر روایة زاید بر عدالة اعتبار کرده (وثانیاً)
اصلا دعوی اعمیة امري است که تصدیق وي نتوان کردچه انکه امام جزء وکل
ندارد وکلي وجزئي ندارد امام لقب شخص است از براي دوازده نفر ومترادف
باخلیفه پیغمبر است وبالاتر است این لقب از خود رسالت چنانچه در قرآن مجید
در خصوص ابراهیم بیان شده وهمه تفاسیر تعرض نمودند خصوصاً چنانچه درغایة

المرام سید بحرینی (قده) در خصوص در خواست ابراهیم (ع) مقام امامة را از
خداوند که بعد از خلافة ونبوة ورسالة بوده ولذا در اخبار واحادیث وتواریخ
اطلاق امام بر اولاد أئمه که دعوی خلافة کردند بسیار شده مثل محمد وابراهیم
وزید واطلاق بر اولاد أئمه که دعوی نکردند با انکه أئمه جماعت بودند نه شده
اصلا مثل اسماعیل وسید محمد وعبد العظیم وامثال این دو صنف پس نیست مراد
از امام مگر خلیفه پیغمبر « ص » (وثالثاً) مادر مصباح هشتم مدلل کردیم از کتاب
وسنة واجماع وعقل چنانچه شاهد وي بوده تمام کلمات فقهاء در مقام نقل اجماع
منقول که تماماً در کلام انها امام عادل وامام عدل بوده ومراد انها خلیفه پیغمبر « ص »
بوده که امام اصلا وابداً بر غیر خلیفه پیغمبر اطلاق حقیقي نمي شود واطلاق وي بر
غیر بعنایت است ولا زال باید باوي نوعي از قرائن بوده باشد وبامام جماعت بلحاظ
اقتداء مردم بوی ادنی تلبس بخلیفه دارد باین لحاظ اطلاق شود بر وي ولي باید
قرینه در کار باشد والا لفظ اطلاق بر غیر خلیفه نه شود (ورابعاً) چون اخبار
آل محمد « ص » بمنزله کلام متکلم واحد است ومنفصلات وي باید بحکم متصلات
فرض نمود بناء علیه در روایة علل وعیون که فرمود امیر نماز جمعه آنهارا اخبار نماید
بحوادث آفاق ودر روایة حماد که فرمود خلیفه که وارد مصر میشود اقامه جمعه
نماید وغیر حقي ندارد ودر صحیحه حلبي که فرمود واجب است اقامه نمایند عیدین
را مثل اقامه جمعه ودر روایة حماد که فرمود عیدین اگر جمع شدند یعني جمعه واضحی
یا جمعه وفطر من اذن دادم که جمعه نخوانند وواجب هم باشد که اذن بدهد الی غیر ذلك
من انحاء قرائن وشواهد ودلائل در اخبار ماضیه دلیل است بر اینکه این امام
در نماز جمعه در حدیث مراد نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) « وخامساً » از
برای ما جای سؤال باشد اگر لفظ امام اعم است همین لفظ بعینه بدون وجود قرینه
در اخبار عیدین هم وارد شده پس چه نحو است که انجا اخص است واینجا اعم با انکه
باید خصم بعکس حکم نمایند وبگویند در عیدین اعم است ودر جمعه اخص چه
در عیدین غیر لفظ امام چیزي دیگر ندارد در تمام اخبار وي بخلاف اخبار جمعه
که لفظ امیر وخلیفة وامثال اینها از لفظ عدل وتقی وامثال وي واز نفس اقامه بدون

حضور والي از احدى از قرائن داله بر اينكه مراد خليفه است بسيار است پس
چه شده اشخاصي را كه دعوى بعكس ادعاء نموده از زراره از ابي جعفر (ع)
كه فرمودند نماز عيد فطر واضحى صحيح نيست الامع امام عادل از عمر ابن يحيي
از ابي جعفر (ع) كه فرمود نماز عيد فطر واضحى صحيح نيست الا بامام از ابن
ابي عمير از ابي جعفر (ع) كه فرمود كه هركه نخواند نماز را مع الامام در جماعة روز
عيد نماز وي صحيح نيست از محمد ابن مسلم از صادقين كه پرسيدم از نماز روز عيد
فطر واضحى فرمودند نماز صحيح نيست الا مع الامام از سماعه از ابي عبد الله (ع)
اينكه فرمود كه نماز در عيدين يعني اضحى وفطر صحيح نيست مگر مع الامام از
ابان از احد صادقين كه فرمودند اينكه نماز عيد فطر واضحى واجب است بر غير
مسافر وصحيح نيست اين نماز الا بامام از علي بن ابراهيم از ابي جعفر (ع) اينكه
فرمودند هركه نماز عيد فطر واضحى را با امام خود نخواند صحيح نيست از وشا
از ابي جعفر (ع) كه فرمود نماز صحيح نيست در عيد فطر واضحى الا مع امام
پس اينها تمام اخبار عيدين است پس حالية بايدعا كه نمائيم كه در اين اخبار عيدين كه
اصلا وابداً قرينه هم در بين نيست وابهامي ندارد بلكه در اكثر لفظ عادل هم ندارد چرا نمي
گوئيد كه امام اعم است متفقاً ميگوئيد كه امام اخص است ومراد خليفه پيغمبر
است وچون حاضر نيست واذن هم ثابت نه شده فريضه ساقط شود واما در اخبار نماز
جمعه باانكه قرائن بسيار دارد از لفظ خليفه وامير وامثال وى كه گوش زد نمودم كه
شاهد است بر اينكه مراد خليفه است دعوى اعمية نمايند اين غير تحكم راهى
دارد من نمي فهمم وما پس از فراغ از اتمام ادله در مقام خاهيم اشاره بادله خصم
نمائيم ولي براي انكه بدانيد چه خطاء بين در كار است نمونه ذكر نمائيم چون
در مقام لازم است مرحوم مجلسي (قده) شخص اين رواية مي وسوم را كه من
بعنوان عددي ذكر كردم نقل فرموده بعد ميفرمايد كه اين حديث دلالة دارد بر
اينكه در زمان غيبة اقامه نماز جمعه واجب است چونكه اقامه مي شود با امام
جماعة واين لفظ امام اعم از اصل وامام فرع است يعني امام جماعة بعد بر خود
اعتراض فرموده كه اگر لفظ امام اعم است پس چرا در عيدين ميگوئيد اخص

است ومراد والي است پس چه فرق است بين اخبار نماز جمعه واخبار عيدين
بعد ميفرمايد كه فرقي واضح دارد زيرا اخبار عيدين لفظ امام دروي معرفة ذكر
شده والف ولام عهد است واشاره بوالي دارد اين است كه نتوانيم دعوى تعميم
نمائيم بخلاف اخبار نماز جمعه كه لفظ امام مثل اين حديث نكره استعمال شده از
اين جهة ميگوئيم كه لفظ امام در اخبار نماز جمعه اعم است امام جزء را نيز شامل
است از اين جهة ميگوئيم كه نماز جمعه واجب است وعيدين واجب نيست وتوخبيري
بفساد اين دعوى از جهاتي عديده (اولا) در اخبار عيد هم لفظ امام بسيار نكره
استعمال شده بود مثل رواية زراره ومعمر وابان ووشاء (وثانياً) در اخبار جمعه
هم لفظ معرفه بسيار است مثل رواية صدوق در حديث اول در رواية دعائم در دوم
در رواية كليني در سوم در رواية عروس در چهارم در رواية مسلم در پنجم در
رواية اشعثيات در هفتم در رواية نهم از كافي در روايه شيخ عاملي در دوازدهم در
رواية حسن در چهار دهم ورواية جعفريات در شانزدهم وروايه وسائل در هيجدهم
ورواية جعفريات در بيستم ورواية بحار در بيست پنجم ورواية عمار در مي ويكم
پس تمام اينها معرفه آورده بقول شما الف ولام عهد است اشاره بوالي دارد علاوه
بر لفظ خليفه وامير وعيد وامثال ذلك (وثالثاً) كي بشما عرض نموده كه الف ولام
عهد است در هر دو جا چه انكه اصل در اين كلمه اينست كه از براى جنس باشد
چه دليلي قائم شده بر اينكه رفع يد نموديد از اين اصل معتبر چنانچه اصحاب قده
اعتراف بوي نمودند در باب استصحاب در لاتنقض اليقين بالشك وحال انكه در
باب جمعه ما دليل بر عدول داريم وميتوانيم بگوئيم الف ولام عهد است بواسطه
لفظ خليفه وامير وامثال اينها ودر عيد اصلا قرينة نباشد چنانچه شناختي (ورابعاً)
كي بشما عرض نموده كه نكرة بما هو نكرة دلالة بر اطلاق وتعميم دارد لولا
جهات خارجية مثل وقوع در سياق نفى يا مقدمات حكمة ويا غير ذلك كه تمام اگر باشد
در هر دو مورد واگر نباشد پس نيز چنين باشد (وسادساً) دعوى اطلاق فرع
اجراء مقدمات حكمة است واز جمله وى فقد قدر متيقن يا انصراف باشد حالية
اگر ما تنزل كرديم گفتيم لفظ امام اقب شخص نيست پس آيا قدر متقين از وي يا

منصرف از وی هم معصوم نیست اینهم احدي بتواند انکار نماید پس کجا بتوان
دعوی اطلاق نمود (وسابعاً) مگر اثبات جزئي ویاشرطي در عبادتي چه قدر
حدیث لازم دارد غیر انکه یك روایه کافي است پس شما چرا مقید نمی کني این
اطلاق را باخباریکه بتواتر معنوي دال است بر شرطیة حضور والي در نماز جمعه
وچرا مقید باجماعات عملي ونقلي ومحصل فوق تواتر فضلا از تواتر چنانچه شناختی
نمي کنی پس دیني باقي نماند از براي عالم که نیست مراد از امام عادل تقي مگر امام
معصوم وخلیفه پیغمبر وبمضمون این حدیث نظر داشتم که در سابق وعده دادم
که بیاید که ابداً لفظ امام اطلاق ندارد ومدار بر نکره ومعرفه نیست وان ملاك
امتیاز نمي‌شود بنا هو هو (حدیث‌سي وچهارم) از بحار از مولانا امیر المؤمنین (ع)

٣٤

قال لاجمعة ولا تشریق الا في مصر جامع فرمود امیر المؤمنین (ع) که اقامه نماز جمعه
صحیح نیست واقامه نماز عید صحیح نیست مگر در شهریکه جامع باشد وتقریب
استدلال بوی این است که کلمه لام نفی جنس که در نفی حقیقة ونفی صحة ونفی کمال
تماماً استعمال شده بلکه گفته شده که در آخرین مجاز مشهور است که در وي
اقوال سه گانه باشد بلکه مي خاهند ادعاء نمایند که بسرحد حقیقة ثانویة نایل شد
است ولي مع ذلك در نفی کمال مناسبة ندارد چنانچه سابق بان اشاره کردیم پس یانفی
حقیقة است یانفی صحة ومقتضاي مفهوم حصر مستفاد از کلمة الا این است که نماز
جمعه وعید اضحی وفطر صحیحا اقامه نشود مگر در شهریکه مردم جمعند یامردم امام
جمعه دارند یا مسجد جامع که مال امام جمعه است چنانچه روایة دارد شرح وي
در وسائل وبدیهي است که وجه اختصاص به شهر دون دهات وبوادی وقلل جبال
ومحور نیست مگر انکه چون در ان اماکن والي ندارد غالباً والا اگر حال وي
حال بقیة نماز بوده که وجهی ندارد از براي ترك چه انکه بقیة نمازها اختصاص
ندارد پس نیست مگر از جهة والي داشتن ونداشتن وتوهم انکه از جهة خطبه
باشد که در ان اماکن مقدور نیست قبیح است چه انکه اولا امر خطبه سهل
است کدام مسلمانا است که چند کلمه اذکار بلد نباشد خصوصاً اهل لسان
خصوصاً زمان صدور خطاب ومحل صدور خطاب علاوه ندانستن باعث سقوط

واجب نمي شود چنانچه در بقیة فرایض از تعذر بعض اجزاء یاشرائط ساقط
نمي شود وبافرض لازم است یادبگیرند چرا ساقط شود پس نیست مگر برای

٣٥

انکه حضور والی شرط است (حدیث سي وپنجم) روایات مستفضیه علی
ما بیالی سه روایة دارد بر اینکه اگر عید اضحی یاعید فطر باجمعه جمع شد بر والي
واجب است که هر دو را بخواند ولازم است بروالي که اذن بدهد هرکه میل دارد
دست از نماز جمعه با معصوم بر دارد وبرود ظهر بخواند چه منفرد او چه با جماعة
ومن جمله این حدیث است از عمار از مولانا علي بن ابي طالب (ع) كان يقول اذا
اجتمع عيدان للناس في يوم واحد فانه ينبغي للامام ان يقول للناس في الخطبه الاولى
انه قد اجتمع لكم عيدان فانا اصليهما جميعاً فمن كان مكانه قاصيا فاحب ان ينصرف
فقد اذنت له انتهى یعني میفرمود امیر المؤمنین «ع» اینکه اگر جمع شد جمعه
باعید فطر یاباعید اضحی از برای مردم در یك روز پس سزاوار است از براي
امام بر اینکه بگوید در خطبه خود یعني در خطبه اولی اینکه جمع شد است
از براي شما مردم دو عید یعني جمعه وفطر یا جمعه واضحی ومن امام هر دو را
میخوانم جمیعاً پس هرکه جاي وي بعید است ودوست دارد اینکه بر گردد بمنزل خود
پس من بوي اذن دادم ودر روایة دیگر پس مرخص است بر گردد ودر روایة
دیگر جمعه را نخواند بر گردد برود ظهر بخواند منفرداً یا جماعة وتقریب دلالة این
احادیث بر شرطیة حضور والي در نماز جمعه واینکه اقامه نماز جمعه از شؤن والي
است واز لوازم سیاسة شرعیة است وامام جمعه بودن منصب است این است که
امام فرمود من اذن دادم چون مردم از اماکن بعیده آمدند از اطراف از دو فرسخي
بلکه زیاده واز دحام است واتیان هر دو نماز بطول انجامد فرمود من اذن دادم که
ترك نمائید جمعه را وبروید بمحل خود وظهر بخوانید در این صورت سؤال داریم
که والي حقیقي مبسوط الید معصوم حاضر شده برای اقامه جمعه وتمام شرائط
موجود ومردم هم سعي نمودند براي خواندن وی اذن وي بترك یعني چه با انکه
واجب عیني تعیني است یعني چه مردم ترك نمایند فریضه لازمه را پس چرا در
ظهرین این اذن معدوم است پس چرا در مغربین اذن نمي دهد پس چرا در فجر اذن

نمي دهد وبوی چه مربوط است كه اذن بدهـد در ترك فريضه واذن وی در ترك
يعني چه پس از حصول شرائط پس نيست الا اينـكه اقامه اين نماز از شؤون والی
وحق والي است واز برای وی باشد اين قسمت از تصرف ولولا اينـكه از شؤون
والي باشد وحق وی باشد اصلا وابداً اذن وي در ترك معنی ندارد پس وقتيـكه
ثابت شد كه شرط است حضور والي وامام جمعه شدن منصب است پس فرقي بين حضور
وغيبة نيست چونـكه معلوم شد از اذن واجازه وی در ترك بر اينـكه اين اقامه
نمازجمعه از حقوق لازمه والي است وتعجب دارم از بعض اساتيد كه از اين قسمت
ازاخبار گمان كرده كه درزمان حضور هم واجب تخييري است چنانچه درمقاله نقل
اقوال بيان كرديم زيرا اگر واجب تخييری باشد كه محتاج باذن در ترك نيست واذن
در مراجعة نيست از اول اصلا سعي واجب نباشد عيناً وحاضرنه شود واگرحاضر
هم شد ابداً نمي خواند وبر ميگردد بدون اذن والي پس نفس اذن دادن نص است
كه اين اقامه از حقوق والي است هركه راميل دارد اقامه نمايند وبخواند وهركه را
ميل ندارد ولو بلحاظ مصلحة رعية اجازه دهد در ترك علاوه فرمود عيد است
بنحويـكه اضحی يا فطر عيد است پس باحقيقة حمل عيد براي جمعه نموده مثل
اخرين وی ويا تنزيل است وعلى التقديرين معنی ندارد مگر شرطية حضور والي واين
معنی واضح است الى النهايه (حديث سي وششم) صحيحه زراره قال حثنا
ابو عبدالله « ع » على صلوة الجمعه حتى ظننت انه يريد ان نأتيه فقلت نغدوا اليك
فقال « ع » لا انما عنيت عندكم انتهي (ترجمه) گفت زراره كه ترغيب وتحريص
نمود مارا حضرت جعفر صادق « ع » برخواندن واقامه نماز جمعه حتی گمان كردم
كه ايشان بناء گذاشته كه حاضر بشويم باوي اقامه جمعه نمائيم پس گفتيم بوی كه
فردا حاضر شوم نزد شما اقامه ميفرمائيد پس امام فرمود كه نه حاضر نه شويد قصد
كردم نزد خودتان بخوانيد « وتقريب دلالة بر وجوب نماز واضح است چه ان
كه بتحريص وترغيب امر باقامه وخواندن نموده پس لاجرم بايد زراره را نايب
يا اذن داده باشد وظاهر امر وجوب تعيني است وجماعتي پس از فراغ دلالة وي
بر وجوب ولـكن چون معارض دارد باخبار وادلهداله بر وجوب ظهر تعييناً رفع يد

ازظاهر هر كدام رفع يد نمودند وحمل بر تخيير نمودند وجماعتي بلحاظ امر عقيب
خطر ياصرف ترغيب وتحريص حمل بر استحباب نمودند وجماعتي استفاده حرمة
نمودند بزعم دلالة وي بر شرطية حضور والي الغرض اين حديث معركه اراء
واقـع شده هر فرقتي براي مسلك خود استدلال بوی كرده من جمله محدثين
« قـده » كه فرمود دلالة بر وجوب عيني دارد بنحوی كه بيان نمودم
وتو خبيری بفساد اين توهمـات چه اين حـديث بخوبی دلالة دارد
فضلا ازظهور بر اينـكه حضور والي شرط است در نماز جمعه وبدون
حضور يا اجازه وی اقامه نماز جمعه بوجه من الوجوه واجب نيست نه تعيناً ونه
تخييراً واينكه امام جمعه شدن مثل قضاوة وجهاد واقامه حدود از مناصب والي
است واين مدعي واضح شده بعد از طي يك مقدمهئي كه لازم است قبلا تحرير
نمائيم وان مقدمه اين است كه زراره راوي اين حديث از اعاظم علماء است واز
اكابر تلامذة صادقين است بلكه كاظم « ع » واز اعلام صحابها مي شمارند وبيان
اين مدعي ان است كه رواة كلية احاديث ماها معاشر امامية بناء بر احصائيـة اهل
رجال مثل ما مقاني (قده) شانزده هزار وسيصد هفت نفر است وبين همـه اينها
موثقين انها از حيث اعتماد ووثوق چه صحيح وجه ثقة وجه موثق وجه حسن نيز
بر حسب احصائية ايشان سيصد وسي ونه نفر است وبين اينها برحسب دعوی اجماع
كشي (قده) در دو مورد از كتاب خود هيجده نفر اجماع بر تصحيح قول انها
واقع شده وبين اين هيجده نفر اصحاب اجماع شش نفر را ممتاز اول وطبقه اول
قرار دادند وبين اين شش نفر اول انها را زراره فرمودند چنانچه بعض اعيان در
منظومه خود فرموده) قد اجمع الـكل على تصحيح مايصح عن جماعة فليعلما فهم
اولي النجابة ورفعة اربعة وخمسة وتسعه فالستة الاولى من الامجاد اربعة منهم من
الاوتاد زرارة كذا بريد قد اتى ثم محمد وليث ياقتى الخ) پس وثوق وديانتي ابن مرد
ممتاز بوده بين شانزده هزار وسيصد وهفت نفر از اهل رجال رواة احاديث معصوم
ودر علمية نيز مثل وثوق وديانة نيز بي نظير بوده نزد ائمه وشيعيان وعلماء اما امتياز
وي در بي نظيري نزد علماء تو ميبيني كه علماء بامضره وي معامله مسند نمايند

معللا بر اینکه زراره اجل شأناً بوده که از غیر امام چیزی بپرسد چنانچه محقق
خراساني در باب استصحاب فرمود ونیز درباب حجیة خبر دارد در ذیل آیه سؤال
ونیز سیر در اخبار وارده عدیده من جمله در اخبار استصحاب که امام
بوي میفرماید که سزاوار نیست از برای تو که نقض یقین بشك نمائي واین حرف
بکسي گویند که بر خلاف مقام علمي خود سؤالي نماید وحال مسئله استصحاب از
غوامض مسائل علمیة است ودر وي شصت وچند قول است بر حسب نقل سید
سناد سید شفیع بروجردي (قده) در کتاب خودش مع ذلك امام بوی فرماید
بر خلاف مقام حرکة میکني ونیز تو میبني موارد عدیده در اخبار که با امام مباحثه
علمي نماید ونیز شواهد وي اخبار کثیره که در حق وي از تجلیلات صادر شده که
در حق احدي صادر نه شده او از اعلام دین است او قائم بقسط است او از امناء
خداوند است بر حلال خدا وحرام خدا او از مجذوبین خداوند است او اگر نبود
مندرس مي شد آثار نبوة ومنقطع مي شد آثار نبوة واو از حفاظ دین است واگر
او نبود شیعه نبود واو خزینه علم باقر (ع) است واو امین امام محمد باقر بوده بر
حلال وحرام خدا وباو واضح شد و برداشته شدهر بدعتي وباو باطل شدماریق کمراهان
ومبطلین دین وباو رجوع نمودند اهل غلو واو مناظره میکرد با کفره وفجره واو
معتمد علیه صادق (ع) بوده در فقه واو افقه شش نفر بودهٔ واو هرچه نقل فرمود
صادق (ع) تصدیق میفرمود واو بوده که صادق (ع) میفرمود از برای من
جایز نیست رد وي واو داراي صولة بوده بین صحابها مثل صولة معلم میان بچه
مکتبیها واو معین شده بود برای مراجعه بوي ونبود مثل وي اصدع بحق
واو بوده که اگر حکمی نمودي صحابها متزلزل مي شدند پس بعد از این مقام علم
وعملي ممتاز مخصوص اسرار امام صادق (ع) بایشان که نماز جمعه بخوان بنحو قضیه
مانعة الخلق از چند جهة متصور است اول انکه اصلا زراره نمي دانسته که در
شریعة احمدیة نماز جمعه واجب است چنانچه لازمه تحریص که بیان فضایل ومناقب
نماز جمعه است چنین ظهور دارد این احتمال که در حق وي محال است عادة زیرا
نسوان وبچها در بوادي وقله کوهها بدانند که نماز جمعه وجوب وي از ضروریات

دین اسلام است وزراره این را نداند که امام تحریص نماید مضافاً باینکه تعلیم حکمي
از احکام که اصرار نمي خواهد مگر بقیة احکام را بزراره با دراز تحمیل میکرد
(دوم) انکه مي دانسة واجب است بلکه ضروري است واصلا وابداً مشروط
بحضور احدي واذن احدي نیست مثل بقیة فرائض ولي عمل نمي کرده وامام (ع)
ایشان را نهي از منکر فرمود اکیداً چنانچه نیز لازمه تحریص است ابهم که محال
است عادة (سوم) اینکه مي دانسته که واجب است بلکه از ضروریات است
ولي شرط اقامه حضور والي معصوم است یا نمایندوي ودر عصر خودش مصداقي
نمي دید الا صادق « ع » ومیدانست که او در جمعات حاضر نمي شود برای اقامه
واذن هم بکسي نداده پس لاجرم واجب مشروط چه شرط وجوب وچه شرط واجب
ینتفی بانتفاء شرط وی از این جهة ترك کرده بوده لذا از اصرار امام بر تحریض متحیر
ماند که مقصود امام چي است تا انکه گمان کرد شاید امام مأمور بقیام شده
وخیال دعوی ولایة علني دارد پس عرض کرد که پس بناء علیه فردا حاضر شویم
خدمة شما اقامه میفرمائید جمعه را وامام فرمود خیر نیائید نزد من علاوه بر تقریر
امام اعتقاد ایشان را والا مگر انها بقیه نماز را باوی مي خواندند وچرا نفرمود
که شما مگر بقیه نماز تان بامن میخوانید پس این مناظره بخوبي دلالة دارد بر
اشتراط حضور والي واینکه امام ورعیة تارك جمعه بودند از جهة فقد شرط پس شهد
الله این حدیث نص در اشتراط حضور والي است وجاي انکار نیست وهر که انکار
نماید بزبان است در حالتیکه قلب وي مطمئن بایمان است پس در این صورت قول
امام (ع) که قصد کردم نزد خودتان جمله خبریة است ومعناي خبري نیز از وي
اراده شده ومعنای وي در این هنگام نیست الا انکه امام فرمود خواستم
نزد خودتان واراده کردم نزد خودتان پس باید ملاحظه نمود که انچه را خواسته
بود چي است وانچه را که اراده کرده بوده چي است مقصود ومراد چي است
ومفعول کلمه خواستم چي است والا نفس عنیت عندکم بوجه من الوجوه دلالة
بر وجوب اقامة نماز جمعه یا استحباب وی باوالي از جور وعدل ویا بي والي منفرداً
یا مجتمعاً بلکه بر غیر نماز هم دلالة ندارد نه بنحو مطابقه ونه تضمن ونه التزام فضلا

از دعوى نيابة ويا اذن چون مفعول وي مذكور نه شد وان نيست الا كلام سابق وي فكأنه فرمود باشد عنية عندكم واين بديهى است پس تمسك باين كلمه وباين لفظ كه بسيار بي اساس است وحرفي است غير مطابق باقانون وقواعد عربية پس لاجرم بايد دست از اين كلمه برداشت وبر گرديم عقب مفعول خواستيم زيرا هيئه فعل ماضي وضع شده از براى نسبة واقعه ونسبة صادره منقضية پس در اين شكى نيست وكلام سابق وي نبوده مگر اين لفظ كه حثنا على صلوة الجمعه يعني تحريص وترغيب نمود امام (ع) مرا بر نماز جمعه پس لاجرم بايد بحث در مدلول اين لفظ واقع شود كه مراد از وى چي است وتو خبيري كه اين لفظ ابداً دلالة بر اينك امام (ع زراره را نايب كرد در اقامه نماز جمعه يا اذن بوي داد نيست بوجه من الوجوه والا زراره متحير نمي ماند والا عرض نمى كرد كه فردا بناء عليه حاضر شويم بخوانيم مگر زراره ادمى عرب اهل لسان تلميذ ابي جعفر (ع) بوده تا رحله فرمودند بعد تلمذ ابي عبد الله را اختيار نمود مدت زمان عالم نحرير فقيه زبان بدران خودرا نمي فهميد كه امام وى را نايب كند يا اذن دهد اورا بخصوص يا بعموم واو متحير بماند ونه فهمد بلكه عكس بفهمد بگويد پس فردا كه جمعه باشد خدمت شما برسيم وايشان هم بفرمايند خير تشريف نياريد پس دعوى اذن يا نيابة مدعى از كجاي عبارة استفاده مي كند بالله العظيم مورد حيرت است كه خود عالم نحرير اهل لسان استفاده نكرد بلكه عكس استفاده نمود وماها مردم عجم يا غير عجم بعد از زياده بر هزار وسيصد سال پيدا شديم استفاده اذن ونيابة كنيم از براى زراره تا بعد از ان تعدى كنيم براى خودمان پس اين دعوى كه غير محكم وخلاف صنعة علمي وخلاف قواعد عربي وقواعد عرفي است پس معناى عبارة نيست الا انكه امام ترغيب وتحريص نمود زراره را بر خواندن نماز جمعه والله نمي دانم فهمها چه شده وادراكات كجا رفته اين دعوى عجيب وغريب چي است چه انكه اغماض نموده از عدم دلالة عبارة بر مدعى واغماض نموده از دلالة صريحة عبارة بر خلاف مدعى چگونه صادق (ع) فرمود برويد در مدينه كه بعد وى نيم فرسخ نيست نماز جمعه اقامه نمائيد شما شيعيان وحال انكه سنيها

هم اقامه مي نمودند پس در مسجد نبي «ص» دو نماز جمعه اقامه شود يكى سنيها يكي شيعها پس اين دعوى از شما بادعوى اينكه پنج مرتبه يا هفت مرتبه خليفه عصر صادق «ع» احضار نمود براي كشتن وانچه ناسزاء بوده بوي گفت وانچه نالايق بجناب ايشان بوده بعمل اورد يعني چه وامر نمود كه در خانه وى بسته شود يعني چه وامر نمود ديارى از وي چيز نرسد والا مجازات شود يعني چه پس اين تهافت وتناقض دعاوى يعنى چه پس اولا عبارة دلالة ندارد بر اذن وبانيابة نمي توان گفت اهل لسان نحرير استفاده نكرد ونه فهميد وماها دانستيم وثانياً دلالة دارد بر عدم اذن وعدم نيابة والا نمي گفت فردا بيائيم باشما بخوانيم وثالثاً امام نمي فرمود كه نيائيد ورابعاً با ان اوضاع وفشار امام در ايادي ظلمه وگرفتاري شيعها خصوص مثل زراره كه چون معروف بود حال وى حال خود صادق بود در نزد اعداء حكم نايب منابى را داشت حركات وى را حركات صادق (ع) مي دانستند پس اين دعاوى كه غير انكه بر حيرت افزوده نمايد ابداء احتمال ديگرى نمي كند چنانچه شيخ كبير (قده) همين بيان حقير را فرموده پس نيست معناي عبارة الا انكه امام ترغيب وتحريص نمود وي را بر خواندن نماز جمعه بواسطه انكه والي در بلد بوده از جور وزراره وامثال وى با انكه ولاة اقامه نموده بودند نمي خواندند چون فتوري در سلطة اموي حاصل شد وانقلاب دولتي پيش آمد صحابها قدري تقية ترك كرده بودند وگمان ميكردند كه بني عباس با اين خانواده ستيزه نمي كنند اين بوده كه تقية را ترك كرده بودند وشاهد وي هم اين بوده كه چه را در سابق امام بايشها امر نمي كرد پس نبوده الا باحاظ انكه بجماعة عامة سابق حاضر مي شدند وبعد از فتور تقية حاضر نمي شدند وتارك جمعه شدند ونيز شاهد وى انكه گفت با امام كه بيائيم باشما بخوانيم والا اگر امام را در فشار ظلمه ميديد كه محال بوده بگويد بيائيم پس از اين سؤال وجواب مستفاد مي شود كه قدري سوط تقية از بين رفته بوده بزعم وى اين بوده كه زراره گمان كرد كه نماز با اين ظلمه بدون تقيه كه باطل است وحضور والي هم كه شرط است بدون وي نتوانند بخوانند پس گمان كرد كه شايد اراده قيام ادارند گفت پس بيائيم

فردا باشما بخوانیم وامام فرمود که چنین نیست نیائید کار ما مثل سابق است بلکه
اعظم شماها نمي دانید بروید بین خودتان مسلمانان نماز بخوانید چون امارئي اعظم
بر وجود نفاق باوالي از ترك حضور جماعة با ولاة فضلا از جماعة نماز جمعه نبود
در ان عصر شاهد وي نیز روایتي که در باب نماز جماعة از مولانا امیر المؤمنین (ع)
رسیده که فرمود چه شده اقوامي را که جماعة ما مسلمانان را ترك نمودند حاضر
مي‌شوند بجماعة ویا امر نمائیم که بیوت انهارا بسوزانند بروي ونیز شاهد این مدعی
ونیز دلیل براینکه حضور والي شرط است روایتیکه صدوق نقل فرمود که دوخطبه
نماز جمعه را هر دو قبلا خوانده شود از بدعتهای عثمان است چون مردم مفری
نداشتند مي بایست بجماعة نماز جمعه حاضر شوند چون بدون والي نمي شد ازاین
جهة حاضر مي شدند ونماز باوی مي خواندند بعد که منبر میرفت برای خطبه بلندمي
شدند ومیرفتند ومیگفتند که کلام تو قابل استماع نیست پس باحزب خود در این
باب مشاورة نمودند صلاح دیدند بر اینکه بعد از حضور مردم براي نماز قبلا
هردوخطبه را بخواند چونکه انها مجبورند شرعاً برای نماز بنشینند پس کیفکان
در ظهور نفاق باوالي امارئی بالاتر نبوده از ترك جماعة والي خصوصاً جماعة نماز
جمعه وصحابها چون فتوری در امر سلطنة دیده بودند ترك نموده بودند این
بوده که امام فرمود که مطلب چنین نیست مامثل سابق باشیم بلکه اعظم بروید
نزد خودتان مسلمانان نماز جمعه را بخوانید پس نه اذن است نه نیابة ونه مشروعیة
جمعه ونباید نیز مزید بیاني از براي بطلان دعوی اذن ونیابة چه ظهور ممکن است
غیر این معنی صادق (ع) میفرماید که نگشته مارا مگر شیعیان که بدستور
تقیة رفتار نمي کنند وفرمود که تقیة از دین من وپدران من است ومیفرماید که
شیعه نیست کسیکه ترك نماید تقیه را الی غیر ذلك که میفرماید موردیکه لازم نیست
تقیة تقیة کنید تاسجیة وعادة شود تا بگویند خداي رحمت کند جعفر را
چگونه اصحاب خودرا مؤدب نموده وتارك تقیه واقع در مهلکه است پس با
این نحو وسوط سیف وقلم بر مروي واصحابش مع ذلك امر نماید باصحاب خود
که رفض تقیة نمایند ولواء مخالفة برپا نمایند وقبای دولتي درتن خود نمایند حاشا

ثم حاشا کلا ثم کلا هر که چنین گمان کند فقط بزبان است وقلب وی مطمئن بایمان
است چنانچه شیخ کبیر (قده) بهمین بیان استدلال کرده از برای عدم وجوب
مطلق واثبات حرمة در متن ودر شرح پس نیست تحریص وترغیب مگر برای
خواندن جمعه باجماعة عامه زیرا معلوم مي شود از مکالمه راوي ومروي عنه که
حضور والي شرط بوده در نزد انها وشکی در وي نیست پس در این صورت سه
معنی از براي تحریص متصور است یا اقامه وي باوالي جائر واین حق است ومراد
همین است ویا اقامه با والي حق فرض ان بوده که قبول نکرد ویاخود شیعها اقامه
نمایند واین صورت یابي اذن وبدون نیابة عموماً ویاخصوصاً ویا باذن ونیابة اولی
که محال است زیرا دلالة حدیث بر شرطیة قابل انکار نیست ولذا متمسکین باین
حدیث هم انکار ندارند مدعی اذن واجازه باشند ودومي محال است زیرا نمي
توان گفت مثل زراره ادبي اهل لسان عالم نحریر فقیه جامع زبان پدران خودرا
نمی فهمید واستفاده اذن یا نیابة نکرد از کلام امام خود ولذا هم عرض نمود که
فردا پس بیائیم باشما بخوانیم وماها مردمان عجم یاعرب بعد از هزار وسیصد سال
تقریباً پیدا شدیم وبراي زراره اذن یانیابة درست کردیم وبعد از انکه پایه وي
را بر قرار کردیم تعدی کنیم برای خودمان درست نمائیم قسم بجان خودم که
دعواي عجیب است حاشا ثم حاشا پس لاجرم حدیث را محلي نیست عقلا الا همان که
بروید باولاة عامه بخوانید ونزد من نیائید وبراي من وخودتان دوخه درست
نکنید والقاء در مهلکه نکنید والا اگر نه مراد این باشد پس چرا صادق (ع)
خود قبول نکرد وچرا خود اقامه نکرد پس چگونه فریضه لازمه مهمه شرائط
وی موجود ترك نمود چه انکه اگر تقیه باقي بوده مثل زمان سابق که اقامه بر
همه حرام بوده واگر تقیه از بین رفته بوده که نیز برهمه واجب عیني پس چه شد
که بر خودش واجب نه شد واما بر دیگران واجب شد وحال انکه در نزد عامه
وخاصه حال زراره وامثال وي مثل حال خودشان بوده که تمام حرکات وی را
حرکات او مي دانستند پس ترك ایشان اصلا معنی ندارد واین واضح است قسم
بجان خودت پس حدیث بخوبي دلالة دارد بر شرطیة والي واستحباب حضور

بجماعة عامه یا وجوب وی چون انها بزعم کسر شوکة تقیة وکمال اتحاد بنی عباس با بني علي (ع) تارك شده بودند پس امام انهارا ردع از این اعتقاد فاسد نمود والسلام وحاصل کلام انکه احتمال اینك امام (ع زراره را نایب قرار داد ویا بوی اذن داد چون اذن در تصرف غیر نیابة است چنانچه واضح است بسیار بي مغز است زیرا که اولا در متن حدیث لفظي که دلالة کند بر اذن واجازه ونیابة در بین نیست وثانیا این معنی را چرا خود زراره که اهل لسان بوده وعمري در خدمت باقرین تلمذ کرده بوده استفاده نکرد از عالمیة ومقام شامخ علمی وعملي وي اغماض کردیم چرا زبان بدران خودرا بلد نبوده تا انکه نظر بمسامیة شرطیة ملجأ شد وعرض کرد که پس فردا بیائیم با شما بخوانیم وثالثاً امام چطور میتوانسته که اذن بدهد یا نایب کند وحال انکه اشاره کردم که تقیه در زمان بني عباس اشد از زمان امویه شد ولذا پنج مرتبه یا هفت مرتبه طلب نمود خلیفه عصر برای کشتن وی وانچه هتك بوده بجای اورده ولذا امر نمود که در خانه وی بسته شود ولذا امر نمود که احدي چیز از وی نپرسد اوهم نگوید وامثال این معاني وتو خبیری که بنی امیة چنین معامله با حضرات نکردند ورابعاً اگر تقیة باقي بوده برهمه حرام واگر رفته بوده برهمه واجب تشکیك رای چه بوده وخامساً سلمنا با زراره چنین معامله کرد اذن داد یاوي را نایب کرد بدیگر ان چه مربوط است زراره که مرحوم شد اذن ونیابة از بین رفت ومنقطع شد زیرا از قبیل بیان حکم الله نیست برای مکلفین که تا گفته شود اختصاص باحدی ندارد وسادساً برحلة صادق اذن ونیابة منقطع شد ونیابة هم بفوت نایب منقطع شد وحقوق والي بوالي بعد منتقل است فا کان لرسول الله فهو للامام بعد رسول الله نظیر انقراض طبقات موقوف علیهم در وقف خاص وقیاس بباب تصرفات متولي اوقاف خاصه غلط است چه انکه باب وي باب امانة وجعاله است بر فرض جواز تسلیم تصرفات وي زمان متولی لاحق را خصوصاً اگر متولی لاحق ملاحظه نماید فساد تصرف وی را باب ولایة ومناصب نظیر حق الجنابة که هر جا رفته باشد جاني حق الجنابة از عقب وي برود پس هر که والي شد حقوق ولایة برود واز اینجا نیز ظاهر شد بطلان قیاس بباب

اوصیاء طولي ویاقیم طولي که غیر امانة داري بنحویکه صلاح بداند نیست واین غیر منصب است چنانچه گفتیم واز اینجا نیز ظاهر شد قیاس وي بباب حق الخیار که منتقل بوارث شود چه انکه در انجا وارث مالك حق است مثل سایر اموال وي بوارث منتقل شود وشاهد وي قدرة بر اسقاط وعدم اسقاط است ووالي نتواند این حقوق را اسقاط نماید بلکه مولی علیهم نیز بعد از قبول نتواند استعفاء بدهد بدون رضایة والي ونباید که تنظیر بباب حق ولي میت نیز غلط است پس از قبیل بیان احکام نیست که بیان هر معصومي کافي باشي بلکه حقي است غیر قابل از برای نقل وانتقال مادامي که موضوع وي موجود است حق باقی است وبمردن منتقل شود بوالي بعد واو مالك ومتصرف است باید او اذن دهد ویا نایب کند مگر ندیدي حضرت امیر علیه السلام وحسنین (ع) اسقاط نمودند سهم امام را از رعیة خود واز شیعیان وأئمه بعد وي مطالبه نمودند مگر ندیدي کاظم (ع) اسقاط نمود سهم امام را غیر سال اول وأئمه بعد مطالبه نمودند حتی حضرت ولي عصر عجل الله فرجه وتعالی که فرمود هر که یك دینار از مال ما بخورد اکل في بطنه ناراً مگر نفرمودند در مستفیضه که ما کان لرسول الله فهو للامام بعد رسول الله مگر ندیدی که ابو الحسن ثالث فرمود در مالي که برای ابي جعفر ثاني ارسال شده بود بر اینکه اما ما کان من جهة الولایة فهو لي پس چون الیوم سلطان عصر وقیم زمان وصاحب دار امام زمان است (ع) پس باید مدعی وجوب اثبات اذن ونیابة از ناحیة ایشان نماید بنحوی از انحاء اذن ولا غیر ودر این باب چیزی نرسیده وبر فرض مدعی اعم است چنانچه خاهي شناخت پس این روایة بوجه من الوجوه دلالة بر وجوب ندارد مطلقاً بعد از مسلمیة دلالة وی بر اشتراط پس قسم بجان خودم که بدیهي است محتاج باطاله در کلام نیست واما احتمال انکه بي حضور واجازه مستحب باشد یا از جهة لفظ تحریص وترغیب چنانچه در ابواب فقه شایع است که مراد استحباب است ویا از جهة امر عقیب خطر که غیر رجحان في الجمله چیز دیگری نرساند ویا از جهة قرینه منفصله ولو بمثل لفظ امیر وخلیفه وامثال ان خصوص بمثل صحیحه ابن ابي عمیر از صادق (ع) که فرمود

من دوست دارم كه مردى از دنياء نرود مگر انكه مدت عمر خود يك مرتبه نماز جمعه بخواند ودر مدت عمر خود يك مرتبه صيغة نمايد زني را الى غير ذلك ازجهة وعلل استحباب كه انشاء الله در أتيه بوى اشاره نمايم پس اين معنى بر فرض تماميه لا باس به خصوصاً بضميمة تسامح در ادله سنن ولكن براى خصم مفيد نيست حتى بناء بر قول اجزاء مستحب از واجب چنانچه عام اين مراحل بيايد انشاء الله وتمام مراحل مزبوره واضح است الى النهاية والله العالم

٣٧ (حديث سي وهفتم) از زراره از عبد الملك از ابي جعفر (ع) انه قال قال (ع) مثلك يهلك ولم يصل فريضة فرضها الله قال قلت كيف اصنع قال صلوا جماعة صلوة الجمعه انتهى گفت زراره كه بيان كرداز براي من عبد الملك كه امام محمد باقر (ع) بوي فرمودند اى عبد الملك مثل تو ادمي هلاك ميكند خودرا ونمي خواند نماز واجبي را كه خداوند جل وعلى ان را واجب فرموده پس عرض نمود عبد الملك بامام كه پس من چكنم در خصوص اين نماز پس امام بايشان فرمود كه بخوانيد در جماعة نماز جمعه را واين رواية هم مثل رواية قبل اختلاف انظار در وي شد است از قائل بحرمة وقائل باستحباب وقائل بوجوب تخييرى وقائل بوجوب تعيني ودلالة وي بر وجوب از رواية سابق از زرارة از جعفر صادق (ع) اصرح است زيرا مرو بسراست امر فرمود بخواندن نماز جمعه باجماعة وشكى نيست كه ظاهر امر وجوب است واقتضاي تعينية را هم دارد اگر معارضي پيدا نكرد ولكن تو خبيري بفساد استدلال واين رواية ظاهر است در اشتراط حضور والي وبدون اجازه وي واجب نخواهد شد اصلا وابداً وتقريب دلالة وي اگرچه بعين حديث سابق است ولكن توضيحا نيز في الجملة تعرض نمايم وجه دلالة اين است كه عبد الملك كه مثل زراره آدمي از وي نقل حديث ميكند واز صحابه صادقين (ع) بوده ومرد بدوي نبوده بايد (اولا) پرسيد كه اين يگانه مرد چرا بقية نمازهارا ترك نكرده وميخواند واما اين نماز جمعه را نمي خواند (وثانياً) قبل از اينكه امام بوى بگويد نماز جمعه را بالجماعة بخوانيد لفظي كه دلالة برنماز جمعه باشد نبوده در بين ولي معلوم مي شود كه ترك نماز جمعه از نوع بزرگان

صحابه شده بوده ولذا عبد الملك فهميد كه مراد امام ترك نماز جمعه است والا از كجا استفاده نماز جمعه رانموده پس معلوم است كه ترك جمعه شايع بوده دراين صورت كه ترك بين نوع شايع بود سؤال متوجه كه چرا بقية فرايض ترك نكرده بودند واين نماز جمعه ترك كرده مگر اين جماعة باب علم بر انها مسدود بوده سلمنا مسدود بوده ضروريات دين كه از امثال اينها معنى ندارد ترك وي با ان مقام علمي وعملي كه در زراره واضراب وي ثابت است پس براي چه ترك كرده بودند (وثالثا) چه جوابي است كه عبد الملك بامام مي دهد كه باانكه جواب نص است در اينكه تارك بوده ميگويد چه كنم مگر اگر كسي نمازنمى خواند بوي بگوئي نماز واجب خدارا بخوان بايد بگويد چه كنم يا بايد بگويد چشم توبه كردم مي خوانم غلط كردم ميخوانم كيف كان زراره وعبد الملك ومحمد بن مسلم وامثال واضراب اينها عيون شيعه بودند واجله عصر خود بودند واعاظم تلاميذ صادقين بودند واز معاريف شيعه بودند حتى در نزد عامه نه فقط خاصه پس چرا ترك كرده بودند پس نبوده اين ترك مگر انكه اينها گمان كرده بودند كه از سوط وسيف اعداء فارغ شدند لذا بجماعة عامه ديگر حاضر نمى شدند خصوصا رواية عبد الملك كه از ابي جعفر است اخر زمان اموية بوده كه حجاز را ابن زبير اشوب كرده بوده وعراق را اتباع مختار وايران را ابو مسلم وهكذا گرفتاري بني امية مانع بوده از تعاقب شيعه وبنى هاشم بلكه في الجمله هم تملق ميكرد حكومة محل چنانچه شأن هر دولة ضعيف است اين است كه اين اكابر ترك كرده بودند نماز جمعه را چون ديگر مورد تقية نمي ديدند وچون اعتقاد راوي ومروي عنه بشهاده رواية اين بوده كه حضور والي يا اذن وي شرط است در اين نماز پس والي جائر كه تقية بزعم انها از بين رفته مجزي نيست والي معصوم كه حاضر نمي شود ونايب هم معين نكرده پس لاجرم شرط مفقود است بايد مشروط منتفي شود اين بوده كه عبد الملك بي چاره بامام عرض كرد چكنم وامام (ع) چون اين معني را از صحابها احراز نمود ديد اينها اسباب دوخته واسباب بلا فراهم مي اورند براي خودشان وامامشان وبقية شيعه وترك جماعة سابق گفتم كه كاشف عام است

از معارضه با والي وحال زمان شدة تقیه هم بوده فرمود بانها که شماها خطاء میروید وشماها خود را هلاك میکند دراین نخواندن نماز جمعه با والي رسمي بروید با جماعة مسلمانان بخوانید مراد از این هلاکة هلاکة ترك تقیة است چنانچه در روایة احتجاج بیان میفرماید که تقیة را ترك نکنید تا در هلاکة واقع شوید وشما حمل تقیه را جاي اورید بهتر است از اینکه هلاك شوید ومنقطع شوید واین صحابها بواسطه فتور در امر سلطنتي تقیة را غالبا ترك کرده بودند یا اصلا حاضر نمي شدند یا غالبا حاضرنمي شدند امام فرمود شماها عین شیعه واعاظم شیعه ومعروفین وي باشید چرا ترك نمائید نماز جمعه را با ولاة جور تا موجب هلاکة شما شود وحال انکه واجب کردیم بر شما تقیة را مثل شماني نباید از فلسفه تقیة غافل شود این بوده که عبد الملك متحیر ماند که چه کند حضور والی معصوم یا نماینده وي شرط است وخود که حاضر نمي شود ونایب هم معین نکرده وتقیة هم فعلا مورد ندارد با این انقلابات عرض کرد پس چکنم وامام (ع) فرمود که مطلب این نحو نیست سوط تقیة کما کان است بروید با جماعة مسلمانان بخوانید سبحان الله امام مي گوید در ترك تقیه هلاکة است امام مي فرماید که نیست شیعه هر که تقیة ترك نماید امام فریاد مي زند که ماها را نکشته مکر شیعیان ماها که ترك تقیه نمودند امام امر فرموده در مورد غیر تقیة تقیة کنید تاعادت نمائید در مورد وي تا بگویند خدا رحمت کند جعفر را که اصحاب خود را چنین مؤدب نمود امام فرموده تقیة دین من وپدران من است امام با اتباع واصحاب خود پاي منبر زنادقه جلوس نمایند یومیة چند مرتبه وامام را هفت مرتبه یا پنج مرتبه خلیفه طلبیده وهرچه نا سزاه بوده بوي گفته وخواسته که وي را شهیدنماید مع ذلك میگویند تقیه نبوده نمي دانم ازتقیة چه اراده کرده پس نباید برسید که خود چرا نمي خواند پس اگر تقیه نبوده بر او هم واجب عیني بوده پس با چنان مصیبة بعد امر نماید باصحاب خود که شما لواي مخالفة برپا نمائید امام پاي منبر چندین مرتبه سب وشتم خود واولیاء خداوند را استماع نماید بعد امر باصحاب که لواي مخالفة بر پا کنید وقباي سلطنتي را در ربائید

حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا پس نیست مراد مگر خواندن با عامه ولا غیر چنانچه روایة دارد گفت حضرمي با مام محمدباقر (ع) که شما روزجمعه چه میکني براي نماز جمعه گفت امام که تو چه میکني گفت من عازم در منزل ظهر میخوانم بعد بروم مسجد بانها اقتداء میکنم گفت امام من هم چنین میکنم چنانچه درفهرست اتیه بیایدپس شکی نیست که مراد نماز با عامه است ولذا همداني (قده) فرمود اصلا دلالة ندارد وشیخ کبیر (قده) فرمود دلالة عکس است وبسیار متین فرمود علاوه ولفظ جمعه هم در روایة جزء حدیث نیست عبارة وسائل است اگر چه اگر باشد هم ضرري ندارد پس دراین صورت بانصیة حدیث براشتراط حضور والي چه دلالة دارد بر وجوب وچه دلالة دارد بر نماز جمعه وچه دلالة دارد بر اذن وچه دلالة دارد بر نیابة (ورابعاً) بفرمائید دلالة براذن یا نیابة براي عبد الملك بوده بشماها چه مربوط است چه انکه صدوراذن براي وي ویانیابة از قبیل بیان حکم الله نیست که عموم مردم شریك باشند بلکه مختص بنایب ومأذون است وقتیکه مرد تمام شد اذن ونیابة بلکه اگر هم بفرض محالي باقي باشد چنانچه درنیابة ولومنوب عنه بمیرد نه نایب باقي ماند علي قول لکن شکی نیست که برحلة ابي جعفر (ع) ومردن عبد الملك قطعا اذن ونیابة خاتمه یابد ومنصب امام جمعه بوالي بعد منتقل شود ولذا میگویم که اذن واجازه ولاة بعد هم بفرض محال اگر باشد فایده ندارد بلکه ماها باید مدلل کنیم اثبات اذن یا نیابة را الیوم از امام زمان خودمان حجة ابن الحسن عجل الله فرجه وچون نداریم جایز نیست وبرفرض ثبوت دلیل اخص از مدعی باشد (وخامسا) امري است عقیب نهي غیر رجحان چیز دیگر ندارد (سي وهشتم) حدیث مشهور در السنة مذکور در وسائل که قال رسول الله (ص) صلوا کما رئیموني اصلي یعني فرمود پیغمبر (ص) واجب است نماز بخوانید بنحویکه دیدید من خواندم وتقریب دلالة واضح است چونکه ثابت شد نزد ما بلکه عموم مسلمین براینکه این نماز بدون وي خواندم نمي شد پس برما نیزچنین واجب است وباید مزید بیاني از براي این حدیث درطی ذکر دلائل عقلیة انشاء الله تعالی (حدیث سي ونهم) عن الجعفریات عن جعفر بن محمد (ع)

انه قال العشرة اذا كان امير عليهم يقيم الحدود عليهم فقد وجب الجمعة والتشريق انتهى (ترجمه) فرمود ابو عبد الله عليه السلام بر اينكه اجتماعات مردم وقتي كه بوده باشد بر ان مردم حاكمي كه اقامه حدود نمايد بر ان مردم پس در ان وقت واجب است اقامه جمعه واقامه نماز عيدين وتقريب دلالة وي بر اشتراط نماز جمعه بوالي چنين استكه انساني مدني طبع است در زندگاني خود محتاج است بمعاشرة ومخالطة با ابناء نوع خود واين امر وجداني است ودر معاشرة ومخالطة لاجرم بايد قانوني باشد متكفل مصالح ومفاسد شخصية ونوعيه وصور مزاحمة هر كدام با هر كدام از دنيوية واخروية واين معاني على ما هو عليه احدي اطلاع پيدا نكند الا پيغمبر (ص) بالهام خداوند پس از اين طريق اثبات نبوة عامه با عصمه وي نمودند وچون مردم بديهي است وفطرى است كه بلحاظ حرص وجهل بان قانون وظلم انها بر همديگر تشاجر نمايند وتنازع كنند وتعدي نمايند پس بايد بين انها يك نفري باشد عالم بان قانون على ما هو عليه ومردمرا نگاه بدارد بر ان قانون تا نظام حاصل شود واز اين طريق فرمودند كه لازم است بعد از رحلة نبي (ص) يك نفري كه در علم وعصمة مثل نبي باشد بايد وجود داشته وبوي ولاية عامه با عصمة ثابت نمايند كه نبي براي حدوث نظام است وولي براي بقاء چنانچه تفصيل مسئله را متكلمين وحكماء اسلام در كتب خود مقرر فرمودند پس امام (ع) فرمود كه نظام عالم وقتي است كه مردم والي داشته باشند كه بر انها اقامه حدود نمايد اگر تخطي از قانون كردند وپس از وجود والي معصوم مقيم حدود واجب است بر ان والي كه اقامه نماز جمعه ونماز عيدين نمايد چنانچه مستفاد از كلمه فاء تفريع همين است چه انكه اذا فجائيه باشد يا ظرفيه يا شرطيه على الظاهر در معنى تفاوتي نكند بر حسب مقصود ولو بر حسب صنعة تفاوتي نمايد كيف كان ظاهراً شكي در دلالة حديث بر شرطية نيست (حديث چهلم) في البحار عن علي (ع) انه قال لا يصلح الحكم ولا الحدود ولا الجمعه الا بامام عدل انتهى (ترجمه) فرمود امير المؤمنين عليه السلام كه قابل نيست قضاوة نمودن واقامه حدود نمودن واقامه جمعه نمودن

مگر بامام عادل واين حديث بديهي است كه غير حديث دوم است از دعائم الاسلام وغير حديث هفدهم است از جعفريات سنداً ومتناً بلكه مضموناً وتقريب دلالة وي بر شرطية والي در اقامه نماز جمعه از جهاتي است اول حفظ سياق كه خود يك معناي است چنانچه در حديث رفع گفته شده پس حفظ سياق واتحاد وي اقتضاء دارد كه اقامه جمعه مثل اخوات وي مختص بوالي است دوم عطف بكلمه واو كه از براى اشتراك در حكم است چه در مثبتات وچه در منفيات سوم مفهوم حصر مستفاد از كلمه الا چهارم انكه اگر مراد والي نباشد در لفظ امام استعمال لفظ در اكثر از معني لازم ايد چه انكه نسبة بقضاوة وحدود والي اراده شده ونسبة بجمعه غير وي واين عقلا محال است پنجم انكه اصلا ظهور طرفي خود يك معناي چه انكه ظاهر چنين ميرساند كه همان اماميكه از مختصات وي است قضاوة وحدود همان اقامه جمعه نمايد وجمعه از مختصات وي است علاوه بر انكه غير مره گفتيم كه لفظ امام لقب شخصي است كلي وجزئي ندارد ودر مصباح هشتم مدلل نمودم بادله اربعه ونقل تواتر هم بر وي نموديم وديدي كلمات هم تمام تطابق داشت واز اين حديث ظاهر شد كه در بيان محاكه مجلسي (قده) در حديث امام عدل تقي اينكه ربي نيست كه مراد والي است باقطع نظر از صفة تقوى ومدار بر نكره ومعرفة نيست والله العالم الهادي (حديث چهل ويكم) از فقه الرضا عليه السلام از بحار انه قال وصلوة العيد فريضة واجبة مثل صلوة الجمعة الا على خمسة المريض والمرأة والمملوك والصبي والمسافر انتهى (ترجمه) فرمود امام رضا (ع) كه نماز عيد فريضه واجب است مثل فريضه واجبه نماز جمعه مگر بر پنج نفر ناخوش وزن وعبد وبچه ومسافر (وتقريب) دلالة وي بر اشتراط جمعه بوالي ان استكه امام (ع) تشبيه نمود وتنزيل كرد عيد فطر واضحى را بجمعه وتشبيه وتنزيل درست نمي شود الا بلحاظ اثار شرعيه منزل عليه ومشبه عليه تا انكه اثر شرعى وي را بمشبه ومنزل داده شود وداده نه شده بنماز عيد مگر اشتراط وي بحضور والي پس بايد جمعه مشروط بحضور والي باشد تا انكه از وي تعدي كنيم بعيد چنانچه از اين حديث وامثال

ان دعوی زیاده بر صد اجماع در کلمات شده بر اشتراك شرطیة والي در عیدین
مثل جمعه پس چه شده اقوامي را که در اصل شرطیة را رفع بد نمایند ودر فرع
ابقاء بدارند وان محال است عقلا چه انکه لغویة تنزیل وتشبیه لازم اید چنانچه
واضح است علاوه بر استحاله بقاء معلول بدون بقاء علة علاوه اصلا خود
استثناء از اشخاص مذکوره شاهد است که حال این نمازها مثل بقیة نمازها نیست
پس با ان اهتمام در امر نماز چه شد این اصناف محروم از فیض شدند پس چرا
در نمازها تماما مثل بقیه مردم شدند الا این نمازها ونیست الا انکه باید رجال
اهل حل وعقد حاضر شوند در خطبه امور سیاستي راجع بامر مملکتي صحبت
بدارند چنانچه بیابد تفصیل وي واین حدیث غیر حدیث یازدهم است چنانچه
واضح است والله الهادي (حدیث چهل ودوم) عن المحاسن عن العلاء بن الفضیل
عن ابي عبد الله علیه السلام قال لیس في السفر جمعه ولا اضحی ولا فطر انتهی
(ترجمه) از کتاب محاسن علاء بن فضیل نقل میکند که حضرت جعفر صادق
فرمودند که صحیح نیست براي مسافر اقامه نماز جمعه ونماز عید ونماز فطر
وتقریب دلالة ان است که غالباً یا دائما چون در سفر ولاة منصوب وامام جمعه
خاص نیست از این جهة نفی مشروعیة نمود والا اگر حال این نمازها مثل
بقیه نماز بوده واین امام جمعه همان امام جماعة باشد پس چرا در سفر
جماعة مشروع است اما جمعه مشروع نیست همان امام جماعة امام جمعه
شود پس تفصیل قاطع شرکة است پس از فراغ مشروعیة جماعة وحمل بر عدم عدد
جمعه حمل بر فرد نادر است علاوه منافي با اطلاق وي است ولو انکه عددهم
موجود باشد حمل بر جهل مسافرین بخطبه هم منافي با اطلاق وي است خصوصا
نکره در سیاق نفی وهم کدام مسلمان است که اقل خطبه که چند کلمه اذکار
رایج المعامله باشد بلد نباشد ثم عدم العلم باعث سقوط تکلیف نمي شود چنانچه
غیر مره گفتیم که مقدمه واجب است ومقدمه وجودیة است بر تمام رجال امة
واجب است یاد بگیرند مثل خود نماز وبقیة نماز واجزاء وشرائط انها خصوصا
صدر اول صبا اهل لسان که این احتمال در حق انها محال عادي است پس نیست

الا انکه اصلا امام جمعه منصب است ومال ولاة امر است والله الهادي
(حدیث چهل وسوم) عن ابي بکر حضرمي قال قلت لابي جعفر (ع) کیف
تصنع في یوم الجمعه قال (ع) کیف تصنع انت قلت اصلي في منزلي ثم اخرج
فاصلي معهم قال (ع) کذلك اصنع انا انتهی گفت ابو بکر که عرض نمودم خدمت
امام محمد باقر (ع) که شما چه کار میکنید با نماز جمعه در روز جمعه امام (ع)
فرمود بایشان که شما چه کار میکنید پس عرض کرد که من نماز ظهر را خودم
در خانه میخوانم بعد میروم مسجد با انها نماز جمعه میخوانم پس فرمود امام
علیه السلام که من هم همین کار میکنم (تقریب) دلالة بخوبي واضح است که
باید نماز جمعه با والي خواند واینکه از جهة فقد شرط شیعها تارك بودند حتی
الامکان هم بنماز عامة حاضر نمي شدند والا اگر حال وي حال بقیه نماز بوده
که خوفي وترمي نداشت هر کسي بهر شخصي اقتداء میکرد چه انکه عامة را
در غیر جمعه بناء بر این است واگر شرط نبود که خود شیعها اقامه میکردند
مثل جماعة بقیة نماز پس ترك نبوده مگر بلحاظ شرطیة وفقد وي جداً (حدیث
چهل وچهارم) از حمران بن اعین قال قلت لابي جعفر (ع) جعلت فداك انا نصلي
مع هؤلاء یوم الجمعه وهم یصلون في الوقت فکیف نصنع فقال صلوا معهم فخرج
حمران الی زراره فقال له قد امرنا ان نصلي معهم بصلوتهم فقال زراره هذا لا یکون
الا بتاویل فقال حمران قم حتی نسمع منه فدخلنا علیه فقال له زراره ان حمران
اخبرنا عنك انك امرتنا ان نصلي معهم فانکرت ذلك فقال لنا کان علي بن الحسین
یصلي معهم الرکعتین فاذا فرغوا قام فاضاف الیها رکعتین انتهی گفت حمران براي
امام محمد باقر (ع) که ما نماز میخوانیم با عامه در روز جمعه یعني نماز جمعه
وانها نماز را در وقت ظهر میخوانند پس چه کار کنیم پس فرمود امام (ع)
که نماز جمعه را با انها بخوانید پس حمران خارج شد ورفت خدمت زراره
ومسئله را بوي خبر داد که ماموریم با اینها نماز بخوانیم وزراره قبول نکرد
وفرمود این حکم را توجیهي باید باشد پس حمران بوي گفت پس بلند شوید بام
برویم نزد امام مقصود وي چه بوده پس زراره بامام عرض کرد که حمران از

ناحية شما خبر ميدهد كه بايد نماز جمعه را با عامه بخوانيم پس فرمود پدرم علي ابن الحسين مي رفته مسجد روز جمعه با انها نماز جمعه دو ركعة مي خوانده پس وقتيكه امام فارغ مي شد بلند مي شد دو ركعة ديگر ظهر را متصلا مي خواند « وتو اگر تامل نمائي » در اين حديث بخوبي خواهي دانست كه راوي ومروي عنه تارك جمعه بودند وچون در عصر اينها قدري فتور حاصل شده بوده گاه گاهي هم فرار از تقية مي كردند وبجماعة عامه حاضر نمي شدند واگر هم اتفاقا حاضر مي شدند بنحو توريه ظهر ميخواندند واين نبوده مگر براي انكه حضور والي شرط بوده والا وجهي از براي ترك نداشته پس جهة تركي نفس جماعة نبوده والا اينها كه بقية نماز را با جماعه مي خواندند چه با عامه چه بدون انها خودشان چه اقامه جماعة غير جمعه باكي نداشته پس ترك راهي نداشته مگر شرطية وعدم امكان تحصيل وي چنانچه واضح است « حديث چهل وپنجم » عن فضل ابن شاذان

۴۵

عن الرضا « ع » قال انما وجبت الجمعه على من يكون على فرسخين لا اكثر من ذلك لان ما يقصر فيه الصلوة بريدان ذاهبا او بريد ذاهبا وبريد جائيا والبريد اربع فراسخ فوجبت الجمعه على من هو نصف البريد الذي يجب فيه القصر وذالك اذ يجيء فرسخين ويذهب فرسخين فذلك اربع فراسخ ونصف طريق المسافر يعني فرمود حضرت امام رضا كه نماز جمعه واجب شده بر اشخاصيكه سر دوفرسخي باشند نه زياده بر دو فرسخ بلحاظ انكه مسافتيكه نماز قصر مي شود در ان دو بريد است ذهابا يا يك بريد ذهابا ويك بريد ايابا وبريد چهار فرسخ است پس واجب شد نماز جمعه بر اشخاصيكه انها بر نصف بريد ان چنانچه كه واجب است در وی قصر نماز واين معنى براي ان است كه دو فرسخ مي ايد ودو فرسخ مي رود واين تمام چهار فرسخ است وان نصف راه مسافر است « وتقريب » دلالة وي بر عدم وجوب مطلق ان است اشكالي ندارد براينكه تكليف ضرري وحرجي در اين شريعه سهله اسلاميه مرفوع است پس اگر از براي اين نماز وجود حضور والي مدخلية نداشته چه معني دارد كه مكلفين در هر هفته عمر يك روز خود را فداي يك دو ركعة نماز نمايد پس چرا بقية نمازها چنين نباشد

مگر در محل امام جماعة امكان ندارد پس چرا بقية نمازها در محل بتوان با جماعة بخوانند اما اين نماز بايد از محل خود حركة نمايند وحمل بر اينكه چون غالبا در اطراف شهر امام خطبه خوان نيست مخدوش است چه انكه اولا اسم شهر ويا دهاتي در رواية نيست بلكه ميگويد در محلي اگر اقامه جماعة جمعه شد بايد از دو فرسخي براي وي حاضر شوند چه شهر وچه ده وچه مفازه وچه دريا وقال كوهها (وثانيا) سلمنا چنان باشد در زمان صدور رواية خصوصا نسبة باهل اسلام سيما سهولة امر خطبه از تحميد وتسبيح وسورتي وامثال اينها كه بسيار سهلة است وهمه از عهده برايند (وثالثا) مثل بقية احكام وبقيه اجزاء وشرائط پس چون مقدمه وجودية است واجب است كه تعلم نمايند مثل سائر عبادات. معنى ندارد كه هر هفته مسافرت نمايند قسم بجان خودم دلالة حديث بر عدم وجوب اوضح است از اينكه اطاله در كلام نمائيم چنانچه شيخ كبير (قدس) وديگران بهمين حديث استدلال براي حرمة فرمودند وبيايد مزيد بياني انشاء الله در طي دليل عقلي « حديث چهل وششم » از كليني از ابي عبد الله عليه السلام

۴۶

قال قال ابو عبد الله (ع) اول من قدم الخطبة على الصلوة يوم الجمعة عثمان (ع) لانه كان اذا صلي لم يقف الناس على خطبته وتفرقوا وقالوا ما نصنع بمواعظه وهو لا يتعظ بها وقد احدث ما احدث فلما رأى ذلك قدم الخطبتين على الصلوة انتهى « ترجمه » فرمود حضرت جعفر صادق (ع) كه اول كسيكه مقدم نمود خطبه نماز جمعه را بر خود نماز در روز جمعه عثمان بود بواسطه انكه وقتيكه نماز مي خواند مردم توقف نمي كردند براي استماع خطبه وي ومتفرق مي شدند ومي گفتند كه چكنيم خطبه وموعظه تو را وحال انكه تو خودت متعظ بان موعظه وخطبه نمي باشي وحال انكه بدعتها نمودى در دين انچه را كه بدعت كردي « وتقريب » دلالة اين حديث وكشف وي از اشتراط والي در اين نماز ازجهاتي استكه قابل انكار نيست اول انكه معلوم استكه صحابها رضى الله عنهم اعتقادشان اين بوده كه نماز جمعه بدون والي نمي توان خواند از اين جهة حاضر ميشدند وبا عثمان مي خواندند والا اگر اين نحو نبوده كه خود نماز مي خواندند وحاضر

بنماز وی نمي شدند واحتمال خوف يا طمع هم در كار نبوده والا محال بوده
كه نماز با وي بخوانند وبخطبه بروند وبد هم بگويند چه انكه حاضر نشدن
اخف مؤنة بوده از حضور وعدم سماع چه انكه تفرق وبد گفتن موجب هتك
واثارة فتنه وخوف نوره باشد بخلاف عدم حضور بالمره پس معلوم استكه طمع
وخوف نبوده وفقط جهة شرعی بوده باعتقاد خودشان دوم انكه امام (ع)
نيز اعتقاد انها را تقرير نمود والا ميفرمود كما اينك تقديم خطبه از بدعتها باشد
اصلا خواندن با والي هم از بدعتها است واين واضح است سوم انكه احدي
از امامية حتى بعض از محدثين كه مي گويند اصلا شرطي ندارد تفوه نكردند
بر اينكه اين اشتراط والي از مفتعلات عامه است پس بخوبي مي توان از وی
استفاده نمود اشتراط والي را ودر اول مطلب ديم در بعضي از مقاييس ذكر
نموديم كه منافاتي ندارد رواية از جهتي حجة نباشد بلحاظ معارض اقوى با
حجية جهة ديگر واز اين باب بوده تمسك باين رواية وعدم جواز در سفر
يا در ده وامثال وی وتعجيم منقضي نمي شود از همداني (قده) در ذكر اين
حديث در باب لزوم تقدم خطبه بر نماز كه حمل ميكند اين حديث را تبعا لبعض
الفقهاء بر سهو ناسخ ولفظ جمعه را بعيد وحال انكه علاوه بر اصالة السلامة
حديث تقدم اختصاصي باين ندارد وبدعة تقدم اختصاصي باين ندارد در رواية
معاوية در خطبه عيد نيز ميفرمايد كه تقدم خطبه جمعه از بدعتهاي عثمان است
ونيست مگر عمده انچه را كه ذكر نمودم والله العالم (حديث چهل وهفتم) از
قرب الاسناد از موسى بن جعفر عليه السلام كه سؤال نمود وي را برادر ايشان
قال سألته عن القعود في العيدين والجمعه والامام يخطب كيف يصنع يستقبل الامام
او يستقبل القبلة قال عليه السلام يستقبل الامام (ترجمه) سؤال كردم از
موسى بن جعفر (ع) از نشستن ماموميں در روز عيد اضحى وعيد فطر وروز
جمعه براي استماع خطبه امام ايا رو بروي امام جلوس نمايندكه پشت بقبله شود
يا بروي قبله نشينند كه پشت بامام شود فرمودند كه رو بروي امام جلوس نمايند
ولو پشت بقبله باشد وتقريب دلالة بر اينكه مراد از امام در جمعه والي است

اين است كه سائل امام عيدين وجمعه را يك امام فرض كرده نمي توان گفت
در عيدين والي است وامام اصل است ودر جمعه امام فرع است والا استعمال
لفظ در اكثر از معني لازم ايد علاوه بر عطف جمعه بر عيدين بكلمه واو عاطفه
كه از براي اشتراك در حكم است وامام عليه السلام هم تقريراً امضاء اعتقاد سائل
را نمود وهم خود علي بن جعفر (ع) مردي است مهم نمي توان گفت كه اين
قسمت از مسائل را بلد نبوده علاوه بر اينكه همان محذور استحاله استعمال در
كلام امام هم بوده باشد پس حديث بخوبي ميرساند كه امام جمعه همان امام عيدين
است پس كما اينكه شما ملزم باشيد بر اينكه امام عيدين والي است وبدون حضور
ويا اجازه عيدين واجب نيست پس نيز چنين باشد جمعه والا لازم ايد خلاف
قواعد عربية ولازم ايد استحاله مذكوره وچون توالي باطل است بالوجدان پس
بايد مراد از امام جمعه والي باشد علاوه بر انچه ذكر نموديم غير مره چنانچه در
مصباح هشتم گذشت كه امام لقب شخص والي است كل وجزء كلي وجزئي ندارد
اصلا والله الهادی (حديث چهل وهشتم) عن ابن ابي عمير في باب الجهاد
عن المعصوم انه قال حكم الله في الاولين والاخرين وفرايضه عليهم سواء الا من
علة او حادث ويكون الاولون والاخرون ايضا في منع الحوادث شركاء والفرائض
عليهم واحدة يسأل الاخرون من اداء الفرائض كما يسأل عنه الاولون ويحاسبون
به كما يحاسبون به (ترجمه) يعني فرمود معصوم (ع) كه حكم خداوند
در تمام افراد مردماني كه در اوائل بودند ودر اواخر پيدا مي شوند وواجب
ان خداوند بر همه يكي است مگر يك علتي يا حادثي روي دهد كه انهم اولين
واخرين شركة دارند در منع حوادث وواجبات بتمام بر مردمان يك جور
است سؤال مي شوند اخرين از اداء فرائض چنانچه سؤال مي شوند از وي
اولين وحساب نمايند اخرين را بان فرائض چنانچه حساب نمايند اولين را
(وتقريب) دلالة حديث بر اشتراط والي در نماز جمعه اين است كه عموم
مذاهب خمسه اسلامية تماما بدون استثناء فردي حتى محدثين از اماميه معترف
مي باشند كه نبي (ص) امام جمعه را تعيين مي نمودند چنانچه قاضي وامير جينك

ومقيم حدود وعامل جباية وضريبه تعيين مي نمود ودر اين مقدمه نزاعي نيست
بين امة طي چنانچه بيايد در طي دليل عقلي بعضي از محدثين ميفرمايد كه اين
تعيين دلالة بر شرطية ندارد چه انكه ايشان مؤذن وامام جماعة هم معين
ميفرمودند وحال انكه تعيين شرط نيست اجماعا اگر چه نقض انها مردود است
باينكه تعيين فعل معصوم است لازم الاتباع است مگر انچه را دليل قائم بر
تخصيص شده باشد مثل اذان وجماعة والا در وي نيز گفتيم لازم است علاوه
حكم الله بقياس باطل است والا ما نيز قياس بقضاء ومقيم حدود وعامل ضريبه
نائيم كه اجماعا تعيين لازم است وپس مي گوئيم كه امام عليه السلام فرمود
كه حكم الله بر حسب ازمان وقرون تفاوت پيدا نمي كند وتمام افراد اولين با
تمام افراد اخرين در وي مساوي باشند در مقتضيات وي وموانع چه انكه كلمه
واو عاطفه باشد يا معه باشد ودر مؤاخذه از سؤال وحساب نيز مثل هم باشند
پس در اين صورت اولين هر وقت وهر مكان نبي (ص) يا امير (ع) تعيين مي
نمودند امام جمعه را نماز جمعه را ميخواندند تعيينا والا ظهر ميخواندند تعيينا
پس بحكم شركة مستفاد از حديث چنين است كه والي ما مردم در اخرين اگر
تعيين امام جمعه كرد بخوانيم ان را تعيينا والا بر ما واجب است بخوانيم ظهر
را تعيينا واولين مؤاخذ بودند در ترك نماز جمعه باوالي وترك ظهر بي والي پس
اخرين نيز مؤاخذ باشند در ترك نماز جمعه با والي وترك ظهر بي والي واواين نماز
جمعه با والي محسوب مي شد عباده وبي وي عبادة نبود پس اخرين نيز باوي
عبادة باشد وبي وي عبادة نباشد ابدا چه انكه بديهي است كه عبادت توقيفي
است توظيفي است بايد از شارع برسد بنحويكه تشريع نموده وان نحويكه
ثابت شد تشريع وي با والي بوده وبدون وي ظهر مجعول بوده وبدون وي
تشريع وي محقق نشده پس بعد از اعتراف خصم باين مقدمه وبموجب حديث
شركة عموم امة مرحومه درحكم بمرور دهور وازمان وقرون تغيير وتبديل ندارد
پس بر خصم است بمقتضاى حديث وحكم عقل وسيرة امة مرحومة اثبات يكى
از دو مقدمه يا انكه تعيين شرط نبوده ويا انكه در زمان ماها شرط ساقط است

ورائي از براى ابطال هيچ كدام نيست چنانچه بيايد در طي دليل عقلي والله العالم (حديث چهل وسوم) رواية منقوله عن تحف المقول عن ابي الحسن الثالث (ع) وفي البحار ايضا انه قال ان الله قد احتج على العباد بالكتاب والسنة وما اجمع عليه المسلمون انتهى (ترجمه) فرمودند علي بن محمد (ع) بر اينكه خداوند در روز جزاء احتجاج نمايد بر بندگان خود بر كتاب الله وسنة پيغمبر (ص) كه عبارة از قول وفعل وتقرير وي است وانچه را كه اجماع مؤمنين بروي قائم شده باشد وتقريب دلالة چنين است كه نماز جمعه اجماع شيعه قائم است كه بدون والي واجب نيست وهر چه اجماع شيعه بر وي قائم شد كه واجب نيست بدون والي پس ان حق است وغرض از استدلال باين حديث ان است كه بعضي از محدثين (قده) فرمودند كه اجماع در نزد ما حجة نيست وان بلحاظ مماشاة ومحاجة با عامه است خواستيم بگوئيم كه چنين نيست بلكه ادله نقليه بر حجية وي بسيار بلكه صاحب تقريرات دعوى تواتر نموده پس گوئيا گمان كرده كه اگر بگوئيم اجماع حجة است در مسئله خلافة قصوري وفتوري حاصل شود وحال انكه چنين نيست وان اجماع از جهات عديده كه در كتب كلامية مذكور است مخدوش است محتاج بانكار حجية اجماع نيست وضعف تحف المقول بناء بر صحة وي منافي با حجية رواية نيست از جهاتى كه من جمله گفتيم دعواي تواتر در وي شده پس صغرى معلوم است كه فقهاء امامية الا چند نفري از محدثين وهمه علماي السلام حتى انكه گفتيم غير مره كه بين عامه هم خلافي نيست در اينكه امام جمعه منصب است ونماز جمعه بدون والي واجب نيست وخلاف انها قبل از سد باب اجتهاد بوده واما الكبرى بحكم اين حديث وامثال وي بگوئيم كه امام جمعه منصب است وولاية شرط است بدون تصرف والي واجب نيست والله العالم پس اينها جملهٔ اخباري است كه بعضي از انها نصوص بودند وبعضها از انها ظواهر بودند براشتراط والي در نماز جمعه واينك امام جمعه مثل منصب قاضي شدن وساير امور ولائيه است ووراء نباشد طارح اين نصوص وظواهر بدون ملزم شرعي يا عقلي وتوجيه انها وخدشه در انها بنحويكه طارح نصوص

(حديث پنجاهم) از علل صدوق (قده) عن مولينا ابو الحسن الرضا (ع) قال فيه الى قوله (ع) فان قال فلم جعل اولي الامر وامر بطاعتهم فقيل لعلل كثيرة منها ان الخلق الى قوله ومنها انا لا نجد فرقة من الفرق ولاملة من الملل عاشوا الا بقيم ورئيس لما لابد لهم ولا قوام الا به فيقاتلون به عدوهم ويقسمون به فيئهم ويقيم لهم جمعهم وجماعتهم ويمنع ظالمهم من مظلومهم الخ (ترجمه) پس اگر احدي اشكال نمايد كه چرا خداوند اولي الامر قرار داد براي مردم وواجب كرد بر انها اطاعة اولي الامر را پس بواسطه علل بسياري بعضي از علل امامة ان است چونكه بواسطه تكاليف مردم محدود تا قول وي وبعضي از علل امامه ان است كه ما نديديم كه فرقئي از فرق مردم وهيچ ملة از ملل مردم زندگاني بتواند نمايند مگر انكه برانها يك قيم ورئيس باشد بجهة انكه چاره ندارند مردم وقوام زندگانى انها پيدا نمي شود مگر بر اينكه بر انها يك قيم ورئيسى باشد كه باوى جهاد نمايند با دشمنان وقسمت عادله نمايد غنائم انها را واقامه نمايد براي انها نماز جمعه انها واقامه نمايد جماعة جمعه انها را وانتقام كشد از ظالم انها براي مظلوم انها تا اخر جديث مراجعه كنيد تا خوب واضح شود كه في الحقيقة اين حديث شارح حديث اول است وشارح حديث متوكل است در صحيفه وشارح كثيري از احاديث ماضيه است چونكه كلام آل محمد (ص) تماما ازهمه بمنزله كلام متكلم واحد است ومنفصلات وي در حكم متصلات است تحقيق او تقريباً (وتقريب دلالة) اين احاديث شريف بعد ازلزوم حمل جمل خبرية وي رابرانشاء كه من جمله قول وى است كه فرمود ويقيم جمعهم وجماعتهم واضح وهويدا واشكارا است ونص است خصوصا بعد از ملاحظه قرائن مكتنفه بكلام از صدر وذيل از مقالية وحالية چه انكه امام (ع) درمقام بيان علة لزوم وجود امامست ميان مردم وعلة جعل وي من قبل الله براي مردم وعلة احتياج مردم بامام وعلة لزوم اطاعة نمودن مردم مرامام او كاملا در مقام ذكر فوائد امام است واز جمله فوائد انرا اقامه جمعه واقامه جماعة جمعه بيان كرد علاوه براتحاد سياق بين اين فائده وساير فوائد مثل جهاد وفتوى وقضاء وجمع غنائم وضرائب وامثال وي منشانا باقتضاء شركة درفوائد واختصاص عطف بكلمه واو عاطفه كه حاكم بجمع است دراختصاص چنانچه اگر مراداز جماعة هم اگر جماعة غير جمعي هم باشد ضرري ندارد يا بحصول اذن در وي ويا بتخصيص چنانچه واضحست ولي ظاهر در جماعة جمعه است وممكن است كه جماعة عرفيه باشد كه كناية از عدم تفرق باشد بواسطه سرپرست چون رعية بدون والي متفرقند پس مقصود جمع اوري انها باشد والله العالم

شود فضلا از ظواهر والا اگر بناء شود باب این توجیهات وتأویلات در ادله
لفظیة باز شود دیگر مجال از براي استفاده احکام از کتاب وسنة نخواهد شد
ایا وارد نه شده که مراد از خمر ومیسر فلان وفلان است ایا وارد نه شده
که مراد از صلوة وعدل واحسان امیر المؤمنین علیه السلام است کدام ظاهر است که
احتمالات عقلیه در وي تطرق ندارد في المثل عموم مسلمین میگویند معوذتین از
قرآن است ابن مسعود گفته که از قرآن نیست في المثل کلمه جلاله کیری ندارد
که اسم پروردگار عالمیان است بعض از مفسرین میگوید اسم پیغمبر است
بنص خداوند که فرمود ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی چه انکه شکی نیست
در اینکه رامي حصاة پیغمبر (ص) بوده پس بناء علیه ماها دیگر مطمئن نباید
باشیم که مراد از کلمه جلاله خداوند است چه انکه لعل عنایة ومجاز آشاید بیك
مناسبتي معصوم را اراده کرده ویا انکه جمعی گفتند که علم جنس است پس
دلیل بر اینکه فرد اراده شده محتاج بقرینه بر مراد است پس بناء علیه لم تبق
لبنة علی لبنة شما قدری ملاحظه کنید قدري ازاین اخبار باب را که چه توجیهاتي
از براي وی شده که اصلا بعد از هفت پشت هم انتساب وي بدلالة لفظیة نمي
رسد ومن ندانستم که اخر داعي براین چیست شماها که ندارید در مقابل
این ادله الا یك مشت مطلقات قابل تقیید بل لازم است تقیید بر فرض ثبوت
اطلاق هم درانها چنانچه بیاید مثلا ملاحظه کنید بعضي چه توجیه از براي حدیث
بیست وچهارم که مال متوکل بوده نموده که اصلا بعض مدعاي وي را اثبات
نمي کند وبعض خلاف قواعد عربیة است وبعض ازمساق لفظ غریب است ونیز
در حدیث سماعه وعیون وامثال وي اخراینکه باب دلالة الفاظ نیست والا اگر
چنین احتمالات در لفظ راهي داشته باشد که صلوة در لغة بمعناي دعاء است
وجمعه بمعناي ادینه یعنی عید پس تمام ادله داله بر وجوب صلوة جمعه احتمال
بدهیم که دعاء بخوانید در روز عید وپس از انکه ممکن نه شود اصلا در تصرف
ظاهر بگوئیم سند ضعیف است پس ضعف سند با دعوی اینك این اخبار کتب
اربعه بالمطلق اخبار قطعي الصدور است یعنی چه مثلا در حدیث چهارم بعضي

فرمودند سند ضعیف است اغماض نموده از عدم ثبوت این معني ایا کافي نیست
در جبران وي ان اجماع عملي ومحصل که نقل نمودم وان دویست وچهل
وشش اجماع منقول که در کلمات دیدي با قطع نظر از احتمال تداخل منقول عنهم
که انهم ضرري ندارد وان دعوی تواتر ان ازده نفر ازاساطین فقهاء وان دعوی
فوق تواتر ازجماعتي مثل فاضل هندي وشیخ کبیر ومحقق خونساري وامثال اینها
ایا میتوان چنین اجماعات را پامال نمود خصوصا براي جبران یك سندی که توهم
شده که ضعیف است وان هم خواستند که انجام باشد ایا میتوان چنین اجماعات
پامال نمود بمحض انکه دراصول قدري خدشه شده درپاره‌ي ازاقسام اجماع منقول
وحال انکه خود ان خدشه کن مثل شیخ (قده) ملاحظه کنید چه نحو درفقه
عمل کند ومدرك حکم الله قرار دهد مثلا در طهارة در رجیع حیوان غیر ذي
نفس سائله محقق در شرایع میگوید فیه تردد ودرمعتبري فرماید فیه تردد ولکن
اشبه طهارة است بعد شیخ ادله طهارة را خدشه کند وبعد مي گوید
عمده اجماع است وحال دعوی وی نیست در مقام مگر از بعضي وانهم احتمال
میدهم نظر انها بهمان عموم ادله طهارة باشد که خدشه نمود ملاحظه جواهر کنید
در ارث زوجه ودر نشر حرمة زنا قبل ازعقد وامثال این موارد لا تحصی فقط
یك اجماع منقولي پیدا شده وبر وفق وی فتاوی صادر شده خاصه ملاحظه
نمائید مسئله متوفي عنها زوجها قبل ازدخول که مي فرماید مالك چه مقدار ازصداق
است باجماع تمام کند وحال هم اجماع درستي نیست مخالف زیاد است وهم ان
اجماع مخالف با شانزده روایة است علی ما ببالي مراجعه کنید ایا مي توان
این همه اجماع عملي ونقل وی واجماع منقول بعدد وی وفوق تواتر بعدد وي
ومحصل وکلام صاحبش پامال شود که چون مجلسی (قده) فرموده که اصحاب
وقتیکه بفقه میرسند فراموش میکنند انچه دراصول گفتند حاشا وکلا از اصحاب
رضوان الله علیهم که وقتی بفقه برسند فراموش نمایند انچه را در اصول مقرر
فرمودند ولو حرفي از حروف وی چگونه فراموش مي توانند بنمایند وحال انکه
بین انها ولوح محفوظ یك قبضه مسافة زیاده نیست چه انکه مجلسي « قده » این

کلام را در ذیل رساله شهید در نماز جمعه در بیان اینکه دعوی اجماع شده
بر اشتراط والي واجماعا وجوب عینی ندارد فرموده که گویا اینها فراموش می
کنند انچه را در اصول میگویند چه گونه دعوی اجماع نمایند وحال مسئله
خلافي است چه گونه دعوی اجماع نمایند وحال اخبار بر خلاف است حالیه باید
اولا پرسید که مگر شرط اجماع این است که اصلا مخالفی نباشد در مسئله بیان
فرمائید که کدام اصحاب این را فرموده وبعد بفقه که رسیده فراموش کرده
مگر شرط اجماع این است که اخبار برخلاف نداشته باشد بفرمائید کدام اصحاب
فرموده وثانیا تقصیر اصحاب رضوان الله علیهم چیست ان کلمات بود که عین
وي را نقل کردیم اصحاب (قده) ندیدند بین فقهاء امامیة قائل بوجوب عینی را
وقتیکه نیست چه باید نمودن واگر هم بوده رجوع کرده مثل خود همین شهید
(قده) پس تقصیر اصحاب چیست چنانچه تفصیل را در مصباح سیم در سوء
تفاهم نسبة مقرر نمودیم ونیست قائل الا چند نفري از محدثین که غیر مره گفتیم
که باید با انها محاکه اخباري نمود وبیاید ان محاکات ونظر اصحاب قدس الله
اسرارهم در اجماع این مراحل بوده که بیان نمودیم یعني فقهاء ومجتهدین رضوان
الله علیهم نه نقله احادیث پس شما اگر خوب تأمل کنی انچه را در مفتاح اول
از مطلب اول نقل کردم از اجماع عملي واز مفتاح دوم از اجماع منقول
واز سوم در محصل وانچه در مقام ذکر کردم هراینه بخوبي ادراک نمائي که
اشخاصیکه قلوب انها خزائن حي لا یموت است وبین انها ولوح محفوظ قبضه
از مسافه زیاده نیست حرفي را فراموش نمیکنند موقعیکه بفقه میرسند واما
استشهاد باجماع سید (قده) واجماع شیخ الطائفه که غالبا دیدیم که اجماعات
انها قدس الله اسرارهم مخدوش است بلکه اجماع بر خلاف است چه گونه توان
باین اجماع اتکال نمود پس (اولا) سلمنا که اجماع این دو نفر خراب است بمحض
اینك از عالمي دیدیم که اجماع وي درقرون متأخره مرضي نیست باید ما قیاس
نمائیم تمام اجماعات در کلمات اصحاب بر ان معني این غیر قیاس منهي در شریعة
احمدیة چیز دیگري هست (ثانیا) ما نفهمیدیم خرابي اجماع انها را چه انکه

مدار صحة اجماع انها بر فتاوی قبل از عصر خودشان وعصر خودشان باید
سنجید تا معلوم شود که اجماع انها صحیح بوده نه بفتاوی هزارسال بعد ازانها
که ملة شیعه کثرة پیدا نمود بحمدالله ودامن علم سعة پیدا کرد وامر استنباط
سهولة پیدا کرد بلحاظ جمع کتب اخبار وفقه واگر ما قرون انها را ملاحظه
کنیم خرابي انها بر ما واضح نشده بلکه صحة وي بر ما واضح است (وثالثا)
بفرمائید که نظر بمطلق ازمان است ایا منافاتي دارد که در ان زمان چون کتب
مطبوع نبود واصول اربعمائه هنوزجمع نشده ان مقداري که در ایادي بوده
وفقه هم کذلك فقیهي بذل وسع نمود بمخالف معتني به نرسید واخبار معارض
باوي هم ندید پس دعوی اجماع نمود وبعد وي بلحاظ جمع وي ورسیدن بمعارضات
واقوائیه طرح وي شد وهمین نظر مدتي باقي مانده باشد تا درقرون لاحقه اجماع
محقق بر خلاف ان اجماع شده باشد والا چنین نباشد پس لازمه وي استحاله
عقلیة تعارض اجماعین شود وحال انکه احدی انکار تعارض وي نکرده پس اجماع
بر خلاف منافاتي باصحة اجماع ندارد (ورابعا) انچه دیدیم ازاجماعات انها اصلا
تهافت ندیدیم در وي بلکه گمان تهافت شده مثلا ملاحظه کنید سید (قده)
دعوی اجماع نموده که خبر واحد حجة نیست وشیخ (قده) فرموده اجماعا حجة
است وحال انکه وقتي تأمل کنیم معقد هر کدام از اجماع غیر معقد اجماع دیگری
است چه معقد اجماع سید خبر غیرمفید اطمینان است ومعقد اجماع شیخ قده
اطمینان وربما این معني مخفی ماند بر بعضي از اعاظم یا از جهة عدم تهیئه اسباب
یا بلحاظ حسن ظن بنقل ایا مي بیني محدثین دعوی اجماع نمایند بر اینکه اخبار
در ایادی ماها قطعي الصدور است ومجتهدین قبول ندارند حتی انکه خبر انها در
رسائل مي گوید که دعوی قطع بصدور مجازفه است وایشان را الی یومنا هذا
متابعة نمودند اکابر علماء مثل اخوند ویزدی وعراقي ونائیني وغیر اینها قدس
الله اسرارهم وحال انکه معقد اجماع حضرات قطع مصطلح که احتمال خلاف در
وي نرود نیست بلکه انها هم مثل مجتهدین اطمینان است چنانچه تصریح
بوی نموده خبر انها در فوائد المدنیة (وخامسا) این تهافت اگر بناء باشد

نه ازجهة فراموش نمودن در اصول است بلکه از جهات اختلاف مبنائي باشد در حجیة اجماع از باب قاعده لطف یا حدس یا ملازمه الی غیر ذلك (وسادسا) لعل از جهات اختلاف انظاری باشد نیزدراصول درسایرابواب اجماع (وسابعا) عین این اشکال در اخبار نیز جاری اگر قدری ملاحظه شود در فقه (وثامنا) این اعتراض بر اصحاب ناشي است از غفلة بر مقصود انها در باب اجماع چه ان که انها نوعا بیان فرمودند که حال اجماع حال سنة است بعد از حجیة وی بلکه عین ان است چون حجة است از ان جهة پس نیز ان چهار قسم است مثل خبر واحد در این صورت بنظر شما اجماعات شیخ وسید ضعیف یا حسن باشد ربطي بمقام ندارد که صحیح اعلائی است پس کجا اصحاب فراموش کردند انچه دراصول فرمودند وکجا جای استشهاد باقي ماند ومقام چه ربطي دارد بسیارجاها چه انکه ۲٤٤ اجماع نقل شده وده نفر نقل تواتر کرده وچندی فوق ان (وتاسعا) اگر بناء شود که از این اجماعات در فقه اعراض شود تأسیس شریعة جدید باید نمود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه سیر فقه کرده باشد واین واضح است الی النهایة کیف کان این دعاوی باعث وهن اجماعات اصحاب (قده) نخواهد شد چه قدر تهافت که مثل شهید « قده » صاحب رساله در شرح لمعه مي گوید که یکی از اسباب ارتداد رد اجماع اصحاب است چنانچه سابقا عرض نمودم واینك تمام این اجماعات را علی انحاء وی وقری نگذاشته وکیف کان اولا گفتیم ومدلل هم نمودیم که ما بتواتر مدلل کنیم اشتراط والي را واثبات هم کردیم ودر وی کاری باکفر وایمان نیست فضلا از ضعف وقوة وثانیا هر مقدار سند هر کدام که فرض شود ضعیف است باین اجماعات جبران نمائید شما بشهرة جبران نمائید ایا کافي نیست در وی دویست وچهل وچهار اجماع وثالثا تمام اینها اغماض نموده بین این اخبار متواتره که صحیح وموثق بسیار بوده یکی از انها کافي است برای اثبات شرط لازم نکرده که باید پنجاه حدیث باشد ورابعا کسیکه طعن زند بر تنویع اخبار چه حق دارد بگوید ان صحیح وان ضعیف وخامسا کسیکه میگوید تمام انها اطمینان بصدور داریم چه حق این دعوی

دارد این تمام کلام بوده در سنه وبیاید نیز عده اخبار دیگر که بر مرام ما ادل است در طي نقل کلام خصم والله العالم

(مطلب سوم در دلالة ایات است)

بر عدم وجوب نماز جمعه مطلقا مگر بحضور والي یا نماینده وي وان چند آيات است (آیه اول) قول الله عزوجل در سوره عمران فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائكم ونسائنا ونسائكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الكاذبين (ترجمه) پس هر که محاجه نماید با تو در امر پیغمبری بعد از اینکه یقین شد پیغمبري تو پس بگو بان منکرین که بیائید بخوانیم ودعوة کنیم پسران خودمان راوپسران شما را وزنهای خودمان وزنهاي خودتان را ونفسهاي خودمان را ونفسهاي خودتان را پس از خداوند غضب بخواهیم وقرار بدهیم غضب ولعنة خداوند را بر هر شخصی که عناد دارد ودروغ مي گوید (تقریب دلالة) وی ان است که مراد از انفسنا در آیه کریمه نفوس مسلمین بعموم نیست باجماع امة بلا کلام چه انکه درموقع مباهله غیر خمسه طیبة علیهم السلام احدي نبوده پس با اراده جمد یا اراده استعمالي ویا هر دو غیر پنج تن مراد نبوده پس در این صورت مسلمه مراد از انفسنا نفس محمد صلی الله علیه واله وسلم نخواهد بود چون عقلا محال است که مراد نفس محمد(ص) باشد چه انکه باید داعي بامدعو تغایر وتباین داشته باشند اتحاد داعی ومدعو محال است چنانچه بوي اعتراف نمودند حتی الخصم رئيس المشككين ودر این صورت غیرمحمد (ص) مراد است وغیر محمد (ص) غیرعلي « ع » نبوده باجماع تمام مسلمین بدون استثناء فردي از انها بلکه ضروري انها است واحدي ازسنی انکار نکرده فضلا ازشیعه پس بلا کلام مراد ازانفسنا نفس مولانا امیرالمؤمنين است علیه السلام ودر این صورت نفس علي « ع » نفس محمد « ص » نخواهد شد چه انکه در حكمة الهیه ودر کلام چنانچه ما نیز در اعتقادات اثنی عشریة بیان کردیم مقرر شده استحاله عقلیه اتحاد تعین پس دو نفس هر کز یکی

نشود ونفس علي «ع» در این صورت در بدن وجسد محمد «ص» هم نبوده چه انکه نیز در انجا مقرر شده استحاله حلول دو نفس در یك بدن پس وقتي که نفس علي «ع» در بدن محمد «ص» نبوده وعین انهم نبوده با انکه میگوید بنفس علي «ع» که نفس خودم واز نفس علي «ع» تعبیر نمود بنفس خودم پس باید بلحاظ تنزیل باشد وتنزیل کلیة صحیح نیست مگر بلحاظ اثار شرعیه منزل علیه که بمنزل داده خواهد مثل الطواف بالبیت صلوة پس در این صورت تمام مناصبیکه از برای محمد «ص» بوده شرعا از نبوة ورسالة وعصمة وتعیین قاضي وقضاوة نمودن وتعیین امیر غزاء وغزاوة نمودن واقامه حدود وجعل جبایه وضریبه وجمع اوري انها واقامه عیدین وجمعه واقامة جماعة غیر جمعه وتعیین مؤذن الي غیر ذالك از امور مشروعه وسلطنتیه مثل ولایة وي بر کافه عباد که بایه النبي اولى بالمؤمنین من انفسهم ثابت شده تماما بحکم ایه منتقل شود بمولانا علي بن ابی طالب «ع» الا ان مقداري که دلیل قائم شد بر اخراج وي از تحت عموم منزله مثل رسالة ونبوة که ایة خاتمیة اخراج نمود ومثل امامة جماعة غیر جمعه واذان که اذن عام داده شد براخراج که اگر نبود اذن عام تجویز نمیکردیم ولذا دیدي که اولي بامر عایشه حاضر براي امام جماعة شد همان که پیغمبر «ص» فهمید با ان حال مرض بغل وي را گرفتند وبمسجد اوردند واو را دور نمود وخود نماز کرد پس اگر اقامه جماعة براي هر کسي شرعیة داشت چه معني داشت این فعل نبي «ص» واین هتك صحابها واعاده نماز وتمرین بزنها وتوهین بزرك صحابه بر حسب ظاهر وقوم براى امر مشروعی که مردم جمع شدند نماز خداوند را میخوانند پس نبوده الا انکه تعیین لازم بوده وبعد از وی ائمه ماها برعایا در این باب اذن عام دادند الى یومنا هذا ولذا باین ایه استدلال نمودند عموم متکلمین ماها براي خلافة مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بتقریبي که ذکر نمودم واخبار فوق تواترهم از فریقین وارد شده چنانچه سید محدث بحریني «قده» در غایة المرام نقل فرموده پس بناء علیه مجتهدین که عموما قائل بمنصوبیة امام جمعه باشند پس بحکم عدم قوم بفصل بضرورة من الشیعة وبحکم

ما کان لرسول الله فهو للامام بعد رسول الله الیوم تمام این مناصب مال حجة ابن الحسن است بلا کلام ولا خلاف وبر انها است که اثبات احدى المقدمتین نمایند یا انکه بغیبة وي ساقط است این منصب ویا اثبات اذن خاص ویا اذن عام نمایند وتمام این طرق نقضا وحلا مسدود است چه انکه نداریم درایادي چیزیکه بتواند اثبات یکی از ان دو مقدمه نماید چنانچه خواهي شناخت در طي ذکر ادله غیر وافیه انها واما محدثین پس انها نیز تماما معترفند براینکه نبي (ص) تعیین مینمود ولي مدعى باشند که شرط نبوده مثل تعیین امام جماعة ومؤذن بوده که شرط نیست پس باید گفت که تعیین فعل معصوم است وفعل مثل قول وي حجة است باید متابعة شود پس اولا گفتیم که اینها هم جایز نبوده وتعیین شرط بوده غایة اذن عام رسیده وثانیا پس چرا بقیه مثل قضاء وغزاء ومقیم حد وعید على قول اشهر انها تعیین شرط شد اما این شرط نشد پس مقتضاي قاعده تماما منصب الهي است وشرط است الا ما قام الدلیل على اخراجه مثل نبوة ورسالة یا اذن عام مثل امام جماعة وبقیة هر چه باشد در تحت عام باقي ومختص حجة ابن الحسن است که من جمله وي امام جمعه وامام عیدین باشد وسقوط یا عدم ثبوت غیر معلوم وحصول اذن غیر ثابت جایز نیست امام جمعه شدن واقامه وي نمودن مگر از ناحیه وي وچون نداریم چیزي در دست بوجه من الوجوه پس جایز نیست نه تعیینا ونه تخییرا واگر مایل باشي چنین تقریر دیگري نما بر اینکه لا اشکال بر اینکه تمام این امور مناصب نبي (ص) وامورى بوده که ایشان بشخص خود متصدي وي بودند وبراي احدي جایز نبوده متصدي قام الدلیل بر اینکه این امور بتمامه من که جمله امام جمعه وامام عید شدن باشد براي امام جایز است در این صورت این لفظ امام در دلیل تخصیص ازبراي عدم جواز تصدي از براي احدى مگر امام واقع شده پس اگر لقب شخص است این لفظ چنانچه در مصباح هشتم مقرر کردم بلکه علاوه بر ادله اربعه وتوافق تام کلما در باب اجماع منقول گفتیم ضروری شیعه بلکه عامه است پس بوجه من الوجوه ربطي بائمه جماعة ندارد واگر مي گوئید اعم است یا باشتراك لفظي یا باشتراك معنوی که بشود امام اصل

وامام فرع یا کل وجزء مثلا پس در این صورت مخصص مجمل لفظی شود نمیدانیم
که مراد از لفظ امام چیست عام است یا خاص عدئی می گویند عام است جمعی کثیری می
گویند خاص است پس قدر متیقن از خاص امام معصوم است وغیر وی مشکوک
پس واجب است که تمسك بعموم عام شود در مخصص مجمل لفظی مفهومی اجماعا
خصوصا اگر گفتیم مشترك لفظی است که دچار استعمال لفظ در اکثر از معنی
هم لازم اید واز روی همین قاعده تو خبیری که تمام استدلال آنیه از محدثین
ومجتهدین بعده اخبار مشرعه جمعه بزعم اطلاق لفظ امام واخبار قراء بزعم
اطلاق وی با قطع نظر از عدم دلالة ومعارضه واذن خاص چنانچه شیخ الطائفه
(قده) فرموده عاطل وباطل است چنانچه بیاید انشاء الله (آیه دوم) درسوره
احزاب وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم
الخیرة من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا بعیداً (ترجمه) جایز
نیست برای مؤمنین وقتیکه حکم نمود خدا ورسول وی در کاری اینکه بوده
باشد از برای ان مؤمنین اختیاری برای خودشان در ان کار وحکم ویا هر دو
واعمال اختیار بعد از ثبوت حکم عصیان است وهرکه عصیان کند خدا ورسول
را پس هلاك شد هلاك شدیدی (تقریب دلالة) ان است که ما در ایه سابق
مقرر نمودیم که عموم ملة اسلامی بدون استثناء فردی از انها معترف باشند
از مجتهدین انها واز نقله حدیث بر اینکه نبی (ص) اقامه جمعه را خود مینمود
وتعیین امام جمعه وعید ایشان می نمودند مثل تعیین قاضی وغازی ومقیم حدود
وعامل ضریبة وجبایه وامثال این امور وباید هم که او تعیین نماید چه انکه از
امورات مخترعات شرعیة است چه قائل شویم بثبوت حقیقة شرعیة وچه قائل
نباشیم غایة الامر مجتهدین می فرمایند که تعیین شرط است مثل تعیین قاضی
نمودن ومحدثین می گویند شرط نیست کاری بود می نمود ومثل امام جماعة
وتعیین مؤذن است که شرط تعیین در کار نیست وتو خبیری که تعیین امام
جمعه فعل نبی (ص) در امور شرعیة است مثل تعیین قاضی وامثال وی وهر
چه فعل شرعی وی باشد سنة است لازم الاتباع چه حکم وچه حق پس تعیین

امام جمعه لازم است مثل تعیین قاضی وامام جماعة ومؤذن نیز چنین است ولی
اذن عام در وی رسیده مثل اذن خاص در قاضی ولذا نهی نمود اولی را از امام
جماعة شدن چنانچه اخبار زیاد صحیحه دارد وبوی اشاره کردم وهر چه
در وی اذن نرسیده جایز نیست پس چنین بگو تمام انچه را که ایشان
متصدی بودند جایز نیست تغییر مگر اذنی برسد ودر امام جمعه نرسیده پس بگو
تعیین امام جمعه بید وی بوده وهر چه بید وی بوده تغییر جایز نیست چه انکه
تغییر خیره است مگر اذنی برسد پس تعیین امام جمعه جایز نیست مگر باذن وی
والاخیره است وان منهی است وچون امامیة را اعتقاد این است که تفکیك
بین نبی « ص » وخلیفه وی نیست در اموری که راجع بنبی « ص » بوده
بلکه این معنی اتفاقی شیعه وسنی است اختلاف انها در صغری خلیفه است والا
کبری مسلم است که ما کان لرسول الله فهو للامام بعد رسول الله پس بناء علیه
الیوم امر تعیین امام جمعه مثل تعیین قاضی وامثال وی بید حجة ابن الحسن (ع)
پس بدلیل تنزیل الیوم تعیین امام جمعه بید حجة ابن الحسن است وهر چه بید
ایشان باشد خلاف وی خیره است وحرام پس تعیین امام جمعه خلاف وی خیره
است وحرام وچون ثابت نشده سقوط وی ونه اذن وی پس جایز نیست
چه انکه نیست در ایادی چیزیکه موجب احدی المقدمتین بوده باشد واین واضح
است (آیه سوم) مفهوم شرط در سوره جمعه در قول الله تبارك وتعالی اذا
نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله بناء بر دلالة منطوق بر وجوب
عینی نماز جمعه باوالی معصوم چنانچه مسلك اصحاب است در منادی وی چنانچه
مؤید وی باشد ذیل ایه کریمه وترکوك قائما چنانچه بیاید تفصیل بیان منطوق
کیف کان اگر دلالة منطوق بنحویکه دعوی نمودم چنانچه فقهاء قده فرمودند
مفهوم وی چنان است که اگر منادی والی معصوم نداء نکرد برای نماز جمعه
پس سعی واجب نیست پس بناء بر قول اصحاب ما بحکم ایه باید ملتزم باشند
بعدم وجوب اصلا چه نداریم چیزیکه بتواند با این مفهوم معارضه ومقاومه
نماید وبرفرض وی وتعارض مفهوم مقدم است بلحاظ قیام دویست وچهل وچهار

اجماع منقول بر وفق وي وده اجماع متواتر منقول بر وفق وی وسه وزیاده فوق تواتر منقول بر وفق وی وبیابد تفصیل محاکه انشاء الله بلي این ایه تمسك بوی برای محدثین فایده ندارد چه انکه انها بگویند که منادی مطلق است پس بناء علیه عدم وجوب تصور نشود مگر بفقد پنج مرد ولا غیر والله العالم (ایه چهارم) در سوره احزاب لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر (ترجمه) واجب است بر شما مردم که بر پیغمبر خدا «ص» اقتداء نمائید اقتداء کردن خوبي واین وجوب اقتداء از برای اشخاصي است که رجاء بخداوند دارند ورجاء بروزجزاء دارند (تقریب دلالة) چنین است که جمله خبریه درمقام انشاء است پس معنای وجوبي استفاده شود واسوه بمعنای اقتداء باشد واقتداء مورد ندارد مگر درسنه وی وسنة وی نیست مگر فعل وقول وتقریر وی در امورات شرعیة مخترعة یا امضائیه واین وجوب بنحوی که بیان نمودیم ظاهر کریمه مبارکه است ومؤکدان وجوب شد حصر وی را بمن كان يرجو الله والآخره که في الحقیقه خواسته برساند که فاقد اقتداء اصلا مؤمن بالله ویوم جزاء نیست پس بعد از طي این مقدمه میگویم که عموم مسلمین از سنی وشیعه از مجتهد ومحدث میگویند که نبي «ص» خود اقامه جمعه میکرد ونایب قرار میداد در غیر مدینه وامیر «ع» نیز چنین میکرد بنحویکه هر جا امام جمعه منصوب بود جمعه را معینا میخواندند وهر جا نبود ظهر معینا اتیان مي نمودند واین تعیین امام جمعه فعل نبی بوده وبدلیل تنزیل الیوم تعیین مال حجة ابن الحسن علیه السلام پس بحکم ایه مبارکه بر ماها واجب است که اقتداء در این امر امام جمعه بنبي «ص» وخلیفه وی نمائیم که اگر تعیین امام جمعه نمودند برای ماها مردم باذن خاص یا عام مثل امام جماعة نماز جمعه بر ما واجب شود تعیینا والا ظهر واجب شود تعیینا چه انکه معامله نبي صلی الله علیه وآله وسلم وخلیفه وی با این نماز چنین بوده واقتداء ماها بایشان نیز باید چنین باشد واگر وراء این باشد ترك اقتداء شود وان موجب قطع رجاء بخدا وروز جزا است چنانچه مخفی نیست (ایه پنجم) در سوره ممتحنة

لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الاخر ومن يتول فان الله هو الغني الحميد (ترجمه) یعنی واجب است بر شما مؤمنین بمحمد (ص) که اقتداء نمائید بمؤمنین بابراهیم (ع) که انها هر کار شرعي در اصول دین وفروع دین که ابراهیم (ع) مینمود انها نیز چنان مي کردند پس واجب است شماها بانها اقتداء نمائید در اقتداء کردن بپیغمبر خودتان اقتداء کردن خوبي واین اقتداء براي اشخاصي استکه امید بخدا وروز جزاء دارند وهر کس اقتداء بپیغمبر خود نکرد خداوند بوي محتاج نیست وکارهاي خداوند خوب است (تقریب دلالة) بعد از اراده انشاء از اخبار وضروب تأکید در لزوم اقتداء از کلمه لام وقد واراده انشاء از اخبار که مقرر شد در محل خود أکد است در طلب از خود انشاء واناطه عمل بکسانیکه رجاء بخدا وروز جزاء دارند پس بناء علیه گفتیم که اتفاقي است بلا خلاف بین مسلمین بتمام فرق انها که نبي (ص) تعیین امام جمعه مي نمود مثل تعیین قاضي وامیر (ع) نیز چنین مي کرد که در مکانی که تعیین امام جمعه میشد جمعه مي خواندند معیناً وهر مکاني که تعیین نمیشد ظهر مي خواندند معیناً پس بر ما مردم واجب است اقتداء نمائیم بمؤمنین بان دو وجود محترم در عمل انها وانچه معلوم شد از فعل انها ومعامله انها ودر این نماز که با تعیین واجب بود عینا وبدون تعیین ظهر واجب بود عینا والا اگر ترك اقتداء نمائیم خداوند بما محتاج نیست که کنایه از خذلان عباد است در ترك اقتداء وچون دستور اقامه بوجه نرسیده پس ظهر واجب است عینا وبدیهي است که دلالة این این ایة ولو بعنوان تأسي از راهي است غیر دلالة ان ایة چنانچه واضح است کما اینك تأکیدات وتوبیخ در ترك در این اکثر ازان است والله العالم (ایة ششم) در اخر سوره نور انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله واذا كانوا معه على امر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه فاذا استأذنوك لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم واستغفر لهم الله ان الله غفور الرحيم لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً قد يعلم الله الذين يتسللون منكم لواذا فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنه او يصيبهم عذاب اليم (ترجمه) ظاهر ایه کریمه این استکه

منحصر است ایمان بان چنان اشخاصیکه ایمان آوردند بخدا ورسول ودر وقتي که این مؤمنین بوده باشند با پیغمبر در امریکه شریکند پیغمبر وان مؤمنین در ان امر ونمیروند خودشان ولو براي ایجاد همان کارمشترك مگراذن بگیرند برای رفتن ولو براي ایجاد همان کارمشترك وبدرستیکه اشخاصیکه اجازه میگیرند براي بعضي از اغراض پس اذن بده وطلب مغفرة بکن براي رفتن انها بدرستي که خداوند بخشنده ومهربان است وقرار ندهید نماز جمعه پیغمبر را با خطبه وي با شماها مثل نماز خودتان ویا خطبه خودتان با همدیگر وتحقیقا مي داند خداوند اشخاصي را که غایب مي شوند از شماها از حیث پنهان بردن پس واجب است بترسند ان اشخاصیکه مخالفة میکنند از امر نبي (ص) اینکه برسد انها را فتنه یا عذاب الیم (وتقریب دلالة) وي این استکه مراد ازامر جامع برحسب ظاهر آیه امری استکه موجب اجتماع مؤمنین است با پیغمبر (ص) که نبي تنها نمي تواند اقامه نماید ومؤمنین نیز نمي توانند اقامه نمایند وباید جمع شوند باهم ایجاد نمایند ومؤمنین حق تخلف از این امر مشترك ندارند ولو انکه خود انها بروند وان مشترك را ایجاد نمایند چنانچه مقتضاي اطلاق لم یذهبوا باشد واین از باب صفة بحال متعلق موصوف است نه بحال موصوف وچنین امر مشترك مثل مقاتله عدوی واقامه حربي وصلح باعدوی وجمل جبایه وضربيٌ وکار مهمي وکاری که نفع وضرر وی بتمام جماعة است بلکه ولو کار جماعة نمایند ولي نفع وضرر بعموم مسلمین راجع باشد مثل نماز جمعه وعیدین وخطب وی که اگر چه نماز وی منفعة برای جماعة دارد ولي خطب وی از ابراز مقاصد واخبار اتفاق واتخاذ اراء از رجال اهل حل وعقد ولذا فرمود که غیر ذو الاراء حاضران نشوند از زن وبچه وسفهاء ومجانین وعبید ومسافر ودهاتي وبوادی ومریض الی غیرذلك عام است پس ایه شامل است هر امری که از برای نبي دخلي است در وی با مؤمنین ارباب تجارب واراء وفطانة تا استعانة نماید بانها دران کار حتی انکه مفارقة وجدا شدن ازنبي صعب باشد ومخل بغرض وی باشد ولذا ضحاك وصافي ومجمع البیان فرمودند که امر جامع مراد نماز جمعه است واعیاد وابن عباس

ومقاتل وشیخ ابو الفتوح وکلبي فرمودند که خطبه نماز جمعه است که انهم بر گشت بنماز جمعه باشد پس بناء علیه امر جامع یا خصوص نماز جمعه است چنانچه روایة ابي حمزه ثمالي هم دارد که مراد از امر جامع نماز جمعه است یا بلك معنای عام اجتماعی است بنحویکه بیان کردم که نیز نماز جمعه یکی از مصادیق وی واز افراد وی بلکه شایعه جلیة ان نماز عید وجمعه است وخداوند منحصر فرمود ایمان بخدا ورسول را بان اشخاصي که این امر جامع را بانبي وبدلیل تنزیل خلافة یا کسیکه مثل نبي باشد ایجاد نمایند ومذمت کرد از متخلفین از نبي ولو انکه خودشان بدون نبي یا خلیفه وی ان امر جامع را ایجاد نمایند وتجویز تخلف انفرادي استقلالي نکرده ولو ان امر جامع هم بید انها تحقق پیدا نماید مگر انکه نبي یا خلیفه اذن در تخلف دهند چه برای اقامه ان امر جامع چه برای ترك وی کلیة چه انکه شناختی که از برای والي باشد اذن در ترك جمعه وتعیین ظهر براي بعضي از احاد رعیة پس ایة دلالة دارد بر اینکه نماز جمعه را باید با نبي خواند وحق تخلف ندارند ولوانکه ان نماز جمعه را خودشان اقامه نمایند ولذا چه قدر ان متخلفین را هم عتاب فرموده که کار نبي را ونماز نبي را وخطبه نبي را مثل مال خودشان پنبد مي دارند ونیز چه قدر عتاب فرموده که امر باستغفار فرموده وبدیهي است که استغفار فرض عصیان است ونیز چه قدر عتاب فرموده که امر بتحذیر ولزوم خوف فرموده بر ان متخلفین بموقعیة نزول بلاء پس وقتیکه مقرر شد که مؤمنین بدون نبي یا اذن وي نتوانند ایجاد جمعه نمایند پس ماها نیز بدون حجة ابن الحسن یا اذن وي نتوانیم اقامه نمائیم وچیزي که موجب عدم شرطیة یا سقوط شرط یا حصول اذن باشد نداریم (ایه هفتم) سوره احزاب النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم (ترجمة) یعني پیغمبر (ص) اولی است بمؤمنین از نفس خودشان ومراد از اولی سلطنة الهیة است براي نبي (ص) ومفاد این ایه وضم مباهله بوي نظر دارد مولانا امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغة که مي فرماید جزی الله قریشاً سلبوا عني سلطانیة ابن امي وکیف کان معنای ایه چنان شود که پیغمبر (ص) سلطنه دارد بر مؤمنین بالاثر از

سلطنه مؤمنین بر خود انها وربیی نیست که مراد از این سلطنه نیست امور
عادیة مثل انکه مؤمن اگر اراده نمود براي شرب اب خودش یا اکل نان
خودش یا بغل خوابي یا حلیله خودش مثلا نبی (ص) اولویة دارد در ان امر
از ناحیة انها ونیست نیز مراد امور شرعیة که بر انها فرض شده از حج ونماز
وروزه وجهاد وامثال وي از واجبات ومستحبات که مؤمنین باید ان را امتثال
نمایند نبي (ص) اولویة دارد برانیان وی از ناحیه انها بلکه مراد اموراني عامه
سیاسیه است که ولایة وسلطنه شرعیة وی ان امور را اقتضاء دارد بلحاظ انکه
از مناصب است في الحقیقه مثل قضاوة وغزاوة وجمع جبایة وضریبة واقامه
حدود وجعل جزیة واقامه جمعه وعیدین بلحاظ خطبه انها وتعیین نایب در تمام
اینها که اگر رعیة را رأیي باشد وخلیفه را نظر دیگر نظر وي بر نظر انها مقدم
مقدم است اگر چه اگر ایه عام هم باشد در همه امور که من جمله اینها باشد
ضرري ندارد بمقصد پس نبي (ص) بقرار داد الهي سلطنه پیدانمود براین امور
بضرورة من الدین ولذا احدي هم انکارنکرده که این قسمت ازامور را خود
متصدی بوده چه انکه معناي سلطنه شرعیة همین است ولذا مسلم بوده وهست
نزد همه فرق براینکه هرجا تعیین امام جمعه مینمود ایشان ومولانا امیرعلیه السلام
معیناً جمعه مي خواندند وهرجا معین نميفرمود معینا ظهرمي خواندند پس خواهیم
گفت که اقامه جمعه نبي اولي بوده ومتعین براي اقامه یانایب معین نمودن بضرورة
من الدین وهر چه ایشان اولی بودند بوی الیوم حجة ابن الحسن اولی است
بوي پس اقامه جمعه وتعیین امام جمعه حجة ابن الحسن اولی است وچون سقوط
حق با اذن خاص ویا عام مثل امام جماعة نرسیده پس جایز نیست اقامه وي
مطلقا ابداً واولویة در ایه مثل اولویة اولي الارحام است ولا غیر ولذا دیدي
قیام اولی بدون اذن برای امامة جماعة فضلا ازجمعه چه نحو شد چنانچه تفصیل
وی رابیان کردم پس اینها عده ایاتی است که ظاهرانها دلالة دارد که امام جمعه شدن
مثل قاضي شدنست وازمناصبست ولذاقدیماوجدیداً میان سنی وشیعه اعطاءوي ازناحیه
دولة است نه ملة پس تمام این آیات روزجمعه تعطیل شدکه درصحیفه اشاره شده بود

(استدراك) ظاهر این آیات چنان میرساند که تقریر نمودم ومعناي
حجیة ظواهر القاء احتمال خلاف متفاهم عرفي است ولو
باحتمالات عقلیة خصوصا سوفسطائیه خلاف ان باشد پس باید ان احتمالات را القاء
نمود چنانچه در سنة در بعضي از مقاییس در مطلب دوم بیان نمودم پس
بناء علیه باکي ندارد تمسك بوي بنحو مزبور ووارد مي شود بر وي خدشات
معموله در باب ظواهر اولا بر تمام ایات وارد است که استدلال بوي حجیة بر
محدثین نیست چه انکه انها ظواهر قرآن را حجة نمي دانند زیراً اولا نظر
بمجتهدین داریم در این رساله وابداً نظري بنقله احادیث رحمة الله علیهم اجمعین
نیست مگر تبعاً وثانیا اصلا این اسناد بعموم انها خلاف واقع است خدای رحمة
نماید شیخ را که نسبة داد بانها وآقایان بعد وي خود مراجعه بکلمات انها نمي
کنند وابن حسن ظن بوي باعث این نسبة شده وشیخ (قده) خطاء رفته در
این نسبة بنحو کلیة ولذا هم مي بینی که تمسك نمایند بوي در اغلب ظواهر نه من
باب الخام بلکه بنحو دلیلیة ولذا ملاحظه فرمائید باب مشیخه مستدرك (قده)
که انکار این نسبة وانکار نسبة قطعیة اخبار را بمحدثین مینماید وعین کلام شیخ
را نقل نماید وعین کلام بعض انها را نیز نقل نماید ثم انکار شدیدی نماید برشیخ
(قده) بلي بجمعي از انها این نسبة در هر دو مسئله صحیح است ولکن اکثر
انها بلکه مشهور در هر دو مسئله با مجتهدین هم مسلك باشند وبقاء این نسبة الی
یومنا هذا بین اصحاب ما اصولیین (قده) باقي بلحاظ حسن ظن بشیخ (قده)
والا ملاحظه کلمات انها را وعمل انهارا بنمائید خواهید وجدانا دید که چنین نیست
ان محلسین ان حدائق ان وافي بلکه وافي بمتشابهات هم تمسك نماید فضلا ازظواهر
وثانیا بر ایه اول که محدثین قبول ندارند که منصب باشد منتقل بولي شود وبر
فرض منصبیة مثل مجتهدین ممکن است منع عموم منزله نمایند وثالثا طرفین مدعی
باشند اذن عام را مثل امام جماعة یا اذن خاص بناء بر نبوت ولایة عامه یا دلالة
نیابة خاصه وبر ایه دوم که محدثین منع نمایند اولا شرطیة تعیین را ومنصبیة وي
تا انکه خلاف خبرة باشد وثانیا مثل مجتهدین دعوی اذن عام نمایند مثل جماعة ویا

دعوی نبوت نیابة عامه نمایند ویا دلالة نیابة خاصه نمایند در وي مثل قضاوة وبر
ایه سوم وچهارم عین همین اجوبه تا انك امام جمعه شدن خلاف اسوه باشد وبر
پنجم که معترف شدید بر اینکه محدثین شرط را مطلق دانند وبر ششم بر اینکه
ایه در مقام عدم جواز تخلف است بعد از انعقاد با والي حق وان حق است
وکلام در اصل جواز انعقاد است بدون والي وبرهفتم وارد است انچه در دوم
وسوم وچهارم وارد شد وتوخبیری که اغلب وارد نیست چون برهان تمام نیست
مثل دعوی اذن عموما یا خصوصا یا خلاف ظاهر است یا دعوی است که باید
مدعی از عهده وي بر اید مثل دعوی سقوط وامثال وي والله العالم

مطلب چهارم در بیان دلائل عقلیة

مستقله یا غیر مستقله بر عدم وجوب نماز جمعه بدون حضور والي یا نماینده وي
(اول) انکه بضرورة من الدین ثابت شد که در زمان نبي « ص » اقامه نماز
جمعه مثل عیدین از وظائف نبي بوده ونماینده وی واحدي غیر نبي ویانماینده
اقامه جمعه نمي کردي چنانچه شناختی درسابق که این معنی از شؤون والي بوده
واحدي را نمي رسد انکار این معنی در ایشان ولذا خلفاء بعد نیز بر ان منوال
وبهمان رویة رفتار نمودند حتی مولانا امیر المؤمنین علیه السلام وحسن بن علي
علیه السلام قبل از صلح با معاویة که درهر مکان انها نصب امام جمعه مي نمودند
واجب بود عینا والا ظهر واجب بود عینا پس بناء علیه بموجب قاعده اشتراك
که ادله اربعه بلکه ضرورة بر حجیة وي است چنانچه در محل خود مقرر
نمودند ماها بعید از عصر ایشان با حاضرین عصر وي چون شریکیم حکم نمایم
بر اینکه واجب نیست بر ماها نیز مگر بانبي یانماینده وي چه انکه قاعده مذکوره
حاکم است باتحاد ماها با انها مگر چیزي را که دلیل قائم شده باشد بر اخراج
یا ازدیاد او چون بر انها واجب بوده بشرط اقامه معصوم یانماینده وی پس باید
بر ماها نیز چنین باشد واجب نباشد مگر باقامه معصوم یا نماینده وی یا دلیلي
قائم شود بخصوصه که برماها بدون اذن واجب است واین دلیل هم باید وراء

دلیل وجوب نماز جمعه باشد چه انکه دلیل وجوب نماز جمعه هر جا پیدا شد
دلالة دارد بر ان وجوبیکه زمان نبی بوده واقتضاء مي کرد تصدی وی را پس
باید وراء این دلیل التماس نمود برای وجوب بدون اذن وچون نیست وماها
هم که با انها شریك ومعصوم هم که حاضر نیست ونمایندئي هم که تعیین نفرموده
پس در این صورت البته واجب نباشد بلحاظ انکه واجب ساقط شود بانتفاد
شرط وفرقي هم ندارد که شرط وجوب باشد یا شرط واجب اگر چه تحقیق ان
است که شرط وجوب است ولا اقل از شك وما درمحل خود مقرر نمودیم که در
ظرف شك قیود ماخوذ در حز جمل راجع بهیئة است چنانچه اقتضاء قاعده عربیة
است نه بماده پس اگر واجب مشروط باشد که واضح است باعدم حصول شرط
وي طلبي نیست ومجال تمسك بماده نیست البته در این صورت چه انکه از ناحیه
قید هیئة ماده نیز تضییق شود چه مقید شود چه نشود کیف کان در این
فرض اصلا مجالي از براي تمسك بماده نباشد والا تفویت مصلحة نمرد شارع
برمکلفین وان قبیح است ومحال است جداً واما اگرشرط واجب باشد بازقانون
صنعتی چنان است عقلا که مشروط منتفي شود بانتفاء شرط واجب باز طلبي در
بین نیست واما توهمي که عدئي از اکابرفرمودند که تمسك باطلاق ماده نمودند
وحکم بوجوب نمودند این امر غریبی است (اولا) این شرط وجوب است
از کلمات واخبار شرط چنین استفاده مي شود وچنین فرمودند مشهور لذا قائل
باستحباب شدند وفرمودند که اصلا وجوبي ندارد واین احتمال انکه قید
ماده باشد وشرط واجب احتمالي است ازمتاخرین دادند مخالف است با اجماعات
مخالف است باظواهر اخبار شرطیة ملاحظه فرمائید روایة علل وعیون واشعثیات
ومحامل وامثال ایها که نص است بر اینکه شرط وجوب است نه شرط واجب
علاوه بر اینکه خلاف قواعد عربیه است چنانچه شیخ وطوسي ودیگران قدس
اسرارهم اعتراف فرمودند پس چگونه بتوان قید واجب شود پس وقتیکه
قید وجوب شد پس مادامیکه شرط نباشد ابداً طلبي در کار نباشد واشاره
کردم که مجال تمسك بماده هم نیست درواجب مشروط بکلمة واحده (وثانیا)

دلیل باید نحوي باشد که همکی اعتراف بوي نمایند بناء بر مسلکی دون مسلکي فایده ندارد پس اگر احدي مسلك اشعري را اختیار نمود وگفت اصلا احکام تابع مصالح ومفاسد نباشد پس در این صورت چه فایده دارد تمسك بماده فلسي ارزش ندارد (وثالثا) سلمنا احکام تابع مصالح ومفاسد ولکن اگر خصم تسلیم نکرد که تابع مصالح ومفاسد در متعلق باشد چنین که محقق خراسانی (قده) اختیار فرموده که احکام تابع مصالح ومفاسد در امر است بلکه نسبة داده شده بمحققین اگرچه استاد نائیني را (قده) ازاین مقال خوش نیامده ولي کیف کان بناء بر این مسلك نیز تمسك بماده وقری ندارد و کاري انجام ندهد «ورابعا» سلمنا که احکام تابع مصالح ومفاسد درمتعلق باشد ولکن اطلاق فرع اجراء مقدمات حکمة است واز براي خصم باشد انکار وي جداً «وخامسا» اخبار نافیه بدون حضور والي یا نماینده وي دال است بر اینکه بدون وی اصلا وجوبي ندارد وراء اخبار داله براشتراط والي یا نماینده «وسادسا» سلمنا لکن احراز مصلحة مهمه لازمه از کجا ان مقداریکه بتوان گفت جزما فقط احراز رجحان واین مقدار زیاده براستحباب که مشهورفتوی دادند ندارد پس کیف کان بعد از انکه ماها شریك باشیم با حاضرین در تکلیف بنحویکه برانها بوده لاجرم باید گفت که نماز جمعه اصلا وجوبي ندارد چه انکه از ادله وجوب مشروط بوده بحضور معصوم یا نماینده وي ووراء ان دلیل دیگر نباشد در بین چنانچه اجمالا شناختي وتفصیلا بیاید انشاء الله (دوم) ان است که از قبایح عقلیة است که واجب کنند شارع حکیم غیر مجازف عادل تمام مردمرا باینکه اقتداء نمایند بیك نفر غیر معین بنحو لزوم وایکال نماید تعیین ان را باراده خودشان با انکه اتفاق نمي افتد اتفاق اراء انها بر یکی با انکه در جل نفوس است لولا کل از اینکه اباء دارند اقتداء نمایند بمثل خود فضلا دون خود دراهلیة امامة با انکه جبله بشر است حب ریاسة از برای خود خصوصا این قسمت از ریاسة که پادشاه اسلام ووزراء وارکان دولة وعموم علماء وعموم تجار واعیان باید حاضر شوند که اگر نیایند اگر انکار اصل شرعیة نماید باید کشته شود چه انکه

مرتد شود ولو پادشاه یا وزیر الوزراء باشد واگر عامداً ترك نمود باید تعزیر شود هر که باشد في المثل عاصمه طهران یا بغداد ویا اسلامبول وامثال این بلاد که در وي چه قدر مدعي ریاسة باشد ودر هرمحلي ومحلتي هرکدام حامي وحامي داشته باشندپس با اینکه باید بین دو نماز کمتراز دوفرسخ نباشد از مسجد یااز منتهي البه نماز پس في المثل طهران گنجایش یك نماز زیاده ندارد پس باید نصف ملیون یا زیاده مردم انجا بان نماز حاضر شوند از تمام مراتب واصناف مذکوره برغم انف انها پس ایا باور نداري که کار در تعیین این امام جمعه بهمان تعیین خلیفه در روز اول منتهي شود از بذل پول وهتك نفوس ونهب اموال وقتل نفوس الی غیر اینها از محاذیر تعیین رئیس که بالوجدان مشاهده مي شود در هر دوره وکوره بوده وخواهدبود وایا مشاهده نمي کني چه مصائبي موجود است درامر فتاوی وقضاوة وحسبیات وجماعة با انکه اهمیتي ندارد واختصاصي نیست وبنحو لزوم نیست از انجا است که نتوان قیاس بباب جماعة نمود در تشاح چه انکه در مثل طهران مانعي نداردهزار امام باشدوهزار نماز اقامه شودوهمکی صحیح باشد یا اصلا خوانده نه شود تمام منفرداً بخوانند بخلاف در تمام این شهر یك امام باشد وهمه طوائف ملوك وعلماء وتجار واعیان باید حاضر شوند برغم انف در این صورت که باشد امام جمعه بدون ظهور مفسده بلکه مفسدتي که منجر باختلال نظام شود در تعیین این امام در هر هفته واز این جهة است که شناختي یکی از اقوال در مسئله این بوده که واجب است تعیینا بشرط انکه فتنه ظاهر نه شود واین قول حکمي است که اصلا موضوع وي وجود پیدا نکند چه طور میشود که فتنه نه شود تامل لازم است گفتني نیست مثل ملاحة است بدرك ولا یوصف پس از جهة این ظهور فتنه واز جهة این اختلال نظام است که شرع مقدس معین فرمود امام جمعه را چنانچه مفاد اخبار فوق تواتر بوده ودولة سني وشیعه معین مي نمودند ومیمانید وایکال بخود رعیة نکرد وبهمین ملاك وحکمة ومصلحة گفتیم در اعتقادات اثنی عشریة در کلام که تعیین امام باید از قبل خداوند باشد ورعیة نتواند تعیین نماید پس دفع ماده فساد وقلع ماده اختلال نظام نخواهد

شد مگر انکه امام جمعه را خدا وپیغمبر تعیین نمایند مثل قاضي و نیست این
منصب مگر از شؤون والي وبجان خودم از واضحات است وهر که انکار
نماید بزبان است وقلب وی مطمئن بایمان است واز این مقاله واضح شدکه قول باینکه
هر کدام سابق شد صحیح والا هر نامد در موارد تشاح با انکه واجب مضیق
است فاسد است ور فع این محاذیر وجدانیة نمي کند چه انکه کلام در حدوث فساد است
نه در حکم مسئله من مي گویم عبادتي که منجر باین قسمت از فساد و اختلال نظام
شود ابداً شارع تشریع نمي کند چون از قبایح عقلیة است مگر نه در نبوة
عامه میگویند که نبي باید باشد برای رفع فساد وقلع اختلال نظام پس هر پیغمبري
براي رفع فساد آمده وبراي حفظ اموال ونفوس آمده وبراي رفع مفاسد آمده
نه انکه خود وی احداث این گونه امور نماید وبرود والا خود وي - نبي لازم
دارد این بوده که گفتیم در مسئله خلافة درر وح الایمان ودر اعتقادات براینکه
اگر خاتم النبیین (ص) تعیین خلیفه نکرده باشد براي این سلطنه شرعیة
که تشکیل داد تمام این قتل نفوس وهتك اعراض ونهب اموال را ایشان سبب
باشند وبر عهده وي باشد بخلاف انکه ایشان تعیین فرموده باشند مردم اطاعة
نکنند دیگر بوي مربوط نیست حجة تمام است بر مردم واین از بدیهیات است
چنانچه متکلمین شیعه نیز استناد نمودند (سوم) انکه شارع مقدس از برای
این اقامه نماز شرائطي قرار داده بخصوص که در بقیة نمازها لحاظ نفرموده ابداً
وعقل وقتیکه تامل در این شرائط نماید حکم نماید بالبداهة که این نماز مثل بقیة
نمازها نباشد وحکم نماید بر اینکه این نماز از شؤون والي است واز مناصب
والي است على حسب شرایط وی از اتفاقي ان واختلافي ان ایا تامل میکنی که
چرا مقرر فرموده که در این نماز زن وبچه وعبد وسفهاء فضلا از مجانین ومریض
وپیرمرد خرفت ومسافر وامثال اینها حاضر نشوند ایا تاملي میکني که چرا مقرر
فرموده که از دو فرسخي شهر یا محل نماز یا منتهی الیه نماز رجال باید حاضر شوند
براي این نماز وهر هفته عمر یك روز را فداي دو رکعة نماز نمایند وکار
چهار دقیقه یك روز انجام دهند وایا تامل میکني که چرا شارع این نماز را از

اهل بوادي وقلل جبال وبحار وقری بعیده اسقاط کرده وایا تامل میکنی که چرا
بین انعقاد هر نمازي اقلا دو فرسخ قرار داده وایا تامل میکني که چرا درخطبه
دعاي بر والي قرار داده ورساندن اخبار افاق را لازم کرده ونگاه داشتن انها
را بر وفق میل خود قرار داده وتحذیر وانذار در مخالفة قرار داده وایا تامل مي
کني که چرا مثل عیدین قرار داده وایا تامل میکني که چرا در وي خطبه قرار
داده وایا تامل میکني که در خطبه چه بگوید وچه بکند وبراي چه چنان کند
چنانچه روایة علل وعیون مقرر کرده بوده وایا تامل میکنی که یعني چه امام هر که را
بعد از حضور میل دارد اذن دهد که ترك اقامه جمعه نمایند وایا تامل میکني
که یعنی چه اگر با احد عیدین جمع شد بر امام واجب است یا مستحب اینکه
اجازه دهد مردم را براي ترك وتفرق جماعة وایا تامل میکنی که چرا تجویز نکرده
عدد ماموم را کمتر از پنج یا هفت براي چیست وایا تامل شده که چرا بخصوص
روز جمعه سفر را قبل از زوال نهي فرموده وایا تامل شده که چرا از براي این
امام حادثي روی داد واجب است بر وي نایب تعیین نماید على الاشهر ایا تامل شده
که اگر جمعه فوت شد قضاء ندارد ومثل بقیة نماز نباشد وایا تامل شده که
مسافر اگر قصد اقامه کرده جمعه بر وي واجب والا بر وي واجب نباشد ایا
تصور شده که چرا معامله وقت این نماز حرام شد دون بقیة نمازها الی غیر
ذلك از انحاء شرائطي که در بقیه نمازها وعبادتها ملحوظ نگشته ابداً بوجه
من الوجوه ووقتیکه تجزیة نمودم ودقة کردیم دیدیم در این نماز غیر اهل حل
وعقد کس دیگر ابداً ملحوظ نه شده وتمام این شرایط بر گشت وي بیك
معناي خواهد بود که باید اهل حل وعقد جمع شوند وباید صاحبان نظر جمع
وصاحبان رأي جمع شوند نه غیر انها وجه ووجه جمع اینها چنانچه در روایة
علل وعیون بیان نمود که باید اینها جمع شوند تا انکه از شؤون ولایتي وسلطنتي
هر چه وقت حاضر اقتضاء دارد بیان شود واز انها اراء بگیرد واخبار نماید
بانها انچه که مصلحة وقت اقتضاء دارد وقسم بجان خودم که تامل در این
شرایط وحکم وي چنانچه في الجمله واضح است ودر اخبار هم اشاره دارد مثل

روایة جعفریات موجب اطمینان است که اقامه نماز از شؤون والي است واز
مناصب سلطنتي است واعظم دلیل بر این مدعی که بیان نمودم نیز انستکه
نزول ویا اقامه وی حین دخول در مدینه بوده که آغاز جهاد ویا دفاع بوده بعد از
انکه قریب دوازده سال اصلا واجب نبوده وخوانده نمي شد ومردم ظهر مي
خواندند تعیینا وبعداز ورود وقوة اسلام برای دفاع اقامه شدچنانچه خطب وی هم
ارائه مي دهد پس تمام اینها موجب اطمینان است که حضور والي یا نماینده
وی شرط است در اقامه این نماز وچون چیزی در ایادی نیست که موجب
اذن باشد از ناحیة ولاة امر پس واجب نه خواهد بود اصلا وابداً ودر هر کدام
از این شرائط تامل لازم است که هر کدام موجب اطمینان است اگر دقه
شود وخود تامل نمائي بخوبي خواهید فهمید براینکه این نمازامر وضع ورفع
ان بید والي است واز شؤون ولایة اخر معنی ندارد که امام بفرماید هر که
میل دارد نماز جمعه بعداز سعي وحضور برای اقامه بخواند وهر که میل دارد مختار است
ترك کند من بوی اذن دادم که نه خواند واجب خداوند را بامام چه
مربوط است که بگوید من اذن دادم شما ترك نمائید حتی انکه مشرع هم باشد
اذن دادم در ترك معنی ندارد پس ایا این عبارة با غیر حق سازش دارد پس چرا
در بقیة نمازها نتواند اذن بدهد بترك یك حرفي از حروفات وی فضلا از تمام
ایا نه بنای این شریعة بر طریقه سهله است چنانچه نص قرآن است ونه عسر وحرج
منفی است چنانچه نص قرآن است ایا نه شارع اهتمامي زیاد در کاسبي نموده
پس چه معنی دارد کار چهار دقیقه را باید یکروز عمر خود را فدای وی کند انهم
هر هفته در تمام مدت عمر همیشه مدت عمر هر هفته مسافرت کند وباین معنی
اشاره دارد مفتاح الکرامة که مي گوید دلالة اخبار براینکه منصب شخص
خاص است در موضع معین در نهایة ظهور است مضافا باجماعات متواتره وفتاوی
متظافره وسیره معلومه زمان نبي (ص) وامیر المؤمنین (ع) والا هر اینه ایجاب
حضور مدینه یا کوفه بر اشخاصیکه دور بودند از انجا تکلیف شاقي بوده وجهة
نداشت انتهی ومثل وی گوید شیخ کبیر (قده) بلکه اغلب فقهاء قدس الله اسرارهم

پس اعتناء نکردن باین قسمت از حکمة وفلسفه حکم ویا متنبه نشدن ویا غافل
وتغافل شدن ویا جاهل ویا تجاهل شدن محض تسامح است (چهارم) این است که
عموم فقهاء امامیة بکلمة واحده در تمام متون فقه فرمودند که شرائط نماز عیدین
همان شرائط نماز جمعه است چه شرط وجوب باشد چه شرط واجب بیك ملاك
ویك میزان است چنانچه علامه در قواعد فرموده وشارح بضم اجماع تصدیق
فرموده باین عبارت که شرط واجب شدن عیدین بر مکلف همان شرط
واجب شدن جمعه است بر ایشان وبر این مدعی عموم فقهاء معترف
ومدعی اجماع باشند چنانچه ظاهر است از انتصار وناصریة وخلاف وغنیة ومعتبر
وتذکره الاحکام وکشف الالتباس وجامع المقاصد وغریة ومصابیح الظلام ومنتهی
ورياض وتنقیح وکنز العرفان وکنز الفوائد وایضاح ومدارك وذخیره وکشف اللثام
الی غیر اینها از متون فقه مثل شافیة ونجم البرهان وعروه وارشاد وجعفریة پس
همان نحو که نماز عیدین را باید بگوئیم احدی حق اقامه ندارد واز شؤون والي
است وضعاً ورفعاً واز شرائط وي حضور والي یا نماینده وي است پس همین نحو
است جمعه چه انکه حکم عیدین از جمعه اتخاذ فرمودند والا معنی ندارد که حکم
اصل برود وحکم فرع باقي باشد چه انکه جعل لغویة تنزیل خواهد شد واستحاله
بقاء معلول بدون علة خواهد شد پس همان نحو که زمان حضور با غیبة در
عیدین فرقي ندارد وشرط بحال خود باقي است پس همان نحو باشد جمعه فرقي
بین حضور وغیبة نیست در شرطیه چه انکه حکم عیدین از وي اتخاذ شد پس
همان نحو که مشهور مي گویند عیدین وجوب وي ساقط است در غیبة وفتوی
دادند وباید هم بدهند باستحباب پس همین نحو باید گفت در جمعه چنانچه مشهور
فتوی دادند باستحباب الحاصل من میگویم که بعد از اتفاق بر اینکه وجوب
عیدین قیاس بر وجوب جمعه شده واز انجا اتخاذ شده پس بهر ملاکی که شما مي
گوئید که عیدین واجب نمي شود مگر بحضور والي یا نماینده وي وفرقي بین
حضور وغیبة نیست وچون والي حاضر نیست واذني هم نداده لذا مستحب است
پس من بعین ان ملاك میگویم که جمعه مشروط است بحضور والي یا نماینده وی

وفرقي بين حضور وغيبة نيست واصلا وجوبي ندارد نه تعييناً ونه تخييراً ونتوان
گفت که حکم فرع زياده بر اصل شده پس چه شده که مثل عيدين که همه قياس
بجمعه نمودند در اشتراط حضور والي با انکه بدل هم ندارد قائل باستحباب وي
شدند واما جمعه که بدل هم دارد تعدي از استحباب نمايند برخي گويند که
واجب تخييري است بلکه تعدي کردند چند نفري وفرمودند که واجب تعيني
است بلکه بعض تعدي کردند وفرمودند که اذن احدي هم شرط نيست بلکه
بعض گمان کردند وتعدي نمودند که در زمان حضورهم مشروط نيست بلکه
تعدي کردند لفظ مستحبي که در کلام مشهوراست تأويل وتوجيه نمودند که مراد
مشهور واجب تخييري است ومنشأ تمام اينها دو جهة شد است يکي غفلة از اين
اخبار اشتراط جمعه که تواتر معنوي دارد چنانچه شناختي يکي توهم اعمية لفظ
امام در نماز جمعه دون العيد وتوخيري بفساد هر دو توهم چنانچه شناختي پس
بعد از اعتراف باشتراك عيدين بحضور والي با جمعه دليلي بر اخراج نداريم وبر
شرطية خود باقي است چه نداريم چيزي در ايادي که موجب تخصيص شود
جزما چنانچه شناختي في الجمله وبيايد تفصيلا وديدي که مجاسي (قده) فرق
گذاشته بوده بتعريف وتنکير لفظ امام وشناختي اجوبه متعدده بايشان (پنجم)
ان استکه ريبي نيست بر اينك نماز ظهر اولين نمازي استکه بر مسلمين واجب شد
چنانچه بيان کردم در طي تعيين نماز وسطي چه انکه بگوئيم جمعه در مکه واجب
شد چنانچه مقتضاى ضبط سوره بجمعه است ومکي محسوب ميدارند ياتمام وي
را يا بعض آيات وي على خلاف عندالمفسرين ولي شرائط مفقود بوده ولو ازجهة انکه رجال
بحبشه هجرة ميکردند ويا انکه اصلا جمعه تشريع شد موقع هجرة بمدينه در طي
طريق چنانچه اخبار دارد اول جمعه در مسجد قبا بوده يا در مدينة بعد از
ورود کيف کان ظهر اولا وبالذات واجب شده وريبي نيست که دوازده سال امة اسلاميه
بنحو وجوب تعييني امتثال مي کردند پس اين مدعيهاي وجوب نماز جمعه مطلقا
يا مي گويند که اصلا نماز جمعه مشروط بحضور والي نبوده حتى زمان خاتم
النبيين (ص) ونيست ابداً حتى الان اگر امام زمان عليه السلام ظاهر شود بايشان

مربوط نيست وحال ايشان در اين نماز مثل ساير نمازاست با رعايا يکي است اينك
خلاف عمل فقهاء اماميه بوده الى الان وخلاف دويست وچهل وچهار اجماع
منقول در کلمات وده نقل تواتر اجماع از اساطين فقهاء وزياده بر سه دعوى فوق
تواتر از انها مثل فاضل هندي ومحقق خونساري وشيخ کبير ومخالف با پنجاه
رواية که بانحاء مختلفه دلالة بر اشتراط والي داشته علاوه بر ساير ادله از ايات
وعقل بلکه گفتيم غير مره که بين مسلمين خلافي نيست اليوم واينك مخالفة چند
نفري از محدثين ضرري ندارد بعد از انکه بايد مطلقات در ايادي انها رامقيد
نمود باين براهين بعجا که اخباري علاوه گفتم نظر در رساله بمجتهدين است
وتعرض تبعي است ويا انکه ميگويند شرط است پس الان که ان شرط مفقود
است چه شرط وجوب وچه شرط واجب پس بر حسب قاعده عقليه ديگر واجب
نيست اصلا نه تعيينا ونه تخييراً نظراً بوجوب تمسك بعموم ازماني وجوب ظهر
چه انکه وي را تخصيص داديم بوجوب جمعه با شرط پس تخصيص وي را
بدون شرط نيز تخصيص ديگري است وچون نيست ويا شك داريم پس عموم ازماني
وجوب نماز ظهر تا قيامة محکم است چون شك در تخصيص زائد است اين در
صورتيکه دليل شرط مجمل نباشد که مي گويد نماز جمعه را بخوانيد بامام ومراد از
امام معصوم باشد که بر واضح است محتاج باطالة وتمثيل نيست واگر دليل مخصص مجمل
شد از حيث شرط وي چه انکه نمي دانيم اينك لفظ امام خاص است يعني
معصوم يا عام است پس لاجرم اجمال وي مفهومي است نه مصداقي اگرچه بناء بر
شبهه مصداقي هم بناء بر مذهب من ازجواز تمسك بعام درشبهه مصداقي ضرري
ندارد پس باز واجب است که بعموم ازماني ظهر مراجعه نمائيم ورفع اجمال خاص
را بنمائيم چه در تمام صور مسئله عموم ازماني ظهر ثابت وبرقرار است چنانچه فرمود
حلال محمد حلال الى يوم القيامة وحرام محمد حرام الى يوم القيامة پس هر موردکه
شك نمائيم در وجوب جمعه از حيث وجوبش بدون شرط ولو ازجهة اجمال خطاب
پس محکم عموم وجوب ظهر است بلا کلام پس بناء عليه موارد مشکوکه از هر
جهة شك حاصل شود مثل زمان امروزه ماها لاجرم واجب است تمسك

جسته شود بعموم وجوب ظهر تعیینا پس بناء علیه شرط جمعه دائما یا محرز است
یا غیر محرز ولو محرز العدم هم نشده باشد بناء بر اول جمعه واجب است تعیینا
، بناء بر دوم ظهر واجب است تعیینا وشق ثالثي در بین نیست نه ثبوتا ولا اثباتا
پس بناء علیه قول بوجوب تخییري امری است غریب وعجیب چه انکه عام وخاص
در یك زمان اجتماع وجودی ندارند پس اگرشرط خاص موجود است ویا دلیل
بر خاصي موجود پس جمعه واجب است تعیینا والا ظهر واجب است تعیینا
پس وجوب تخییري یعني چه وچون دلیلي بر تخصیص ان عام ازماني ظهر نداریم
وراء تخصیص اول پس قول بواجب تعییني اغرب واعجب است پس قول بوجوب
جمعه مطلقا در زمان غیبة وجهي از براي وي نیست والبته واضح استکه درمقام
وامثال وي مجال رجوع باستصحاب حکم خاص یاعام نیست تا بشود ازصغریات
عام مخصص در زماني که عند الشك رجوع بحکم خاص شود ویاعام بحکم استصحاب
چه انکه بدیهی استکه زمان نسبة بعام وخاص ملاحظه شده بنحو ظرفیة نه
قیدیة واین واضح است الی النهایة (ششم) انکه در سابق غیر مرة شناختی
که جمع کثیري مثل علامه وشهید ومفتاح الکرامة وامثال اینها دعوی اجماع
نمودند بر بدلیة نماز جمعه ازظهر بعد ازمشروعیة وي واجتماع شرایط وي واین
حکم بدلیة مسلم بین فقهاء باشد چنانچه اجماعات حکایة مي کنند وشناختي در
مطلب اول در بیان نقل کلمات انها بلکه مقتضاي نصوص هم همین نحو است
پس نماز جمعه نصا وفتوی شارع مقدس با شرائطي بدل نماز ظهر قرار داده
بوده بعد از دوازده سال تقریبا پس ادله ایجابي وي این استکه ان فعلي است
ممنوع از ترك که مستفاد مي شود از مدلول التزامي وی بر مکلفین با شرائطیکه
من جمله حضور والي باشد یا نماینده وی پس در این صورت اگر شرط موجود
است جمعه واجب است تعیینا وبدل متعین است عقلا واگر ان مفقود است
ظهر واجب است تعیینا ومبدل بر قراراست عقلا پس تخییر بین بدل ومبدل چه
معنی دارد ونداریم دلیل دیگري که حاکم بوجوب بدل باشد بدون شرط نیز
یا بنحو حکومة ویا نیز بنحو بدلیة چه هر چه دلیل فرض شود برای بدل ان

همان دلیل وجوب نماز جمعه باشد که باشرط واجب شده بوده وتکفل حال وی
نماید وباید براي وجوب وی بدون وي التماس دلیل دیگر نمود ونیست چنانچه
خاهی شناخت پس هر امر ایجابي در اصول مقرر شده که في حد ذاته اقتضاء
تعیینیة را دارد نه تخییر پس اگر بدلي از براي وي مدال نه شد افاده تعیینیة
بحال خود باقي است واگر براي وي بدلي پیدا شد لاجرم باید رفع ید از
ظهور در تعیین نمود وحمل بر تخییر کرد ولي این مقاله بر فرضي صحیح است
که ان بدل در عرض مبدل باشد مثل کفاره مخیره ومطلق واجبات تخییریه واما
اگر ان بدل طولي باشد مثل تیمم نسبة بوضوء که جعل بدلیة در رتبة عدم تمکن
از وضوء باشد در این صورت تخییر بین بدل ومبدل عقلا محال است اگر چه
نیز بعض از مدققین تصویر تخییر طولي نموده در باب مسئله اجزاء اوامر اضطراریة
ولکن باانکه في حد ذاته محال است چون مستلزم خلف وتناقض است برای مقام
البة خبیري که فایده نداود چنانچه واضح است چونکه جمعه واجب مضیق است ووحدة
مطلوب پس چون تخییر طولی بین بدل ومبدل محال است پس بناء علیه هر کدام از بدل
ومبدل در مرتبة ورتبه خود بتعیینیة خود باقي ماند چون اجتماع وجودی پیدا نکنند
نه رتبه ونه زمانا و قول بتخییر باطل شود ودو واجب است هر کدام در رتبه
خود واجب است تعیینا پس معنای بدلیة وعوضیة جمعه از ظهر مثل بدلیة
خصال نیست بلکه مثل بدلیة تیمم است طولی است وشرائطي هم دارد مادامیکه
محقق نه شده باشد عنوان بدلیة اصلا موجود نیست واین معنی از بدلیة طولیة
در زمان نبي (ص) از مسلمات است محتاج باطاله در کلام نیست که باشرائط
معینا مسلما جمعه خوانده مي شد وبافقد شرط وی معینا مسلما ظهر خوانده مي شد
ولو باجماعة پس بعد از فراغ اینك امفاهیم اخبار بلکه ادله کلیة خصوصا مقام
مختلف نخواهد شد بحسب اختلاف ازمان وزمان جزء مفاهیم لفظ نیست حتی در
افعال فضلا از خواهران وی پس در صورت اگر شرائط این بدل طولی محقق
است پس جمعه وجوب تعییني دارد تخییر محال است واگر محقق نیست ظهر وجوب

تعییني دارد اصلا معنی ندارد وجوب جمعه و گذشت در مصباح پنجم در مقدمه
در باب استحاله عقلیه افضلیة جمعه بناء بر وجوب تخییري چیزیکه مسدد مقام
است وموجب توضیح وی شود پس قول بوجوب مطلقاً عقلا محال است واما
توهم انکه جمعه باحضور امام واجب تعییني بود اینك تعیینیه رفته ولو بیرکة
قیام اجماعات متواترة بر نفی وی چنانچه جواهر قدس سره واتباع وي ادعاء
نمودند واما وجوب لا بشرط باقي است که از وي تعبیر بوجوب تخییري
نمائیم امري است از غرائب چه انکه اولا معاقد اجماعات چنانچه شناختي وارجع
البصر کرتین چه انکه من عین عبارت مجمعین را نقل نمودم نفی مطلق وجوب
بوده نه خصوص تعییني بلکه جمعي تصریح بنفی هر دو وجوب نمودند مثل
قمي ومستند وفاضل هندي بلکه این حضرات نسبة هر دورا صریحاً بمشهور دادند
وثانیا معقد اجماع بل سایر ادله ومورد نفی واثبات ان وجوبی است که جبرئیل
نازل بر نبي (ص) نمود پس اگر هست تعییني است واگر نیست نیز تعییني است
دلیل بر ثبوت وجوب دیگر وراء وي نداریم وثالثا خلاف اطلاق امر جمعه
است چه ان اقتضاء تعیینیة داشته ورابعاً محال است فصل برود وجنس باقي
ماند ویاشرط برود ومشروط باقي ماند آیا ملاحظي نمي کني در باب نسخ وجوب
وبقاء جواز ویا استصحاب قسم ثالث کلي چه قضایا باشد حتی اشخاصیکه قائل
بجواز باشند میگویند در احکام خمسه راهي ندارد مثل محقق خراساني وخامساً
وجوب لا بشرط نبوده تا باقي باشد بلکه بشرط شي بوده پس منشأ یك
وجوب مرکب بوده ومحال است با انتفاء قیدوي مقید باقي بماند چه ماهیة
لابشرط مقسمي از خود وجودي ندارد حتی بناء بر وجود کلي طبیعي در
خارج فضلا از عدم وي پس بدون انشاء دیگری براي یك منشاء دیگری
وراء منشأ اول محال است بقاء منشاء اول بدون قید چون یك منشاء زیاده
نبوده ولا زال امر وي دائر بین وجود وعدم خصوصاً بناء بر بساطة وی وایتها
از حدود وی انتزاع شوند مثل وجوب واستحباب پس انچه مجعول بوده قید
ومقید وانچه متنازع فیه است قید ومقید که از آثار بدلیة از مبدل است واز

آثار قائم مقامیة است چنانچه خود مشرع همین کار میکرد پس اگر هست جمعه
واجب است تعییناً واگر نیست ولو بقیام دویست وچهل وچهار اجماع بر نفی
وي پس ظهر معین است تعیینیاً این است که فاضل هندي میگوید که انچه ضرورة
قائم بر وجوب وي بوده قید ومقید وانچه اجماعات قائم بر عدم وي شده قید
ومقید وانچه متنازع فیه است قید ومقید چنانچه مثل کلام وي است کلام قمي
ومستندقده وسادساً خود تخییریة نیز مثل تعیینیة بناء علیه فصل دیگری است واثبات
وي بعد از رفتن تعیینیة مسلماً محتاج بدلیل دیگری باشد وراء ادله وجوب
نماز جمعه که اثبات وجوب تعیینی وی نمود چه انکه محال است در عقل که ممکن
وجود پیدا نماید بدون علة ونداریم دلیل دیگری چه هر چه باشد همان علة
تعیینیة بوده که از بین رفت وسابعاً این بدل یعنی جمعه در مقام ثبوت یامتساوي
المصلحة باشد بامبدل ویا متفاوت بفرض اول بدلیة طولیة محال که معقد
اجماعات بوده زیرا ترجیح بلا مرجح است وبر فرض دوم نیز محال است چه تفویت
مصلحة زائده بر مکلفین قبیح است عقلا از حکیم عادل غیر مجازف بدون فرق
بین تمام مسالك در ملاك طلب چه انکه اشعري هم چنانچه محقق خراساني قده
فرمود احکام را جزاف ندادند پس قول بتخییر مثل قول تعیین محال است عقلا
(هفتم) انکه عبادة که در لسان فرس بمعناي ستایش یزدان است اسم وي را
عبادت گذاشتند بجهة انکه یتعبد به وتعبد بوي معقول نیست مگر انکه از
شریعه احمدیة امري بوي برسد وبان لحاظ استقرار پیدا نمود اراء اعلام که
عبادت هرچه باشد توقیفي است وتوظیفي وباید از شرع مقدس برسد واز وي
تلقي نمود واین معنی چنان تسالم بروي شد که محقق قمي قده معاني لغویه را
قیاس بوی نموده پس کبري ندارد که عبادة هرچه باشد باید از شرع برسد والا
بقصد امر تشریع است وحرام وانچه از شرع رسیده در خصوص نماز جمعه
وجوب وي باوالی یانماینده وی بما رسیده چنانچه فعل نبی (ص) وخلفاء بعد وي
چنین وسلاطین چنین بوده واحدي از شیعه مدعی نه شده که این معنی از مفتعلات
عامه است ولذا هم دیدي که شیعها چه قدر مورد ملامة عامه واقع شدند در

ترك وجه اجوبه متینه دادند بانها ولذا مجلسي قده فرمود که بواسطه این اجوبه که
امام غایب است وباحدي هم اذن نداده انها قائم مي شدند وحکم بار نداد شیعها
نمي کردند و بدون حضور والي یانماینده وي اصلا وابداً دلیلي بر وجوب وي
نداریم نه تعیني وي ونه تخییری ان چه انکه علاوه بر انکه تفصیلا بیاید غیر
مره گفتیم که ادله هر چه باشد دلیل وجوب نماز جمعه است وباید مطلقات ان
را که بعضي دلیل خود قرار دادند مقید نمود باین اجماعات عملیة ومنقوله ومحصلة
فوق تواتر نقلا وتحصیلا وباین اخباریکه تواتر معنوی داشت بر اشتراط
ودیگر چیز دیگری راستي در بین نیست پس بحکم عدم الدلیل دلیل علی العدم
حکم نمائیم که اصلا واجب نیست وکافي است در نفس حکم بعدم عدم دلیل بروی
واین نه از باب تمسك به برائة است بلکه چنانچه بعض از محققین فرمودند
مثل فصول قده از امارات محسوب است وناظر است بنفي واقع واز ادله اجتهاد یه
محسوب است نظیر اصول عدمیة بجه انکه مورد هم باشد یا اصلا نباشد بناء
بر اینکه بین این دو قاعدة اعم من وجه باشد اگر چه حرف صحیح نیست چون
برائة علی التحقیق ناظر بواقع نیست خلافا لجماعتي که گمان کردند که ناظر است
کیفکان لا اشکال بر اینکه عقلا محکوم بعدم وجوب است بواسطه عدم دلیل
بلکه اگر احدي بداعي امر نفس لزومي بیاورد مشرع است وحرام بلی بداعي
استحباب مانعي ندارد چنانچه خاتم در ذیل مسئله بیان کرد ولي مجزی از واجب
نباشد ومعیناً باید ظهر بخواند واین نه از باب انکه محال است مستحب مجزی از
واجب باشد چنانچه فاضل هندی قده فرموده بلکه اجزاء مستحب ربما از واجب
واقع شده باشد فضلا از امکان چنانچه بعض اساتید فرمودند نظیر اجزاء جماعة
مستحبي از قرائة ونظیر سفر استحبابي نظیر زیارت ائمه (ع) وامثال
ذلك در اسقاط اداء صوم وجوبي پس گیر مسئله آن معنی نباشد بلکه دلیل
نداریم بر اجزاء این مستحب از فریضه معینه ظهر یوم جمعه که ظهر باشد واین
معنی بناء بر استحباب نفسي بمفاد صحیحه که فرمود دوست دارم مرد از دنیا
خارج نه شود مگر در مدت عمر خود یك مرتبه جمعه را بخاند ویك مرتبه تمتع

نسوان بنماید واضح است واما بناء بر انکه استحباب وی مستند شود باخبار من
بلغ یا اخبار احتیاط وامثال اینها که بر واضح است که مجالی از برای توهم اجزاء
نیست وتو شناختي در سابق در مقام نقل اقوال که قائلین باستحباب که مشهور
بودند بتنصیص مستند وقمي وعلامه ومیرزا محمد اخباری قده اختلافات فاحشي
داشتند در سبب استحباب وی مراجعه کنید کیفکان مجالي نیست عقلا از
برای قول بوجوب اصلا وابداً والله العالم (هشتم) انکه عقل حاکم است بر اینکه
عبادة مفروغ العبادیة نمي توان امتثال نمود مگر بنحویکه نبي (ص) مقرر
فرموده ومن نمیگویم که اطاعة جعل شرعي دارد بلکه ان عقلا محال است حتی
بنحو نتیجة التقیید بلکه بده امر نیز محال است فضلا از دو امر بلکه شارع
در کیفیة وي هم نتواند تصرف کند چونکه استحاله عقلیة دارد فضلا ازخود
وی خلافاً للأستادنا النائیني قده بلکه میگویم عبادة چه واجب وچه مستحب
باید ان جوریکه بما رسیده وصولش از شارع باید بان نحو خاص اطاعة شود
پس اگر عبادتي بنحو خاص ثابت شد وما تمکن پیدا کردیم بان نحو اطاعة وامتثال
کنیم واجب است والا ساقط شود واز عبادیة اخراج شود مادامیکه دلیل دیگری
وراء دلیل نفس ان عبادت نداشته باشیم که مع نقصان بعضي از اجزاء وشرائط
نیز واجب است وچون در نزد ما ثابت شده است حقیقه شرعیه بنحوی از نبوت
پس نبي (ص) هر نمازي را که جعل مي فرمود بتوسط جبرئیل امین بیان اجزاء
وشرایط وی مي نمود براي مردم بعد از ان امر میکرد چنانچه شأن هر طبیبي
است در بیان مرکبات زیرا طبیب روحي مثل طبیب مزاجي است بلا کلام والا
تأخیر بیان از وقت عمل لازم آمده وان قبیح است وچون ان پیغمبر بوده تاقیامة
باید احکام را بعامه مردم برساند کاملا تا تبلیغ ناقص نباشد وچون حضرت روح
القدس بوی خبر داد از بدعتهائي که در دین حاصل مي شود بواسطه مقهوریة
اوصیاء وخلفاء ودین را پوستین وارو نه مي پوشانند ونماز را چنانچه شناختي که
اهم امور دین است ویران نمایند چنانچه مشاهده مي کني در نماز تراویح وجماعة
در نافله خصوصاً در رمضان وتکتف وتأمین واذان وصوم ونماز بهتر از خواب است

واخراج حدث بجای سلام نماز و و و و پس باین لحاظ خواست حجة را بر مردم
در تبلیغ تمام نماید ومؤمنین را از خواب غفلة بیدار نماید وبفهماند که شماها مردم
بعد از رحلة من نظر بمن داشته باشید ونماز را چون اهم است بنحویکه دیدید
من خواندم شما بخوانید وباین معنی اشاره دارد بنوی سابق بناء بضم عین الفعل
علی التحقیق والمشهور اگر چه بفتح هم باشد ضرري ندارد این امر ارشاد است
بناء علیه باین حکم عقل که عبادة بنحویکه وارد شد است طاعة وي لازم
بنحویکه تشریع شده طاعة وي لازم است وغیر ان نحو اصلا طاعة وي لازم
نیست پس بناء علیه بضرورة من الدین نماها مردم ثابت شد که نبي (ص) بلکه
أمیر المؤمنین (ع) هر جا اقامه جمعه میگردند معیناً جمعه واجب وهر جا اقامه
نمیگردند معیناً ظهر واجب بود پس ماها نیز باید چنان کنیم در هر جا حجة
ابن الحسن (ع) یا نماینده خاص یاعام اقامه فرمودند معیناً جمعه واجب است
طاعة وی لازم والا معیناً ظهر واجب است طاعة وي لازم چون خود اقامه نفرموده و نماینده
خاص بوي مثل قضاء مثلا یاعام در وی مثل جماعة معین نفرمودند پس مسلماً ظهر
معین است والا بداعي امر لزومي تشریع است چه انکه دلیل دیگری وراء
ادلة دلیل وجوب جمعه که واجب است مقید نمود نیست چنانچه تفصیلا خاهي
شناخت این جمله دلائل عقلیه است از مستقله وغیر مستقله ومؤیدات آیات
ومؤکدات روایات ومقومات اجماعات است بر اینکه امام جمعه منصب است از
مناصب الالهیة وحضور معصوم یانماینده وی شرط است در نماز جمعه وبدون اذن
خاص یا اذن عام یاتعدد مطلوب اصلا نماز جمعه واجب نخواهد شد ومشروعیة
وي باحد الطرق ثابت نشد است چنانچه خاهی شناخت چه نیست راستي چیزي
در ایادي که بتواند اثبات وجوب وی نماید مگر یك مشت مطلقات که برفرض
ثبوت وعامیة ان مطلقات واجب است بر حسب صنعة علمي حمل بر مقید نمود
والسلام پس بناء علیه ادله مزبوره عقلیه تماماً خالي از خدشات خواهند بود چه انکه
بر هشم وارد است بر اینکه کبری مسلم است لکن کلام در صغری است
که خصم مدعی است که اقامه نماز جمعه بدون والي یا نماینده وي عبادیة دارد

از این جهة عقل حاکم باطاعة وي است وبر هفتم که کبری مسلم است لکن
کلام در صغری است که خصم مدعی است عبادیة وي ثابت شده در شریعة پس
واجب است تعبد بوي وبر ششم وارد است اولا بر کسیکه قائل بتخییر است
واما قائل بتعیین بروي ان اعتراض وارد نیست وثانیاً انکه تخییر عرضی است قبول
نداریم که طولی باشد وبر پنجم بر اینکه مثل محدثین مدعی باشند که دلیل مخصص
زماني ظهر مبین است ولفظ امام شامل هر امام است عام است نه خاص وشك هم
نداریم ومجتهدین مدعی مخصص دیگر باشند وراء مخصص اول وبر چهارم
با اینکه بعض از محدثین عید را نیز واجب دانند بلا شرط اگر چه مرحوم
مجلسي قده میفرماید میان امامیة مصرح بوجوب ندیدم منافات ندارد که بگوئیم
نماز جمعه تعدد مطلوب باشد مرتبه علیا منوط بوالی باشد وعید مثل وي باشد
ومرتبه سفلی منوط بوي نباشد پس این معنی در مقام ثبوت ممکن است چنانچه
فقهاء در مشروعیة عید در زمان غیبة میگویند غایة اینجا مستحب انجا بشود
واجب وبر سوم بر اینکه احکام شرعیة تعبدي است نه فهمیدن ملاکات دلیل حکم
شرعي نه شود وبر دوم که ظهر بخوانند مثل صورت فقد بقیه شرائط وبر اول
که دلیل مقلوب است با انکه سد باب دعوی اذن عام یاخاص را نه مینماید ولي
نو خبیری بفساد جل ابها لولا الکل بعد از عدم دلیل بر سقوط شرط وعدم
ثبوت اذن مطلقا چنانچه خاهی شناخت انشاء الله

مطلب پنجم در ادله فقاهیة

بر عدم وجوب نماز جمعه اگر فرضنا که ادله اجتهادیة وافی نشده در اثبات مراد
وتقریب دلالة وي از جهاتي است عدیده واکثر انها خالي از اشکال است (اول)
انکه ظهر واجب شد بر کافة مسلمین تعییناً علی البالغ العاقل بنحو قضیه حقیقیة
الی یوم القیامه قبل از انکه عدد جمعه از رجال کامل پنج نفر مرد یاهفت
اسلام بیارند وبعد جمعه را با شرائط که من جمله حضور والي یانماینده وي باشد
واجب نمود نیز بر کافه مکلفین واینك که ولی ونماینده وي نیست نسبة بماها

نمي دانيم كه وجوب عيني ظهر منقطع شد مثل اشخاصيكه درك والي كردند
يانه چه منشأ شك اجمال نص باشد يا عدم نص يا تعارض بناء بر امكان تعارض بين
مطلق ومقيد چنانچه بعضي توهم كردند ومسئله مسطور است در باب اخبار
علاجية پس بناء عليه استصحاب وجوب تعييني ظهر متعين است بلا كلام (دوم)
انكه نماز ظهر اولا وبالذات واجب شد بر كافه مسلمين بنحو قضية حقيقية
على البالغ العاقل وقريب دوازده سال باين منوال بود تاوارد مدينه شدند
يا بمسجد قبا در طي هجرة بشرائط كه من جمله حضور امام يا نماينده وى باشد
پس انها كه درك حضور والى نمودند قطعاً وجوب ظهرى انها منتقض شد بتعيين
وجوب جمعه ومنقطع شد عموم ازماني ظهر واما ماها كه درك والي ونماينده وى
نكرديم پس اصلا شك در انتقاض وانقطاع وجوب ظهري داريم چه از جهة
اجمال مخصص مثل لفظ امام يا عدم نص يا تعارض نص پس استصحاب بقاء وجوب
ظهري متعين است بلا كلام (سوم) انكه بعد از تشريع نماز جمعه وجوباً عينياً
نيز نماز ظهر بر وجوب عيني تعيني خود باقي بوده نسبة باشخاصيكه دور از والى
بودند ولو بدو فرسخ مثلا ولو انكه جماعة هم داشتند وشخصي هم كه خطيب
باشد بوده كه ماها مردم امروزه مثل اينها باشيم پس بارسال حكام وامراء
بهر محلي هركه درك والي وباغاينددگان وى را نمود پس وجوب ظهري در حق
انها منتقض شد ومنقطع واماماها كه درك نكرديم اصلا شك در انتقاض وانقطاع
داريم چه منشأ شك اجمال نص يا عدم نص يا تعارض وي باشد پس استصحاب
وجوب ظهري متعين است بلا كلام (چهارم) انكه نماز ظهر قبل از تشريع
وجوب جمعه معيناً واجب بود بر كافه مكلفين وبعد از وي ظهر منتقض شد قطعاً
نسبة بجماعتي ومنتقض نه شد نسبة بجماعة ديگرى قطعا چه بسا مسلمي كه در همان
زمان اصلا جمعه در حق وي واجب نه شد تا از دنياء رحلة كرد پس ماها از
زمره اشخاصي باشيم كه منتقض شده باشد اول كلام است ومنشأ شك چنانچه
بيان شد هرچه باشد وفرق بين اين اصل وسوابق وي واضح است باجمال وتفصيل
پس استصحاب بقاء وجوب ظهر متعين است بلا كلام (پنجم) انكه شارع مقدس

ظهر را واجب فرمود بر كافه بشر على البالغ العاقل الى يوم القيامة وبعد جمعه
را واجب نمود وقرار داد قرائة خطبه وسماع وي را على المشهور
بدل ركعتين ظهر نظير سماع قرائة از امام جماعة بدل قرائة ونظير
بدلية تيمم از وضوء پس در اين صورت هركه درك نمود والي يا نماينده وي را
قطعاً بدل محقق ووجوب ظهري منتقض شد نسبة بوي وهركه درك نكرد اصلا
شك در انتقاض داريم نظير اينك در زمان ماها اگر اصلا تحصيل خطيب ممكن
نه شد پس اشكالي ندارد كه جمعه ولو بگوئيم واجب عينى هم باشد واجب نيست
پس ماها كه والى ونماينده وي را درك نميتوانيم نمائيم تا انكه سماع خطبه وي
نمائيم اصلا شك داريم در تحقق بدل دو ركعة ومنشأ شك چنانچه گفتيم هر
باشد پس شك در انتقاض داريم پس استصحاب وجوب غيرى ركعتين مانعي
ندارد بناء بر اشتراك معنوي وبناء بر لفظي استصحاب وجوب نفسي ظهر مانعي
ندارد غاية الامر بناء عليه بدل در اين فرض دو ركعة وخطبه وسماع وي است
چنانچه مخفى نيست كما اينكه استصحاب عدم جعل مانعي ندارد كه مترتب باشد
روي يكى از ان هر دو وجوب بتقرير مذكور ولو باستصحاب عدم وصول جعل
الى مرتبه فعلية چنانچه واضح است (ششم) اجراء عدم الدليل دليل على العدم
وحكم نمائيم بواسطه اين قاعده كه جمعه واجب نيست بعد از فرض عدم دليل
بر تخصيص عموم ازماني ظهر بناء بر اينكه اين قاعده از اصول باشد نه اماره
ومفاد وي في الحقيقة برائة باشد ولو انكه بگوئيم كه نسبة بين وى وبرائة اعم
واخص باشد بناء بر تفاصيلكه در وي در محل خود ذكر شده چنانچه صاحب
فصول قده مقرر نموده پس بناء عليه بحكم وي بعد از فراغ عدم دليل بروجوب
وى مطلقا حكم نمائيم كه جمعه واجب نيست اصلا (هفتم) اجراء اصالة العدم
بمعنى اينكه اصل عدم وجوب نماز جمعه است واين اصل غير اصالة عدم الدليل
است چه انكه در انجا نفس عدم دليل دليل عدم است ونيز غير استصحاب
عدمي است كه مدرك وي اخبار است نزد متأخرين از اصحاب قدس الله اسرارهم
بلكه اوخود اصلي از اصول عقلائيه است كه در حال شك معامله عدمي باشكوك

نمایند واین اصل معتبری است ولو انکه اصلا استصحاب هم حجة نباشد مطلقا
حتی در نزد اشخاصیکه استصحاب را حجة نمی دانند مطلقا وی را حجة بدانند
ولذا شیخ قده در طهارة در باب غسل با وجود حائل میفرمایند که اجراء اصالة
العدم مانعی ندارد وان غیر استصحاب عدمي است وحجة است نزد همه ومدرک
وی بناء عقلاء وسیره واجماع است بلکه از امارات است ولوازم ومثبتات وي
حجة است الخ کیفکان ریبي در وی نیست وبواسطه وي حکم شود بعدم وجوب
نماز جمعه مطلقا (هشتم) جریان اصالة البرائة از وجوب جمعه چنانچه بعض از
اساطین فرمودند بتقریب انکه بعد از شك در تخصیص عموم ازماني ظهر شك
نمائیم در وجوب جمعه یا از جهة اجمال نص یا عدم نص یا تعارض نص در این صورت
اصلا وجوب جمعه بر ما اصلا ابداً ثابت نشده وعام هم فرض نمودیم که نداریم پس
حالة سابقه در وجوب جمعه ملحوظ نیست بناء علیه برائة جاري است از وجوب
وی ولکن تو خبیری بفساد وی چه انکه سلمنا چنین باشد پس وجوب ظهری
که حالة سابقه وی معلوم است پس استصحاب بقاء وی لازم است وشك ما در
اصل وجوب جمعه ناشي از بقاء عموم ظهر است بناء بر عدم ثبوت تخصیص وی
پس با وجود اصل سببي در مورد شك در مسبب نوبة باصل مسبب نرسد مگر انکه
گفته شود که عدم وجوب جمعه از آثار شرعیة بقاء وجوب ظهر نیست ومادامیکه
چنین نباشد نوبة باصل سببي نمي رسد ولکن بر فرض تسلیم این مقدمه در
مقام وتمامیة کبری سببي ومسببي باین نحو ممنوع در محل خود نیز برائة فایده
ندارد چه انکه برائة از وجوب جمعه مثبت وجوب ظهر است عقلا پس نیز
اجراء وي بدون استصحاب بقاء ظهر فایده ندارد وباوی که محتاج برائة نباشیم
چنانچه واضح است مگر انکه گفته شود که استصحاب بقاء وجوب ظهر نیز
مثبت است نسبة بعدم وجوب جمعه پس نیز ما محتاج برائة باشیم در رفع شك
وجداني از وجوب جمعه مگر انکه گفته شود بعد از انکه وجوب ظهر را
اثبات نمودیم تعبداً بحکم اصل پس باجماع حکم نمائیم که جمعه واجب نیست چه
انکه دعوی اجماع شده بر اینکه در یوم جمعه دو نماز واجب نیست چنانچه

شیخ قده در باب متباینین نقل نماید پس بناء علیه محتاج برائة نباشیم (نهم)
استصحاب بقاء حرمة نماز جمعه چه انکه بعد از صلح مولانا ابي محمد الحسن
ابن علي (ع) با معاویة اقامه جمعه حرام بوده یا حرمة ظاهریة یا واقعیة ثانویة
یا واقعیة اولیة چه انکه اذني نبوده چه انکه مدعی ثبوت اذن از صادق (ع) است
پس بناء علیه مع فقد ادله اجتهادیة حسب الفرض استصحاب بقاء حرمة متعین
است بلا کلام لکن حرمة وي اثبات وجوب ظهر نکند مگر بالملازمة وان
مثبت است ولکن این قسمت از مثبت میگویند حجة است چه انکه واسطه
جلي است والا وجوب وي را باحدی الاصول السابقة باید اثبات نمود چنانچه
واضح است (دهم) استصحاب عدم اذن وعدم نیابة چه انکه اذن یا نیابة
امر وجودي است ومسبوق بعدم است پس هر وقت شك نمائیم استصحاب
عدم وي مانعی ندارد از آثار این اصل موضوعی عدم جواز اقامه جمعه است
پس در هر کدام از أئمه (ع) شك نمائیم که اذني از ایشان صادر شد یا نه از
صادق (ع) وبعد وي پس استصحاب عدم اذن وعدم نیابة مانعی ندارد
واین استصحاب عدم اذن نیابة فرقي نکند بین انکه اصلا شك نمائیم در
صدور اذن ونیابة ویا انکه یقین پیدا نمائیم که یکی از انها اذن دادند یکی
از احاد رعیة ویا باحاد رعیة وپس شك نمودیم یا از جهة انقراض مأذون لهم ویا از
جهة انقراض منوب عنه که فی المثل اگر گفتیم که صادق (ع) اذن داد بزراره
یا عبد الملك پس شکي نیست که بموت ایشان از اذن ونیابة تمام شود وبدیگران
ربطي ندارد چه انکه اذن خاص بوده ولذا شیخ الطایفة قائل بحرمة شده واخبار
قراء میگوید اذن خاص بوده ربطي باحدي ندارد ونیز سلمنا صادق (ع) اذن
داد خاص یا عام ولکن شکي نیست که برحلة صادق (ع حق الولایة منتقل شد
بموسی ابن جعفر واز وي بائمه بعد وی چنانچه سابقاً اشاره کردیم ایا ندیدی که
حضرت امیر (ع) وحسنین (ع) سهم امام را از رعیة اسقاط کردند وائمه
بعد مطالبه نمودند وموسی ابن جعفر (ع) غیر سال اول را اسقاط نمود وبقیه
أئمه مطالبه نمودند حتی حضرت ولی امر روحي له الفداء مطالبه نمودند بلکه

شد بدآ مطالبه کردند وفرمودند هر که یك درهم اموال مارا بخورد آتش در
شکم خود خورده باشد وابي الحسن ثالث (ع) فرمودند که ماکان لابي من جهة
الولاية فهولي وماکان لرسول الله (ص) فهو للامام بعده الی غیر ذلك پس شکي
نیست که برحلة صادق (ع) محتاج باذن والی بعد است ولو اجازه کار اجداد
خود پس در صورت شك استصحاب عدم اذن وعدم امر بنیابة یاعدم اجازه متعین
است بلا کلام ایا نمي بیني در معاملة فضولي اگر شك در اجازه نمودیم استصحاب
عدم اجازه جاري نمایند ودر باب وکالة که فی الحقیقة اذني است در عمل یاتصرف
استصحاب عدم الوکالة یاعدم التوکیل وامثال این عناوین جاری است پس شکي
نیست که جریان این اصول بلا مانع است وتقریر این استصحاب بعناوین عدیده
واضح است وبي اشکال (یازدهم) انکه مقتضی وجوب نماز ظهري موجود وجعل
وجوب جمعه مانع نماید بلزوم عمل نمودن بر طبق مقتضی تا انکه
یقین پیدا شود بوجود مانع وما یقین بوی نداریم پس لازم است که حکم نمائیم
بوجود مقتضی وان وجوب نماز ظهر است وعدم وجود مانع وان وجوب صلوة
جمعه است ولکن تو خبیری که قاعده مقتضی ومانع را محققین کما هو التحقیق
منکرند چه انکه حکم عقل اول کلام است واخبار استصحاب وقاصر از شمول
ونیز مثل وي باشد بقیه اخباریکه بوي تمسك شده کیفکان بر فرض حجیة قاعده
تمسك متین است ولکن عمده عدم تمامیة وي است در نزد ما (دوازدهم) اجراء
اصالة الاباحة شرعیة چه انکه ترك نماز جمعه شك در حرمة وی داریم بلحاظ
عدم وجود نهي از وی وهر چه شك در حرمة وی نمائیم از جهة وجود نهي پس
مباح است شرعا پس ترك نماز جمعه مباح است شرعا اما صغری پس ان مفروض
کلام است واما الکبری لقوله (ع) کل شيء مطلق حتی یرد فیه نهي ان قلت ترك
جمعه مسلم بوده حرمة وي ولو از جهة انکه امر بشي مقتضی نهي از ضد است
ولو ضد عام پس ریبي در حرمة وي نباشد وبناء علیه باید استصحاب حرمت ترك
نمود چه انکه بدیهي است که استصحاب حکومة دارد بر اصالة الاباحة قلت
بر فرض دلالة چنین نهي بر حرمة انچه حرام بوده ترك خاص بوده نه مطلق الترك

وان فرد از ترك فعلا موضوع ندارد حسب الفرض وطبیعه نسبة بغیر ان فرد حالة سابقه
ندارد چه انکه مقید بوده پس استصحاب مورد ندارد واصل محکوم جاري است
نه حاکم واین واضح است بلی نسبة بوجوب ظهر مثبت است مگر گفته شود که واسطه
خفی است ویا رجوع باصول سابقه شود بلکه بیاید در وي تمام انچه را که در
اجراء برائة گفته شد طابق النعل بالنعل (سیزدهم) اجراء اصاله الاباحة عقلیة
چه انکه نزد محققین اصل در اشیاء اباحه است نه حظر وبیاید در وی تمام انچه
که در برائة واباحة شرعیة گفته شد حذو النعل بالنعل (چهاردهم) استصحاب
بقاء نفس شرطیة یامانعیة علی احتمال چه انکه در نزد اصحاب قدس اسرارهم
حضور والي یانماینده وی در زمان نبي (ص) وخلفاء وائمه (ع) شرط است
یادر وجوب یادر وجود ویا انکه عدم الحضور وعدم الاجازه مانع وشکي نیست
که شرطیة ویامانعیة از احکام وضعیة است وتحقیق ان است که احکام وضعیة
مستقلا از مجعولات شرعیة است پس بناء علیه استصحاب نفس بقاء شرطیة
یامانعیة مانعي ندارد بلکه متعین است بلا کلام بعد از فراغ انکه از جهة اجمال
نص یاعدم نص یاتعارض شك نمودیم که آیا نماز جمعه بدون شرطیکه عموم مسلمین
بنام فرقهم از عموم سني وعموم شیعه مگر چند نفري از متاخرین محدثین بروی
اتفاق دارند نیز واجب است یانه پس بناء علیه از آثار بقاء وي عدم جواز دخول
است وعدم جواز اقامه الی غیر ذلك از آثار ولو انکه تمام این آثار هم عقلي باشد
چه انکه مستصحب یاخود باید حکم شرعی باشد ویاموضوعیکه داراي حکم
شرعي باشد ودر فرض خود حکم شرعي است پس باکي ندارد که بر وي مترتب
باشد احکام عقلیة بلکه اگر هم گفتیم که مجعول شرعي نیست واز موضوعات
انتزاعیة یا اعتباریة است نیز استصحاب بقاء وي بلحاظ حرمة تشریعه باکي ندارد
چه انکه حرمة تشریع در نزد عقل مثل حرمة ظلم است نه مثل وجوب اطاعة
وحرمة مخالفة است پس بناء علیه بقاعده ملازمه تشریع حرمة شرعیة هم دارد
علاوه بر دلالة اخبار بر حرمة شرعیة وي پس بناء علیه مانعي ندارد استصحاب
بقاء شرطیة یامانعیة ومترتب باشد بر وي حرمة اقامه صلوة جمعه ولو انکه بگوئیم

احکام وضعیه اصلا مجعول شرعي نیست ویا این صنف از وي مجعولات شرعیه
نیست (پانزدهم) انکه بانقضاء ائمه قبل بادله الاربعه تمام حقوق ولائیه
ومناصب الهیة که برای والي مقرر است از قضاوة وغزاوة وجبایة وضریبة وجزیة
واقامه حدود وامام عید وامام جمعه الی غیر ذلك طرآ منتقل شده بحجة ابن الحسن
روحي له الفداء پس تمام اینها اگر هم بفرض محال در سابق اذنی داده شده بنحو
خاص ویا بنحو عام ویاداده نه شده باحد النحوین وعلی التقدیرین بدون مراجعه
ایشان فایده ندارد واقامه جمعه حرام است چه بر تقدیر اول محتاج است باجازه
واستصحاب عدم وی جاري است وبرفرض دوم استصحاب عدم وی نیز جاری است
وفرق بین این تقریر از اصل ودهم بنحو عام وخاص است از دوجهة چنانچه واضح است
والله العالم الهادي (شانزدهم) اینکه لا اشکال وجود خاص وتقدم وی بر عام بجهة ان
است که خاص قرینه است بر عدم اراده جدی از عام در مورد خاص ولو انکه
اراده استعمالی در عام موجود است در مورد خاص واین معنی در مقام اثبات
ریبي نیست چه انکه بملاك اقوائیة ظهور مقدم شود یا بواسطه عنوان عدم قرینه
در این نزاع بین علمین (قده) بری ثمره نیست ولو انکه بگوئیم در مقام اثبات
عنوان بعام نمي دهد ابدآ با این تفاصیل واما در مقام ثبوت پس شکي نیست که
اراده جدیا مقید است بعدم طرو عنوان خاص بر وي یا محدود است بعدم طرو
ومضیق شود بوي وعنوان دهد ویرا قهرآ کیفکان پس بقاء اراده جدي در عام
منوط است بعدم اراده خاص یاعدم جعل خاص یاعدم طرو وعنوان خاص یاعدم
وجوب خاص الی غیر ذلك من شؤون الخاص ولا اشکال بر اینکه تمام این عناوین
موجود من الموجودات وحادث من الحادثات ومسبوق بعدم است ازلا وما شك
داریم در انتقاض وي پس استصحاب عدم خاص بیکي از این عناوین یا بتمام وی
مانعي ندارد ومتعین است ومترتب شود شرعآ بقاء وجوب عام واین نه من باب
انکه مراد از استصحاب در مقام اصالة العدم است با انکه ذکر اصالة العدم مستقلا شد وان
غیر مرتبط باستصحاب عدم است بلکه استصحاب عدم چیزي دوجور است یکي

اجراء وی مثبت است نظیر استصحاب عدم احد ضدین در لا ثالث لهما ویکي
دیگر مثبت نیست اصلا وعدم خاص موضوع چیز وجودی است چنانچه
اگر فرض کنیم شخصی مرحوم شد واز وي هزار دینار عین باقي وآن حاصل
شده بود در همین سنه فوت واحتمال هم میدهیم بر اینکه در همین سنه هزار دینار
هم بزید مدیون شده پس اگر چه ما علم اجمالي داریم یا بوجوب حج بروی یا بلزوم
دین بر وي ولکن ریبي نیست بر اینکه در واقع ونفس الامر موضوع حج عدم
لزوم دین است بر وي چه انکه ریبي نیست بر اینکه حصول استطاعة در
ظرف عدم شغل ذمه است بمال مردم پس در این صورت استصحاب عدم دین
بلامعارض جاري ومترتب است بر وي وجوب حج نه باب مثبتیة ونه معارض است
باعدم وجوب حج ونه اصالة العدم معروف است پس در این صورت مقام از
این قبیل است لا زال در واقع بقاء عام واستمرار حکم عام موضوع وي عدم
خاص است بعناوینی که ذکر نمودیم پس اگر ما شك کردیم در انقطاع وي بجهة
من الجهات یا از جهة اجمال نص یاعدم نص یاتعارض در شبهه حکمیه بلکه بناء
بر مسلك من در شبهه موضوعیه نیز پس استصحاب عدم وجوب خاص یا استصحاب
عدم عناوین دیگر وي متعین است ومترتب شود بر وی بقاء حکم عام بنحویکه
ذکر نمودم واز غرائب امر در مقام فرمایش استادنا النائیني است قده که میفرمایند
استصحاب عدم جعل اصلا جاري نیست بلحاظ انکه دائما مثبت است نسبة بعدم
مجعول ووراء وي هم اثری ندارد وتو خبیری بر اینکه این مقاله صحیح است
در صورتیکه مجعول امورات عادیة یاعرفیة یاعقلیة باشد واما در صورتیکه امورات
شرعیة باشد از احکام تکلیفیة یاوضعیة بناء بر مجعولیة وی چنانچه مذهب وي
است در کثیري از انها ویا از موضوعات مستنبطه وماهیات مخترعه شرعیه باشد
ابدآ مثبت نیست چنانچه واضح است جدآ واما توهم انکه اصلا این اصول
جاري نیست والا فرمایش نرافي قده لازم آید وحال انکه بطلان وی واضح
است چنانچه در محل خود مقرر شده پس بناء علیه ثبوت وجوب نماز جمعه
از ضروري دین است پس ان اعدام ازلیه تماما منتقض شده بجعل وي پس اگر

شك نمائیم باید استصحاب بقاء وي نمائیم فاسد است جداً از جهة انکه قیاس مع الفارق است از دو جهة اولا انکه مکلام علمین قده در جائي است که چیزی از چیزهای واجب فوت شود وندانیم که ان چیز مثل زمان جزء یاشرط بوده در واجب یانه که بر تقدیر اول باید سر وقتهان عدم منقطع رفت وبر تقدیر ثاني باید سر وقت ان حادث رفت ومقام حضور والي اتفاقاً قید بوده مسلماً قید بوده پس بناء بر مذهب من چنانچه مذهب مشهور است که قیدقید وجوب است پس جزماً دیگر حکم باقي نماند وحکم دیگر بدون شرط محتاج بجعل دیگری واین جعل دوم چه نیز قید واجب یاقید وجوب مسبوق است بعدم ازلي وجهة دوم انکه در انجا بجعل دیگر بناء ندارند بگویند حکم در زمان دوم باقي است بلکه بجعل اول بگویند باقي است بناء بر انتقاض عدم ازلی وبقاء حادث بعد از وی بخلاف مقام که بفرض محال هم بگوئیم که قید ماده است نه هیئة وجوب نماز جمعه بي والی بجعل دیگری است چون مخصص دیگری است برای عموم ازماني ظهر واین جعل دوم ومخصص دوم هم مثل اول مسبوق بعدم ازلی است مثل انکه اگر در اصل اولي شك میکردیم چه طور حکم میکردیم ببقاء ان عدم ازلي در دوم هم اگر شك کنیم مثل وی باشد جداً پس قیاس مقام دا بر وی مع الفارق است از جهاتی علاوه بر انکه اصلا در انجا هم حق باسرحوم نراقی است چنانچه استادنا النائنی قده مقرر فرمودند خالي انکه هر حادثي از حادثات که در صفحه وجود نبوده وصفحه وجودي وي از وی بوده مسبوق است بعدم ازلی قلب یك عدمي بوجود باعث قلب عدم دیگر بوجود نخواهد شد ابداً واصلا چنانچه واضح است (هفدهم) استصحاب برائة از وجوب جمعه در حال صغر وفیه انچه را که شیخ قده وارد نموده مضافا بانچه در سابق وارد شده بود بر مثل برائة وامثال وی (هیجدهم) اینکه امر نماز جمعه دائر است بین وجوب وحرمة پس مفری نیست مگر قول بتخییر بناء بر عدم رجحان حرام واجب وفیه با اینکه چنین دوراني ندارد چنانچه واضح است بعد از مراجعه اقوالی را که ذکر نمودیم کافی است در حکم بحرمة عدم دلیل بر وجوب چه انکه

ادله اربعه قائم است بحرمة عبادتي که دلیل بر وي نیست بداعی امر (نوزدهم) انکه معیناً باید ظهر بخواند چنانچه بعض از اعاظم فرمودند بلحاظ انکه مسئله از صغریات تعیین وتخییر است چه انکه جمعه واجب است تخییراً وظهر جماعتي گویند که واجب تعیني است پس ظهر جزم داریم که واجب است یاتعییناً ویاتخییراً پس قاعده اشتغال اقتضاء دارد اوردن ظهر را وتو خبیري بفساد وی ولو انکه از اعاظم است چه ظاهراً این فرمایش لحاظ ان است که کمان فرموده که در زمان غیبة از مجتهدین قول بوجوب تعیني وي نیست والا اگر گفتیم که جمعه هم قول بوجوب تعیني دارد پس دعوی مقلوب است چه انکه جمعه در این فرض واجب است یاتعییناً یا تخییراً پس قاعده اقتضاء دارد أوردن وی را مسلم ولي تحقیق ان است که مسئله از صغریات متباینین است نه اقل واکثر چنانچه موهم بوده بعض اصول سابقه حتی بناء بر اشتراك معنوي فضلا از لفظي چه انکه برائة یا استصحاب عدم وجوب اکثر معارض است ببرائة از خطبه یا استصحاب عدم وجوب وي پس علم اجمالي بحال خود باقي است بناء بر انحلال علم اجمالي در اقل واکثر ارتباطي چنانچه تحقیق است موافقاً للشیخ قده واما بناء بر عدم وي چنانچه مذهب طوسي است واستادنا النائنی قده عقلا پس بحکم عقل باید اشتغالي شد نه تعیین وتخییر چه در طرفین قول بتعیین وحرمة اخذت وی موجود است چنانچه در طي اقوال شناختي پس بناء علیه علم اجمالي داریم که در ظهر یوم جمعه یك فریضئي در واقع بما هو واجب است یاظهر یاجمعه پس ببرکة این علم ذمه مشغول شود وفراغ غیر ممکن است الا بامتثال هر دو وقیام اجماع بر عدم وجوب دو نماز در روز جمعه بر فرض وجود وي معقد اجماع واجب بالذات است نه من باب مقدمه علمیه که واجب شود بالعرض چنانچه بتمام این مراحل اشاره دارد شیخ قده در باب متباینات پس اگر این علم اجمالي منحل نه شود واجب است هر دو خوانده شود چنانچه قولي بود در مسئله چه انکه کمان کرده بوده عدم انحلال وی را وتعارض اصول در اطراف وتساقط وی وتو خبیري بانحلال وی ببرکة بعض از قواعد سابقه واکثر اصول در این مقام پس معیناً ظهر واجب نه جمعه واصول از عدم وجوب وی بلا معارض

جاری است چنانچه مخفی نیست واین اجراء اصول نافیه در اطراف علم اجمالي
وسقوط وی بالمعارضه مماشات باخصم بوده وبیان راه نظر وي بوده والا بناء
بر مذهب من اصلا اصول نافیه ولو بلا معارض هم باشد نخواهـد جاری شد چه
انـکه مضاده دارد با تنجیز علم واشتغال ذمه بلی اصولي که موجب توسعه در فراغ
باشد مانعي ندارد در هر جا پیدا شود الحاصل حقیر اگر چه در مسئله اقل واکثر
علم اجمالي را منحل میدانیم واکثر شك بدوي است وبرائة عقلا ونقلا جاري است
از اکثر ولي در مواردیکه علم اجمالي منجز شد اصول نافیه تـکلیف در اطراف
وي اصلا ممکن نیست که جاري شود ولو بلا معارض مادامي که برگشت بتوسعه
در فراغ نباشد وعلم اجمالی را منحل نـکند مثل مسئله اقل واکثر که از عجائب
امر این است که استادنا النائني قده با انـکه علم اجمالی را منحل نـکرده وعقلا
اشتغالی شده بعد ببرائة شرعیة توسعه در فراغ درست نماید وبـگوید که برائة
حاکم است بکفایة اتیان باقل با انـکه عقلا میگویند که باید اکثر را امتثال نمائي
بلحاظ انـکه برائة توسعة دهد فراغ را زیاده مراجعه کنید وتوخبیری بفساد این
مقاله چه انـکه علم اجمالي علة تامة تنجز تکلیف است وتنجز تـکلیف علة تامه اشتغال
ذمه است واشتغال ذمـه علة تامه لزوم تحصیل فراغ است در مرتبه چهارم ومعلول
اشتغال وبرائة مورد وی مرتبه اولی است که تکلیف منجز هست یا نیست که مرتبه
حدوث وي است وبرائة مورد وي عقد سلبي است وفراغ مورد عقد ایجابي است
پس برائه کجا وفراغ بعد از اشتغال کجا وعقد سلبي کجا وعقد ایجابي کـجا
مرتبه معلول چهارم کجا چه انـکه پس از وجود علم عقل را احکام طولیة که هر
سابق وی را علة تامه لاحق داند چنانچه گفتیم پس مرتبه برائة مرتبه تنجز
تـکلیف وعدم وي است ومرتبه فراغ پس از تنجز وحدوث تـکلیف واشتغال
ذمه خواهد بود علاوه برائة متکفل عقد سلبي است نه عقد ایجابي ونه عقد سلبي
وایجابي باهم پس چگونه تـکفل نماید مرحله فراغ را وچگونه اثبات نماید وجوب
اقل با انـکه مثبت است با انـکه قواعد امتنانیة است پس نیست الا انـکه الجواد
قد یـکبو والصارم قد ینبو چنانچه تمام این مراحل را در حاشیه خودمان بر

تقریرات مبسوطاً تحریر نمودیم والله العالم وکیفکان مسئله ریبي نیست که از صغریات
متباینین است نه اقل واکثر ونه تعیین وتخییر پس این آخر مقاله است در ملي
ذکر اصولی که اکثر وي را مستند قده تعرض نموده وبعض را ریاض قده وبعض
را جماعة دیـگری ودر اول مبحث اشاره کردم که اکثر انها خالي از خلل است
والله الهادي (تنبیـــه) وفیه نتیجة پس شما بعد از انـکه اطلاع کامل
پیدا نمودي از اجماع عملي از زمان صلح ابي محمد الحسن ابن علي علیهما السلام
بامعاویة الی یومنا هذا واز اجماع منقول که عدد ان باقطع نظر از احتمال تداخل منقول
عنه دویست وچهل وچهار بوده واز نقل تواتر بلـکه فوق تواتر چنانچه زیاده
از ده نفر ادعاء نمودند واز اجماع محصل واز چهل نه حدیث هر کدام بعنوان خاص
بانحاء دلالة ذکر نمودیم واز عده آیات داله وعده ادله عقلیة مستقله وغیر مستقله
وعده اصول فقاهیة البته دیگر ریبي باقي نمي ماند در اشتراط نماز جمعه بحضور والي یا نایبنده
وي وجوباً کما هو الحق او وجوداً کما قیل وبوجه من الوجه بدون حصول این
شرط واجب نخواهد شد نه تعییناً ونه تخییراً ونداریم چنانچه خاهی شناخت در
در مقابل این ادله اربعه الا یك عده اخبار مشرعه اصل نماز جمعه یا بیان فضیلة وي
یا اجزاء وي یا شرائط وی یا موانع وی که بامرها اجنبي از مقام است ویك عـده
مطلقات وبارئي از اخبار دیـگر خصوصاً اخبار قراء که باقطع نظر از تعارض واذن
خاص وعدم دلالة چنانچه خاهید شناخت واجب است که مقید شود باین ادله اربعه
واینك بناء علیه شروع در مطلب ششم است که ذکر ادله قائل بوجوب باشد ولي لازم
دانستم که اشاره نمایم بـکلام بعضي از فقهاء قده در مقام بلحاظ انـکه بسیار
معجب است چه انـکه کلام ایشان باعث غفلة عدئي شاید شده باشد یا بشود
مثل کلام مجلسي قده که باعث انـکار وی بر اصحاب قده دو چیز بوده یکی امام
در جمعه نـکره است ویکي دیگر عدم ثبوت اجماع بر عدم وجوب وشناختي
جواب ایشان را در دعوی اولی در ذیل حدیث سي وسوم بهفت وجه اداء نمودیم
ودوم را قبل از شروع بمطلب پنجم بورود نه اشکال بر فرمایش ایشان کیفکان
ایشان بعد از انـکه اختیار میکند که این نماز اصلا نه در زمان حضور ونه در

زمان غیبة نه وجوب وي نه وجود وي مشروط بحضور والی ونماینده وی نیست
وحال وی مثل سایر نمازها باشد میفرماید منشأ غفلة اصحاب قده از وجوب وي
دو چیز شده یکي انکه میگویند اجماع داریم بر عدم وجوب دوم انکه اخبار
وارده در وجوب وي اخبار احاد است وخبر واحد را حجة نمي دانند وبعد
برای ابطال هر کدام مقدمتي بسیار مفصل نقل کند وبزعم خود ابطال هر دو
نموده چه انکه دعوی دوم را فرموده اخبار در ایادي شیعیان قطعي الصدور
است ودر اولی بر اینکه اجماع ثابت نه شده اولا وحجة نیست ثانیا وبر فرض
یك اجماع منقول زیاده نیست ثالثاً تازه یك روایة مرسله شود که حجة نیست
اولا ونتواند معارضه نماید باین اخبار کثیره صحیحه ثانیاً وبهتر عدم تعرض کلام
علمین قده بوده ولي چون غالباً اینها منشأ اشتباه بعض شده یاخواهد شد لذا لازم
دانستم تعرض نمایم ودیگر هم اخبار داله بر اشتراط را اصلا تعرض نکرده ولا
یکی بلی حدیث نیست وچهارم ازمتوکل را که مجلسي قده در بحار ایرادات عدیده
شهید را قده در رساله معهوده وارد نموده عین ان اشکالات را نقل فرموده وبعد
خیلي بر اصحاب قدس اسرارهم در مقامات ثلاثة تعریضات فرموده که سزاوار
نقل وي نیست اینك شما اولا از ایشان سؤال نمائیدکه کدام یك از مجتهدین فرمودند
خبر در ایادي شیعه خبر واحد است وان حجة نیست نه انکه خبر انها شیخ
انصاری قده میفرماید که مراجعه باین اخبار در ایادي ماها اجماعي است احدي
انکار ندارد این معنی را بلی کلام در سبب حجیة وی است که قطعي الصدور
است یامحفوف بقرائن صدق است یامن باب ظن مطلق است یامن باب ظن خاص
است انهم بشرط انکه ظن شخصي بر خلاف حاصل نه شود یامطلقا ولذا از صدر
اول الی الان که در هر قرني چه قدر از مجتهدین بودند احدي در این نسبة پیدا
نکرده مگر ابن ادریس قده وبعد هم تعقیب زیادي از وی نموده اخر با اینك
اصحاب قده میگویندکه این اخبار در ایادی شیعه اجماعاً حجة وکلام در سبب
حجیة است این چه نسبة است بحضرات که اینها اخبار احاد است وان حجة
نیست ثم اغماض نموده کدام اصحاب فرموده که این اخبار نماز جمعه خبر واحد

است آیا از صدر اول الی الان یك نفر چنین تفوه کرده ان کلمات اصحاب قده در
اصول وفروع ولو یك نفر پس چه شده ایشان را چنین قلم کشیده در مقام نمي
دانم واما دعوی اول پس اولا غفلة است از کلمات اصحاب قده چه انکه اولا
حجیة اجماع ضروري دین است احدی از علماي اسلام انکار حجیة وي را ندارد
بتمام فرق مختلفه وادله حجیه وي قوي است قابل خدشه نیست کیف صاحب
تقریرات دعوی تواتر روایة نماید بر حجیه وي بلی چیزی که هست امامیة شرط
نمودند در حجیة وي وجود معصوم را فراراً از اجماعات حضرات چنانچه باین
ملاك عدمي انکار نمودند حجیة خبر واحد را باشرائطي براي وي مقرر نمودند
فراراً از مفتعلات حضرات والا احدی انکار ندارد بلی اختلاف فاحش نمودند
در سبب حجیة چنانچه شناختي وثانیاً فرمودند اجماعیکه حجة است که جزم برأی
معصوم حاصل شوددر مقام نیست چه انکه غیر یك اجماع منقول زیاده نیست وان بمنزله
یك روایة مرسله است معارضه باصحاح نکند پس این امر غریب وعجیب است چه
انکه البة اصحاب اجماع را حجة میدانند من باب سنه ولي غفلة شده از اینکه بعد
ازفراغ ازحجیة منقول وی فارغاً از حجیة محصل وي میگویند که بناء علیه کاهي
احاد است وکاهی مستفیضه وکاهي تواتر واحاد وی نیز کاهي ضعیف واحیاناً حسن
وربما موثق وبسا صحیح چنانچه در آخر مطلب چهارم در مقام رد مجلسي قده
بیان نمودم پس اولا تو شناختي کاملا که اجماعات عملي ونقلي وی فوق تواتر بوده
فضلا از تواتر وثانیاً سلمنا احاد صحیح اعلائي است نه ضعیف چنانچه دیدي
عدد نقل وی دویست وچهل وچهار بوده وثالثاً معلوم شد که یك اجماع نیست
(ورابعاً) مدرك اصحاب در باب اشتراط اجماع نیست تا انکه شما قبول کنید
یانکنید غایة الامر انها دعوی اجماع نمودند بر عدم وجوب اما تعیناً واما مطلقا
وان اعم از مشروطیة واجب است وعدم وي احدی تصریح باین معنی نکرده
که نداریم مدرك مگر اجماع تا شما تارة منع کبری نمائید واخری منع صغری بلکه
مدرك انها ادله اربعه است که از سنة چهل ونه حدیث بوده (وخامساً) اصلا
ماها اغماض کنیم اجماع اصلا حجة نیست یا انکه حجة است وجود ندارد

وقرآن اصلا حجة نیست برای شما ویا انکه حجة است نیست وعقل یا اصلا
حجة نیست ویا انکه حجة است که خالي از شوائب اوهام باشد نیست پس بناء
علیه اخبار که ربطي در وی نیست که ان حجة است وشما مدعی قطع بصدوروی
باشید وظن زائد بر منوعین ... پس چرا شما این چهل ونه حدیث داله بر اشتراط
والي را ابداً تعرض نفرمودید بوجه من الوجوه پس در این هنگام در ایادی
شما نیست الا لك مشت اخبار داله بر تشریع نماز جمعه یافضیلة وی یا اجزاء
وشرائط وموانع وی وامثال ذلك که بر فرض اطلاق انها واجب است که مقید
نمائي باین پنجاه حدیث که یکي از انها کافي است از برای تقیید همه فضلا از
همه پس چه شده ایشان را که این همه اخبار داله بر اشتراط را ابداً تعرض
نکرده نمیدانم فیالت تعرض کرده بوده واولا مثل روایة متوکل خدشات غیر
را وارد مي نمود واز بیان این اشکالات وسوق کلام را بجائي که ابداً محط کلام
اصحاب قده نیست واجوبه ایشان ظاهر شد حدود تعریضات وی بر انها
وکیفکان بیاید در خاتمه در بیان محاکمه تفصیلیة بین فریقین که انصافاً بعد از
احاطه شما باین ادله اربعه بر شرطیه لزوم حضور والی یانایبنده دیگر چیزي نیست
در ایادي که دلالة نماید بر وجوب وي بدون شرط بعد از لزوم تقیید مطلقات
وی را بر فرض تمامیة اطلاق در ان ادله وخالي از معارض وقسم بجان خودم
گمان دارم مسئله عدم وجوب وي مطلقا بعد از احاطه بانچه مقرر ومحرر نمودیم از
واضحات بشماره رود کالشمس فی رابعة النهار والله العالم الهادی

« مطلب ششم در ذکر ادله قائلین بوجوب »

چه وجوب تعیینی وی چنانچه بعضي از محدثین قده اختیار نمودند وچه وجوب
تخییري چنانچه جماعتي از فقهاء ومجتهدین قده اختیار نمودند وعمدة ادله حضرات
بعد از آیه نداء اخبار است وان طوائف ثلاثه است یك طایفه ان را عمده مجتهدین
بوي تمسك نمودند وان ادله نیابة فقیه است واز محدثین باین طایفه قلیل متشبث
شدند ویك طایفه دیگر فقط محدثین بوی تمسك نمودند واز فقهاء اصلا ندیدیم

بوی تمسك نموده باشند وان اخبار مشرعه اصل وجوب وی یا بیان فضلیة یا
اوقات یاموانع یااجزاء یاشرائط وامثال اینها است وطایفه سوم را طرفین ، فریقین
بوي تمسك نمودند مثل اخبار را وامثال وي پس لازم ... کلام باید در
چهار مقاله نمود ﴿ مقـالـه اولی ﴾ در بیان دلالة آیات است (آیه اولی
در سوره جمعه) قول خداوند متعال جل جلاله یاایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة
من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله (ترجمـه) یعني ای اشخاصیکه ایمان
بخدا ورسول اوردید وقتیکه شنیدید صداي أذان را از برای نماز در روز جمعه
پس واجب است بر شما بسوی ذکر خدا بروید معجلا وتقریب دلالة وی این
است که مراد از نماز روز جمعه نماز جمعه است ولا غیر ومراد از ذکر الله یانماز
جمعه است یا خطبه وی یاهر دو وظاهر امر فاسعوا مثل سایر اوامر از برای وجوب
تعیني است پس ظاهر آیه والله یعلم چنان شود که ای جماعة مؤمنین شما امر وقت
صدای اذان نماز جمعه را استماع ویاسماع نمودید واجب است که مسارعة وتعجیل
کنید برای خواندن نماز جمعه علاوه بتصدر وتذیل وی باتحائي از تأکیدات که
مجلسي قده بیان فرموده زیاده بر ده قسم از تأکیدات که من جمله یك سوره
در وی نازل کرده ومن جمله اسم سوره را جمعه گذارده الی غیر ذلك از ضروب
تأکید واین واضح است (وتوخبیری بفساد استدلال از جهاتي عدیده) چه
(اولا) اشخاصیکه نسبة داده شده بانها که ظواهر قرآن را حجة نمي دانند
چه حق تمسك بوی دارند چه شما میگوئید قرآن برای ماها حجة نیست ومع ذلك
تمسك بوی نمائید یعني چه وگوئیا غرض انها بعد از تمامیة نسبة الزام باشد والا
بر حسب مبنای خودشان غیر صحیح است مگر بناء بر انچه از مستدرك قده
نقل نمودیم (وثانیاً) آیه بما هو آیه که دلالة ندارد بر نماز جمعه فضلا از وجوب
وی چه انکه در آیه لفظ نماز جمعه نیست ودر روز جمعه سه نماز واجب است
کجا ظاهر وی دلالة بر نماز جمعه دارد باقطع نظر از تفسیر واخبار چه معنای
تمسك بظاهر ان است که خود آیه دلالة نماید بر چیزی مثل احل الله البیع وحرم
الربا انما الخمر والمیسر وانکحوا ماطاب لکم من النساء کتب علیکم

الصوم الی غیر ذلك پس تمسك بظاهر آیه چه معنی دارد الاهم الا ان یقال که وجوب سعي بجماعة نماز نیست مگر نماز جمعه لکن تو خبیری بفساد وی چه در صدر اول برای همه نمازها واجب بوده حتی کوری از خاتم الرسل (ص) تمناء نمود که خود نماز را در خانه بخواند وحاضر جماعة نه شود پذیرفته نه شد فرمود نخی وریسمانی ببند بمسجد وبتوسط وی حاضر شو علاوه مبنی بر ان است که مراد از ذکر نماز باشد وان نیاید که باطل است از جهاتي چه انکه اگر مراد نماز باشد خوب بود از جهاني که گفته شود فاسعوا الیها (وثالثاً) ظهور وی مبنی است بر اینکه الف ولام در صلوة از برای عهد باشد ومعهود نیز صلوة جمعه باشد ومراد از ذکر هم نماز جمعه یاخطبه وی ویاهر دو بوده باشد ومنع این مقدمات بدیهي است چه انکه اولا الف ولام اصل در وی این است که از برای جنس باشد چنانچه تسالم نموداند بروی اصحاب قده در باب استصحاب در قول معصوم (ع) لاتنقض الیقین بالشك پس باید یك قرینه خارج از خود دلالة لفظ موجود باشد تا انکه بتوان عدول نمود از جنسیه بعهد (وثانیاً) پس از فراغ وجود قرینه ولزوم عدول بودن معهود جمعه است دلیل دیگر لازم دارد وراء دلیل عدول ونیست در لفظ بما هو لفظ چیزی که دلالة نماید باقطع نظر از تفاسیر واخبار (وثالثاً) بعد از بطلان دعوی جنسیه ولزوم التزام بعهد پس اشاره بان است که درید نبي (ص) وخلفاء حق وباطل بوده الی یومنا هذا که اقامه منوط بوالي بوده وبدون وی اقامه نمي شد وظهر معیناً مي خواندند واما بودن مراد از ذکر نماز جمعه لفظ که دلالة ندارد پس باید از خارج معین شود بیرکة قرینه معینه چه انکه بگوئیم این لفظ مشترك معنوی است یالفظي چه انکه از برای ذکر قریب شصت معنی در کتاب وسنة بیان شده چه انکه ذکر بمعنای شرف وعبرت ومعصوم وتذکر وامم وکتب سماویة وعبادة وارسال وعیب وقرائة وتعلیم وتوجه بخداوند وتوبه ورفع فراموشي وصفه وترغیب وزهد وثناء واخبار ونزول وامر وقرآن وحفظ وحضور معنی در ذهن وقول وطلب تکلم ووحي والحکم وموعظه ونماز وحدیث وبیان احکام ومباحثه ومبالغه درعبة

عبة ووقت استماع ومعدوم وبیان وعلامة قیامة وخاتم الانبیاء ر کلمه توحید ونقیض فراموشي وبر طرف شدن چیزی وخطبه وتعرض الی غیر ذلك از موارد استعمالات این لفظ در کتاب وسنة که اصلا در میان وي نماز جمعه یاخطبه نیست فضلا از انکه مراد ان باشد بحکم دلالة لفظیه علاوه بر ورود اخبار بر اینکه مراد از ذکر پیغمبر (ص) وائمه است پس چگونه بتوان دعوی نمود که ظاهر وي ان است که نماز جمعه مراد است با انکه در موارد استعمالات هم پیدا نه شده بلکه متعین بر مؤیدیة ذیل آیه وترکوك قائما پس این توبیخ برای ترك سعي است بحضور مبارك ایشان ولا غیر چنانچه مخفی نیست پس آیه کجا ظهور دارد بما هو آیة (ورابعاً) سلمنا که مراد از صلوة ظاهراً نماز جمعه باشد وظاهر از ذکر هم نماز جمعه باشد پس انچه ظاهر آیه مبارکه باشد احدي از علمای اسلام انکار ندارد فضلا از امامیة وانچه محط بحث است ومورد نزاغ اصلا وابداً آیه را نظري بوي نیست وربطي ندارد نه بظاهر وی ونه غیر ظاهر چه انکه وجوب حضور بنماز جمعه بناء علیه معلق است بسماع اذان نماز جمعه وسماع اذان نماز جمعه لاجرم بعد از گفتن اذان است وگفتن اذان وی بعد از انکه امام جمعه شرعی بمنبر رفته باشد ورفتن وی بعد از انعقاد است پس آیه میفرماید که هر وقت نماز جمعه بامام جمعه شرعي منعقد شد پس از ان حضور واجب است واین معنی را دیاري انکار ندارد لکن محل کلام نیست وانچه محط بحث است ان است که انعقاد واجب است یانه پس انچه آیه بظاهر وی دلالة دارد محل کلام نیست وانچه مورد بحث است آیه اجنبي از وي است وباین جهة بوده نظراً بظاهر آیه در باب نقل اقوال در مقدمه در مصباح ششم قولي بتفصیل بین انعقاد شده پس حضور واجب است وبین اصل انعقاد وان اصلا واجب نیست پس تمسك بظاهر آیه براي انچه مقصود است اصلا اجنبي است چنانچه واضح است اطاله در کلام لازم نیست (وخامساً) سلمنا که مراد از نماز جمعه باشد ومراد از ذکر هم نیز جمعه باشد بظاهر آیه ولکن بدیهي است که شرط اطلاق وعمومیة ندارد چه انکه کلمة اذا بالوضع دلالة بر عموم ندارد بلکه بااطلاق است واطلاق فرع

تمامية مقدمات حكمة است واز جمله وي فقد قدر متيقن حين صدور خطاب است وفقد انصراف نيز در ان وقت ولا اشكال كه متيقن از خطاب ويا انصراف از وي در انوقت كه نماز جماعتهاى غير جمعه بي اجازه نبى (ص) اقامه نمي شد فكيف بجمعه خود نفس نبي است پس چگونه دعوى اطلاق در وي ميتوان نمود پس چون قدر متيقن منادي والى است پس مجالي از براي دعوى اطلاق نيست از جهة عدم امكان اجراء مقدمات حكمة در مقام بوجه من الوجوه براي دو جهتي كه ذكر نموديم واز بيان حقير واضح وهويدا شد بر اينكه اعتراض بر قائل باطلاق بر اينكه شرط اطلاق ندارد ولو انكه منادي يزيد ع باشد وجواب قائل بوي كه هرمقدار كه دليل بر تخصيص پيدا كرديم رفع يد كنيم مثل كافر وفاسق جداً فاسد است اما اعتراض فاسد است بلحاظ انكه اگر قبول شد كه لفظ عام است بالوضع يا بمقدمات حكمة پس هر مقدار كه دليل بر اخراج داريم از كافر وفاسق فهو والا بقية حجة است خصوصاً اگر گفتيم كه عمومية بالوضع است نه بمقدمات وعام مخصص در مابقى اصلا مجاز نيست وحجة است در مابقى بنحو حقيقة چه مخصص متصل باشد چه منفصل بلكه ولو بگوئيم مجاز است ولى حجة است خصوصاً در تمام مراتب پس بناء عليه امام غير كافر وفاسق امام جمعه است چه معصوم چه عادل چه اصل چه فرع چه كل چه جزء نمايد الامر بعد از ورود خاص اراده جد معنون شد بيك عدم نعتي كه تعبير نموديم بلفظ غير پس امر اطلاق تمام واستدلال صحيح ومنافاتي ندارد باخروج يزيد وبدر يزيد چنانچه واضح است واما جواب غير صحيح است بلحاظ انكه مدلل نموديم كه دلالة كلمه شرط چنانچه در باب مفاهيم بيان شده بالوضع نيست بلكه بعموم حكمة است وپس وقتيكه بعموم حكمة شد وان در مقام نایاب است چنانچه مقرر نموديم قضيه مهمله شود وان جزئيه است ونيست مراد از ان جزئيه الا والي بتقريبي كه بيان نموديم ولا غير پس اصلا از اول لفظ شرط لا يمكن بر اينكه غير والي را كه در آيه فرمود واشاره بوى كرد بقول خود وتركوك قائما شامل باشد والله الهادى العالم (وسادساً) سلمنا ظهور آيه ولكن وجوب حضور بنماز جمعه كه از

لفظ سعى استفاده مي شود معلق شده بوجود اذان پس سعي براي نماز واجب مشروط است نه واجب مطلق در اين صورت اتفاق دارند عموم علماي اسلام بر اينكه مقدمه وجوبية واجب التحصيل نيست مثل مقدمه واجب پس بناء عليه دليل براى جواز انعقاد نخواهد شد بوجه من الوجوه بلى اگر والى پيدا شد واقامه نمود واذان گفتند سعي واجب است والا فلا چه انكه گفتم مقدمه وجوب احدي نگفته بر انكه واجب است پس ايجادچون عبادة است دليل نداريم تشريع است وحرام شرعاً وعقلا چنانچه واضح است (وسابعاً) اصلا محال است كه از آيه كريمه استفاده مشروعية نماز جمعه را نمود چه انكه طريق استفاده منحصر است بوجوب سعي وان توقف دارد بر شرعية اذان وشرعية اذان توقف دارد بر مشروعية اقامه جمعه ومشروعية وى اگر ازراه وجوب سعي باشد دور مصرح جلي است واين واضح است واما توهم انكه اين خطاب مشافهه است وقبول نداريم كه شامل غائبين باشد فضلا از معدومين بي اساس است چه انكه ممكن است بگويد با انكه محتاج است دليل بر اشتراك كافي است يا انكه انكار واجب مشروط نمايد وموضوع البالغ العاقل المؤمن المستمع للاذان قرار دهد بنحو قضية حقيقية (وثامناً) اصلا آيات كتاب الله مجمله است در مقام اصل تشريع است تمسك باطلاقات در آيات عبادات بي مغز است چه انكه در بحار نقل ميفرمايد كه نماز چهار هزار چه مقدار بالا كه بالفعل نظر ندارم و كتاب بحار هم نيست احكام دارد پس قريب پنج هزار حكم از كجاى اقيموا الصلوة استفاده مي شود كه اگر شك نمود باطلاق وى تمسك كند وحج بالاتر است جدا وابهم واضح است كه امام (ع) شبهات حكمية را بيان فرموده والا موضوعية كه لا تحصى تحت ضبط نيست چنانچه في الجملة در اصول تعرض نمودند اين جهة را بعضي از اكابر كيفكان تمسك بايات عبادة براى علاج مشكوك در غاية صعوبة است بنده كه تجويز نكنم (وتاسعاً) سلمنا جواز تمسك بعمومات عبادات ولكن تحقيق ثبوت حقيقة شرعية است والفاظ وى موضوع است از براى صحيح چنانچه اين معنى مذهب مشهور است پس بناء

علیه در موارد مشکوکه اصلا وابداً مجالی از برای تمسک باطلاق نیست وباید
علاج دیگر نمود (وعاشراً) سلمنا آیه اطلاق داشته باشد وظاهر باشد در
انچه خصم ادعاء کند ولیکن شکي نیست در اینکه این اطلاق باید مقید شود
بشرائط عامه نماز مثل طهارة وتستر وقبله وامثال وی وبشرائط خاصه مثل عدد
ما موم بنج نفر باشد ومرد باشد وحر باشد وکامل باشد وبین نمازین دو فرسخ
باشد مثلا وخطیب ممکن باشد الی غیر ذلك از شرائط خاصه که هر کدام از این
شرائط عامه وخاصه دوسه حدیث زیاده نداریم پس این اطلاق را نیز مقید نما
باشتراط حضور والی یا نماینده وی ببرکة اجماع عملي از زمان حسن بن علي(ع)
الی الان وبدویست وچهل وچهار اجماع منقول وبده متواتر وبسه فوق تواتر
وبچهل ونه حدیث بانحاء دلالة وبآیات عدیده واحکامات عقلیة کثیرة وبسر هم
رفتة اینها پس دیگر مجال ریبي باقي ماند حاشا وکلا بوجه من الوجوه فتلك
عشرة کاملة خذها وکن من الشاکرین الحمد لله کما هو اهله ومستحقه وصلی الله
علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین (آیه دوم) وحافظوا علی
الصلوات والصلوة الوسطی (ترجمه) یعني واجب است که محافظه نمائید برتمام نمازها
ومحافظه نمائید بر نماز وسطی (وتقریب دلالة ان است که مراد از نماز وسطی
نماز جمعه است که شارع مقدس اهتمامي خاص بوی نموده در بین نمازها وتو
خبیري بفساد وی از جهاتي (اولا) که شما تجویز نمي کنید تمسك بظواهر
قرآن را پس چگونه بغیر ظاهر (وثانیاً) ایمائي در آیه نیست که مراد نماز جمعه
است پس یا از جهة تفاسیر است ویا از جهة اخبار وارده در شرح وی است ویا
از جهة فتوی اگر ازجهة اولی است پس در مقدمه در مصباح چهارم شناختي
که در وی قریب ده قول بوده با انکه ظن حاصل از قول حضرات در تحت اصالة
الحرمة العمل بالظن باقی است واگر ازجهة دومي است اخبار متعارض است
واگر از جهة سومی است که بالفعل نظر ندارم در امامیة فتوائي را از غیرمجلسي
حتی از هم مسلکان وي از محدثین هم مراجعه نمائید حدائق را که میفرماید نماز
وسطي ظهر است ولا غیر وتو شناختي ادله اربعه بر اینکه صلوة وسطی ظهر است

نه جمعه ونه عصر ونه غیر انها مراجعه کنید (وثالثا) بر هرچه تقدیر خارج از
دلالة قران است (ورابعا) باشد نماز وسطی یعنی نماز جمعه ومقام وي هم خیلي
شامخ ولي چه ربطي بمقام دارد اجنبي است از محل کلام غایة الامر در ان
صورت باطلاق وی بناي تمسك است وبر وی وارد است اغلب انچه در ایه قبل
وارد شده بود که من جمله لزوم تقیید اطلاق وي را بادله اربعه داله بر شرطیة
والي چنانچه لازم است که مقید شود بسایر شرایط عامه وخاصه واین واضح
است (آیه سوم) یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله
ومن یفعل ذلك فأولئك هم الخاسرون (ترجمه) اي اشخاصیکه ایمان آوردید
مشغول نکند شماها را اموال شما واولاد شماها از ذکر خداوند هر که غفلة کند
بلحاظ اموال واولاد از خداء وذکر وي پس زیان دارد تجارت وی در اخرة
(وتقریب دلالة وي) ان است که مراد از ذکر الله نماز جمعه است وتو خبیری
بفساد وي از جهاتي عدیده (اولا) عدم حجیة ظواهر قران فضلا از غیر ظاهر در
نزد شماها (وثانیا) در آیه ایمائي نیست بر اینکه مراد نماز جمعه است (وثالثا)
شناختي که ذکر قریب شصت معنی دارد قرینه معینه در کار نیست (ورابعا)
اگر بلحاظ تفسیر یا اخبار است هم خارج از تمسك بکتاب است وظن حاصل از
اولي در تحت اصالة الحرمة باقي واخبار متعارض است (وخامسا) سلمنا باشد
وسلمنا اطلاق داشته باشد پس کما اینك واجبست که مقید شود بشرائط عامه
وخاصه پس نیز واجب است که مقید شود باشتراط حضور والي که ادله اربعه
دال بر وی بوده مضافا بانچه که در آیه نداء گفته شد وآیات دیگر نیز تمسك
جسته شده ولي دربي اسامي بمراتب بالاتر از اینها است لذا تعرض نکنم چه انچه
محل کلام است اینها تعرض نکردند وانچه تعرض نمودند ربطي بمحل بحث ندارد
والله الهادي (مقاله دوم) در تعرض طایفه از اخبار که عمده مجتهدین بوی
تمسك نمودند براي اثبات ولایة مطلقه فقیه وخیلي قلیل بوي تمسك نمودند از
محدثین قدس الله اسرارهم وما اولا في الجمله اشاره نمائیم بمعناي ولایة وانچه را
که ممکن است براي وي قائل شد وثانیا ذکر نمائیم عده اخباري را که بوي

تمسك نمودند وثالثا ملاحظه كنيم كه بر فرض دلالة اخبار باب چه نتيجه دهد
پس مي گوئيم وبخداوند است توفيق من بر اينكه حقيقة ولاية اگر چه بسط
طويلي لازم است خصوصا بر حسب اختلاف اولياء ومولى عليه ولكن مقام
اقتضاء ندارد واجمال وي بجامعها كه در مقام محل احتياج است عبارة از سلطنة
است واين لفظ مشترك معنوي است چه بر حسب لغة وچه برحسب اصطلاحات
ولي از كليات ذوات تشكيك است نه متواطي ومرتبه اولى كه اكمل مراتب است كه
فوق ان مرتبه ديگر متصور نيست سلطنة حضرت احديت است قدوس
اسمه بر كافة ممكنات در تمام شؤون انها وكلية اطوار انها در افتقار وجوديشان
بحضرت واجب الوجود كه بموجب اين فقر ذاتي مقهور تحت سلطه وى باشند
بمثابه يتصرف ويتقلب در انها بقدرت كاملة خود مستقلا چه انكه ممكن بالذات
وموجود بالغير مقهور واجب بالذات وواجد بالذات است واين مرتبه في الحقيقة
سلطنة ربوبية است احدي در اين مرتبه شركة ندارد وحده لا شريك له مختص
ذات بى مثال است وهر كه من الذره الى الذروه اين مرتبه را بر احدي وباير
چيزي ادعاء نمايد از زنادقه محسوب است ومرتبه ديگرى از سلطنة دون وى
است وان عبارت است ازقبول گرفتن فيض عالم است از مبدء ورساندن ان
را بهر ممكنى بان مقدار وانچه كه استحقاق وقابلية وي در ان است در تمام نشأت
كه سلطنة باطنيه وولاية باطنيه مي گويند كه تصرف ميكند در ممكنات بتمام انها
من الذره الى الذروه باذن الله جل جلاله بانچه صلاح ذات انها اقتضاء دارد
واين را حسب الاصطلاح سلطنة بر تكوينيات گويند واين مرتبه از سلطنة
جعلي است براى فردي از افراد ممكنات ولو انكه قابلية محل هم شرط باشد
ومنصبي است از مناصب الهية ذاتي محض نيست صرف كمال نفس نيست بناء بر
مذهب مشهور ازحكماء واصوليين چنانچه محقق خراساني هم (قده) در استصحاب
اشاره فرموده واين مرتبه باجمال معناي رقيق دقيق وى عقلا ونقلا ثابت نشده
در مقام ثبوت از اول عالم الى اخروى از براي احدى مگر خاتم النبيين (ص)
وصديقه كبرى ودوازده نفر خلفاء وى (ع) چنانچه فرمودند در مستفيضه

در هر چه راجح باشد بمصالح ومفاسد ودر امر معاش ومعاد انها وجلب منافع
ودفع مضار انها از هر چه حكمة اقتضاء كند براي اتقان نظام عالم وعالميان
در تمام نشأت وعوالم بنحوي كه نيست از براى احدي ازممكنات من الذره الى
الذروه حق اعتراض بر ان والي در انحاء تصرف وي طوعا او كرها وباين جهة تا
ابليس لعين اعتراض نمود خطاب فان عليك لعنتي الى يوم الدين در حق صادر
شد واز اين باب خلوص وقصد قربة درعبادة لازم شد وازاين جهة كليه تكاليف
ارشادي شد بعنايتي بلكه از اين باب احكام شرعية تماما الطاف در احكام عقلية
شد بلكه از اين جهة اصل تكاليف جعل شد بلكه از راه همين نظر هبوط بدنياء
وصعود از وى محقق شد واين معنى بالذات وبنحو استحقاق ذاتي لزوما مختص
بحضرت كبريائى است قدوس اسمه سبوح رسمه

نحن صنایع ربنا وبقیة الخلایق صنایع لنا وفرمود در نهج البلاغه براینکه محمد (ص) اگر چه با شما مردم مخالطه نمود در جسد خود ولکنه لیس من ابناء جنس البشر بل اختاره في الازل واقامه مقام نفسه آمراً عنه وناهیا عنه وباین مرتبه اشاره دارد کنت نبیاً وادم بین الماء الطین وادم ومن دونه تحت لوائي والنبي اولی بالمؤمنین من انفسهم الی غیر ذلك واین مرتبه را تمناء نمودند انبیاء واولیاء تا انکه ببلیات مبتلا شدند تا انکه اقاله نمودند چنانچه اخبار متواتره دارد واین مرتبه را لعین مطرود حسد برد واقاله نکرد تا انکه هلاك دارین گردید وهر که این مرتبه را نیز ادعاء نماید غیر چهارده معصوم چه برای خود چه برای غیر نیز شکي نیست که از زنادقه است چنانچه اکثر مراشد صوفیه وشیخیه وغیر اینها بزعم صرف کمال نفس دربي کمالي این مرتبه را دعوی نمایند واین مقام ادعاء نمودند چنانچه در تفسیر لفظ شاه که در این مراشد است سؤال شده که چرا شما را شاه مي گویند یکی از زنادقه گفته بوده بجهة انکه این شاهان را شاه مي گویند بلحاظ انکه انها مالك اجسامند وماها را شاه میگویند بلحاظ انکه ماها هم مالك اجسامیم هم مالك اشباحیم هم مالك ارواحیم واغلب مذاهب فاسده در اسلام خاصه بین شیعه از این مسالك فاسده واضحة البطلان پیدا شده باغواء خبیث رجیم چنانچه در روح الایمان اشاره کرده بودم ومرتبه دیگري است از سلطنة که عبارت از سلطه فردي ازافراد بشر است مستقلا بر نفوس واعراض واموال بشرچه طیب نفس داشته باشند یانداشته باشند بنحویکه بخواهد بنحویکه صلاح شخصي ونوعی انها باشد فی الدارین پس تصرف کند وتدبیر انها نماید بنحویکه استقامة پیدا نماید نظام عالم بنحو اتم که عبارة از صلاح دارین است که تعبیر بولایة ظاهریة نمایند وبسلطنة شرعیة تعوه نمایند وبسلطنة تشریعته نیز تعبیر نمایند در مقابل تکوینیه پس بامر من الله قائم بامور انها باشد بانچه مصلحة یا عدم المفسدة اقتضاء کند از دعوة کفار انها بایمان ولو بالقهر والغلبة که اسم وي را جهاد گذاشتیم ومنع انها از دخول یا هجوم بر بیضة الاسلام که اسم وي را دفاع گذاشتیم وتبلیغ بیان احکام الله نمایدکه فتوی نامیدیم ودفع نماید

انها را ازقبایح وسوق دهد بخیرات که امر بمعروف ونهی از منکر واقامه حدود
نامیدیم ورفع مخاصمات ومشاجرات از بین عباد نماید که اسم وی قضاء گذاشتیم
وجمع جبایه وضرائب وجزیه نماید وایصال بمساکین وارباب حوائج کنند که
وجوه بریه نامیدیم واصلاح امر سلطنتي نماید از جهة مالیة بنحویکه صلاح داند
واسم وی را انفال وامثال وي گذاشتیم وایجاد نماید انچه را که وجود وي
بنفسه في نفسه مطلوب است که حسبیات نامیدیم ولزوم نگاه داشتن مردم را
بر این مراحل ولو بنحوي از مشاوره ومکالمه که اسم وي خطبات جمعه واعیاد
نامیدیم چنانچه در جامعه فرمود انتم وسائس العباد الی غیر ذلك از شؤون سلطنتي
که بوي اشاره نموده در بعضي از اخبار نماز میت اذا حضر سلطان من
سلطان الله فهو احق به ودر باب قصر السلطان ولي من لا ولي له الی غیر ذلك
حاصل کلام پادشاه منصوب از قبل خداوند بر عباد در ممالك خود وشکی نیست
که این قسمت از ولایة ثابت بوده از برای خاتم النبیین (ص) واز برای صدیقه
طاهره (ع) چونکه ذکوریة شرط نیست بلکه انوثیه مانع از مرتبه فعلیة است
علی التحقیق واز برای دوازده نفر خلفاء ایشان بالادلة الاربعه اینك کلام در این
است که این مرتبه سوم ازسلطنة وولایة ظاهریة خاتم الرسل واین سلطنة شرعیة
تشریعیة ثابت است در زمان غیبة بالاصالة از ناحیة نبي (ص) چنانچه بعضي
از فقهاء در آخر خمس احتمال داده یا بالنیابة از حجة ابن الحسن روحي له الفداء
بنحویکه برای انها بوده بدون نقصان وقصور ابداً بوجه من الوجوه پس واجب
است بر فقهاء جامع شرائط حسب ونسب وعلم وعمل بنحویکه مقرر شده مفصلا
در محل خود چنانچه در روح الایمان هم اشاره کردم که قائم شوند بر این امر
چنانچه ایشان قائم بودند یا ثابت نیست ونه شده برای مجتهدین این معنی علی
نحویکه برای انها بوده بلی في الجمله جای انکار نیست ضروری مذهب است ومشهور
از فقهاء قدس الله اسرارهم چنانچه تحقیق همان است که ولایة عامه ظاهریة که
احیاناً بنیابة عامه هم تعبیر شود ثابت نه شده از برای مجتهدین پس این تمام کلام
بوده باجمال وی در مرحله اولی اینك رجوع کنیم در ذکر اخبار وارده در این

باب والله الهادي (حدیث اول) در وسائل از امیر المؤمنین (ع) قال قال ۱
رسول الله (ص) اللهم ارحم خلفائي قیل یا رسول الله ومن خلفائك قال الذین
یأتون من بعدي ویرون حدیثي وسنتي (حدیث دوم) مثل وي از مجالس ۲
بزیادتي ثم یعلمونها (حدیث سوم) در وسائل عن الرضا علیه السلام قال قال ۳
رسول الله (ص) اللهم ارحم خلفائي ثلث مرات فقیل یا رسول الله ومن خلفائك
قال الذین یأتون من بعدي ویرون احادیثي وسنتي فیعلمونها الناس من بعدي
(حدیث چهارم) از معاني الاخبار مثل وي (حدیث پنجم) از امیر المؤمنین ۴ ۵
علیه السلام قال رسول الله (ص) اللهم ارحم خلفائي ثلثا قیل ومن خلفائك قال
صلی الله علیه وآله وسلم الذین یأتون بعدي ویرون حدیثي وسنتي (ترجمه)
فرمود پیغمبر اکرم (ص) خداوندا رحمت بفرمائید خلفاي مرا پس عرض شد که
کی است خلفاي شما پس فرمودند ان اشخاصي باشند که مي آیند بعد از من
وروایة میکنند حدیث وسنة مرا ویاد میدهند بمردم بعد از من ودر یك روایة
هم سه مرتبه طلب رحمة کرد (تقریب استدلال) واضح چه پیغمبر (ص) جعل
خلافة نمود برای فقهاء بنحو اکید پس فقهاء خلیفه پیغمبرند وبر هر خلیفه با
تمکن واجب است که قیام نماید بانچه ایشان قیام بوي داشتند که از جمله اقامه
جمعه بوده تعیینا واین هویدا است ولکن توخبیری بفساد وی از جهاتي (اولا)
مراد از خلفاء ائمه است چنانچه اخبار کثیره درشرح وی وارد است (وثانیا)
شمول وی فقهاء را مستلزم مجاز است واصل دراستعمال حقیقة است ومجاز خلاف
اصل است لا یصار الیه مادامیکه ازامي نباشد چه انکه فقهاء خلیفه خلیفه باشند
نه خلیفه نبي (ص) اجماعا (وثالثا) متبادر از لفظ یا منصرف وی ائمه باشند پس
اطلاق ندارد «ورابعا» حدیث نص است بر اینکه خلافة انها در تبلیغ احکام
وبیان حلال وحرام است ولا غیر «وخامسا» حدیث اصلا نظری باین مراحل
ندارد فقط یا دلالة دارد بر حجیة خبر واحد با قطع نظر از مفاسد دور وغیران
ویا درمقام تعظیم وشامخیة مقام رواة احادیث یا فضیله علماء است چنانچه فرمود
یا عیسی عظم بشمار علماء را وبدان قدر انها را بجهة انکه برگزیدم انها را برتمام

خلقم مگر انبیاء ورسل بجان خودم این از واضحات است (ارشاد) بعضی از فقهاء (قده) در این مسئله ودر مسئله ولایة فقیه استدلال نمود است باین احادیث فقط صدر روایة را نقل فرموده وذیول وی را نقل نکرده وکمان کرده که واضح است ومن حیث لایشعر موجب تخفیف درامردین است وباعث تدلیس ایا مشاهده نمي کني تقوای شیخ « قده » در باب اجماع که قوم چنین عبارت گفتند وچنان نه گفتند برای فرار از تدلیس بوده ومن نمي گویم که تقطیع حدیث جایز نیست بلکه میگویم قرینه متصله باید نقل شود نباید مضمون صدرحدیث بعنوان العلماء خلفائي نقل نمودکه موجب اغراء دیگران شود بموجب ترك استفصال دلیل عموم شود چنانچه در اغلب کلمات در این دو مسئله همین نحو شده ولا اقل ذکر شود که مضمون تیکی از حدیث است مثلا غفر الله لهم ولنا انشاء الله بجاه محمد وآله (ص) (حدیث پنجم) در وسائل از ابي بختری عن الصادق علیه السلام قال ان العلماء ورثة الانبیاء وذاك ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارآ وانما اورثوا احادیثا من احادیثهم فمن اخذ بشي منها فقد اخذ بحظ وافر الخ (حدیث ششم) از بصائر الدرجات مثل وی (ترجمه) فرمود صادق علیه السلام اینکه علماء ورثه انبیاء باشند واین وراثة بلحاظ ان است که ارث نگذاشتند برای وارث درهم ودینار را بلکه ارث گذاشتند احادیثي از احادیث خودشان پس هر که پیدا کرد وگرفت چیزی از ان احادیث را پس پیدا کرد وگرفت حظ بزرگي را الی اخر که اجنبي از مقام است (وتقریب دلالة) بر اینکه علماء را شارع وارث انبیاء قرار داده پس فقهاء امة مرحومه وارث خاتم النبیین (ص) بوده باشند وترك استفصال در وارثیة دلیل عموم پس عموم انچه را که خاتم الرسل واجد بود از مناصب الهیه مال فقهاء است که من جمله ان لزوم اقامه نماز جمعه بوده بر وي تعیینا وتو خبیري بفساد وي از جهاتي عدیده (اولا) تقریبا مضمون این حدیثرا اولی نقل کرد در استرجاع فدك امامیة طرآ مي گویند از مفتعلات است چنانچه احادیث کثیره دلالة دارد ومباحثه صدیقه (ع) وامیر (ع) هم همین نحو بوده بلکه عامه هم بعضي میگویند که از

مفتعلات بوده چنانچه ابن ابی الحدید نقل کند از مشایخ خود که دومي نوشت بشام عده اموري من جمله اینك فلان افتعال نمود در ارجاع فدك ونقل نمود از نبي « ص » مضمون حدیثرا وقبول نمي کردند از وی تحریك نمودیم چهل نفر عرب بوال علی عقبیه شهادة دادند بسماع حدیث بلکه محتاج باطاله نیست ضروری مذهب شیعه است چه اگر فرض کنیم الساعة نبي « ص » از دنیا رحلة نمود وچند درهم ودیناری بملك طلق از وی باقي ماند لا اشکال که مال وارث است الاهم ان یقال که این مراحل خارج از مفاد حدیث است چه انکه میگوید باقي نمي گذاریم نه انکه اگر باقي ماند ملك وارث نیست فتأمل کیف کان مضمون حدیث امامیة بوی قائل نباشند « وثانیا » مراد ائمه باشند بحکم اخبار شارحه « وثالثا » ظاهر از وی بحکم تبادر یا انصراف وارث بلاواسطه باشند « ورابعا » ظاهرعقلائی حدیث ان است که حال انبیاء مثل بقیه مردم نیست در جمع آوری حطام دنیاء برای وارث بلکه وظیفه انها تحصیل وحصول علم بوده وبعد از مردن هر که حیازة نمود وارث ان است چه انکه مال حضرات همان بوده ربطي بریاسة کبری وخلافة عظمی ندارد « وخامسا » اطلاقي ندارد چه انکه خود روایة بیان ثمرات نموده که فقط در حدیث که عبارة از تبلیغ احکام وتمیز حلال وحرام باشد مراد است ولا غیر پس نیز یا در مقام لزوم عمل باخبار مرویة است ویا حجیته وي با قطع نظر از محاذیر خارجیة اصلا ربطي بباب ولایة ندارد مثل احادیث قبل ونیز همان مقاله ارشادیة در احادیث خلافة در مقام وارد است که ذیل حدیث ذکر نشده در هر دو مسئله در اغلب (حدیث هفتم) در وسائل از ابي خدیجه در خصوص قضاوة قال بعثنی ابو عبد الله علیه السلام الی اصحابنا الی قوله اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا وحرامنا فاني قد جعلته علیکم قاضیا الخ (ترجمه) گفت ابو خدیجه که صادق علیه السلام مرا بشیعیان فرستاد که مرافعه نزد غیر شیعه نکنند ویك نفر مجتهد شیعه مرافعه را متصدي شود ومن اورا بر شیعیان قرار دادم قاضي باشد (حدیث هشتم) در وسائل از عمر ابن حنظله قال سئلت ابا عبد الله (ع) عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة في

دین او میراث فتحاکما الی السلطان والی القضاة الی قوله ینظران من منکم ممن
قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فیرضوا به حکماً فانی قد
جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله وعلینا رد
والراد علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرك بالله (ترجمه) گفت ابن حنظله که
سؤال کردم ازصادق (ع) از دو نفر شیعه که بین انها مرافعه دردین یامیراث است
پس مرافعه بنزد سلطان یا قاضی بردند تا انکه فرمود جایز نیست بلکه نزد مجتهدین
شیعه که نقل حدیث ما نمایند ونگاه در حلال وحرام احکام نمایند وشناختند
احکام ما را پس بر شیعیان واجب است که راضی شوند بقضاوة وی پس من او
را قاضی قرار دادم بر شماها پس هر وقت حکم نمود بحکم ما وقبول نکردید از
وی پس بحکم خداوند استخفاف نمودید وبر مارد نمودید ورد بر مارد برخداوند
است واو مشرك است بخداوند الی غیر ذلك از اخبار قضاوة که بالصراحة جعل
قاضی فرموده ومنصب قضاوة اعطاء نمودند مخفی نماند که تمسك باخبار قضاء ونند
قائل بولایة عامه ولی تقریب دلالة وی را بیان نفرمودند که از چـه طریق است
وانچه بنظر آید که ذکر قضاء از باب تمثیل است والا عارف باحکام انها مفوض
است بوی کلیة امورات انها وتو خبیری بفساد استدلال چه با انکه مصادره باشد
قیاسی است که ابو حنیفه هم راضی باین قسمت از قیاس نیست چـه انکه مسئله
قضاء مثل مسئله فتوی وامام جماعه اذنی داده شده معنی ندارد که تمدی شود از
وی بسایر امور ابداً ویا از باب عدم قول بفصل ویا اولویة چه انکه نفوذ قضـاء
متوقف بر نفود فتوی ونفوذ این دو مستلزم نفوذ بقیه امور است بالاولویة وتو
خبیری بفساد وی چنانچـه واضح است (حدیث نهم) از اکمال الدین واتمام ۶۰
النعمـة از اسحاق بن یعقوب قال سئلت محمد بن عثمان العمری ان یوصل لی کتاباً
قد سئلت فیه عن مسائل اشکلت علی فورد التوقیـع بخط مولانا صاحب الزمان
علیه السلام اما ما سألت عنه ارشدك الله وثبتك الی ان قال واما الحوادث الواقعة
فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله الخ (ترجـه)
اسحاق بن یعقوب میگوید که سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری بر اینکه

عریضه مرا برساند بحجة (ع) که در ان مسائلی بوده که مشکل شده بوده بر
من ان مسائل پس دادند وجواب اوردند بخط شریف خود صاحب الزمان (ع)
وفرموده بودند اما انچه را که سؤال از ان کردی خداوند تو را ارشاد کند
وثابت بدارد تا انکه فرموده بودند واما حوادث واقعه پس مراجعه کنید در
وی برواة حدیث ما پس انها حجة من است بر شما ومن حجة خدا باشم تا اخر
حدیث که اجنبی از مقام است (وتقریب دلالة) چنان است که اصل در الف
ولام از برای جنس است وجمع محلی مفیـد عموم است بالوضع علی المشهور ولو
انکه بحکمة باشد در مقام مانعی ندارد بلحاظ تمامیة وی ومراد از رواة حدیث
فقهاء ومجتهدین است وظاهر امر از برای وجوب تعیینی است وضعف مکاتبه
جبران بعمل اصحاب پس نتیجه این مقدمات ان است که کلیـه امورات شرعیة
که قیام بوی وظیفه خود معصوم بوده واجب است که مراجعه بفقهـاء شود که
من جمله ان اقامه جمعه بوده تعیینا واین واضح است وتو خبیری بفساد استدلال
چه انکه اسحاق (قده) از اجله علمای غیبة صغری بوده چنانچه مقداری از
شامخیة مقام وی را در رسالة مسائل عشریه در نکاح در وجوب حجاب بلحاظ
نقل مکاتبه دیگری از وی تعرض کردم ویدل بر مدعی بعض اجوبه امام (ع)
که سؤالات وی چه سنخ بوده ودر تمام زمان غیبة صغری امر فتوی وقضاء
بید علماء بوده بامضاء حجة علیه السلام محتاج باین سنخ سؤالات نبوده پس با
این تفصیل وعدم ذکر حادثه مسئول عنها در توقیع ونبودن وی در ایادی ماها
ومظنون قوی که امورات جزئیه بوده راجع بخود یا غیر خود ویا امور اعتقادیة
باشد چنانچه سنخ اسئله وی شاهد است پس بوجه من الوجوه این فقره دلالة
بر چیزی ندارد ابداً فضلا از ثبوت ولایة چه انکه شماها که نمی دانید او از
چه سؤال کرده است چـه طور استفاده جواب کنید فضلا از تعمیم فضلا از
اثبات خلافة کبری وریاسة عظمی با انکه مقطوع که الف ولام عهـد است در
مقام نه جنس ومعهود هم ندانیم چیست پس بناء علیه قسم بحیاة خودت که این
از واضحات است که محتاج باطالة در کلام نیست حتی فتوی وقضاء را نیز شامل

نیست فضلاً از غیر ان چه انکه در انوقت امورات مرتب در جریان بوده اجازه
تیها اجازه داده شده بود مثل قضاء وفتوی وجماعة وحسبیات وترك شدنی ترك
شده بود از مثل جهاد واقامه حدود واقامه جمعه واعیاد واین مرید تحریر سؤال
وی از این سنخ اسئله نبوده که بر وی مشکل شده باشد که محتاج بسؤال باشد
چنانچه شاهد وی است انهائی که امام علیه السلام جواب دادند وسؤال وی
معلوم شده پس اصلا دلالة بر چیزی ندارد ثم اگر اغماض نمائیم اینکه عنوان
حدیثرا مرجع قرار دادیم عناوین دیگر از علماء ازفقهاء از مجتهدین وامثال ذلك
دلالة تامه دارد بر وجوب عمل باحادیث در ایادی ویا حجیة روایة ولاغیر واگر
نیز یك مرتبه دیگر رجم بغیب نمائیم قضاوة وفتوی را بگوئیم واما ذیل حدیث
که فرمود انها حجة من باشند پس اطلاقی در وی نیست که برای چه حجة شدند
بعد از انکه حوادث معلوم نه شد واگر گفتیم قضاء وفتوی باشد پس در ان
است ولاغیر ایا ملاحظه نمیکنید روایة ابن بکیر که صدر ظاهر درمانعیة غیر ماکول
اللحم است وذیل ظاهر در شرطیة ماکول اللحم وصدر را قرینه ذیل گیرند
وحمل بر شرطیة کنند پس بناء علیه صدر قرینه باشد که حجة در روایة باشند
والا در قضاء وفتوی وابداً تعمیم ندارد بوجه والله الهادی (حدیث نهم) ۱۱
روایة احتجاج که ملخص مضمون وی شخصی سؤال کند از صادق (ع) که
چه فرق است بین علمای یهود ونصاری وعلمای ماها مسلمین وعوام یهود ونصاری
با عوام ماها مسلمین که خداوند مذمت فرموده عوام یهود ونصاری را که انها
تقلید علمای خود نمایند وجایز نباشد وماها باید تقلید کنیم وواجب یا جایز باشد
وبعد از انکه جهة فارقه را مفصل بیان کند که عوام انها دیدند که علمای انها
تکالب دراموال دنیاء دارند ومرتکب حرام شوند وشفاعات دارند وعصبیة دارند برای
قومان وارحام وباین جهة قول انها برای عوام حجة نیست وعلمای ماها هم اگر دیدید
که تکالب دارند در امر دنیاء وفرق می گذارند در احکام بین مردم وشفاعات
وعصبیة دارند ایشان مثل علمای یهود ونصاری باشند یك فلس قیمت ندارد بلکه
ضرر این قسمت از علمای دنیاء طلب بر اسلام ومسلمین زیاده از ضرر عساکر

یزید بن معاویة است بر حسین بن علی (ع) الی اخر حدیث که مفصل است
مراجعه کنید مقداریرا من بمضمون نقل کردم تا انکه میفرماید فاما من کان من
الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان
یقلدوه وذلك لا یکون الا بعض فقهاء الشیعة لا جمیعهم الخ (ترجمه) پس
اما هر کس از فقهاء ومجتهدین شیعه که نفس خود را شناخت ومصالح ومفاسد
وی را شناخت ونگاه داشت نفس خود را بر ان مصالح اخرویه وحافظ دین
خود شد که تکلیفی که یا امر است ویا نهی اولی را امتثال نمود ودومی ترك کرد
ومخالف باهواء وحوس شد که عبارت است از انکه تمام حرکة وسکنات وی
بداعی الهی باشد ومطیع امر خداوندی شد پس جمله خبریه در مقام انشاء است
واجب است بر عوام اینکه تقلید نمایند این چنین مجتهدی را واین چنین مجتهد
نیست مگر بعضی از مجتهدین شیعه تمام انها این نحو نمی باشند والسلام واز عجائب
سیر روز گار وغرائب وی این است که غالباً هم ریاسة شرعیة در هر مکان
با این قسمت است که فاقد این اوصاف باشند که ما ورحم الله منها شیئاً بلکه فاقد
دون این مراتب که تلو معصوم است (باری تقریب دلالة) صریح است که امام
علیه السلام این قسمت از مجتهد جامع الشرایط را مرجع تقلید قرارداد ومرجعیة
مستلزم نفوذ تصرف وی است درکلیه امورات شرعیه وتوضیحی بفساد استدلال
که حدیث غیر جواز تقلید ابداً چیزی نظر ندارد حتی قضاوة وجماعة وحسبیات
لولا الاذن در انها وغیر مصادرة چیز دیگری نیست ونمی دانم راه نظر چیست
فقط ذکر نمودند این فقره را در هر دو مسئله ولی بیان دلالة را نکردند ولی
واضح است که اصلا ربطی بخلافه کبری وریاسه عظمی ندارد (حدیث دهم) ۱۲
از کنز کراجکی (قده) عن ابی عبد الله علیه السلام قال العلماء حکام علی الملوك
والملوك حکام علی الناس (ترجمة) فرمود صادق (ع) که علماء حکام بر پادشاهان
باشند وپادشاهان حکام بر مردم (وتقریب دلالة) ان است که جعل حکومه
نموده برای علماء بر سلاطین وترك استفصال مفید عموم است پس از برای انها
است انچه را که از برای نبی (ص) بوده وبر غیر ملوك بالاولویة بلحاظ انکه

مقصود بیان فرد اجلی بوده وتو خبیری بفساد وی چه غایة ان است که از برای
ایشان قضاء باشد یا فتوی واما ولایة عامه وخلافة کبری وریاسة عظمی پس اصلا
۱۳ اعیانی در وی نیست (حـدیث یازدهم) نبوی معروف در نوع کتب احادیث
انه (ص) قال علمـاء امتی کانبیاء بنی اسرائیل (ترجمه) یعنی پیغمبر (ص)
فرمودند که علمای امة من مثل انبیاء بنی اسرائیل باشند وتقریب دلالة ان است
که این حدیث وزان ایه مباهله وحدیث منزله است پس تمام انچه انبیاء واجـد
بودند علماء امة واجد باشند مـگر نبوة ورسالة پس از برای ایشان ولایة عامة
است ولو بالنیابة وتو خبیری بفساد وی چه انکه اولا اغلب انبیاء بنی اسرائیل
علیهم السلام ولایة عامه را فاقد بودند بلکه تماما الا چند نفری فکیف بعلمائیکه
مثل انها باشند وثانیا این تشبیه بلحاظ عظمة مقام علماء است چنانچه در حدیث
قدمی سابق از عیسی (ع) نقل کردیم وثالثا اغماض نمائیم بلحاظ بیان حکم الله
وتبلیغ وی وتمیز حلال وحرام است فانی ذلک من الخـلافة الـکبری (حدیث
۱۴ دوازدهم) ازفقه رضوی ان منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمنزلة انبیاء بنی اسرائیل
۱۵ (حدیث سیزدهم) از نهج البلاغه اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاؤا به ومعنای
حدثین وتقریب دلالة واجوبه مثل حدیث یازدهم است که بعد از ملاحظه تام در
مقام بیان عظمة مقام علماء است ثم اغماض کرده فقط در مقام بیان وظائف انها
است از حیث تبلیغ احکام شرعیة نه انکه مثل نبی (ص) باشند وائمه در ولایة
انها در هر چه انها داشتند حتی در اعراض واموال ونفوس با احتمال انکه مراد
از فقیه نیز ائمه باشند ولا غیر بلکه مسلم همان است که مراد از فقیه خود انهـا
باشند چنانچه روایة دارد در باب حرمة قیاس وتشبیه بلحاظ انکه انها محدث بودند
۱۶ بین امـة چنـانچه انبیاء بنی اسرائیل محدث بودند (حدیث چهاردهم) ازتفسیر
العسـکری عن النبی (ص) انه قال اتدرون متی یتوفر علی المستمع والقاری هـذه
المثوبات العظیمة الی قوله (ع) ینال هـذا الشرف المعظم هو الذی یقرأ القرآن
وتأویله عنا اهل البیت وعن وسائطنا السفراء عنا الی شیعتنا الخ (ترجمة) فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم آیا میدانید چه وقت زیاد میشود بر قاری ومستمع این

ثواب عظیم تا انکه فرمود امام (ع) میرسد باین شرف بزرک ان وقتی است که
بخواند قرآن را وتأویل ان را از ما اهل بیت وعن وسائط ما سفرائیکه از
ناحیه ماها بسوی شیعیان ماها باشد (تقریب دلالة) انکه مراد از سفراء علماء
باشند واطلاق سفیر بر انها نموده وسفیر متصدی باشد انچه را که منوب عنه
تصدی نماید بعبارة اخری والی جزء است وظیفه وی اقامه وظیفه والی کل است
با انکه ترك استفصال مفید عموم است وتو خبیری بر اینکه علاوه بر اینکه وظیفه
سفارة امورات خاصه است بلکه بدستورات خاصه صدر روایة شاهد است بر
اینکه مقصود تحمل علم کتاب وسنة است وحجیة وی ولزوم عمل بر طبق وی
۱۷ فانی ذلك عن الریاسة الکبری (حدیث پانزدهم) در اغلب کتب احادیث عن
۱۸ المعصوم (ع) العلماء امناء ما لم یدخلوا فی الدنیاء (حدیث شانزدهم) عن سلیمان
خالد فی الوسائل از ابی عبدالله علیه السلام احب الناس الی احیاء واموانا الی قوله
۱۹ هؤلاء حفاظ الدین وامناء ابی علی حلال الله وحرامه الی اخر (حدیث هفدهم)
در وسائل از جمیل بن دراج از ابی عبـد الله (ع) الی قوله انه ذکرا فواما لابی
انتمنهم علی حلال الله وحرامه الی اخر (ترجمه) فرمودند که علماء امنای خداوند
باشند ما دامیکه اعراض از دنیاء نمایند چنانچه صادق (ع) فرمودند در حق
چهار نفر بزرگان صحابه که اینها حفاظ دین وامناء پدر من بودند وبر حلال
خداوند وحرام وی ونیز فرمودند که فلانی بد ادمی است بلحاظ انکه تعریض نموده
جماعتیرا که پدرم انها را امین بر حلال وحرام خـدا قرار داده بوده (وتقریب
دلالة) ان است که امین از برای وی ولایة است در انچه نزد اواست از مؤمن
ودر حدیث اول ترك استفصال مفید عموم است پس انهـا ولایة دارند در تمام
انچه که مال نبی (ص) وائمه (ع) بوده پس امناء رسل امناء مال انها باشند که
از جمله اموال انها ولایة انها بوده بر مردم الحاصل کما اینکه امین ولایة دارد بر
حفظ امانة بتمام معانی حفظ وشؤون ان ازعرضه تلف وفساد بنحوی که سالم بماند
از تمام جهة پس رعیة در نزد انها امانة است باید هر چه صلاح دارین انها باشد
در نگه داری مثل خود نبی وائمه در صلاح معاش ومعاد وفساد وافساد وهمین

معنای ولایة کبری است دریغ ندارند وتو خبیری بفساد وی چه انکه متیقن یا منصرف تبلیغ احکام است علاوه در احادیث دیگر بیان نمود که امانة داری فقط در حلال وحرام ومعارف است اني لنا باثبات خلافة کبری وریاسة عظمی (حدیث هیجدهم) عن تحف العقول روایة مفصله عن امیر المؤمنین « ع » انه قال اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیائه من سوء ثنائه علی الاحبار الی قوله وان کنتم في اکثر حقه تقصرون فاستخففتم بحق الائمه الی قوله فانتم اعظم مصیبة لما غلبتم علیه من منازل العلماء لو یسعون ذلك بان مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله وحرامه فانتم المسلبون تلك المنزله وماسلبتم ذلك الا بتفرقکم عن الحق واختلافکم في السنة بعد البینة الواضحة ولو صبرتم علی الاذی وتحملتم المؤنة في ذات الله کانت امور الله علیکم ترد وعنکم تصدر والیکم ترجع وانکم مکنتم الظلمة من منزلتکم واستحلتم امور الله في ایدیهم یعملون بالشبهات ویسیرون في الشهوات سلطهم علی ذلك فرارکم من الموت واعجابکم بالحیوة التي هي تفارقکم الخ ومحل اشتهاد این فقره است که ترجمه شود (فرمود امیر « ع » باینکه مجاری تمام امور در دست علمائي است که عارف بخداوند باشند ونیز این صفة دارند امنای خداوند باشند بر حلال خدا وحرام خدا وتقریب دلالة واضح است از جهاتي اول انکه جمع محلي بالوضع یا بحکمة دال برعموم است دوم احکام را مستقلا بعد از قرار دادن تمام امور را در ایادی انها ولو از قبیل ذکر خاص بعد از عام باشد سوم انکه بعد از قرار جریان تمام امور در ید انها امین در حلال وحرام مي باشند پس مجموع فقرات دال است بر انکه تمام انچه را که خاتم النبیین « ص » واجد بوده که من جمله اقامة جمعه بوده تعیینا از برای فقهاء ومجتهدین باشد بان نحو (وتو خبیری بفساد استدلال از جهاتي) اولا بر اینکه مراد از علماء کلیة در کتاب وسنة بدون قرینه برخلاف هر جا اطلاق شود ائمه دوازده کانه است ولا غیر وتفاسیر واخبار بسیار است من جمله در روایة وسائل نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون الی غیر ذلك پس بناء علیه اصلا ربطي بمقام ندارد وثانیا مستلزم تخصیص اکثر است وان

جایز نیست تحقیقا چه بالضروره فضلا از اجماع فقهاء ولایة بر اموال واعراض ونفوس بشر ندارند بنحو الکلیة وثالثا تعمیم فرع عدم قرینه است وذکر امین بودن انها بر حلال وحرام دلیل است بر اینکه مراد از امور اموراتی راجع باحکام است وتبلیغ وي فاني ذلك من الخلافة الکبری ورابعا خیلي ظاهره زده شود قضاء وفتوی وحسبیات که في الحقیقه از شؤون حلال وحرام است بمناسبة حکم وموضوع وعنوان علماء بتوان بگوئیم دون ریاسة الکبری وخامسا صدر روایة که شماها ائمه را ضعیف کردید وذیل وی که اهتمام ندارید تا انکه امورات ائمه شما بر گردد قرینه است بر اینکه مراد ائمه باشند ولا غیر وسادسا روایة تحف العقول کلیة ضعیف است خصوصا انکه شهرة هم بر خلاف باشد وسابعا اصلا بوجه من الوجوه ابداً این حدیث دلالة ندارد بر جواز تصدي فقهاء چیزي را ولو بمثل فتوی وحسبیات وقضاء فضلا از غیر وی واین مصائب وکمان از تقطیع حدیث ناشي شده بدون انکه اقلا اشاره نمایند اولا بضعف حدیث وثانیا بوجود صدر وذیل از براي وی چنانچه در اغلب کتب فقهیه بلکه تماما همان محل حاجة که قوله (ص) ان مجاری الامور بید العلماء ذکر شده که اصل متن حدیث نیست وبر فرض این مقدار مفید نیست وبناء علیه من کمان کردم بمقدار احتیاج از صدر وذیل نقل کردم خود مراجعه کنید تماما ودقة بفرمائید نتیجه حدیث این است که معاویة وامثال وی که تعبیر بمنی شود حق سلطنة ندارد بواسطه سوء ثناء خداوند درحق انها وعمل میکند بشهوات وبشهادت جور وسلطنة مال ائمي است که ضعیف شدند ومال ما است که تعبیر بشیعه کنیم ولکن جهة رفتن این سلطنة از ماها شماها منشأ شدید وبخودتان ضرر وارد گردید چه انکه اگر ائمه شما قوي بودند ومعاویة را معدوم کرده ائمه شما از شما حکام قرار میدادن واز شما قضاة قرار مي داد واز شما عمال قرار میداد وهکذا رجال سلطنة شرعیة وامورات الهیة را تماما بید شماها قرار میداد ولکن شماها کوتاهي کردید ظلمه را سلطان کردید وامور الهیة را در ایادي انها قرار دادید پس فقط حدیث تحریص وترغیب در فوائد جهاد با امام عصر است ولا غیر ومراد از علماء خود

ائمه مي باشند در این حدیث ولو جاي دیگر مطلق باشد والله الهادی (حدیث نوزدهم) عده احادیثي که در فضیلة علماء وارد است که فضل انها مثل فضل قمر است بر سایر نجوم وعالم افضل است از هفتاد وهزار عابد وامر بمجالسة با انها عارف حلال وحرام باشند وحصون اسلامند و کفلاء ایتام آل محمدند الی غیر ذلك که طرآ اجنبي از مقام است با ان کثرة وي محتاج باطاله در کلام نباشد چه تمام انها در مقام فضیلة علم است وان شکي در وي نیست چنانچه ما در رسالة فضیلة علم وبیان مراد از وی مدلل نمودیم بادله اربعه که علم اشرف موجودات است والله العالم الهادي پس اینها عمده اخبار باب است که گمان شده که فقهاء مستقلا خود خلیفه خدا باشند بتقریر انکه یکي از احکام الله ان است که هر که ملکه اجتهاد دارد خداوند جعل ولایة براي وي نموده بدون فرق بین مجعولیة احکام وضعیه وعدم وي ویا انکه وکیل مطلق باشند از ناحیه اولي الامر ویا انکه نیابة مطلقة براي انها باشد وتو دانستي که اصلا در این اخبار ایمائي بثبوت خلافة وولایة مطلقه براي انها نیست مگر عده اموري که اشاري شده وتفصیل وبرا با تفصیل ولایة وانچه راجع بوي است در کتاب بیع تحریر نمودیم وقائل هم بین امامیه نادر است پس حق ان است که مشهور فرمودند ولایة عامه براي فقهاء ومجتهدین ثابت نیست بلي در عده اموري براي انها ولایة ثابت شده مثل قضاء وفتوی وامثال ذلك که اقامه جمعه وعیدین داخل درمجاز وماذون نیست بالوجدان چنانچه مقتضاي اصول اصحاب هم اگر شك نمودیم حتی در غیر فقهاء ومجتهدین از انبیاء واوصیاء عدم نبوت است والله العالم ثم اگر اغماض نمودیم وگفتیم که مجتهدین ولایة عامه دارند پس قول بوجوب تعیینی جمعه مسلم است وظهر بدا عی امر حرام است چه انکه این ادله نیابة عامه یاحکومة دارد بر ادله ولایة که خود اینها بلحاظ توسعه وي والي حقیقي باشند ویا توسعه در منوب عنه دهد باز اینها والي حقیقي باشند وعلی التقدیرین وجوب تعیینی جمعه مسلم شود وظهر حرام پس قول بوجوب تخییری اصلا غیر معقول است وتوهم قیام اجماع بر عدم وجوب تعییني با انکه شناختي که قیام دویست وچهل وچهار اجماع تماما نفی مطلق بوده

۲۱

الا تقریبا ده بلکه اکثر تصریح نفی هر دو وجوب بوده بقیام اجماعات باینکه جمعه هر جا واجب شد بدل ظهر است وتخییر طولي بین بدل ومبدل محال است چنانچه دردو مورد کاملا اشاره شد یکی درادله عقلیة براشتراط والي ودیگری در استحاله افضلیة جمعه از ظهر بناء بر وجوب تخییري واین دعوی محال است چه انکه باید بناء علیه ملتزم شد که بر خود خاتم النبیین (ص) وامیر (ع) وابو محمد (ع) نیز واجب تخییري بوده ونبي (ص) مدت دوازده سال وخلفاء بعد اتیان مي نمودند عدل تخییري را وگمان ندارم احدي چنین دعوی نماید لذا در میان اقوال هم مراجعه کنید ندیدیم تلویحاً یا تصریحاً چنین ادعاء کنند علاوه با مخالفة وي با ادله جمعه علاوه بر انچه گفتیم که اثبات تخییر بعد ازذهاب تعیین علاوه بر استحاله که سابق اشاره کردم فصل دیگري است محتاج بدلیل دیگري باشد وراء ادله وجوب نماز جمعه مراجعه کنید ادله عقلیه را لکن عمده فرض مسئله است اصلا ولایة عامه براي فقهاء نیست چنانچه مشهور فرمودند پس تمسك باین طایفه از اخبار با انکه مخالف با فتواي مشهور است که بسیار بي اساس است چه انکه شناختي که ابداً در وي ایمائي نیست والله العالم

مقاله سوم

در بیان تعرض طایفه دوم از اخبار که فقط محدثین (قده) بوي تمسك نمودند واحدي از مجتهدین وفقهاء رضوان الله علیهم در اطراف وي نظري نکردند بلحاظ انکه اصلا در وي دلالتي نیست واجنبي ازمقام است چه انکه طرآ در مقام جهات دیگري است غیر انکه متنازع فیة است واین طایفه درحد کثرة است ومابر خود لازم دانستیم که جل وي را نقل کنیم لولا الکل تا انکه معلوم شود که اجنبي از محل بحث است والا کفلاء ایتام آل محمد (ص) غفلة نکردند فضلا از تغافل وجهالة بوی نداشتند فضلا از تجاهل ومسامحه نکردند فضلا از تسامح چه گونه راضي شده در این انتسابات وحال انکه انها قدس الله اسرارهم چیزي از دقائق وخفایاي فقه را فرو گذاري نکردند حتی از براي دخول بیت التخلیه هفتاد وچندی مسئله درشبهات حکمیه نقل نمودند فکیف بضروری دین وعمود اسلام واین فقیر (قده) چنین گمان کرده که اصحاب (قده) که مي

گویند نماز جمعه واجب نیست بلحاظ ان است انها نکاه در وسائل واخت وی
نکردند که این اخبار مشاهده نمایند وتغافل ازاینکه فردی از وی ازقاب حضرات
که خزانن حي لا یموت است مخفی نه بوده ولي عرض کریم چنانچه شیخ کبیر
(قده) فرموده اینها اجنبي از محل بحث است چنانچه خواهی شناخت وازانچه
ذکر نمودیم تنبیهي حاصل شد که احدی از قاریان حق اعتراض بر حقیر ندارند
در نقل اخبار این مقاله بلحاظ اجنبي بودن وی از محل کلام بلکه از برای
حقیر است اعتراض بر اصحاب قدس الله اسرارهم که چرا نقل نکردند ومتعرض
نه شدند من باب الحسبة چه انکه مجلسي اول قدس سره رساله وی تماما همین
اخبار است که فرموده دویست حدیث است که تماما نص وظاهر است در وجوب
نماز جمعه وبعد متابعه کرده وی را مجلسي (قده) در اکثر ان وبعد متابعة
نموده وی را حدائق (قده) وهکذا پس اگر قوم متعرض شدند ومیفرمودند
که اصلا این طایفه اجنبي از محل کلام است امل خطاء یا واقع نمي شد ویا کمتر
مي شد وفریضه مهمه اسلامیة حال وی منکشف مي شد بر عوام نیز واین اختلاف
کله مرتفع شدی پس از این جهة حقیر تمام وی را متعرض مي شوم تا معلوم
شود که ابداً مساسي بمحل بحث ندارد بوجه من الوجوه واشاره نمودم که این
طایفه بسیار است لذا ما ان را در تحت طوائف قرار دهیم (طایفه اولي) عده
اخباري که در مقام تشریع اصل وجوب جمعه است وزائد بر وی را تعرض ندارد
۱ ابداً (حدیث اول) عن النبي (ص) الجمعة فریضة واجبة الی یوم القیامة (حدیث
۲ دوم) عنه (ص) الجمعة حق واجب علی کل مسلم الا اربعة عبد او امرأة او صبي او
۳ او مریض (حدیث سوم) عنه (ص) الجمعة واجبة علی کل مسلم في الجماعة
۴ (حدیث چهارم) عنه (ص) الجمعة حق علی کل مسلم الا اربعة (حدیث پنجم)
۵ عن الصادق (ع) الجمعة واجبة علی کل احد لایعذر فیها الا خمسة المرأة والمملوك
۶ والمسافر والمریض والصبي (حدیث ششم) عن امیر المؤمنین علیه السلام في خطبة
للجمعة الی قوله الجمعة واجبة علی کل مؤمن الا علی الصبي والمریض والمجنون والشیخ
الکبیر والاعمی والمسافر والمرأة والعبد والمملوك ومن کان علی رأس فرسخین

۷ (حدیث هفتم) عن لب اللباب عن النبي (ص) ان الله فرض علیکم الجمعه الی
۸ یوم القیامه (حدیث هشتم) عن المصباح عن امیر المؤمنین علیه السلام الجمعة
واجبة علی کل مؤمن الا الصبي والمرأة والعبد والمریض (ترجمه) مفاد تمام احادیث
این است که نماز جمعه واجب است وحق است بر هر مؤمني وبر هر احدي تا روز
قیامة وابداً هم احدي در وي معذور نیست مگر نه صنف که بر انها وجوب ندارد
(تقریب) دلالة واضح است چه انکه این احادیث نص است بر اینکه نماز جمعه
واجب است بر عموم مردم تا روز قیامة واحدي هم در ترك وي معذور نیست
الا نه صنف که بر انها واجب نیست وعموم وي حاکم که واجب است تعیینا بدون
شرط ولا قید في زمان من الازمنة (وتوضیح بفساد دلیل از جهاتي عدیده)
(اولا) ضعف تمام این احادیث از حیث سند از جهة ارسال اغلب انها وهم از
غیر ان جهة وسوم ان هم اجنبي ازمقام است ودر مقام انعقاد وي با جماعة است
(وثانیا) تمسك باین احادیث خوب است براي کسیکه انکار مشروعیة وي را
نماید در شریعة وما که در مقدمه در مصباح دهم گفتیم که وجوب تعییني وي
از ضروریات دین بوده در زمان نبي (ص) وانکار مشروعیة وي موجب ارتداد
است بلا خلاف بین علماي اسلام وتمام اینها در مقام اصل مشروعیة وي است
ومحل کلام این است که چه نحو مشروع شده وچه نحو واجب شده پس انچه محل
کلام است این احادیث نظر بوي ندارد وانچه اینها تکفل ادارند احدي انکار
ندارد بلکه گفتیم که انکار ارتداد اورد (وثالثا) سلمنا که اطلاق دارد از همه
جهة علاوة بر اصل مشروعیة پس کما اینك واجب است مقید شود این مطلقات
بشرائط عامه از طهارة وقبله وامثال وي واز شرایط خاصه پنج ماموم ورجولیه
وحریة وکاملیة وبعد فرسخین وامثال وي پس نیز واجب است که مقید نماي
باشتراط حضور والي یا نماینده وي که بادله اربعه ثابت نمودیم که از جمله وي
پنجاه حدیث بوده بانحاء دلالة پس دیگر جاي شك نیست (ورابعا) خود استثناء
از این نه صنف اعظم دلیل است که حال این نماز مثل سایر نماز نیست والا
معنی ندارد هفته یك روز مسافرة کند براي دو رکعه نماز ودر محل بخواندي

با جماعه چنانچه در ادله عقلیه بیان شد (وطائفه دوم) در مقام عتاب بتارك وي وتحریص بحضور نموده (حدیث نهم) از ابي جعفر علیه السلام قال من ترك الجمعة ثلاثا متواليات بغير علة طبع الله على قلبه (حدیث دهم) ازابي جعفر مثل وي (حدیث یازدهم) عن النبي (ص) من ترك ثلاث جمع تهاونا طبع الله على قلبه (حدیث دوازدهم) عنه «ص» من ترك ثلاث) جمع متعمداً من غير علة طبع الله على قلبه بخاتم النفاق (حدیث سیزدهم) از امیرالمؤمنین علیه السلام من ترك الجمعة ثلاثا متتابعه لغيرعلة كتب الله منافقا (حدیث چهاردهم) ازامیرالمؤمنین علیه السلام یوشك احدكم ان يبدى حتى لا ياتي المسجد الا يوم الجمعة ثم يستاخر حتى لا ياتي الا الجمعة ثم يستأخر حتى لا ياتي الجمعة الامرة واحدة ثم يستاخر حتى لاياتيها فيطبع الله على قلبه (ترجمه) مفاد تمام این احادیث این است كه هر كه ترك نماید نماز جمعه را در سه جمعه بغیر عذر یا اهانة بوی نماید كه عمداً ترك نماید خداوند قلب وي را كور نماید وبمهر نفاق قلب وي مهر نمایند ونوشته شود كه از منافقین است (تقریب) دلالة وي واضح است چه انكه منافق در كتاب وسنة مترادف با كافر است پس این احادیث نص است بر اینك تارك نماز جمعه عمداً بغیر عذر كافر است ونمي توان حكم بكفر تاركین نمود مگر انكه واجب باشد عینا (وتو خبيري بفساد دلیل ازجهاتي) «اولا» چه انكه در نماز جمعه باید رجال كامل حاضر شوند حتى از دو فرسخي كه اهل حل وعقد باشند وصاحبان اراء باشند كه اخبار افاق را والي بانها برساند چنانچه در روایة علل وعیون بعنوان حدیث اول بیان كردیم ومضار وارد بر انها را ومصائب وارد بر انها را بگوید وانچه راجع بصلاح وفساد رعیة ومملكة وامراء است بیان كند چنانچه در روایة پنجاهم تفصیص فرمود كه اقامه جمعه از شؤون اولي الامر است واز مناصب وي است پس از این جهة تمام این احادیث تحریص وترغیب وتخویف از حضور وترك حضور است وابداً چیز دیگر نظر ندارد والا ترك وی در سه جمعه لازم نیست بلكه ترك یك جمعه عالما عامداً بغیر عذر موجب نفاق است واین از مختصات جمعه نیست بلكه هر واجبي مثل سایر نماز وحج وروزه وزكوة

وخمس اگر ترك نماید معتقداً بر اینكه شریعة اینها را جعل نكرده مرتد است واگر ترك نماید استخفافا با اعتقاد بوی ولو درمدت عمر اصلا عمل نكند پس ان فاسق است بلكه مستحبات ضروریة مثل رواتب یومیة اگر ترك كند بداعی عدم جعل لاشك مرتد است پس این حكم كه اختصاص بجمعه ندارد پس نیست مراد از این احادیث الا همان تحریص «وثانیا» تمسك بوی برای كسي خوب است كه انكار وجوب وی نماید ما كه گفتیم كه وجوب وی ضروری دین است «وثالثا» شما كه باید اطلاق فرضي وی را مقید نمائید كه تركیكه مستند بفقد رجال نباشد مستند بفقد احرار نباشد مستند بفقد بعد فرسخین نباشد وهكذا پس نیز مقید نا بفقد والي یا نماینده وی هم نباشد «ورابعا» اصلا ربطي بمقام ندارد چه انكه محل كلام در جواز ترك جمعه وعدم جواز نیست تا اینكه این اخبار حاكم بحرمة باشد بلكه محل كلام ان است كه شرط وجوب جمعه یاوجود وی چیست است (وطایفه سوم) در مقام تشریع وی است باجماعة وعتاب بر تارك وی (حدیث پانزدهم) در وسائل از ابي جعفر علیه السلام قال صلوة الجمعة فريضة والاجتماع اليها فريضة مع الامام فان ترك رجل من غير علة ثلاث جمع فقد ترك ثلاث فرائض ولا يدع ثلاث فرائض من غير علة الا منافق «حدیث شانزدهم» از محاسن مثل وی «حدیث هفدهم» از صفار مثل وی «حدیث هیجدهم» از دعائم الاسلام مثل وی «ترجمه» فرمود امام محمد باقر علیه السلام كه نماز جمعه واجب است وسعي بنماز جمعه كه با امام بخوانند با جماعة واجب است وهر كه ترك نماید نماز جمعه را من غير عذر سه جمعه پس او ترك سه واجب نموده وترك نمي كند سه واجب را بغير علة مگر منافق (وتقریب) دلالة واضح است بانحاء تأكید چه انكه تنصیص فرمودند بوجوب وی وتخویف نمودند بترك وی بلكه فرمودند تارك كافر است ونمي شود الا انكه واجب عیني باشد «وتو خبيري بفساد وی از جهاتي» اولا فقط در مقام تشریع وی با جماعة است وتحریص بحضور چنانچه درسابق گفتیم وبچیز دیگر نظر ندارد «وثانیا» كه اینكه لازم است بر فرض اطلاق از غیر جهة تشریع مقید شود بشرایط عامه از قبله وتستر وطهارة وامثال وی وبشرایط

خاصه از عدد ماموم وذکوریة وکمال وحریة وبعد فرسخین پس نیز واجب است
که مقید شود بحضور والي یا نماینده وی که ادله اربعه دال بر شرطیة وی بوده
که من جمله پنجاه حدیث بوده بانحاء دلالة « وثالثا » این حدیث دال بر اشتراط
والي وبر مرام ما ادل است از مراد خصم چه انکه ما در مقدمه در مصباح هشتم
مدال نمودیم بادله اربعه چنانچه مشاهده کردی صحة وی را نزد عامه فضلاء عن
الخاصه که لفظ امام بر غیر معصوم یا نماینده وی صادق نیست در عرف شیعه ودر
کتاب وسنة واز این جهة مارا امامیة گویند مادامیکه قرینه عقلیه یا نقلیه صارف
نباشد ونقض بامام جماعة نه شود چه اولا قرائن عقلیه ونقلیه در وی بسیار است
وثانیا انجا هم بلحاظ اذن عام وثبوت نماینده محسوب است پس مادامیکه صارفي
نباشد مراد والي است مراجعه کنید وبامثال این حدیث نظر داشتم که گفتم در
بیان سنة که عده دیگری هم بیاید با انکه لام عهد است « ورابعا » تمسک بوی اجنبي از
محل بحث است اصلا چه انکه احدی انکار ندارد که ترك نماز جمعه با اجتماع تمام
شرائط انکاراً موجب ارتداد است وعصیانا موجب فسق است ولي محل کلام
این است که شرط در وجوب وي یا وجود وي چیست پس انچه محل بحث است
حدیث تعرض ندارد وانچه تعرض دارد منکري در وي نیست والله العالم الهادي
(وطائفه چهارم) در مقام تعداد تشریع نمازهای واجب یومیة است ولا غیر
۱۹ (حدیث نوزدهم) از وسائل از ابي جعفر علیه السلام انما فرض الله عز وجل
علی الناس من الجمعة الی الجمعة خمساً وثلاثین صلوة منها صلوة واحدة فرضها الله عز
وجل في جماعة وهي الجمعة ووضعها عن تسعة عن الصغیر والکبیر والمجنون والمسافر
۲۰ والعبد والمرأة والمریض والاعمی ومن کان علی راس فرسخین (حدیث بیستم) از
۲۱ علي بن ابراهیم مثل وي (حدیث بیست ویکم) از ابي عبد الله علیه السلام بمثل
۲۲ وي (حدیث بیست ودوم) مرسله محقق (قده) مثل وي (حدیث بیست
۲۳ وسوم) از مفید (قده) عن الصادقین مثل وي (حدیث بیست وچهارم) از
۲۵ کتاب عروس مثل وي (حدیث بیست وپنجم) از دعائم الاسلام مثل وي
(ترجمه) فرمود معصوم (ع) که واجب فرمود است خداوند عز وجل بر مردم

از جمعه تا جمعه دیگر سي وپنج نماز که یکی از انها را واجب فرموده خداوند
عز وجل که در جماعة خوانده شود وان نماز جمعه است وواجب نفرموده ان نماز
جمعه را بر نه صنف از مردم از کوچیك وپیرمرد خرفت ودیوانه ومسافر وبنده
وزن وناخوش وکور وهر که از دو فرسخ زیاده دور است از محل اقامه جمعه
« وتقریب » دلالة واضح است چه انکه امام (ع) فرمود صراحة که در هر هفته
سي وپنج نماز واجب است ویکي از ان یومیة جمعه است ووزان وجوب وی
مثل بقیه فرائض است خصوصا از سائر جهات هم متکلم در مقام بیان بوده لذا
از نه طائفه استثناء کرد وفرمود که بر اینها واجب نیست (وتو خبیري بفساد
وي از جهاتي) (اولا) این طائفه از حدیث فقط در مقام بیان تعداد فرائض
یومیه است که از انها جمعه است واین معنی را احدي انکار ندارد ولذا تمام
فقهاء حتی قائلین بحرمة هم در کتاب صلوة در فقه میگویند که یکي از فرائض
یومیة جمعه است وگفتیم که انکار تشریع وی بنحو وجوب عیني با اجماع شرایط
موجب ارتداد است وبا عصیان موجب فسق است لکن ربطي بمبحوث عنه
ندارد بوجه من الوجوه چه انکه محل کلام این است که شارع نماز جمعه را چه
نحو واجب فرموده وجوب وي را یا وجود وي را بعد از اتفاق براینکه تشریع
فرموده واز سائر جهات در مقام بیان نیست (وثانیا) سلمنا که از همه جهة در
مقام بیان باشد پس چنانچه واجب است که این مطلقات مقید شود بشرائط
عامه مثل طهارة وبقیه وشرائط خاصه مثل عدد وماموم وحریة وذکوریة الی غیر
ذلك پس نیز واجب است که مقید شود بشرطیة حضور والی که باجماع عملي ومحصل
ودویست وچهل وچهار اجماع منقول وبنقل تواتر متواتراً وفوق تواتر ثابت
شد واز اینها اغماض کردیم بایات عدیده واحکامات عقلیه واز اینها اغماض کردیم
بپنجاه حدیث که هر کدام بانحاء دلالة دلالة بر وي داشتند واین واضح است
بجان خودت پس در این صورت سؤال نمائیم که لا شك براینك امامیکه خطبه
بخواند شرط است ولو یك مرد عوامي بدوي دهاتي ولکن اگر اصلا انهم پیدا
نه شد یا پنج مرد پیدا نه شد ایا احدي مي گوید در اسلام که باز نماز جمعه واجب

واجب است پس انچه محل كلام است حديث تعرض ندارد وانچه دارد ربطي بما نحن فيه ندارد عجب است از بعضي در نقل اين احاديث در اين مسئله كه سوق كلام را بجائي داده كه اصلا اجنبي از محل كلام است چنانچه سابق هم اشاره نمودم واز ادله اربعه اغماض نمودم از پنجاه حديث داله بر اشتراط والي بانحاء دلالة ابداً اسمي نبرده يكي هم نقل نكرده كه اقلا در دلالة وي خدشه كند سبحان الله چه شده نمي دانم والله العالم (طايفه پنجم) درمقام بيان شرطية بعد فرسخين يا مانعية وي است وازيد از وي اصلا بچيز ديگر نظري ندارد (حديث بيست

٢٦ وششم) از وسائل از ابي جعفر عليه السلام قال تجب الجمعة على كل من كان منها

٢٧ على فرسخين (حديث بيست وهفتم) از ابي عبدالله (ع) مثل وي بزيادتي فان زاد

٢٨ على ذلك فليس عليه شي (حديث بيست وهشتم) از ابي جعفر مثل اولي

٢٩ (حديث بيست ونهم) از ابي جعفر عليه السلام الجمعة واجبة على من ان صلى

٣٠ الغداة في اهله ادرك الجمعه (حديث سيم) از ابي جعفر عليه السلام مثل اولي

٣١ (حديث سي ويكم) از علل از فضل بن شاذان عن الرضا قال انما وجبت الجمعة على من يكون على فرسخين لا اكثر من ذلك لان ما يقصر فيه الصلوة بريدان ذاهبا او بريد ذاهبا و بريد جائيا والبريد اربع فراسخ فوجبت الجمعة على من هو نصف البريد الذي يجب فيه التقصير وذلك انه يجي فرسخين ويذهب فرسخين فذلك اربع فراسخ وفرسخين وهو نصف طريق المسافر (ترجمه) مفاد تمام اين احاديث ان است كه نماز جمعه واجب است بر كسانيكه از محل اقامه تا محل انها دوفرسخ باشد (وتقريب) دلالة چنان شده كه امام (ع) اطلاق وجوب وواجب بر نماز جمعه نموده وبعد خيلي هم بوي اهتمام كرده كه لازم دانسته حضور مردمرا از دو فرسخي وباز در وي تاكيدات ديگر نموده بكلمه كل پس اين اطلاقات دال بر وجوب عيني وي است ومقيد بقيدي يا زماني نفرموده (وتو خبيري بفساد وي از جهاتي) (اولا) اين احاديث بديهي است كه غير بيان شرطية بعد يا مانعية وي نداهد بوجه من الوجوه (وثانيا) اين حديث وامثال وي سلمنا اطلاق داشته باشد واز ساير جهات نيز در مقام بيان باشد پس كما اينك اين اطلاقات واجب

است كه مقيد شود بشرائط عامه وي از طهارة وامثال وي وبشرائط خاصه از عدد وذكورية وحرية پس نيز مقيد نمائيد بشرطية حضور والي يا نماينده وي كه بادله اربعه مقرر كرديم كه من جمله وي پنجاه حديث بوده بانحاء دلالة پس كما اينك اصلا واجب نيست بفقد بعض از ان شرائط مثل فقد خطيب يا عدد يا حر يا ذكور پس نيز چنين است بفقد والي يا نماينده وي (وثالثا) اين احاديث بر مراد ما ادل است از دلالة وي بر مراد خصم چه انكه اگر حال اين نماز مثل ساير نمازها بوده اخر چه معنى دارد با اين تنصيص قرآن بشريعة سهلة ونفي عسر وحرج وتنصيص سنة بنفي ضرر وضرار ومدح كاسبي وتجارة كه مكلفين در تمام عمر خود هرهفته يك روز عمر خود را فداي دو ركعه نماز كنند پس چرا درمحل خود مثل ساير نماز با جماعة نخوانند واين واضح است چنانچه در رواية پنجاهم تصريح كرده كه اولي الامر لازم شد طاعة وي براي انكه اقامه جمعه كند پس معلوم شد كه حضور براي چيست كه هفته يك مرتبه حاضر شوند عموم رجال كامل از اطراف بلد تا انها را اخبار نمايد بوضعية حالية مملكتي چنانچه در رواية علل وعيون وجعفريات وسليم بيان نمود وقسم بجان خودم از واضحات است والله الهادي (طايفه

٣٢ ششم) در مقام بيان تعيين نماز وسطي وان جمعه است (حديث سي ودوم) از دعائم الاسلام عن ابي جعفر (ع) في حديث انه قال قال الله عز وجل حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وهى صلوة الجمعة والظهر في ساير الايام وهي اول صلوة صلاها رسول الله (ص) وهى وسط الصلوتين بالنهار صلوة الغداة وصلوة

٣٣ العصر (حديث سي وسوم) كه در تفسير وسطى وارد شده است ومتن وي را نظر ندارم فعلا و كتاب موجود نيست واينك نماز وسطي نماز جمعه است ونيز فتواي مجلسي است قده (ترجمه) فرمود امام محمد باقر عليه السلام كه فرموده خداوند عز وجل كه واجب است محافظه نمائيد بر نمازها وبر نماز وسطي وان نماز وسطى نماز جمعه است در جمعه وظهر است در ساير روزها وان نماز وسطي اول نمازي است كه پيغمبر (ص) اقامه فرمود وان وسط بين نمازين است در روز كه نماز صبح باشد ونماز عصر (وتقريب) دلالة از است كه نماز وسطى عبارة

است از نماز جمعه چنانچه مجلسي فتوی داده وان بزرگترین نمازاست وخداوند
خیلي در وي اهتمام فرموده (وتو خبیري بفساد وی) از جهاتی عدیده (اولا)
که ما در مقدمه در مصباح چهارم مدلل نمودیم بادله اربعه که من جمله حدود
بیست روایة وارد است بین صحاح وموثق که نماز وسطي ظهر است چهار رکعتي
نه جمعه ونه عصر بلکه اصلا بین امامیة قول بجمعه دیده نه شد مگر از مجلسي
حتی هم مسلکان وی وروایة داله بر وی مطروح است وضعیف مراجعه کنید
(وثانیا) سلمنا که نماز وسطی جمعه است چه ربطي بمبحوث عنه دارد وخیلي
مقام جمعه شامخ است چه مساسي بمحل کلام دارد که جمعه وجوب وی یا وجود
وی مشروط است یا نه باز اگر تمسك بوی برای منکر مشروعیة وی بوده چیزی
بود وما که غیر مره گفتیم که انکار وی ارتداد اوراست وترك با اجتماع شرائط
فسق است (وثالثا) سلمنا که جمعه است واز تمام جهة هم در مقام بیان است
پس کما اینکه این اطلاق واجب است که مقید شود بشرائط عامه وخاصه از عدد
وذکوریة وحریة پس نیز واجب است که مقید نمود بحضور والي یا نماینده وی
که بادله اربعه ثابت کردیم شرطیه وی را که من جمله پنجاه حدیث بوده بانحاء
دلالة این واضح است اگر چه اصلا اجنبي از مقام است چه انکه کلام در
تعیین نماز وسطي نیست که تمسك بان روایة مطروحه وفتوی یك محدثي بشود
والله الهادی (طایفه هفتم) درمقام بیان اینك نمازجمعه از واجبات مضیقه است
نه موسع ولا غیر (حدیث سي وچهارم) ازجعفریات قال سألت جابر بن عبدالله ۳۴
کیف کان رسول الله (ص) یصلي الجمعة قال کنا مع رسول (ص) ثم نروح
فنروح بنواضحنا (حدیث سي وپنجم) از عیاشي از زراره قال سألت ابا جعفر ۳۵
علیه السلام عن هذه الآیة ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا فقال ان
للصلوة وقتا والامر فیه واسع یقدم مرة ویؤخر مرة الا الجمعة فانما هو وقت واحد
وانما عنی الله کتابا موقوتا ای واجبا یعنی انها فریضه وحدود چهل حدیث
بلکه متمین چهل حدیث در این باب که نماز جمعه واجب مضیق است وارد
شده (ترجمه) مفاد تمام انها ان است که نماز جمعه از واجبات مضیقه است

نه موسع ویك وقت زیاده ندارد (وتقریب) دلالة ان است که پیغمبر (ص)
نماز جمعه را بي خواندند واطلاق واجب بر وی شده واطلاق واجب مضیق بروی
شده ودر روایة فرمود مقصود وجوب نماز جمعه است ومقید بقیدی هم نفرمود
نه از حیث امام ونه زمان (وتو خبیري بفساد استدلال) چه انکه (اولا) محل
کلام این نیست که جمعه واجب موسع است یا واجب مضیق تا باین اخبار استدلال
شود ونیز کلام در مشروعیة وي نیست تا بایه یاغیر ان اثبات مشروعیة وي شود
پس انچه محل کلام است این اخبار اصلا نظری بوي ندارد وانچه نظر دارد غیر
مبحوث عنه است (وثانیا) غایة ما یمکن اینکه باطلاق فرضي وي تمسك نماید
وتو خبیري که نظر متکلم غیر بیان وقت نیست تا اطلاقي تصور شود اولا وبر
فرض چنانچه واجب است که مقید شود بشرائط عامه وخاصه پس نیز واجب که
مقید شود بحضور والي ونماینده وي ثانیا بلحاظ ادله اربعه بر اشتراط که من
جمله پنجاه حدیث بوده (طایفه هشتم) در مقام بیان عتاب بر تارك نماز وبقیه
عبادت که من جمله نماز جمعه باشد (حدیث هفتاد وششم) في خطبة طویلة عن ۷۶
النبي (ص) من جملة ان الله فرض علیکم الجمعة فمن ترکها في حیوتي او بعد موتي
استخفافا بها او جحوداً لها فلا جمع الله شمله ولا بارك له في امره الا ولا صلوة
له الا ولا زکوة له الا ولا حج له الا ولا صوم له الا ولا برة له حتی یتوب
(حدیث هفتاد وهفت) از پیغمبر (ص) لینتهین اقوام من ودعهم الجمعات او ۷۷
لیختمن علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین (ترجمه) فرمود پیغمبر (ص) براینکه
خداوند واجب فرموده بر شماها نماز جمعه را پس هر که ترك نماید ان را در حال
حیاة من یا بعد مردن من از باب استخفاف واهانة بان نماز جمعه یا انکه از باب
انکار وي پس جمع نکند خداوند پراکندگي وي را ومبارك نکند کار وي را
پس اي مردم آگاه باشید که تارك نماز جمعه نماز وي قبول نیست وحج وي
قبول نیست وزکوة وي قبول نیست وروزه وي قبول وهیچ کار خیري وعبادتي
از وي قبول نیست تا انکه برگردد وتوبه نماید (وتقریب دلالة واضح است از
جهاتي عدیده) اولا جمله خبریة در مقام انشاء فرمود که نماز جمعه واجب است

اتیان نمائید وظاهر امر تعیینی است ومقید بقیدی نفرموده اصلا وثانیا با انکه
امر بشیء مقتضی نهی از ضد عام است اکتفاء بوی نکرد فرمود ترك حرام
است « وثالثا » تصریح فرمود که ترك جایز نیست نه در حیاة من ونه در مماة
من باعلم وی بغیبة خلفاء وی در مماة قرون متمادیه که اگر حضور شرط بوده ترك بعد
از مماة معنی نداشت با عدم بسط ایادی خلفاء وی ورابعا نفرین فرموده تارك را
مطلقا اهانة یا انکارا « وخامسا » معلق نمود صحة بقیه عبادت را بوی الی غیر ذلك
از ضروب تأکید « وتو خبیری بفساد توهم از جهاتی کثیره » اولا انکه اگر
ما بودیم واین حدیث حکم می کردیم که اصلا نماز جمعه در شریعة واجب نیست
بلکه مستحب است چه انکه در ابواب فقه چنان استفاده شده قاعدة که
حکمی را که شارع خیلی عتاب کرده وخیلی بیان مصالح وعقوبة نموده میگویند
ان حکم غیر الزامی است ولذا مثل این را صید « قده » درمعالم الزلفی نقل فرموده
برای تارك جماعة نمازها با زیادة که عیادة وی نکنید وزن بوی ندهید وتشییع
وی نروید اگر مرد واگر مرد کافر مرده باشد با انکه همکی میگویند که مستحب
است چنانچه ماهم در مقدمه در وصیة بنماز عین حدیثرا نقل کردیم مراجعة
کنید وشاید نظر مشهور در استحباب وی بمثل این حدیث وامثال وی باشد
وثانیا این حدیث وامثال وی در مقام اخبار از تشریع است واخبار هم هست
نه انشاء وان را احدی انکار ندارد والبته انکار ارتداد آوراست وعصیان فسق آورد
لعل چون استخفاق بوی یا انکار موجب ارتداد است تمام اعمال باطل شود
وکلمه نفی بر معنای حقیقی خود باقی ماند واز جمله اخباری باشد که دال برقبول
توبه مرتد است مطلقا پس ربطی بانچه محل کلام است ندارد که شرط وجوب
یا وجود وی چی است وثالثا سلمنا تمام مراحل مذکوره که مقرر شد تمام ولی
احدی منکر نیست که ترك وی با اجتماع شرایط همان اثرات دارد ولی کلام در
ان است که چه شرط است وکجا ترك محقق شود ورابعا غایة باطلاق وی تمسك
شود برفرض اطلاق پس کما انکه لازم است مقید شود بشرایط عامه وخاصه وی چنانچه
غیر مره گفتیم پس نیز واجب است که مقید شود بحضور والی بلحاظ ادله اربعه

که من جمله پنجاه حدیث بوده بانحاء دلالة (وخامسا) لولا بر گشت وی بارتداد
که موجب بطلان عبادت شود احدی از مسلمین مفاد وی را قائل نیست چه
بناء علیه اتیان جمعه شرط صحة بقیة عبادت است وقائل در اسلام ندارد
(وسادسا) حدیث هم ضعیف است چنانچه واضح است ولی عمده ان است که
انچه محط بحث است حدیث تکفل ندارد وانچه تکفل دارد محل کلام نیست
چه انکه بحث ما در این نیست که ترك نماز جمعه با شرائط حکم وی چیست فسق
است یا کفر است مثلا وعمدة چیزی که موجب توهم شده حضرات را در این
حدیث تشدید در ترك است وحال علاوه بر انکه گفتیم ربطی بمقام ندارد ترك
جماعة نمازها اشد از این است چنانچه گفتیم ودر احادیث دیگر که جبرئیل
ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل با هر کدام هشتاد هزار ملك خدمت پیغمبر (ص)
رسیدند وعرض کردند که بامة خود بگو تارك نماز جماعة بوی بهشت را نمی شنود
اگر چه عمل وی زیاده از عمل تمام اهل زمین باشد وتارك نماز جماعة ملعون است
در نزد خدا وملائکها وتارك نماز جماعه ملعون است در توراة وانجیل وزبور
وقرآن وتارك نماز جماعة روز را شب کند بلعنة خدا وتارك وی یهود امة است
ودر روی زمین مبغوض ترین خلق است نزد خدا وتارك نماز جماعة را لعن
کند هر ذی روحی وبدتر است از شارب الخمر ومحتکر وقاتل نفوس وآکل ربا
ونصیبی در بهشت ندارد وبدتر است از نباش ومخنث ودروغ گو وشهادة نا حق
وخداوند وی را داخل جهنم کند وربقه اسلام از خود کنار انداخته الی غیر
ذلك که قدری در مقدمه در توصیة بنماز ذکر نمودیم ومقداری در کتاب صلوة
نوشتیم وچندی هم بمناسبة در اعلام العامه نقل نمودیم ومع ذلك قول بوجوب
جماعة در این اعصار بین مسلمین نیست اگر چه احادیث را بنظر حقیر محاملی
است که ذکر وی خارج از مقام است لکن مقصود ان است که این قاعده مسلم
است در فقه والله الهادی (طایفه سوم) در مقام بیان عدم جواز سفر است در
جمعه قبل از خواندن نماز جمعه ولا غیر (حدیث هفتاد هشتم) عن النبي (ص)
من سافر من دار اقامة الجمعة دعت علیه الملائکة لا یصحب في سفره ولا یعان

علی حاجته (حدیث هفتاد ونهم) از امیر المؤمنین (ع) لمالك اشتر الی قوله لا
تسافر فی یوم الجمعة حتی تشهد الصلوة الخ (حدیث هشتادم) عن المصباح عن
الرضا علیه السلام (حدیث هشتاد ویکم) عن ابی عبدالله (حدیث هشتاد ودوم)
عن الخصال عن ابی الحسن (حدیث هشتاد وسوم) عن النبی (ص) (حدیث
هشتاد وچهارم) عن الحدائق (ترجمه) فرمود پیغمبر « ص » هر که مسافرت
نماید در محلی که اقامه جمعه میشود قبل از انکه نماز جمعه را بخواند ملائکها بر وی
نفرین نمایند ونباید باوی هم سفر شد ونباید اعانه وی نمود در کارهایش ومفاد
تمام انها ان است که روز جمعه قبل از ظهر سفر جایز نیست بلحاظ انکه جمعه
فوت شود لذا قدیما وحدیثا تجویز سفر نمی نمایند یا حرمة یا کراهة علی قولین
که در مسئله باشد « ودلالة وی واضح است چه انکه اگر جمعه واجب نبوده
وجهی نداشت از برای عدم جواز واگر تعیینی نبوده نیز وجهی از برای تعیین
عدل واحد نبوده واگر اهمیة وی ازسایر نمازها زیاده نبوده وجهی نداشت اختصاص
وی بروز جمعه پس ملاحظه در این قسمت از احکام جمعه بخوبی استفاده می
توان نمود که نماز جمعه واجب عینی است واختصاص بزمانی یا مکانی یا شخصی
ندارد ابداً « وتو خبیری بفساد وی از جهاتی » اولا این از احکام جمعه
وعید است ربطی بنماز جمعه ندارد وان جهة تعلیله است نه تقییدیه ولذا قائل
بحرمة نیز همین فتوی بدهند « وثانیا » برای احترام نماز است ولذا جماعتی در
تمام روز می گویند اختصاص بجمعه ندارد « وثالثا » احتمال میرود که از جهة
شرافة مکان اقامه جمعه باشد چنانچه در کربلا وجماعتی در مکه ومدینه ازجهة
شرافة اصل مکان فتوی می دهند در تمام روزها « ورابعا » حق بجانب شما هر
وقت نماز جمعه منعقد شده محقق شد این حکم بر قرار چه ربطی دارد بمقام
که اصلا انعقاد جایز است یا نه « وخامسا » گویا نیز از جهه توهم اطلاق است
وتو خبیر شدی غیر مره که اولا اطلاقی در این قسمت از اخبار نیست وثانیا
بر فرضیکه باشد چنانچه واجب است مقید نمود بشرائط عامه وخاصه واجب
است که مقید نمود بحضور والی که بادله اربعه مدلل نمودیم والا این اخبار

اشکال وی با فقد شرائط مشترك الورود است پس اگر خطیب نشد یاعدد یاغیر
ان دراین صورت حکم سفر چیست الحاصل با وجود شرائط وعدم وی قائل
بعدم وجوب با قائل بوجوب مشترکند در حکم واشکال ولی عمده عدم مساس
اخبار است بمسئله چنانچه واضح است (طایفه دهم) در مقام اجتماع حکم جمعه
وعید ولاغیر (حدیث هشتاد وپنجم) از مولانا امیر المؤمنین (ع) اذا اجتمع
عیدان للناس فی یوم واحد فانه ینبغی للامام ان یقول للناس فی خطبة الاولی انه
قد اجتمع لکم عیدان فانا اصلیهما جمیعا فمن کان مکانه قاصیا فاحب ان ینصرف
فقد اذنت له (حدیث هشتاد وششم) مثل وی ازحلبی (حدیث هشتاد وهفتم)
مثل وی از سلمه تقریبا مضمون حدیثین مثل وی است (ترجمه) فرمودند
امیرالمؤمنین علیه السلام وقتیکه جمع شد دوعید از برای مردم یعنی جمعه واضحی
یا جمعه وفطر در یك روز پس سزاوار است ازبرای امام اینکه بگوید ازبرای
مردم در خطبه اولی اینکه جمع شده است از برای شما دو عید پس من نماز هر
دو را میخوانم تماما پس هر که جای وی تینك است ودوست دارد که برود وبنماز
مشغول نشود پس من بوی اذن دادم برود ودر بعضی از انها تصریح فرمود
که جمعه با احد عیدین جمع شود ودر بعضی صریحا فرمود که بلحاظ اجتماع هر که
میل دارد جمعه نخواند وبرود ظهر بخواند از برای وی رخصة است (وتقریب
دلالة) ان است که این احادیث بخوبی میرساند که وجوب عینی جمعه بین امام (ع)
ومردم مسلم بوده وبا انکه در مقام بیان بوده نفرمود با من نخوانید یا با والی
نخوانید پس اطلاق وی حالیة اومقالیة او مقامیة اقتضاء دارد که ان واجب است
مطلقا ومشروط بشرطی نیست نه از حیث شخص ونه از حیث زمان مضافا بانچه
فرمود که بر امام واجب است که بگوید لفظ امام اطلاق دارد چه امام اصل چه
فرع چه کل چه جزء « وتو خبیری بفساد وی از جهاتی » (اولا) فقط
این طایفه در مقام حکم اجتماع عیدین است وبسایر جهات نظری ندارد ابداً
(وثانیا) این تمسك برای منکر مشروعیة خوب است ربطی بانچه محل بحث است
ندارد (وثالثا) بقول مجلسی « قده » که معیار نکره ومعرفه گرفته این الف ولام

عهد است اشاره بوالي است « ورابعا » که در مقدمه بادله اربعـه مقرر کردیم
که امام کل وجزء ندارد بلکه ان از القاب خاصه دوازده نفر است واطلاق وي
بر غیر عنایة است ودر مقام قرینة عنایة دیده نشده « وخامسا » امام یا مشترك
لفظي است یا معنوی یا حقیقه ومجاز است ورابعي ندارد اگر اولي است متبادر
یا منصرف والي است غیر وی قرینة صارفة معینه لازم دارد ونیست واگر دوي
است یا قدر متیقن یا انصراف اطلاق ندارد علاوه کل وجزء واصل وفرع
غلط است اگر سومي است که باید قرینه مسلمه در کار باشد ونیست پس این
روایة بخوبي دلالة دارد بر مدعای ما نه مدعای خصم چنانچه سابق در طي نقل
سنة هم گفتیم که کلمه اذنت شاهد است « وسادسا » فرمود جمع شده دو عید پس
یا جعل عیدیة برای جمعه کرده ویا تنزیل است بعید پس تفکیك بین جمعه وعید
ازعجایب است للزوم لغویة وغیر وی ازمحاذیر که سابقها هم اشاره کردیم « وسابعا »
بگوئید از همه جهات اطلاق دارد پس چنانچه واجب است مقید شود بشرائط
عامه وخاصه پس نیز واجب است که مقید شود بحضور والي که بادله اربعه اثبات
شد که من جمله پنجاه حدیث بوده ولي عمده اجنبي بودن از مقام است والله
الهادی « طایفه یازدهم » در مقام بیان مؤذن خاص در مدینه ولاغیر « حدیث ٨٨
هشتاد وهشتم » عن الصدوق « قده » انه کان بالمدینة اذا اذن المؤذن یوم الجمعة
نادی مناد حرم البیع یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا
الی ذکر الله وذروا البیع « ترجمه » صدوق فرموده اینکه بود درمدینه شخصي
خاص که وقتیکه مؤذن اذان روز جمعـه را گفتي ان شخص فریاد میزد که
حرام شد معامله ای اشخاصیکه ایمان آوردید وقتیکه اذان گفتند از برای نماز
درروز جمعه پس واجب است که تعجیل نمائید بسوی ذکرخداوند ودست بردارید
از بیع « وتقریب دلالة » بر واضح است که نماز جمعـه واجب عیني بوده با
اهتمام زیادی ومغروس در اذهان هم دلالة ایه بوده بر وجوب تعییني وی واطلاق
جهاني » چه انکه « اولا » تمسك بایه است یا روایة یا هر دو اگر ایه است

که سابق ده جواب کافي از وي دادیم تکرار چه معنی دارد مراجعه کنید واگر
روایة است که صدوق ذکر روایة نکرد قصـه است نقل کرده واز اینجا معلوم
شد که اگر هر دو باشد (وثانیا) احدي شك ندارد که در زمان نبي (ص)
واجب بوده تعیینا ولي این محـل کلام نیست کلام در کیفیـة وجوب یا واجب
است واین ربطي بقصه وایه ندارد (وثالثا) کلام در جواز انعقاد است نه در
وجوب سعي پس از انعقاد غایة ان قصه یا روایة یا ایه دال بر وجوب سعي بوده
پس از انعقاد شرعي (ورابعا) بگو اطلاق دارد فرضا پس کما اینك واجب است
مقید شود بشرائط عامه وخاصه پس نیزواجب است که مقیدشود بحضور والي که بادله
اربعه اثبات شد (وخامسا) اگر این معناي مـذکور زمان نبي (ص) بوده که
شکی نیست که والي اقامه میکرد پس بر خصم است که مدلل کند بادله شرعیة
که برغیر والي نیز واجب است ولما لیس فلیس (وطایفه دوازدهم) در مقام بیان
لزوم تهیه براي نماز جمعه ولا غیر (حدیث هشتاد ونهم) عن الباقر علیه السلام ٨٩
والله لقد بلغني ان اصحاب النبي (ص) کانوا یتجهزون للجمعة في یوم الخمیس لانه
یوم مضیق علی المسلمـین (ترجمه) فرمود ابي جعفر (ع) که قسم بخـداوند که
بودند اصحاب نبي (ص) باربندي میکردند ومهیاء مي شدند از براي نماز جمعه
در روز پنج شنبه بجهة انکه ان روز جمعه روز تنگ است برمسلمین (وتقریب
دلالة) ان است که وجوب عیني نماز جمعـه در زمان نبي از مسلمات بوده
وبسیار هم اهتمام بوي بوده که از پنج شنبه تهیه دیده شد بلحاظ انکه نماز جمعه
از واجبات مضیقه بوده برمسلمین وبلحاظ خوف فوت از پنج شنبه مهیاء شدند
وندارد که واجب بوده بحضور والي یا غیر والي پس اطلاق حالي ومقامي وي اقلا
دلالة دارد که مشروط نباشد اصلا وابداً (ونو خبیري بفساد وي از جهاتي)
چه انکه « اولا » کلام در اینکه واجب موسع یا مضیق است نیست وحدیث
غیر این را تکفل ندارد پس ربطي بمقام ندارد « وثانیا » ما که اعظم از این
مقاله بیان کردیم گفتیم انکار وجوب وي موجب ارتداد است چون ضروري
دین است لکن کلام در جواز انعقاد است بي والي یا واجب است منعقد شود با وي

وبدون وي اصلا واجب نیست پس ربطي بمحل بحث ندارد البته چون در زمان نبي ﴿ص﴾ منعقد مي شد شرعیا حضور وسعی واجب بود وچون جمعیة زیاد بود هر كه طفره میزد كه خود درازود نزدیك برساند برای جا گرفتن خصوصا مسافرین اطراف ﴿وثالثا﴾ سلمنا اطلاقی داشته باشد بجهة من الجهات پس كما اینكه بشرائط عامه وي وخاصه وي كه هر كدام چند روایة زیاده ندارد واجب است مقید شود پس نیز واجب است كه مقید شود بشرطیة حضور والي كه ادله اربعه بروي قائم شد كه لمن جمله پنجاه حدیث بوده والله الهادی ﴿وظایفه سیزدهم﴾ در مقام بیان تفسیر ایه وشاهد ومشهود ولا غیر ﴿حدیث نودم﴾ از حدائق عن الصادق علیه السلام في قول الله عز وجل وشاهد ومشهود قال ﴿ع﴾ الشاهد یوم الجمعة واستدل به بعض المحدثین في عصرنا على وجوب صلوة الجمعة عینا بحكم لفظ الجمعة فلو استدل بعموم قول لغویین بان الجمعة على زنة فعله یوم من الاسبوع لكان احسن واقوی لحصول الاتفاق علیه ﴿ترجمه﴾ صادق (ع) در تفسیر ایه فرمودند كه شاهد روز جمعه است با انكه در وی اقوالي است نزد مفسرین ونزد روات نیز شاهد روز جمعه است ومشهود روز عرفه وروایة دارد وشاهد روز نحر است وروز عرفه ومشهود محمد است صلی الله علیه وآله وسلم ومشهود قیامة است وروایة دارد روز عرفه است ومشهود جمعه روایة دارد وملك موكل بر مكلف ومشهود قیامة وشاهد مدعي ومشهود مدعی علیه وشاهد این امة ومشهود سایر امم وشاهد اعضای بني ادم درقیامة ومشهود خود انها وروایة دارد شاهد حجر الاسود ومشهود حاج روایة دارد شاهد ایام ومشهود بني ادم وروایة دارد شاهد انبیاء ومشهود محمد ﴿ص﴾ روایة دارد شاهد خلق ومشهود جن وشاهد خداوند ومشهود لا إله الا الله الحاصل همكی درست است معارضه ندارد غایة الامر متكلم در هر مقامي بلحاظ مصلحتي بیان یك مصداق كرده ولعل تفحص در اخبار موجب زیاده بر این باشد ودر تفسیر امام اصلا ربطي بانچه محل كلام است ندارد والله الهادی ﴿وظایفه چهاردهم﴾ در بیان اخبار متفرقه ازقراردادن خطبه عوض ركعتین واز نزول جمعه درسفر ووجوب استماع خطبه امام وحكم حرف زدن در بین خطبه ووجوب تقدیم خطبه بر نماز

ووجوب قیام خطیب وتعیین وقت خطبه وبیان تعیین لباس امام جمعه وبیان كیفیة خطبه وبیان فضیلة یوم جمعه وبیان رجحان سبق بمسجد بانكه اول صبح حاضر شود وبیان كیفیة امام در منبر وبیان عدم كفایة با مخالفین الی غیر ذلك كه تمام اخبار این عناوین ذكر شده كه رسالهای مذكوره عبارة از اخبار این مقاله بوده تماما كه حقیر معظم وي را بعنوانه نقل كردم وبقیة تمام باین عناوین كه فهرست دادم باسقاط قریب ده حدیث كه درمقاله چهارم نقل كنم پس این دویست حدیث رسالها است كه فرمودند تماما دال بروجوب نماز جمعه است بعضي بالنصوصیة وبعضي بالظهور ومن اگر اینها رانقل نمیكردم مثل سائر اصحاب (قده) امر ارهم شما بك مرتبه كه مي شنیدي دویست حدیث در وجوب تعیینی وی وارد است خصوصا اگر شخصي بزرگي هم بگوید خصوصا اگر هم مصنف وي در جامعه عنوان پیدا كرده باشد وخصوصا هم گفته شده كه فقهاء غفلة كردند یا تغافل وخصوصا هم این اخبار را در كلمات اصحاب (قده) ابداً پیدا نكردي لاجرم تو را حالتي طاري شود این بوده چنانچه در اول همین مقاله بیان اعتراض نموده وملتزم شدم كه تماما نقل كنم براي دفع محاذیر وتو خبیری كه تمام اخبار این مقاله من اول وی الی اخر وي كه حدود دویست حدیث است غیر ان مقدار ده دوازده كه منها كرده براي مقاله چهارم اصلا مربوط بمحل نزاع نیست ابداً ربطي بمقام ندارد هیچ مقامي بمبحوث عنه ندارد بوجه من الوجوه وباین لحاظ هم فقهاء تعرض نكردند وچون بي ربط از مقام است از این جهة خیلي عجایب است دعوی اطلاق حالي یا مقالي یا مقامي در انها نمودن ثم بر فرض محال پس كما اینك واجب است مقید شود بشرایط عامه وي وبخاصه وي با انكه در هر كدام از این شرایط چند روایتي زیاده نیست پس نیز واجب است كه مقید شود بحضور والي یانماینده وي كه بادله اربعه اثبات نمودیم كه فقط ازحدیث پنجاه حدیث بوده بانحاء دلالة وي الهادي العالم

مقاله چهارم

در بیان طایفه سوم از اخبار است که بعض از مجتهدین قائل بوجوب مطلقا
تمسك نمودند با عموم محدثین (قده) (حدیث اول) از زراره از ابي عبد الله
علیه السلام قال قال ابو جعفر (ع) لا تكون الخطبة والجمعة وصلوة ركعتين على
اقل من خمسة رهط الامام واربعة (حدیث دوم) از ابي العباس از ابي عبدالله
علیه السلام قال ادنى ما یجزى في الجمعة سبعة او خمسة ادناه (حدیث سوم) از
ابي بصیر از ابي جعفر (ع) قال لا تكون جماعة باقل من الخمسة (ترجمه)
فرمود حضرت امام محمد باقر (ع) که محقق نمي شود خطبه نماز جمعه ودو رکعة
خود نماز جمعه بکمتر از پنج نفر که ان پنج نفر امام است وچهار نفر دیگر
(وتقریب دلالة) واضح است که امام (ع) فرمودند که نماز جمعه صحیح نیست
مگر بامام وچهار نفر ماموم پس بعد از فراق اطلاق لفظ امام هر وقت پنج مرد
محقق شد واجب است انعقاد جمعه پس اگر چیز دیگري هم مدخلیة داشت در
لزوم انعقاد واجب بوده بیان وي پس اطلاق خود لفظ امام واطلاق حدیث بتمام
مضمون دلالة دارد بوجوب انعقاد فقط بپنج مرد ولا غیر (وتو خبیري بفساد
دلالة) چه انکه «اولا» فقط حدیث در مقام بیان دو جهة است زیاده اصلا
بچیز دیگري نظر ندارد تا توهم اطلاق شود یکي انکه اقل عدد در انعقاد جمعه پنج
است ویکي دیگر امام هم از جمله پنج نفر شمرده شود واین واضح است بحیاة خودت
«وثانیا» لفظ امام در مقدمه گفتیم که القاب خاصه این دوازده نفر است در
عرف شیعه وبر غیر صادق نیست الا عنایة وقرینه مجاز بوجه در مقام نیست با
تحکم اصالة الحقیقة «وثالثا» اشاره کردیم که اگر مشترك لفظي است پس علاوه
بر انصراف بوالي در مقام تخاطب قرینه لازم دارد غیر وی را ونیست واگر
مشترك معنوی است پس باقدر متیقن وانصراف در مقام تخاطب ووجود بیان
اطلاق ندارد علاوه در این صورت کل وجزء واصل وفرع غلط است واگر
حقیقة ومجاز است که قرینه مجاز مفقود است «ورابعا» بقول مجلسي (قده)

که معیار نکره ومعرفه قرار داده الف ولام عهد است ولو انکه لفظ مطلق باشد
«وخامسا» بفرمائید هم لفظ امام وهم خود حدیث بنفسه مطلق است پس کما اینکه
این مطلقات واجب است که مقید شود بسائر شرائط عامه نماز از طهارة وامثال
وي وشرائط خاصه از ذکوریة وحریة وبعد فرسخین وامثال ذلك پس نیز واجب
است که مقید شود بوالي ونماینده وي که بادله اربعه ثابت کردیم که از جمله
پنجاه حدیث بوده بانحاء دلالة (حدیث چهارم) از فضل از ابي عبد الله (ع)
قال سمعت ابا عبد الله (ع) یقول اذا كان القوم في قریة صلوة الجمعة اربع ركعات
فان كان لهم من یخطب جمعوا اذا كانوا خمس نفر وانما جعلت ركعتين لمكان
الخطبتين (ترجمه) میفرمود حضرت صادق (ع) وقتیکه مردم در ده باشند
نماز جمعه انها چهار رکعة است پس اگر از برای انها امام جمعه باشد جمعه بخوانند
اگر عدد انها پنج نفر باشد وقرارداده شده دو رکعة عوض دو خطبه (تقریب
دلالة) ان است که حدیث دو حکم بیان نمود یکی بودن امام جمعه وحضور اقل
عدد پس جمعه واجب است بعد از حمل اخبار وي را بر انشاء یکي نه بودن
امام پس ظهر واجب است ولا ریب که تفصیل بین من یخطب وعدم وي قاطع
شرکة است پس امام علیه السلام فرمود همین که خطیب باشد یجب که نماز جمعه
بخوانند وظاهر امر وجوب تعییني است پس جمعه واجب تعییني است چنانچه محدثین
ادعاء کنند بواسطه عدم وجود معارض با وي بزعم انها که پنجاه حدیث داله بر
حضور والي را نسیاً منسیا گرفتند وجون اجماع قائم بر عدم تعییني است باقي
ماند جواز که تعبیر بوجوب تخییري شود چنانچه بعضي از مجتهدین فرمودند خاصه
از جواهر تا زمان ماها وبعد این حضرات را نیز دو مسلك است یکی انکه این
حدیث وسایر اخبار قراء اذن عام است پس جایز است انعقاد بضم اجماع بر نفي
تعییني تخییراً ویکی دیگر انکه نماز جمعه تعدد مطلوب است مرتبتي باوالي ومرتبتي
بي والي ومحتاج باذن نیست واین دلیل دال بر وجوب مرتبه ساقطه تعییني است
بحکم ظاهر ادله ولي بضم اجماع دال بر نفي وي تخییر است والله الهادي العالم
«وتو خبیري بفساد وي از جهاتي عدیده» «اولا» اشخاصیکه اطلاع از سیره

وتواریخ شرعیة دارند واز اوضاع شریعة در صدر اول کاملا اطلاع دارند می دانند که در صدر اول شیعه تحت الشعاع بودند واین ولایة عامه را که درمقاله دوم بیان کردم کاملا در دست ابناء عامه بوده وانها باکمال قدرة این ولایة عامه را اعمال میکردند از اقامه جمعه وجماعة واعیاد وجهاد وقضاء وفتوی واقامه حدود وجمع جبایه وضرایب وحسبیات الی غیر ذلك ووای برحال کسیکه بر انها اعتراض کند ویا تخلف از حکم انها نماید خاصه اگر بیرایه تشیع بر وی بسته شده بود ولی حال دهات در ان زمان مثل زمان ماها سه نوع بوده دهات بزرك که تعبیر بقصبه احیانا می شود ودهات کوچیك ولی مرکزیة داشت ودهات کوچیك بی مرکزیة در دو قسم اول نماینده دولة لا زال انجا باشد وحال وی حال مصر است واما قسم اخیر نماینده دولة در وی نیست اصلا وابداً بلکه امر رتق وفتق وی با شیخ انجا است یعنی کدخدای ده پس بناء علیه لازال بعض دهات امام جمعه وقاضی داشته ودارد وبعضی اصلا ندارد امام (ع) وظیفه واردین بردهات را بیان کند که متحیر نباشند درفریضه جمعه میفرماید که واردین ملاحظه کنند امام جمعه منصوب هست نماز جمعه با وی بخوانند امام جمعه ندارد نماز ظهر چهار رکعتی بخوانند قسم بحیاة خودم که نه اذن عام است نه اذن خاص است نه تعدد مطلوب است نه در مقام بیان انکه نماز جمعه بجه شرطی غیر واجب واین واضح است نزد کسیکه ازفقه آل محمد «ص» چیزی قسمت شد است (وثانیا) سلمنا بانکه امام (ع) بیك شخص یا بدهاتی که مرکزیة ندارد اذن داده بسایر مردم چه مربوط ولذا شیخ الطائفه (قده) میفرماید که این اذن خاص است بسایر مردم ربطی ندارد وقائل بحرمة شده چنانچه شناختی عین عبارة وی را درخلاف (وثالثا) بگو اذن عام ولی باید حجة ابن الحسن اذن بدهد اذن انها الیوم فایده ندارد ولو امضاء ونداریم در ایادی چیزی ولا اقل من الشك استصحاب عدم اجازه جاری است (ورابعا) این حدیث وسایر اخبار قراء معارض است با اخبار مستفیضه نافیه وجوب وی را از اهل قراء وغیر از تعارض وتساقط مفری نیست بعد از تعارض مرجحات انها نیز ولا یتوهم بر اینکه مگر شما قائل

شوید بعدم وجوب وی بر اهالی دهات چنانچه قول نادری از شیعه وعامه بوده باشد چه رفع بد ازاین احادیث مستلزم قول بعدم وجوب برانها نباشد چه انکه کافی است در وجوب برانها مثل سایر مردم عموم ادله اربعه که موضوع وی را بنحو قضیة حقیقیه البالغ العاقل قرارداد مثل سایر تکالیف شهری ودهاتی بری وبحری ندارد (وخامسا) بفرمائید لفظ امام جمعه که تعبیر بمن یخطب کرد عام است چه امام فرع چه اصل چه جزء وچه کل پس بین وی وادله اربعه داله بر شرطیه والی ونماینده وی که بعضی نص بوده وبعضی ظاهر وبعضی اصلا فرمود که سایر مردم نمی توانند اقامه کنند واین امام مثل سایر امام جماعتها نباشد وخلیفه باید اقامه کند وامیر وحاکم باید اقامه کند اعم واخص مطلق است پس واجب است که مقید شود اطلاق وی بان ادله چنانچه واضح است (وسادسا) اصلا اطلاقی ندارد بوجه من الوجوه چه انکه یکی از مقدمات حکمة عدم بیان است پس کافی نیست پنجاه حدیث بالسنه مختلفه ودلالة متکثره از برای بیانیه فضلا از دویست وچهل وچهار اجماع وسایر ادله کجا میتوان دعوی اطلاق نمود (وسابعا) ممکن است که اصلا محمول بر تقیه شود اگرچه با اصالة الجهة سازش ندارد چه انکه نوعا فهمیده بودند که این ائمه نماز جمعه را بلحاظ فقد والی واجب نمی دانند این بوده که لا زال در مقام بودند که حرفی از انها در این باب صادر شود که مورد حجة گردد وایشان هم در این مسئله بر وفق عقلائی که دیاری نتواند اشکال کند جواب فرمودند وعین واقع بیان کردند که اگر امام جمعه هست بخوانند نیست نه خوانند وظهر بخوانند واما امام جمعه کی است ساکت است واین معنی عرض کردم مخالف با اصالة الجهة است ولی ظهور بجهة تقیه وابتلاء ائمه ربما موجب اطمینان است (وثامنا) اصلا معنی ندارد تعلیق بوجود من یخطب وعدم وی چه انکه مقدمه وجودیة بوده بر امام واجب بوده که امر نماید بیاد گرفتن چه تبلیغ در شبهة حکمیة لازم است ولو در موضوعیة لازم نباشد (وتاسعا) بناء علیه تعلیق غلط است چه امر خطبه در اهل لسان دران عصر رایج المعامله بوده مؤنه لازم نداشته که حکمی منوط بوی باشد شهد الله

این از واضحات است والله العالم (حدیث پنجم) از محمد ابن مسلم از معصوم (ع) قال سئلته عن اناس فی قریة هل یصلون الجمعه جماعة قال نعم یصلونها اربعاً اذا لم یکن لهم من یخطب (ترجمه) سؤال کردم از مهدي که در ده باشند آیا نماز جمعه را با جماعة بخوانند فرمود بلی بخوانند ان نماز جمعه را چهار رکعة اگر نیست از برای انها امام جمعه شرعي (وتقریب دلالة) وي با اجوبه تسعه طابق النعل بالنعل است اعاده لازم ندارد ولي چیزي در این حدیث است که ظاهر در شرطیة والي است که از حدیث قبل استفاده نمي شد وبر مدعاي ما ادل است از مدعاي خصم وبخوبي شاهد شود انچه راکه درحدیث قبل بیان نمودیم وتعجبم که چگونه غفلة شده از این دقیقه وان این است که لا شك بر اینك محمد بن مسلم عوام بدوي نبوده از اضراب زراره وامثال وي است چنانچه محقق خراسانی در ابه سؤال تصدیق فرموده این مدعاي مرا وایشان ازفقهاي صدراول امامیة محسوب است بس در این صورت مسؤول عنه ایشان که با جماعة مي توان خواند یا نه چه بوده چه انکه جمعه بذاته دو احتمال میرود یکی چهار رکعتي که اسم وي ظهر است یکی دو رکعتي که اسم وي جمعه است اگر اولي بوده چه احتمالي است که ایشان دادند مگر احدي ازامة اسلامیة توهم کرده عدم مشروعیة وی را با جماعة که او سؤال از ان نمود که سؤال في الحقیقة از ضروریات دین نمود واین محال است واگر دومي بوده پس نیز چه احتمالي است مگر احدي از امة اسلامیة تجویز کرده بدون جماعة مشروعیة وي راکه او سؤال از ان نمود پس هر دو تقدیر سؤال محال است پس مسؤول عنه چه بوده از چنین فقیه بزرگی پس انچه معقول است که سؤال شود نیست الا انکه اعتقاد وي این بوده که حضور والي ونماینده وي شرط است ولي خوب غالبا در اغلب دهات وجود ندارند در این صورت در روز جمعه انها را چه باید کرد میتوانند جمعه را بدون والي با جماعة بخوانند یا نه متعین است که ظهر بخوانند امام (ع) نیز تقریراً بر حسب اعتقاد وي جواب داد که حضور والي شرط است شهر وده وتمکن وعدم تمکن ندارد ظهر بخوانند ولو در جماعة اگر امام جمعه شرعي نیست انجا

قسم بجان خودم حدیثرا غیر این نظری نیست ابداً وظاهر وي شرطیة حضور والی است ولا غیر الحمد لله علی الهدایة وصلی الله علی محمد وآله ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین (حدیث ششم) از زراره از ابي جعفر (ع) قال قلت له علی من یجب الجمعة قال (ع) علی سبعه نفر من المسلمین ولاجمعة اقل من خمسة من المسلمین احدهم الامام فاذا اجتمع سبعة ولم یخافوا امهم بعضهم وخطبهم (ترجمه) زراره میگوید که گفتم بامام محمد باقر علیه السلام که بر چه کس واجب مي شود نماز جمعه پس فرمودند بر هفت نفر از مسلمین وجمعه محقق نمي شود کمتر از پنج نفر ازمسلمین که یکی ازانها امام باشد پس وقتیکه جمع شدند هفت نفر ونمیترسند امامة نماید ان امام بقیه را در حالتیکه ان امام بعض انها است ودر حالتي که ان امام خطبه نماید بقیه را (وتقریب دلالة) واضح است ازجهاتی (اول) سؤال نمود از وجوب نماز جمعه امام علیه السلام هم فرمود بر هفت نفر یا پنج نفر از مسلمین وشکی نیست که در مقام بیان بوده ومقید نفرمود قول خودش یجب رابچیزي یاشخص (دوم) اطلاق لفظ امام مقید نکرد بامام اصل (سوم) صراحة فرمود بعضي امامة نمایند بعضي دیگر را پس امامة رااختصاص باحدي نکرد (چهارم) فرمود بعضي خطبه بخوانند براي بعضي واختصاص باحدي نکرد « وتو خبیري بفساد وی از جهاتی » « اولا » انکه حدیث اصلا نظری ندارد بچیزی مگر بدو جهة وفقط در مقام بیان ان دو چیز است یکي انکه اقل عدد جماعة بهفت یا پنج محقق شود ومثل سایر جماعة نیست که بیکي هم محقق شود ودیگر انکه امام جمعه نیز داخل در عدد است وخارج نیست « وثانیا » ما در مقدمه مدلل کردیم که امام لقب خاص است درعرف شیعه اطلاق بر غیر نمي شود مگر بدلیل قاطع مجازاً که در مقام مفقود است پس دال بر مرام ما باشد نه خصم « وثالثا » اگر مشترك لفظی است پس علاوه بر انصراف بوالي اقلا وعدم امکان هر دو بواسطه عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در نزد مشهور ولو ما جایز دانیم علی التحقیق قرینه معینه مفقود است واگر معنوی است علاوه بر قدر متیقن با انصراف وغلطیته اصل وفرع وکل وجزء

در این صورت اطلاق تصویر نمي شود چه انکه ان فرع عدم بیان است پس
پنجاه حدیث که لفظ امیر وخلیفه واولوالامر ونفی ازغیرامام جماعتها بود موجب
بیان نخواهد شد واگر حقیقة ومجاز است پس نیز قرینه معینة وصارفه مفقود
است « ورابعا » بقول مجلسي « قده » در اعیاد که مدار فرق نکرة ومعرفة
قرار داده پس الف ولام عهد است اشاره بوالي است « وخامسا » سلمنا از هر
جهة اطلاق داشته باشد پس کما اینك واجب است که مقید شود بسائر شرائط
عامه نماز وخاصه جمعه از ذکوریة وحریة وبعد فرسخین با انکه در هر کدام دو
سه حدیث زیاده نیست پس واجب است که مقید شود بوالي که ادله اربعه دال
بر شرطیة بوده که من الجمله پنجاه حدیث بوده وبحیاة خودت این واضح است
چه انکه نسبة اعم واخص است « وسادسا » فرمودند پس اگر نمي ترسند
بخوانند پس باید سؤال نمود که از کي میترسند وبرای چه میترسند وبچرا باید
بترسند در بلاد مسلمین ودر ملاء مؤمنین نه خواندن نماز موجب خوف وخطر
است نه خواندن وی وبدیهي است که عامه نماز جماعة غیر جمعه را امام خاصي
نیست وجوباً ولا استحباباً بلکه بهر کسي اقتداء کنند بالضرورة پس اگر حال
وی مثل سایر جماعة بود که ترسي نداشتند چه انکه معلوم که از عامه ي ترسند
وباید هم بترسند چون منصب والي است وبي اجازه در شؤون والي تصرف
شد وباید بترسند پس معلوم است که امام جمعه شدن از مناصب والي است
مثل قاضي شدن وفتاوی عامه در اصول دین وفروع دین سه قسم است حق
وخطاء در اجتهاد وافتعالات واحدی از امامیة این رانسبة افتعالات بانها نداده
پس معلوم است خوف برای تلبس بولایة واین است واضح است ولذا بعضي از
محدثین ملتفت این معنی شده بعد میفرماید بموجب ذیل حدیث برحسب اطلاق
در وی که فرمود یأمهم بعضهم وخطبهم اذن عام است پس ما اولا بدانیم معنای
عبارت را تا معلوم شود که نه اذن عام است ونه اطلاق دارد پس باید دانست
اولاً که فاعل ام کي است ومفعول وی کدام است وکلمه بعضهم وخطبهم چه
محلي از اعراب دارد تا انکه بخوبي واضح شود که روایة برمرام ما ادل است

از مرام خصم بلکه متعین است وظاهراً فاعل ضمیر مستتر در فعل است وضمیرهم
مفعول است وضمیر فعل بامام قبل راجع است که مدلل نمودیم که بتمام تقادیر
والي است وضمیر جمع که مفعول باشد بمسلمین یاخمسه راجع است وعبارت چنین
شود که امامة نماید ان امام مسلمین را ویا پنج نفر را واصلا وابداً اشکالي وارد
نباید وروایة اجمالي هم ندارد چنانچه بعض توهم کردند وچون مدلل کردیم
بتمام تقادیر که مراد از امام والي است وضمیر هم بوی راجع پس صراحة دال
بر شرطیة ولي است واصلا ربطي بسائر مردم ندارد واین واضح است اما کلمه
بعضهم که خطبهم مثل وي است پس ظاهر ان است که منصوب است وحال است
از فاعل وجهة ذکر این حال برای افاده ان است که امام هم بعضي از عدد است
وخارج نیست وبا وي اقل عدد هفت است یا پنج پس توهم نه شود که این عدد
باید حساب شود بدون امام وضرري ندارد تعریف وي بعد از انکه بتاویل مفرد
برده شود چنانچه گفته ابن مالك والحال ان عرف لفظاً فاعتقد تنکیره کوحدك
اجتهد پس معني چنان شود که ان امام مذکور سابق که والي است متخصص
ومتفرد در امامة این بعض است پس توهم نه شود که امام همیشه متفرد در امامة
است واین عنایة دیگري است برای افهام تخصص این امامة بوالي وضرري ندارد
جمله بودن چه اولا جمله ناقصه في الحقیقه مفرد است وثانیا احیانا جمله آید چنانچه
گفته وموضع الحال یجيء جملة کجاء زید وهونا ورحله چنانچه ضرري ندارد
عدم جامدیة وي در دومي یا مطلقا چنانچه در تسهیل میگوید که جامد باشد یا
بمنزله وي مثل صفتي که علم بغلبه باشد ومقام چنین است لا زال بعض عدد امام
خاص است واز اینجا است که زمخشري گفته ملك الناس عطف بیان است
بلحاظ غلبه ومغنی نیز میگوید جامد باشد یا بمنزله وي واین تحقیق در مسئله است
ولکن بعضي توهم کردند که مرفوع است وفاعل ام شود پس در ان صورت
امام بعض از عدد است واطلاق دارد هر که باشد ولي باکی هم ندارد که برفرض
خوانده وفاعل باشد ولي چون در صدر حدیث بیان نمود که باید با امام باشد
وبتمام تقادیر مدلل نمودیم که والي مراد است پس دیگر اینجا اطلاق تصویر

ندارد علاوه بر انکه اولا وجود قدر متیقن مانع است از اطلاق وثانیا بر فرض
انکار وجود انصراف مانع است ازاطلاق وثالثا بیان مراد از وي بخلیفه وامیر
وحاکم واولي الامر مانع است ازاطلاق ورابعا کما اینك واجب است مقید شود
بسائر شرایط عامه وخاصه پس نیز واجب است تقیید وي را بوالي چونکه نسبة
عام وخاص است پس قسم بجان خودم که دلالة حدیث بر اشتراط بوالي واضح
است (حدیث هفتم) موثقه ابن بکیر سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قوم
في قریة لیس لهم من یجمع بهم ایصلون الظهر یوم الجمعة في جماعة قال نعم اذالم یخافوا
(حدیث هشتم مثل وي بزیادتی اذا لم یخافوا شیئا (ترجمه) سؤال کردم از
قومیکه در ده باشند ونیست از براي انها امام جمعه پس نماز ظهر روز جمعه را
در جماعة بخوانند فرمود بلي اگر نمي ترسند چیزي را (تقریب دلالة ان
است) که مراد از یصلون الظهر نماز جمعه است وسؤال این است که اگر امام
جمعه نیست براي اقامه نماز جمعه خود قوم اقامه نماز جمعه بنمایند امام علیه السلام
فرمودند بلي خودشان اقامه نمایند نماز جمعه را اگر باك ندارند از احدي (ونو
خبیري بفساد استدلال ازجهاتی) بلکه حدیث بخوبي دال برشرطیة والي است
(اولا) از سؤال وي چنان استفاده مي شود که امام جمعه شدن مختص بشخصي
خاصي است وهر کس نتواند امام جمعه شود واقامه جمعه نماید وامام (ع) نیز
تقریرا امضاء اعتقاد سائل را نمود والا واجب بوده بفرماید که امامة اختصاص
باحدي ندارد (وثانیا) اگر امام جمعه شدن منصب نباشد ومراد از امام والي
نباشد بلکه هرکه بتواند امام شود کلام موجب تناقض است چه بناء علیه صدر
حدیث میگوید امام ممکن نیست پس چگونه میگوید خود امام ترتیب دهند
واقامه نمایند که ممکن است ووجود دارد (وثالثا) تصریح است که چون امام
از قبل والي نیست جنانچه شأن اغلب دهات است که نماز اقامه نماید پس نماز
ظهر یعني چهار رکعتي با جماعة بخوانند یا نه امام علیه السلام فرمود اگر نمیترسند
مانعي ندارد چه انکه جماعة وي اختصاصي نیست ولي فلسفه انکه معلق بعدم
خوف نمود دو چیز است یکي انکه ولو شرط نبوده ولو نزد عامه ولي در صدر

اول اقامه ازناحیه والي بود ولوشرط نبود ودیگرخوف ازسلاطین جورومفسدین که
غلط نمایند جماعة ظهري بجماعة جمعه واسباب فساد براي شیعه فراهم آورند که اقامه
جمعه نمودند (ورابعا) شاهد است ودلیل است بر اینکه مراد سائل ازنمازظهر
روز جمعه ظهر چهار رکعتي است نه جمعه صحیحه ابن مسلم که ما بعنوان حدیث
پنجم نقل کردیم مراجعه کنید اعاده لازم نیست پس مستفاد چنان است
که شرط نماز جمعة حضوروالي است ودر صورتیکه ده باشد ووجود ندارد مردم
خود میتوانند اقامه نماز جمعه نمایند یا نه امام (ع) فرمود خیر نمي توانند وباید
ظهر بخوانند ولو با جماعة اگر اقامه جماعة مفسده ندارد پس شهد الله که حدیث
سؤالا وجوابا وتقریرا دال بر شرطیة است بلکه واضح است (وخامسا) اگر
مراد از من یخطب ویجمع اعم باشد معني ندارد جواب بسقوط تکلیف بلکه باید
امربتعلم نمایند وتحصیل نمایند چه انکه مقدمه وجودیه است باید یادگیرند با انکه
امر خطبه در ان زمان ازاهل لسان اصلا مؤنه نداشته با انکه جاي سؤال است
که چه نحو بوده مردم تمام احکام واجزاء وشرائط هرنمازي را یاد گرفته بودند
از شهري ودهاتی الا این دو سه کلمه تحمید وتمجید را غفلة کرده بودند بحیاة
خودت مسئله واضح است شکی در وي نیست (وسادسا) مراد از من یخطب
یامن یجمع وامثال این عبارت یعني امام جمعه وما غیر مره گفتیم که این القاب
خاص است اطلاق بر غیر نمي شود مگر مجازا ولابد من دلیل که درمقام مفقود
است (وثامنا) سلمنا که اختصاص ندارد اطلاق فرع جریان حکمة است ووجود
قدر متیقن حین خطاب یا اقلا ازانصراف یا بیانیة ادله اربعه خاصه پنجاه حدیث
مانع است از اطلاق (وتاسعا) سلمنا اطلاق دارد پس همان نحو که واجب
است مقید شود بسائر شرائط عامة وخاصه وي از ذکوریة وعدد وکمال وحریة
با انکه در هر کدام یکه دو روایة زیاده نیست پس نیز واجب است که مقید
شود بوالي که دلالة پنجاه حدیث بوده (وعاشرا) سابق اشاره کردیم از شیخ
طائفه که اینها اذن خاص است (ویازدهم) اشاره کردیم که معارض است با اخبار
نافیه از دهات وغیر تساقط راهي ندارد (ودوازدهم) سلمنا استفاده اذن شود

براي ما مفيد نيست بايد از حجة ابن الحسن (عج) برسد ولوامضاء ونرسيده ولا اقل من الشك واصل حاكم بعدم اجازه است والله الهادي (حديث ۴۳) از سماعه از صادق عليه السلام قال صلوة الجمعة مع الامام ركعتان فمن صلى وحده فهي اربع ركعات (ترجمه) فرمود صادق عليه السلام كه نماز جمعه با امام دو ركعة است وبدون وي چهار ركعة است (تقريب دلالة) آن است كه لفظ امام مطلق است وبعد فرمود نماز جمعه با امام دو ركعة است مقيد بچيزي از زمان وشخص نكرد وتفصيل بين دو ركعة وچهار ركعة قاطع شركة است وجمله خبريه در مقام انشاء است يعنى يجب ان يكون الركعتان « وتو خبيري بفساد وي از جهاتي » « اولا » گفتيم لفظ امام لقب شخص است تعميم ندارد « وثانيا » قدر متيقن وي يا انصراف يا بيانة ادله اربعه مانع از اطلاق است با غلطية اصل وفرع در اين صورت « وثالثا » الف ولام عهد است « ورابعا » كما اينكه واجب است مقيد شود بسائر شرائط عامه وخاصه پس نيز واجب است كه مقيد شود بحضور والي « وخامسا » اصلاحديث را باين مراحل نظري نيست بلكه فقط در مقام بيان حقيقة وي است از حيث عدد ركعة حتى نظر بساير اجزاء هم ندارد فضلا از شرائط وموانع وقواطع فضلا از شرائط وجوب واين واضح است (حديث ۴۴) از عمر بن يزيد عن ابى عبد الله قال اذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلوا في جماعة وليلبس الرداء والعمامة وليتوكاء على قوس او عصى ويقعد قعدة بين الخطبتين ويجهر بالقراءة ويقنت في الركعة الاولى منها قبل الركوع (ترجمه) فرمود صادق (ع) وقتيكه مردم هفت نفر شدند روز جمعه پس واجب است كه نماز جمعه بخوانند وامام عباء بپوشد وعمامه گذارد وتكيه بر قوس يا عصا نمايد وبين خطبتين بنشيند وقرائة را بلند بخوانند وقنوت جاي اورد در ركعة اول قبل از ركوع ومقتضاي قاعده تمام جمل خبرية انشائية است وهو الشاني از براي وجوب خرج ما خرج (وتقريب دلالة واضح است چه انكه معلوم است كه متكلم از تمام جهة در مقام بيان بوده حتي بعضي از احكام مستحبي را نيز بيان نموده پس بعد از اراده انشاء از اخبارات وعدم تقيد وى بچيزى يا

شخصي او واضح است كه واجب است تعيينا بدون شرطي در وجوب وى يا واجب (واين استدلال فاسد است از جهاتي) « اولا » حديث درمقام بيان بعضي از اجزاء وشرائط است مثل عدد وغير وي نه در مقام بيان كيفية وجوب وي ويا تمام اجزاء وشرائط ان والا پس حرية وذكورية وبعد فرسخين وسائر شرائط عامه وخاصه هم معتبر نيست (وثانيا) سلمنا پس كما انكه واجب است كه مقيد شود بسائر شرائط عامه وخاصه واجزاء وعدم موانع وقواطع پس نيز واجب است كه مقيد شود بحضور والي كه بادله اربعه مدلل شد كه من جمله پنجاه حديث بوده بانحاء دلالة (حديث يازدهم) رواية زرارة كه ما بعنوان سي وششم در طي صنة بيان كرديم (حديث دوازدهم) رواية عبد الملك كه بعنوان سي وهفتم بيان كرديم در طي صنه مراجعه كنيد فارجع البصر مرتين هل ترى فيه من فتور (حديث سيزدهم) عن النبي (ص) انه قال اذا اجتمع خمسة احدهم الامام فعليهم ان يجمعوا (ترجمه) پيغمبر (ص) فرمود كه وقتيكه جمع شدند مردم وپنج نفر شدند كه از ان پنج نفر يكي امام شد پس بر ان پنج نفر است اينكه نماز جمعه بخوانند (وتقريب دلالة بر واضح است) كه بعد از لزوم حمل اسمية بر انشائيه نبي (ص) نماز جمعه را واجب فرمود بعد از انكه اطلاق امر هم اقتضاء دارد كه واجب تعييني باشد ولا غير ومقيد بقيدي از شخص خاص يا زماني نفرمود الا فقط دو شرط براي وي قرار داد يكي عدد وديگري امام كه مطلق است مقيد بوالي نكرد (وتو خبيري بفساد وي) (اولا) ضعف نبوي (ثانيا) فقط در مقام بيان عدد است ولا غير (ثانيا) غير مره گفتيم كه امام لقب شخص است اولا وقدر متيقن يا انصراف يا بيانية ادله اربعه دليل والي است ثانيا وبودن الف ولام باعتراف مجلسي (قده) از براى عهد ثالثا ورابعا سلمنا كه از همه جهة مطلق ولكن بديهي است كه نماز جمعه را اجزاء وشرائط وموانع وقواطع بسيار است مضافا بر اينكه وجوب وي را نيز شرائط بسيار است پس كما اينكه واجب است كه مقيد شود ببقية انها پس نيز واجب است كه مقيد شود بحضور والي يا نايب منصوب وي واين واضح است محتاج باطاله نيست (حديث

چهاردهم) صحيحه زرارة از صادق عليه السلام لا جمعة الا بخطبة وانما جعلت ركعتين لمكان الخطبة (ترجمه) فرمودند كه نماز جمعه صحيح نيست مگر بخطبه ودو ركعة شد بلحاظ انكه خطبه عوض دو ركعة ظاهر است (وتقريب استدلال ان است كه امام « ع » مطلق نمودند صحة وي را بخطبه واطلاق وي را مقيد فرموده بر اينكه بايد از والي باشد اقتضاء دارد عدم شرطية وي را « وتو خبيري بفساد وي » چه انكه حديث فقط در مقام بيان ان است كه خطبه جزء نماز است وديگر بجيزي نظر ندارد وبر فرض محال چنانچه واجب است كه مقيد شود بسائر امورات از اجزاء وشرائط عامه وخاصه پس نيز واجب است كه مقيد شود بحضور والي واين واضح است اطاله لازم نيست (حديث پانزدهم) از محمد بن مسلم قال سألته عن الجمعة فقال أذان واقامة يخرج الامام بعد الاذان فيصعد المنبر فيخطب ولا يصلي الناس ما دام الامام على المنبر قدر ما يقرأ قل هو الله أحد ثم يقوم فيفتتح خطبة ثم ينزل فيصلي بالناس فيقرأ بهم في الركعة الاولى بالجمعة وفي الثانية بالمنافقين (ترجمه) گفت سؤال كردم از حقيقة نماز جمعه پس فرمود أذان است واقامه وبعد از أذان امام خارج شود وبمنبر برود پس خطبه بگويد ومردم در حال خطبه گفتن وي بنمازي مشغول نباشند پس جلوس بر منبر نمايد بقدر قرائة سوره توحيد پس بلند شود وخطبه بگويد پس پائين آيد پس نماز بخواند با مردم در ركعة اول سوره جمعه بخواند ودر دوم منافقين (وتقريب دلالة آن است كه ايشان سؤال نمودند از حقيقة نماز جمعه پس بر امام « ع » لازم بوده كه هر چه در وي مدخلية داشته بيان نمايد كه از جمله احتمال اختصاص بامام خاص يا زمان خاص بوده پس چون مطلق است پس دال است بر اينكه ان واجب است تعيينا چه بيان عدلي نكرده ومشروط هم بوالي يا زماني نيست والا بر وي بود بيان (وتو خبيري از جهاتي) اولا ضعف سند بلحاظ اضمار وثانيا غير مره گفتيم كه در لفظ امام اصلا نتوان اطلاق قائل شد چه انكه لقب شخص است وثالثا پس دعوى اصل وفرع بي اساس علاوه بر اينكه با وجود متيقن يا انصراف ببيانية ادله اربعه دعوى اطلاق مجالي نيست ورابعا الف ولام

عهد است چنانچه مجلسي « قده » اعتراف كرده وخامسا بديهي است تمام اجزاء وشرائط بيان نه شده مثل عدد يا ذكورية وحرية وكمال وبعد فرسخين پس حضور والي هم مثل وي (وسادسا) سلمنا ولكن كما اينك واجب است مقيد شود بسائر شرائط عامه وخاصه پس نيز واجب است كه مقيد شود بحضور والي كه ادله اربعه بر وي قائم بوده كه من جمله پنجاه حديث بانحاء دلالة بوده (وسابعاً) سؤال از موضوع شد نه از حكم تا امام (ع) بفرمايد كه مطلق است يا مشروط بناء بر مذهب مشهور كه وجوب را مشروط دانند چنانچه غير مره اشاره كرديم والله الهادي پس اين جمله نيز طايفه سوم از اخبار بوده كه ما مفصلا بيان كرديم وشما بخوبي شناختي كه بر حسب صنعة وقواعد بوجه من الوجوه دلالة بر وجوب نماز جمعه ندارد نه تعييناً ونه تخييراً چه انكه بعد از قيام ادله اربعه از اجماع عملي از زمان صلح ابي محمد حسن بن علي (ع) بامعاوية واجماع منقول كه انچه خود دست اوردم حدود شصت وسه وبضم انچه نقل شده باقطع نظر از احتمال تداخل منقول عنهم بلكه مظنونية وي با عدم ضررية اين معنى دويست چهل وچهار واز اجماع محصل وآيات عديدة واحكام عقلية مستقلة وغير مستقلة وپنجاه حديث بعنوان خاص بانحاء دلالة بر شرطيه حضور والي شكي نيست چه انكه در مقابل وي چيزي نيست كه بتوان بدون شرط نيز اثبات وجوب نمود تعيناً يا تخيراً چه انكه نبود چنانچه ديدي الا دعوى عده مطلقاتي كه بر فرض تمامية وي وخالي از سور معارض لازم است كه مقيد شود بادلة شرطية والي والله العالم الهادي

« خاتمه »

وفيه تلخيص المقال ومحصل وي ان است كه خاتم النبيين « ص » در طي هجرت در مسجد قبا ويا بورود بمدينه اقامه جمعه نمودند چه انكه سوره جمعه مكي باشد وچه مدني وچه مبعض وبعد لا زال بنحو وجوب عيني تعييني اقامه ميفرمودند تا حدود دوازده سال تا از دنياء رحلة فرمودند وبراين معنى خلافي بين مسلمين بلكه فرق انها نيست واز ضروريات دين ومذاهب امت است وانكار وي موجب

ارتداد است وبعد از وي نيز خلفاء حق كه تمكن پيدا كردند اقامه نمودند نيز
بنحو وجوب تعييني كما اينكه وتيره خلفاء باطل وسلاطين جور هم همين نحو بوده
تا يومنا هذا پس در اين مقدمه شكي وريبي نيست بديهي وضروري است ولي
كلام در اين است كه ايا حضور نبي ويا اذن وي بنمايندگان وي در اقامه شرط
بوده در وجوب وي ويا وجود وي يا شرط نبوده اصلا وابداً وچون مسلمين
اليوم بتمام فرقهم دو فرقه باشند سني وشيعه ودر بعضي از كتب فقهيه ماها نسبة
دادند كه در نزد عامه خلاف است در شرطيه حضور والي مشهور انها قائل
بشرطية باشند وجماعتي مي گويند كه اصلا شرط نيست وشناختي در سابق كه
اين نسبة خطاء بين بوده يا از جهة عدم كتب انها بوده وحكاية شده بود ويا از
جهة انكه اين اقوال زماني بوده كه عامه چهل مجتهد داشتند وهنوز
سد باب اجتهاد كه در حدود چهارصد بعد از هجرت واقع شد ومنحصر كردند
اجتهاد را بچهار نفر نه شده بود والا اليوم احدي ازمذاهب اربعه اهل تسنن
وفردي از عامه منكر شرطية حضور والي نيست چنانچه از كتاب فقه مذاهب
اربعه ظاهر است چه انكه اين كتاب دوره فقه است بنظريات قريب بيست نفر
ازطرازعره اول اين مذاهب اربعه بحكم دولة جمع شدند ودرمصر نوشتند استدلالي
في الجمله نظير عروة الوثقى وهر كدام از مذاهب را نظري باشد در حاشيه
فتوى خود را بيان كرده واتفاقيات انها در متن واختلافيات حاشيه واين كتاب
چندين سالي است كه طبع شده دران كتاب در باب صلوة جمعه درمتن ميفرمايد
كه حضور والي در نماز جمعه شرط است ودر اين شرط احدي از انها خلاف
نكرده وحاشيه ندارد چنانچه شناختي در باب اجماع منقول عبارت كتاب مزبور
رامراجعه كنيد پس معلوم شدكه شرطية حضور والي اتفاقى عامه است واجماعي
حقيها است پس سنيها اتفاق دارند بر شرطية حضور والي واما شيعها پس عموم
فقهاء ومجتهدين بدون استثناء فردي از انها از اول اسلام الى الان فتوى
بشرطية دادند وميگويند كه حضور والي ويانماينده شرط است على خلاف عندهم
در شرط وجوب يا وجود چنانچه وجدانا فهميدى اين اتفاق را در باب اجماع

منقول بلي اين مجتهدين كه اتفاق بر شرطية نمودند اختلاف كردند كه با فقد شرط
حضور ايا نيز واجب است تعيينا يا تخييراً يا نه اقوالي بوده مشهور از اينها
فرمودندكه اصلاواجب نيست نه تعيينا ونه تخييراً بلكه مستحب است غير مجزي از
ظهر چنانچه شناختي در طي نقل اقوال مراجعه كنيد وغيرمشهور قائل بوجوب
تخييري باشند واما قول بوجوب تعييني چنانچه مقدس اردبيلي فرموده كه بي
رفيق است پيدا نكرديم چنانچه جماعتي بوي اعتراف كردند چنانچه تفصيل را
شناختي پس عموم مجتهدين قائل بشرطية حضوروالي باشند ولوانكه بدون حضور
نيز مي گويند جماعتي از انها بجامعهم مشروعية وي را على اختلاف در سبب
مشروعيه وي بدون شرط واما محدثين از امامية قده اسرارهم پس اينها چنانچه
تفصيل را شناختي سه فرقه شدند عدتي حضور والي راشرط ميدانند وبدون وي
مثل مشهور از مجتهدين اصلا واجب نمي دانند مراجعه كنيد باب نقل اجماع
منقول را وعدتي حضور والي را نيز مثل مجتهدين شرط ميدانند ومع ذلك قائل
بوجوب تعييني باشند بلحاظ انكه مدعى ثبوت اذن عام باشند ويامدعي ثبوت
ولاية عامة باشند براى فقيه ولي اين دو قول از انها خيلي نادر است مشهور
در نزد اين فرقه ان است كه اصلا حضور والي در انعقاد نماز جمعه شرط نبوده
ونيست كما اينكه در زمان خاتم النبيين (ص) واجب تعييني بوده پس الان هم
واجب تعييني است والان اگر صاحب الزمان (عج) ظاهر شود حال وي بارعية
يكي است در اين نماز پس ملخص ان شد كه عموم علماي اسلام وتمام فقهاي
اسلام برمنهم ميگويند كه حضور والي شرط است بتمام فرق ومذاهب مختلفه
انها مگر چندين نفر از محدثين امامية كه منكر شرطية شدند كلية پس بناء عليه
برما واجب است دو نماكه اجمالية نمائيم يكي با محدثين كه قائل بوجوب تعييني
جمعه شدند واصلا شرطية را منكر ويكى با بعضي از مجتهدين كه قائل بوجوب
تخييري شدند با اعتراف انها بشرطية حضور والي بعد از فراغ عدم قول بوجوب
تعييني بين انها اصلا يا انكه كالعدم است ومن تعبير باين دوعنوان نمودم ازمحدث
ومجتهد براي ان بوده كه در سابق گفتم كه قائل بوجوب تعييني نماز جمعه در

زمان غیبة بین فقهاء امامیة قدس الله اسرارهم نیست ونداریم مگراز چند نفری
از محدثین که باید با انها محاکمه اخباری نمودنه محاکمه فتوائی ونظری چنانچه شناختی
تفصیل مطالب را والا تعبیر دیگر نمایم که بر ما دو محاکمه لازم است یکی با
قائلین بوجوب تعیینی که منحصر است ببعضي از این حضرات ودیگری با قائلین
بوجوب تخییري والله العالم الهادي

محاکمه اولی با محدثین (قده) پس میگوییم ما در مطلب اول در مفتاح
اول مقرر کردیم که از زمان صلح ابی محمد حسن بن علی (ع)
با معاویة الی یومنا هذا عمل بر ترك بوده ودر مفتاح دوم در نقل عین کلمات
گفتیم که دویست وچهل وچهار اجماع منقول داریم با قطع نظر ازتداخل منقول
عنهم احتمالا یا مظنونا که انهم ضرري ندارد وده اجماع متواتر داریم وسه اجماع
فوق تواتر داریم وشناختي درصفحه صد وشصت اعتراض مجلسي (قده) راجاع
وجواب تسمه شافیه بر ایشان مراجعه کنید اعاده نکنم ودر مفتاح سوم ذکر
نمودیم محصل را که خود حقیر شصت وسه اجماع تحصیل کردم عینا نه
نقلا وایات عدیده داریم واحکام عقلیه مستقله وغیر مستقله داریم وپنجاه حدیث
بانحاء دلالة که شکي در تواترية معنوي وي نیست موجود است علاوه بر صحاح
وموثق وحسن بودن اکثر انها بر شرطیة حضور والي ویا نماینده وي درنماز
جمعه وجوبا کما هوالتحقیق یا وجوداً وبدون این شرط اصلا وابداً وجوبی ندارد
چنانچه شناختی تفاصیل این مراحل را بتمام وشناختی در صفحه صد وبیست
وهشت تفرقه مجلسي (قده) بین عید وجمعه بشکره بودن امام ومعرفه بودن
وجواب صبعه شافیه مراجعه کنید اعاده نکنم پس اینك اغماض نمائیم ازطریقه
استنباط احکام نزد علمای اسلام و کفلاء ایتام آل محمد (ص) وبطریقه این حضرات
مشي نمائیم واغماض از دلائل عقلیه نمائیم یا انکه چون خدشه دار است ونا تمام
ویا انکه اصلا عقل حجة نیست وراهی ندارد در احکام شرعیة چنانچه باکثر این
حضرات نسبة دادند ونیز اغماض نمائیم از ایات یا بلحاظ انکه خدشه دار است
ودلالة ندارد ویا انکه ظواهر قران برای ماها حجة نیست چنانچه نیز باکثر این

حضرات نسبة دادند ونیز اغماض نمائیم از همه این اجماعات عملي ومنقول متواتر
بلکه فوق تواتر ومحصل بلکه در همین خاتمه شناختي که در علماي اسلام بتمام
فرق ومذاهب انها احدي منکر شرطیة حضور والي نیست الا این چند نفر
محدثین (قده) یا از جهة عدم تحقق اجماع مسلمین فضلا از شیعه بلحاظ مخالفة
این چند نفر محدث ویا بلحاظ انکه اصلا وابداً اجماع حجة نیست پس ما فقط
اکتفاء کنیم در اثبات ونفی این شرط ووجوب وعدم وجوب این نماز باخبار
باب ولا غیر پس من معترف باشم که اخبار باب هر چه باشد تماما چنانچه در
رسالهای محدثین مذکور است وحقیر در طي مقاله سوم وچهارم تمام را نقل
نمودم دلالة دارد بر وجوب نماز جمعه وظاهر اوامر اطلاقات وي حاکم است
بوجوب نفسي نه غیري وعیني نه کفائي وتعییني نه تخییري ومطلق نه مشروط
ومنجز نه معلق واصلي نه تبعي پس این همه اخبار متکاثره اطلاق وي اقتضاء
دارد وجوب نفسي عیني تعییني مطلق منجز اصلي نماز جمعه را این غایة دلالة
تمام این اخبار است ولي اخرها درمقابل این طایفه از اخبارطایفه دیگراز احادیث
داریم که بتعداد پنجاه حدیث بوده که تواتر معنوي داشت علاوه بر انکه بین
انها حسن وموثق وصحاح بوده بلکه اصحاب اجماع علاوه بر انکه شماها مي
فرمائید که تمام این اخبار در ایادي ما قطعي الصدور است بمعني حجة است که
هر کدام بانحاء دلالة دلالة داشت بر شرطیة حضور والي پس با حرمة طرح این
اخبارمتواتره وروراه نبودن طرح وی اجماعاً وعدم حلیة طرح وی ویا تصرف بي جهة
نمودن در وی ولو احاد باشد در این صورت ایا جمعي بین این دو طایفه از
اخبار غیر از جمع عرفي که شایع در نزد عرف عام است ومعمول است نزد تمام
مذاهب مسلمین برمتهم از سني وشیعه واز محدث ومجتهد که باید حمل نمود این
مطلقات ادله داله بر وجوب را بر این مقید تا رفع تعارض شود داریم پس اگر
ما نداشتیم دلیلي مگر فقط یك حدیث که متکفل شرطیة والي بوده واجب بوده
بر ما که حمل نمائیم ان مطلقات را بر این مقید چنانچه مقید میکنید ان مطلقات
را بسائر شرایط عامه از قبله وطهارة حدثیه وخبثیه الی غیر ذلك وخاصه مثل

عدد وذکوریة وکمال وحریة الی غیر ذلك پس چگونه باشد ادله اربعه که از
اجماع بغیر اینها مخالفی بین مسلمین پیدا نه شد واز نقل وی نزد امامیة (قده)
دویست وچهل وچهار تعداد شد وچگونه باشد اخبار متواتره معنوی بلکه فوق
وی بالسنة مختلفه دال بر شرطیة والی بوده که قابل حمل وتصرف نیست از لفظ
امیر تارة واز لفظ قاضی اخری واز لفظ خلیفه ثالثه واز لفظ اولی الامر رابعة
ولفظ امام معصوم خامسة واز اینکه این امام جمعه مثل امام سایر نمازهای جماعتی
نیست سادسة واز اینکه این نماز را غیر این امام جمعه حق اقامه ندارد سابعه واز
اینکه غیر نماینده والی وخلیفه نباید اقامه نماید ثامنة واز اینکه صحیح نیست
مگر باخلیفه تاسعة واز اینکه این نماز صلاحیة برای ندارد احدی مگر این امام عاشرة
واز اینکه همراه لفظ امام قرائن قطعیة بوده که مراد والی معصوم است الی غیر
ذلك از انحاء دلائل وقرائن حالیة ومقالیة ونقلیة وعقلیة وکلیة وجزئیة متصلة
ومنفصلة دراین پنجاه حدیث که دال بر شرطیة حضور والی است پس امام (ع)
اگر بخواهد بگوید که حضور والی در این نماز شرط است بچه لسانی باید
بگوید وبچه بیان خوب بود گفته شود که دیگر اعتراضی بر وی وارد
نشود وبچه مقدار بیان نماید تا شکی باقی نماند پس جمع بین این دو طایفه از
احادیث متواتره بنحویکه مقرر کردیم اقتضاء دارد بنحو وجوب در نزد ملیین فضلا از
مسلمین فضلا از شیعه که حمل شود این مطلقات بر مقید تا موجب طرح پنجاه
حدیث نه شود پس حکم شود که نماز جمعه مشروط است بحضور والی ونماینده
وی وبدون ان شرط اصلا وابداً وجوبی ندارد چه انکه شرط وجوب باشد
ویا شرط واجب چه انکه مشروط منتفی شود بانتفاء شرط وی پس دیگر کجا
شکی باقی ماند وکجا اشکالی باقی ماند این چه مصیبتی است برسر اسلام
ومسلمین واین چه خونابی است در دین چه انکه این حساب سر بر است که
باصطلاح نخر شاه عباسی است علاوه برانکه شناختی از ادله اربعه بر شرطیه
علاوه بر انکه شناختی بین مسلمین مخالفی نیست وراء این چند نفر از محدث
فضلا از شیعه علاوه بر اینکه کلمات اکابر واساطین دین و کفلاء ایتام آل محمد

صلی الله علیه وآله وسلم تمام ناطق بر این معنی وطرح کلمات اینها در فقه مستلزم
تأسیس دین جدیدی است وعدم اتکال باتفاقات اینها انهم این جور اتفاقیات
از اعوجاج سلیقه است نسأل الله حسن العاقبة وحسن التوفیق والله العالم الهادی

محاکمه دوم

با جماعتی از مجتهدین وفقهاء (قده) که قائل بوجوب تخییری
شدند بعد از فراغ عدم قول بوجوب تعیینی بین حضرات
بلکه میتوان گفت که قول بوی از قبیل احداث قول ثالث است در مسئله
وبعد از فراغ اینکه عموم انها در شرطیة حضور والی انکاری ندارند ولی شما
در مقدمه در بیان نقل اقوال در مسئله شناختی که در تخییر اقوال کثیره بوده
حسب اختلاف مسلك انها ولی جامع انها دو قول بوده یکی انکه مجتهد مطلق
جامع الشرائط واجب است اقامه نماید تخییراً ودیگر انکه خصوصیة بمجتهد ندارد
بلکه هر شخصی بتواند اقامه نماید تخییراً اما قول اول پس غیر مقبول است از
جهاتی چه انکه مدرك غیر دلیل ولایة چیز دیگر نیست برای حضرات پس
(اولا) شما در مقاله دوم شناختی کاملا که ولایة عامه از برای فقهاء ثابت نیست
واز ولایة خاصه انها هم این معانی استفاده نمی شود پس مراجعه کنید که دلیل
ولایة انها قاصر است از شمول (وثانیا) سلمنا تمامیة دلیل ولایة عموما او خصوصا
پس بناء علیه بدلیل حکومة وی حال انها حال والی است چه انکه بناء علیه
بدلیل تنزیل اینها خود والی باشند یا حکومة یا تنزیلا پس واجب است اقامه
تعیینا پس دعوی ولایة وقول بتخییر امر عجیب است چه انکه تهافت وتناقض
بینی است بین این دو دعوی چه انکه احدی از امة توهم نکرده بر اینکه بر
والی متمکن از اقامه واجب است تخییراً بلکه متعین است تعیینا پس قول بولایة
مستلزم وجوب تعیینی است وتخییر معنی ندارد ان قلت این حکم بتخییر از حضرات
بلحاظ جمع بین ادله است ومقتضای وی همین تخییر است چه انکه ادله وجوب
نماز جمعه از آیات واخبار اطلاقات وی دال بوجوب نماز جمعه است بدون اختصاص
باحدی یا زمانی دون زمانی پس اگر ما بودیم وفقط این طایفه از دلیل حکم
میکردیم که نماز جمعه واجب است مطلقا چنانچه حضرات محدثین (قده) فرمودند ولی

چون درمقابل وي پنجاه حديث ديگر هست علاوه از سایر ادله که دال بر شرطیة
حضور والي است در ان نماز پس جمع بين انها اقتضاء دارد که حمل نمائيم
مطلقات را بر ان مقيد ودر صورت اگر مابوديم وفقط اين دو طايفه از ادله
ميگفتيم که بدون حضور والي اصلا واجب نيست ولي در قبال انها دليل ولاية
فقيه در کار است پس اگر ما بوديم وفقط اين سه طايفه از ادله هراينه حکم
ميکرديم که اقامه نماز جمعه بر فقيه واجب است تعيينا ولي در قبال اين سه
طايفه از ادله دليل ديگري نيز باشد وان قيام اجماعات عملي ونقلي ومحصل
على نحو التكاثر والتواتر بر عدم وجوب وي تعيينا پس رفع يد نمائيم از تعيينية
وباقي ماند جواز که تعبير نمودند بواجب تخييري پس قول بوجوب تخييري مقتضاي
جمع بين ادله است چنانچه مخفي نيست قلت (اولا) نسبة اين اجماع با دليل
ولاية چه عامه وچه خاصه اعم واخص است پس واجب است که دليل ولاية را
مطلقا بواسطه اجماع برعدم وجوب تخصيص دهيم چه انکه ولاية انها مثل مولى
عليه اقتضاء داشت وجوب تعييني را ومشروع ان بوده وغيران اصلا براي
مولى عليه مشروع نبوده فكيف بولي (وثانيا) شما شناختي که معاقد اجماعات
جل انها بل کل انها الا نادري نفي مطلق وجوب بوده نه تعييني بلکه جماعتي
تصريح نفي هر دو وجوب نمودند وفرمودند که مستحب است چنانچه مشهور
فرمودند مثل مستند وقمي وامثال اينها پس اگر اين اجماع را قبول داريد
نفي مطلق است وبايد دليل ولاية را تخصيص دهيد والا پس واجب است تعيينا
بواسطه دليل ولاية (وثالثا) اصلا معني ندارد که اجماع را معقد وجوب تعييني
باشد چه انکه معقد اجماعات نيست الا انکه مورد نفي واثبات است ونيست
الا انکه مبحوث عنه است ونيست الا انکه دريد خاتم النبيين (ص) بوده ونيست الا
انکه جبرئيل امين بر وي نازل کرده که منکر باجماع نفي کند مثل مجتهدين ومثبت
اثبات کند وقبول نکند اجماع را مثل محدثين پس چه معنى دارد که اجماع قائم
شده بر نفي تعيينية وتخيير باقي ماند (ورابعا) تخييرية مثل تعيينية فصل ديگري
است وجودي محال است با تعيينية جمع شود عقلا تا انکه تعيينية که رفته باشد

تخييرية باقي ماند چه انکه خلف بين وتناقض واضح است پس بعد از رفتن تعيينية
اثبات تخيير محتاج بدليل است واين دليل بايد وراء ادله داله بر نماز جمعه باشد
چه هرچه فرض کردي که دلالة کند بروجوب نمازجمعه ان اثبات تعيينية مينمود
ولا غير پس دليلي نداريم بر وجوب تخيير بعد از قيام دليل بر رفتن تعيينية چه
تازه جبرئيل نازل نشده پس دليل هر چه هست دليل نماز جمعه است وان
هر چه بوده اقتضاء تعيينية داشت وبراي تخيير نزول جبرئيل لازم دارد مرة
اخرى (وخامسا) محال است فصلي جاي فصل ديگر بنشيند چه انکه فصل اگر
چه عارض جنس است نظير عروض وجود بر ماهية ولكن علة تحصل جنس است
وپس از فراغ انکه شيئية شيء بصورت است نه بماده پس لا جرم تباين وتغاير
است بين صورتين بدون تفاوت بين انکه ترکب انها انضمامي باشد يا اتحادي پس
بناء عليه بحكم اينکه معلول واحد صادر نه شود مگراز علة واحده پس محال است
نيابة فصلي از ديگر ولو در بقاء معلول فضلا از حدوث وي چه انکه ملاك
شيء واحد است که لزوم سنخية بين علة ومعلول باشد تا انکه لازم نيايد تأثير
هر چيزي در هر چيزي پس چه طور ممکن است تعيينيه برود وتخييرية جاي وي
نشيند واين واضح است (وسادسا) اغماض نموده ازعلية وي وجود کلي طبيعي
در خارج بناء بر وجود وي در خارج وجود عليحده مجزي از افراد نيست تا
انکه تشبيه شود بخيمى که عمود وني لا زال عوض شود چادر وي لازال باقي
ماند بلکه وجود وي عين وجود افراد است واز اين جهة است که ميگوئيم
وجودات متعدده دارد در خارج چنانچه ان حكيم گفته وجود طبيعي با افراد
اباء است نه اب واحد پس وجود وي درخارج حصصي است در ضمن افراد
بحكم انکه هر چيزي تا تشخص پيدا نکند وجود پيدا نکند وبديهي است که
حصه قوام ذات وي بان تشخص خاص است که بركة وي تحقق پيدا کرده واين
معنى منشاء ان شد که سفينه دقائق لينكر انداخت واصحاب (قده) در قسم
ثالث از استصحاب کلي لينك شد يا مطلقا يا خصوصا در متواطي که احكام في
الحقيقة از ان متواطي است چنانچه محقق خراساني تنصيص بوي کرده در

باب نسخ وجوب بلکه مدققین ومحققین از اصحاب (قده) فرمودندکه محال است
جاري شود چه انکه بدیهی است انچه موجود بوده حصّي از ذات در ضمن
تشخص خاصي که بفقد ان تشخص عقلا محال است بقاء وي ووجود طبیعة در
ضمن حصه دیگري موجودي است غیر موجود اول پس انچه حقیقة تعیینیة
بوده ازماده وي وصورت وي معدوم شد بالاجماع پس اگر تخییر ثابت شود حقیقة
دیگري است بمادة وصورة غیر حقیقة اولی نانیکه ماده باقي مانده وصورة عوض
شده واین واضح است بلکه بدیهي (وسابعا) انچه را متکلم انشاء نمود
بطلب مستفاد ازادله نماز جمعه فردي ازطلب بوده که اسم وی را وجوب تعیینی
گذاشتیم وان راکه اجماع برداشت ووجود فرد دیگری ازطلب محتاج است بانشاء
والا لازم اید وجود معلول بلا علة ووجود ممکن بدون علة ومن نمیگویم که
موضوع له درهیئات خاص است بلکه ان مثل وضع وی عام است علی التحقیق
در معاني حرفیة ونه اینکه مي گویم که معانی حرفیة قابل تقیید نیست چه امکان
وی بمکان من الامکان است ولکن بدیهي است که وجود ان منشاء کلي نبوده
در خارج مگر در ضمن ان خصوصیة که اسم وی را تعیینیة گذاشتیم وبفقد
وی کلي مفقود شود ودرضمن تخییریة فرد دیگری است ووجود ومنشاء دیگری
محتاج است بانشاء دیگری والا لازم اید وجود ممکن بدون علة (وثامنا) سلمنا
که تعیینیة که رفت جواز باقي ماند چنانچه در کلمات نوع قائلین بتخییر است که
تعیینیة که رفت جواز یا مستحب باقي ماند چنانچه مدققین مي گویند اذا نسخ
الوجوب جواز ماندچه ربطي دارد مقام باین کبری چه ربطي دارد عبارت باین
کبری بعد از تسلیم تمامیة کبری وتسلیم اینکه احکام ازقبیل ذات تشکیک است
نه متواطی چنانچه گفتیم که متواطي است وذات تشکیک نیست چه انکه
جواز یا مستحب عبارت از ترك چیزی است بدون بدل وواجب تخییري جایز
نیست ترك وي الا مع اتیان ببدل پس بین این دو عنوان تغایر است وتباین
است پس چه گونه صدق اید مستحب که عبارت است ازترك بدون بدل باشد
بر تخییري که عبارت از ترك مع لزوم اتیان ببدل است وبدیهي است نیز که اگر

ازصغریات این کبری باشد پس نیست مراد الا استحباب مصطلح چه انکه بدیهي
است بعد از نسخ وجوب نمي خواهند تخییر اثبات کنند بلکه استحباب مصطلح
اثبات نمایند بلکه کبری شامل واجب تخییری نیز باشد که اگر واجب تخییري
نسخ شد ایا جواز واستحباب نیز نسخ شود یاباقی ماند پس شکي نیست که مراد
حضرات بقاء مستحب اصطلاحي است چنانچه بمشهور نسبة دادند ومدلل کردیم
مراجعه اقوال نمائید تا واضح شود کاملا انجا بیان کردیم واجب تخییري
منع از ترك دارد بخلاف اباحه محضه بمعني اخص یا بمعناي اعم علی اشکال پس
چون ذات تشکیک فرض کردیم جواز بامنع که رفت جوازباقي ماند وچون ذات
تشکیک فرض کردند فی الحقیقة منع عبارت از شدة طلب است وعدم المنع عبارة
از ضعف وي وچون ضعیف مندك بوده در تحت شدة نظیر اندکاك نور کوکب
در تحت شدة نور شمس که شدة وي مانع است از ظهور نور کوکب وپس از
محو نور شمس نور کوکب ظاهر شود نه انکه نه بوده وبعد از رفتن نور شمس
نور انها حادث شد وباین مراحل اشاره دارند که ذات تشکیك ما به الامتیاز
عین ما به الاشتراك است چه انکه حقیقة نور وحقیقة نورشدید وحقیقة ضعیف
نیست الا شيء مفرق لنور البصر پس بناء بر اینك احکام ذات تشکیك باشد
ووجوب شدة طلب باشد هر وجوبی باشد واباحه ضعف طلب باشد پس چونکه
ضد امد نود هم پیش ما است پس شدة که وجود پیدا کرد ضعف هم در ضمن
وي دارد ولي مانع ازظهور داشت مانع که برطرف شد او خود ظاهرشود بدون
احتیاج بانشاء دیگري ومؤنه دیگري وعلة حدوثی واین واضح است الی
النهایة کما لایخفی علی اولي الدرایة پس این چه مساسي بوجوب تخییري دارد علاوه
بر انکه اصلاً احکام ذات تشکیك باشد اول کلام است وبعد از نسخ وجوب
اباحة باقي ماند اول کلام است (وتاسعا) اصلا وجوب جنس وفصل ندارد
بسیط است نسبة ترك بوي بنحوي از عنایة است ولو از باب ضد عام پس بناء
علیه اتصاف وی بتعیینیة وتخییریة وتعینیة وغیریة الی غیر ذلك ازمنجزیة ومعلقیة
ومطلق ومشروط بنحوي از عنایة است ویا من باب صفة بحال متلق موصوف

است نه نفس موصوف واین معانی از حدود وی انتزاع شود بلحاظ متعلق والا نه اینکه اینها یك امورات وجودیة حقیقیة باشند وفصول باشند وخود طلب جنس باشد محتاج باطاله در کلام نیست در امورات وجدانیة بدبهیة وجوب یعني خواستن وخواستن یك حقیقة زیاده نیست غایة الامر بلحاظ متعلق ان خواستن را عناوین متعدده طاری شود پس بناء علیه ان فرد از طلب بسیط باجماع رفت وفرد دیگر ثابت نخواهد شد وجود وی بدلیل اول چنانچه اشاره کردیم ودلیل دیگر لما لیس فلیس (وعاشراً) اصلا تخییر محال است چنانچه در باب استحاله افضلیة جمعه از ظهر ودر باب ادله عقلیة بیان کردیم وبیاید اجمالا نیز فتلك عشرة کاملا خذها وکن من الشاکرین پس ولایتي برای فقیه درنماز جمعه نیست نه عام وی ونه خاص وی چنانچه درمقاله دوم شناختي وبرفرض ثبوت متعین است وجوب تعییني پس قول بتخییر با ثبوت ولایة برای وی تناقض است واصلا سازش ندارد وشناختی در طي نقل اقوال که قول بتعیین هم که بین فقهاء ومجتهدین نبوده پس تحقیق ان است که نمازجمعه اصلا وجوب ندارد نه تعیینا ونه تخییراً بلکه مستحب است غیر مجزی از ظهر چنانچه مشهور فرمودند والله العالم واز انچه در ابطال این قول بتخییر بیان کردیم واضح شد ابطال قول دوم از تخییر نیز کما لا یخفی چه انکه شما شناختید در مقاله چهارم بر اینکه در این اخبار قراء وامثال وی که در غیر ان مقاله ذکر نمودیم بوی اذن نمي اید واصلا استفاده اذن عام نمي شود واصلا استفاده تعدد مطلوب نمي توان نمود بلکه ادله شرطیة والی نص در وحدة مطلوب است چه انکه ثمره وجود امام را مترتب بروی نمود وثمره اطاعة اولي الامر مترتب بروی نمود وثمره خلافة را مترتب بر وی نمود الی غیر ذلك که دال صریح بوده بر وحدة مطلوب که نمی توان استفاده تعدد مطلوب نمود علاوه براینکه اصلا این کلام غیر صحیح است چه انکه باب تعدد ووحدة مطلوب فرض ان است که قید قید ماده باشد نه قید هیئة والا بامسلمیة انکه قید بهیئة راجع است دیگر دعوی تعدد راهي ندارد جداً چنانچه واضح است وما غیر مره گفتیم که قید

بهیئة راجع است چنانچه مشهور فرمودند ومقتضای قواعد عربیة نیزچنین است نه بماده وگویا متوهم گمان کرده که موضوع له خاص است ویا انکه اصلا معانی حرفیة قابل تقیید نیست پس لاجرم قید راجع بماده است چنانچه مسلك شیخ است کیف کان کلامي است غیر صحیح پس (اولا) اصلا از اخبار باب چنانچه کاملا تفصیلا شناختي استفاده اذن عام یا تعدد مطلوب نخواهد شد بلکه محال است چنانچه سابقا بیان کردم پس نمازجمعه بدون شرط اصلا وابداً واجب نیست نه تعیینا ونه تخییراً بلکه مستحب غیر مجزي از ظهر است چنانچه مشهور فتوی دادند (وثانیا) لو سلمنا که اذن عام ثابت شد یا تعدد مطلوب پس حالة انتظاریة چیست چه انکه در این صورت واجب است نماز جمعه تعییناً وتخییر اصلا معنی ندارد چه بناء بر ثبوت اذن حال ماذونین مثل خود خاتم النبیین است صلی الله علیه وآله وسلم پس کما اینکه بر ایشان واجب تعیینی بوده وتخییر معني نداشت پس نیز چنین است حال مردم ونیز اگر ثابت شد مطلوب دیگري بدون والي بدلیلي پس ظاهر دلیل اقتضاء تعیینیة را دارد پس کیف کان با ثبوت اذن عام واثبات تعدد مطلوب مفري غیر ازانکه ملتزم شوند بانکه واجب تعییني است وتخییر خطاء است نداریم واین واضح است الي النهایة کما لایخفی علی اولي الدرایة ان قلت که در قول اول ازتخییر گفتیم که ان از جهة جمع بین ادله است پس چون ادله نماز جمعه اطلاقات وي گفت که ان واجب است مطلقا ادله شرطیة حضور مقید نمود ان را بحضور والي پس بدون وي واجب نیست اذن عام یا دلیل مطلوب سافل گفت واجب است بدون وي واین نیز اقتضاء تعیینیة را دارد واجماعات متواتره قائم بر نفی وجوب تعییني است پس جواز باقي ماند که تعبیر بتخییر نمودیم قلت علاوه بر انچه آنفا گفتیم همانهشت جواب درقول اول که این معنی محال است در وی بیاید طابق النعل بالنعل لذا اعاده نکنم ابداً پس قول بتخییر ابداً بوجه من الوجوه مطلقا راهی ندارد ومحال است واما قول بتعیین هم که گفتیم در میان فقهاء ومجتهدین امامیة نداریم بلکه گفتم میتوان گفت که از باب احداث قول ثالث است که رواء نمي دارند بلکه ما درمقدمه

ودر دلیل عقلي گفتیم که اصلا تخییر در نماز جمعه در مقام ثبوت استحاله عقلیه
دارد با قطع نظر از ادله مذکوره در مقام وتکرار چون خالي از فائده نیست
باکي ندارد اشاره نمایم اجمالا والله الهادي چه انکه نماز ظهر اولین نمازی بوده که بر
پیغمبر(ص) جبرئیل (ع) نازل نمود ومدت دوازده سال الحاصل تا ورود مدینه مداومة
بروی بود وظاهر امر وی اقتضاء تعیینیة داشت وپس جمعه را واجب فرمودند وبامر
جبرئیل اقامه نمودند وبدل از ظهر قرار دادند واین بدلیة اخبار وکلمات متواتر
است ومتعال ودعوی اجماع بروی بسیار است از اکابر مثل علامه وشهید ومصباح
ومستند الی غیر ذلك وبدیهي است که این بدلیة طولیة است نظیر بدلیة تیمم
از وضوء نه یکی از افراد خصال از دیگری زیرا چنان نبوده که مدت دوازده
بعد از هجرة خود خاتم النبیین (ص) با سایر امة مخیر باشند در اقامـة ظهر یا
جمعه بلکه لا زال جمعه اقامه مي شد الحاصل شکی بر حسب اخبار وکلمات واجماعات
نیست در بدلیة طولیة پس دراین صورت تخییر عقلا محال است در مقام ثبوت
چه انکه اگر شرعي است پس اگر مصلحتین متساوی است بدل محال است چه
ترجیح بلا مرجح لازم اید واگر متفاوت است تفویت مصلحة زایده لازم اید
تخییر محال است پس تخییر شرعی محال است واگر عقلي است با انکه بامقام
سازش ندارد چه انکه مدت دوازده سال اتیان بظهر مي شد بقصد خصوصیة
وان تشریع بوده وحرام پس افراد در عرض واحد دارای مصلحه جامع بودند
پس معني ندارد که فردی بدل فرد دیگر واقع شود پس عقلا تخییر عقلي با بدلیة
سازش ندارد بوجه من الوجوه پس دعوی بدلیة با قول بتخییر تناقض است
چه انکه اگر شرائط بدل موجود است پس او واجب است تعیینا والا مبـدل
واجب است تعیینا چنانچه در زمان خود نبي (ص) همین نحو بوده در هر جا
امام جمعه نصب کرده بود جمعه واجب بود تعیینا والا ظهر واجب بود تعیینا وشق ثالثي در
بین متصور وواقع نبوده ونیست واز انچه ذکر کردیم هویدا شد که بفرض محال
اگر دلیلي وراء ادله اولیه نماز جمعه داشته باشیم که بگوید نماز جمعة بدون
حضور والي نیز واجب است چنانچه با والي واجب بوده باز کیت تخییر لینك

است چه بناء علیه نماز جمعه تعدد مطلوب شود مرتبه کامله وي با والي محقق
شود دون وی بي والي واجب است وظاهر امر وي اقتضاء تعیینیة دارد چنانچه
خصم اعتراف نمود در این صورت پس این دو واجب در عرض هم باشند یعنی
جمعه وظهر وتنافی وتزاحمي با هم ندارند لازم است هر دو امتثال شود ولي چون
اجماع قائم است که در ظهر جمعه دو نماز بالذات واجب نیست پس چاره نیست
الا انکه رفع ید از ظاهر هر کدام نموده بنص دیگري وحمل بر تخییر نموده ولکن
نیز این معني با اطلاقات اخبار واطلاقات اجماعات وکلمات واعترافات براینکه جمعه
مطلقا بدل از ظهر است واستحاله دارد عقلا بر اینکه بدل در رتبه مبدل باشد
سازش ندارد پس لا یزال یا شرط مطلوب ادنی از عدد وخطیب وذکور وحریة
وامثال ذلك موجود است پس بدل واجب است تعیینا واصلا مبدل نسبة بواجد
شرایط بدل واجب نیست چنانچه در مطلوب اعلی چنین بوده واگر شرط مطلوب
ادنی مفقود است پس مبدل واجب است تعیینا واصلا بدل واجب نیست چـه
انکه گفتیم محال است بدل در رتبه مبدل باشد وقسم بجان خودت که این بدیهي
است محتاج بادله ودقة نظر نیست بعد از تسالم اصحاب (قده) بر بدلیـة ولو
انکه فرضاً تعدد مطلوب باشد وفرضاً دلیلي بر وی قائم باشد پس قول بتخییـر
نیز محال است بلي بر فرض تعدد مطلوب وقیام دلیل بر وی وتحقق شرائط انصافا
حق بجانب محدثین است که نماز جمعه در زمان غیبة واجب است تعیینا وقول
بتخییر تحکم محض است ولي بتقریبي که بیان نمودیم نه از راهی که انها مدعي
باشند که اصلا در شریعة اسلام حضور والي شرط نیست چه انکه شناختي انکار
وی تقریباً انکار ضرورة دین است وشاید نظر بعضي از معاصرین مد ظله که مي
گوید واجب تعییني است باین نکته نظر باشد بضم قرار دادن معاقد اجماعات
را در بدلیة بمرتبه عالیة دون سافلة ولکن تو خبیری بفساد وي چه انکه در
فرض مسئله اگر چه مفری غیر انکه ملتزم شویم بوجوب تعییني وي در زمان
عدم تمکن والي مثل زمان تمکن وی ولي فرضي بود نمودیم واقعیة ندارد چه انکه
(اولا) شناختي تفصیلا در طي مقالات اربعه در ذکر ادله قائل بوجوب که اصلا

دليلي نداريم بر اينكه بدون والي واجب باشد مطلقاً نه از جهة اذن نه نيابة نه تعدد مطلوب مراجعه كنيد (وثانيا) ادله شرطية نص در وحدة مطلوب است چگونه وحال فرمود (ع) امام بايد درشريعة اسلام باشد براي اموري كه من جمله اقامه جمعه واعياد نمايد وفرمود اطاعة اولي الامر لازم است براي اقامه جمعه واعياد وفرمود كه خليفه لازم است براي اقامه جمعه واعياد وقاضي لازم است براى اقامه جمعه وامير لازم است براي اقامه جمعه الي غير ذلك از اخبار اشتراط كه بعدد پنجاه حديث بوده كه نقل نمودم كه مفاد انها امتناع از تعدد مطلوب دارد بر فرض قبول انكه مثبتين است والا شكى نيست كه متنافين است ودر وي محال است تعدد مطلوب مراجعه اخبار باب كنيد (وثالثا) در سابقها اشاره كرديم باينكه نماز ظهر حدود دوازده سال واجب بوده بوجوب عيني تعييني بر كافه مسلمين پس اطلاق زماني وي اقتضاء دارد وجوب وي را كذلك الى الابد خصوصاً كه ادله وي بمرور ازمان واعصار تفاوت پيدا نكند واختلاف پيدا نكند چه انكه زمان در محل خودش مقرر كرديم كه داخل در موضوع له هيئات فعل نيست در اخبارات وي فكيف بانشاءات وي سيما نظر بقول نبي صلى الله عليه وآله وسلم حلال محمد حلال الى يوم القيامة وحرام محمد حرام الى يوم القيامة وحكمي على الاولين حكمي على الآخرين وپس نماز جمعه با شرائطي كه من جمله حضور والي باشد واجب شد وعموم ازماني وي را تخصيص داريم بجمعه با شرائط كه من جمله حضور والي باشد نظير تخصيص اوفوا بالعقود عموم ازماني وي را بخيارات وپس بعد از انكه والي از تمكن افتاد شك داريم كه بى والي وبى اجازة وي نيز جمعه واجب است يا خير پس اين شك در تخصيص ديگري است مطالبه دليل ديگر لازم دارد مثل انكه بعد از تفرق از مجلس عقد اگر شك كرديم بجهة من الجهات عموم اوفوا محكم است ودليل تخصيص اول كافي نيست وتفاوتي ندارد بين انكه دليل مخصص اول مجمل باشد مثل انكه ندانيم اينكه فرمود نماز جمعه را با امام بخوانيد مراد معصوم است يا اعم است شامل امام جماعة هم باشد ويا مبين باشد وشك در اصل وجود مخصص ديگر نمائيم چه در تمام

صور واجب است تمسك نمائيم بعموم ازماني عام وهمين مراد محققين است كه فرمودند ما براي وجوب نماز جمعه دليلي لازم داريم وراء ادلئي كه اثبات نمود وجوب تعييني وي راابا والي وچون نداريم پس اصلا واجب نيست وانصافا بسيار متين فرموده وخيلي دري پاكيزه سفته وپس بناء عليه واجب نيست نه تعييناً ونه تخييراً واز انچه ذكر نموديم واضح شد فساد كلام بعضي ازاكابر (قده) بتنقيحى از ما بر اينكه ظاهر اطلاقات اوامر نماز جمعه اثبات نمايد مشروعية وجوب وي را وبورود دليل مقيدات بوالي واختصاص ان بامام مسلمين برداشته شود وجوب وي واما ظهور مرتبه ديگر ان ازاصل مشروعية وي بحال خود باقي پس بلحاظ اين مرتبه نازله از ظهور كه كاشف از مرتبه ديگري از مصلحة است كه موجب امر بوي باشد بحال خود باقي است واين امر هم اقتضاء تعيينية را دارد مثل اولي ولكن اجماع قائم بر عدم تعيينية است پس جواز كه تعبير بواجب تخييري نموديم باقي است وتوضيح فساد ان است كه قبول نداريم كه اوامر وي مراتبي از ظهور داشته باشد كه دلالة نمايد بر تعدد مطلوب بلكه مشروعية وى مقيد بوده بحضور والي واين دليل تقييد اقتضاء دارد تخصيص تمام مراتب مصلحة را بحال حضور وي چنانچه شأن هر مطلق ومقيد است بعداز حمل كما هو الغرض كه اقتضاء دارد وحدة مطلوب را كه نادر است بعد از حمل ديگر چيزي باقي ماند در غير مورد حمل الادليل قاطعي بر وي قائم شده باشد وحال در مقام دليل برخلاف است بعد از تسليم انكه مثبتين است وحال شكى نيست كه متنافين است چه انكه فرمود احدى نتواند اقامه نمايد مگر امير مگر قاضي مگر خليفه مگر امام معصوم مگر اولي الامر سلمنا كه مصلحة نمازي ذات تشكيك بوده مرتبه با والي مرتبه بى وى ولكن كشف از مرتبه مهمه مصلحة لازمه از كجا غاية كاشف باشد از رجحان فى الجمله ولاغير واما مسئله قيام اجماع برعدم تعيينية كه شناختي اجوبه ثمانيه را با اينك اين مراحل تمام با جناب ايشان (قده) مماشاة بوده والا كلام بنفسه غير صحيح است زيرا فرمايش ايشان مبني بر ان است كه قيود وارده بر مطلقات قيد ماده باشد وپس دليل قيد هم مهمل باشد تكفل حال فقد خود را نباشد ودليل كل هم اطلاق

داشته باشد که بی قید هم دال بر طلب باشد و توخیري بفساد وي چه (اولا) دلیل
شرط کاملا اطلاق داشت چنانچه آنقا فهمیدی (وثانیا) دلیل کل اطلاق ندارد حال
فقد شرط را بیان کند (وثالثا) اصلا قید را بعاده زدن صحیح نیست زیرا مخالف
با فتواي مشهور است که فرمودند اصلا وجوبی ندارد بلکه مستحب است یا بلحاظ
دلیل خارجي مثل صحیحة ابي عمیر و مرسله نبوي یا اخبار من بلغ یا اخبار احتیاط
الی غیر ذلك که ظاهر ان است قید را بحکم زدند ونیز مخالف با بنای مشهور است که
فرمودند قیودات وارده در حیز خطابات راجع بهیئات است نه ماده ونیز مخالف
با قواعد ادبیة است چه انکه ان اقتضاء دارد که راجع بحکم باشد چنانچه
اعتراف نمودند بوي علمین قده ونیز کأن مسلم بوده که قید راجع بهیئة بوده
در مقام وارجاع وي را بعاده از بعضي از متأخرین نشو ونما پیدا کرد براي
توجیهاتی که در کلام مشهور نموده وواجب تخییري را بانها نسبة داد وحال انکه
کلام انها فریاد زند بأعلی صوته بر عدم وجوب مطلق چنانچه في درغنائم وکاشف
اللثام در کشف ومستند دروي فرمودند پس بناء علیه واجب مشروط شود ودر
واجب مشروط معنی ندارد استکشاف مصلحة بدون شرط والا خلف لازم اید
علاوه این فرمایش انکار بدلیة هم باشد که مستلزم طرح اجماعات واخبار داله بر
بدلیة است واز انچه ذکر نمودیم واضح وهویدا شد که تمسك باطلاق ماده اصلا
مورد ندارد از جهات مذکوره علاوه بر انکه در سابق اشاره کردیم که باید
دلیل نحوی باشد که بر تمام مسالك تمام باشد والا اگر خصم اشعري مسلك شد
که اصلا احکام را تابع مصالح ومفاسد ندانست ویا تابع دانست ولي تابع مصلحة
در امر دانست چنانچه بعضي از محققین فرمودند نه متعلق برهان علیل است
علاوه بر انکه ممکن است گفته شود صرف مصلحة مصحح عبادة نه شود بلکه
محتاج بامر است چنانچه بحث ترتب شاهد است واز مطاوي انچه ذکر نمودیم
ظاهر شد فساد کلام بعضي از اعاظم قده بتنقیحي از ما در بیان اختیار واجب
تخییري بلکه افضلیة جمعة اتخاذاً از کلام شهید بتقریب تعارض بین ادله جمعه
وادله وجوب ظهر وجمع بین انها بتقریب انکه عده اخباري داریم مثل اخبار

قراء ومن یخطب وامثال ذلك که دلالة دارد بر وجوب تعییني نماز جمعه بمقتضاي
ظاهر اوامر وی با ائمه جماعة معروفة واخبار داله بر نماز ظهر نیز دلالة دارد بر
وجوب ظهر علی نحو التعیین غایة الامر ادله نماز جمعه مشروط بجماعة هم باشد واگر
نبود اجماعي در بین واجب بوده هر دو خوانده شود ولي اجماع حاکم است که
هر دو تعیینا واجب نیست در این صورت دو جمع ممکن است وپس اختیار نماید
یکی را که تصرف در هیئة خطابین شود ورفع ید از ظاهر هر کدام بنص دیگري
شود وحمل بر وجوب تخییري نمود وچون جمعه جماعة هم دارد پس افضل افراد
است این ملخص فرمایش ایشان باشد رحمة الله علیه ولکن تو خبیر شدي بفساد
وي از جهاتی کثیرة البته چه انکه (اولا) بخوبی مدلل کردیم باجوبه عدیده در
در مقاله چهارم از مطلب پنجم بر انکه اصلا در این اخبار قراء ومن یخطب
دلالتي بر اذن عام یاتعدد مطلوب نیست بوجه من الوجوه مراجعه کنید (وثانیا)
که دلالة داشته باشد که بی والي هم مي توان خواند که بشود تعدد مطلوب پس
بناء علیه این طایفه از اخبار حکومة دارد بر شرطیة والي ودر این صورت کلمه
امام توسعه پیدا کند اصل وفرع را شامل واما قیام اجماعات واخبار بر بدلیة
جمعه از ظهر بحال خود باقي است ومحال است تخییر بین بدل ومبدل ابداً (وثالثا)
گفتیم اصل عقلا تخییر در مقام محال است (ورابعا) معارضه بین عام وخاص چه
معني دارد وجمع بین انها چه معنی دارد ما که گفتیم عموم ازمانی ظهر اقتضاء
دارد بقاء وی را ابداً وپس از دوازده سال تخصیص دادیم بجمعه باوالي وسلمنا
که اخبار قراء دلالة دارد که بی والي هم مي توان خواند تخصیص دیگری است
نیز بعد از دوازده سال دیگر تقریباً وارد بر عام ازمانی ومقدم است وبا ظهر
اصلا معارضه ندارد وواجب تعییني است چه انکه بناء علیه تمام اخبار نماز جمعه
سه طایفه خواهد شد مطلقات اولیة داله بر وجوب وی تعیینا واخبار داله بر
شرطیة والي وطایفه سوم اخبار قراء که دال است بر تعدد مطلوب وانیکه بی
والي هم واجب پس طایفه اولی را مقید کردیم بطایفه دوم ویك تخصیص بر عام
ازماني دوازده سال معمول به بوده بورود مدینه تخصیص دادیم پس طایفه سوم

بلا مزاحم ومعارضه باقي فقط با عموم ازمانی عام معارض یا پس از رحلة یا پس
از صلح حسن ابن علي علیه السلام یا بعد ازصادقین یادرغیبة پس خاص دیگری
است ثابت شد است وتخصیص دهد نیز عموم ازماني ظهر را مثل مخصص اول
پس کما اینك مخصص اول با عموم ازماني ظهر معارضه نکرد وتخصیص دادید
پس نیز چنین است مخصص دوم والا باید ملتزم شوی بر اینکه مخصص اول نیز
با ادله ظهر معارضه داشت وانهم تخییر بوده وبر خاتم النبیین (ص) نیز واجب
تخییری بوده ودیاری از شیعه وسني نگفته وخلاف ضرورة دین است پس بناء
علیه مفری نیست که بحکم تخصیص دوم بعد از فراغ عدم معارضه خاص با عام
الا انکه ملتزم شوی بوجوب تعیینی نماز جمعه ولا غیر وانهم که اجماع عملي
ودویست وچهل وچهار اجماع منقول وده نقل منقول متواتر وسه منقول فوق
تواتر بر خلاف وی است بلکه گفتیم یاقائل اصلا ندارد چنانچه مقدس اردبیلي
(قده) فرمود بي رفیق است یا کالعدم است (ورابعا) نه شما میگوئید که
اولا تکلیفی بر حسب اخبار مطلقا وارد نمود بر اهل قری که چهار رکعة نماز
ظهر بخوانید واین خطاب مطلق بوده ومقید بقیدی وشرطي نبوده پس خطاب
دیگری نیز باهل قری کرده که اگر جمع شدید وپنج نفر شدید واراده کردید
نماز جمعه بخوانید پس دو رکعة بخوانید وپس مي گوئید کما اینك دلیل تیمم
موجب تصرف در هیئة خطاب وضوئي شود نه ماده وی پس معني چنان
شود که فاقد الماء واجب نمي شود بر وی نماز با طهارة مائیه ولکن مصلحة
این نمازیکه با وضوء جعل شده مشروط بچیزی وشرطي نیست پس در مقام هم
بعد از ورود دلیل جمعه باطلاق ماده حکم نمائیم که مصلحة چهار رکعة ظهری
اصلا مشروط بعدم جمعه وامثال وی نیست وچهار رکعة مصلحة دارد حتي با
وجوب جمعه نیز ولي این خطاب جمعه موجب شد که خطاب مطلق ظهری را
تصرف کنیم وحمل بر تخییر کنیم واین معني موجب لغویة فعل حکیم وخلف وتناقض
است زیرا اگر این نمازیکه با وضوء دارای مقداری از مصلحت بوده الان
که فاقد اب است باز همان مصلحة بهمان مقدار باشد چنانچه فرض کردیم که

تصرف در ماده نه شد ابداً پس جعل شرطیة وضوء لغو محض بوده چه انکه
نماز در حال وجود وضوء ودر حال عدم ان متساوي المصلحة است واین معنای
لغویة وخلف وتناقض است پس محال است ماده همان مصلحة ملزمه سابق را
که با طهارة مائیة بوده باقي ماند پس ان مصلحة فقط مختص است بان صورت که ماده
در ضمن ان هیئة بوده با خصوصیتي والا اگر هیئة برود محال است بتوان گفت
عین ان مصلحة باقي است والا لازم اید لغویة مذکورة واین کلام را (قده) اتخاذ
از بعض اساتید خود نموده که فرموده مصلحة تکالیف اضطراري ممکن است بقدر
اختیاري باشد وما در اعلام گفتیم که این معني عقلا محال است ولذا همین اعتراض
برقائل بمراتب ظهور امر یاقائل بتمسك باطلاق ماده وارد است لذا در سابق گفتم
که سلمنا احراز مصلحة بشود لکنه مهمة لازمه از کجا پس مراجعه کنید واما
مسئله افضلیه جمعه بناء بر واجب تخییری که در السنه متاخرین از شهید (قده)
اتخاذ نمودند که ما در مقدمه در مصباح پنجم مدلل کردیم اولا استحاله عقلیه
دارد که جمعه افضل باشد وثانیا ظهر افضل است مراجعه کنید پس مقتضاي
قواعد وصنعة واصول اصحاب ان است که جمعه اصلا واجب نیست ویعجبني
کلام بعضي از اساطین در مقام براي اثبات واجب تخییري بر اینکه غایة الامر
ادله اربعه دلالة دارد که اقامه حق والي است ولي این حق مثل حق ولي میت
است فقط اولویة دارد در اقامه اولا وثانیا اگر غایب شد یا تمکن پیدا نکرد
ساقط شود وواجب است بر مردم که خود اقامه نمایند ومقتضاي ادله وجوب
وي وقواعد واجب است تعیینا ولي چون اجماع مسلم دارند بلکه متواتر برنفي
عینیة پس جواز باقي ماند بشود واجب تخییري وتوخیري بفساد وي از جهاتي
عدیده (اولا) در خصوص حق میت از خود دلیل ولایة ولي میت استفاده مي
شود ثبوت ان حق از براي مردم نیز بنحو طولیة وترتب زیرا در تمام ان
دارد که ولي میت اولی باشد از دیگران وظاهر این لفظ ان است که غیر هم
حق دارند غایة او مقدم است چنانچه مي گوئید اگر ولي الاولیاء حاضر شد او
مقدم باشد نیز بر ولي میت (وثانیا) اگر در انجا هم ازخارج دلیل نداشتیم مثل

اجماع وغير وي بر عدم سقوط نماز انجام ميگفتم بسقوط (وثالثا) از ادله
اشتراط والي استفاده ميشود كه اين حق اصلا قابل تصرف واسقاط نيست چه
انكه تارة فرمود از خواص امام معصوم است واخرى اولي الامر وثالثة بامير
ورابعة بخليفه وخامسة بقاضي وسادسة كس ديگر نمي تواند اقامه نمايد وسابعة اين
امام مثل ساير ائمه جماعة نيست وثامنة نظام عالم بوي قائم است وتاسعة نفي قابلية از
غير نمود الى غير ذلك مراجعه نمائيد مقاله طي سنة را در شرطية والي تصديق
ميفرمائيد (ورابعا) اين حق با ساير حق وي از كجا امتياز پيدا كرد از حق
القضاوة وغزاوه واقامه حدود وافتاء وجمع جباية وامثال ذلك پس چرا در انها
اگر اذن نرسد ساقط نيست ولذا انچه اذن نرسيده جايز نميدانند مثل جهاد
واقامه حدود پس جهة فارقه چيست ونيست الا ثبوت اذن در بعض مثل قضاء
وفتوى وعدم وي در بقيه (وخامسا) پس اگر حق است وقابل سقوط واسقاط
پس اگر خود وي حاضر است وگفت حقم را اسقاط كردم بايد بگوئي كه ساقط
شد پس بعد از اذن وقبل از عمل اگر نهي نمود عمل صحيح است چه انكه
ديگر بوي مربوط نيست ولا اظن احدي بوي ملتزم شود (وسادسا) در محل
خود مقرر نموديم كه حقوق انحائي است بعضي اصلا قابل اسقاط نيست وبعضي
قابل ولي قابل نقل وانتقال نيست وبعضي قابل ولي قابل عوض نيست وبعضي قابل
ولي هر عوضي قابل نيست اين بر حسب كبرى واما تشخيص صغرى از كجا
است نتوان بنحو كلية استفاده نمود (وسابعا) حق است وساقط شد بغيبة دليل
بر اينكه كس ديگر در اين صورت هم حق دارد انى لنا انبانه (وثامنا) اصلا
ربطي باين مراحل ندارد حكم است ابداً حق نيست وسلطنة است وان قابل سقوط
واسقاط نيست وتابع تمكن وعدم تمكن نيست حاضر باشد يا غايب امام است قدرة
داشته باشد يا نه امام است وامام يا سلطان مترادف است چنانچه فرمود اذا حضر
سلطان من سلطان الله يا ان السلطان ولي من لا ولي له پس اين سلطنة است وحكم
است وقابل تغيير وتبديل نيست نظير ساير احكام امامة واطلاق حق بر وى
بعناية است ثم اغماض نموديم بايد قائل شويد بوجوب تعييني تخيير معنى ندارد

چه انكه بر وى وارد شود اشكالات تسعه سابقه ووجوب تعييني هم كه اتفاق بر
خلاف است وبين فقهاء ومجتهدين امامية نيست يك مثل نيست باشد والله العالم الهادى
پس تحقيق بر حسب ادله اربعه بر شرطية حضور والي وابطال انچه توهم شده
بود از براي وجوب وي مطلقا عدم وجوب نماز جمعه است در زمان غيبة على
غائبها الاف التحية والثناء اصلا نه تعييناً ولا تخييراً چنانچه مشهور از فقهاء
فرمودند وايا مشروعية دارد اقامه وي يا نه وبناء بر اول مجزي باشد يا نه پس مي
گوئيم كه شكي در استحباب وي نيست چنانچه مشهور فرمودند يا از جهة صحيحه
ابن ابى عمير كه فرمود صادق عليه السلام كه دوست ندارم مرد از دنيا خارج
شود مگر انكه يك مرتبه در مدت عمر خود نماز جمعه بخواند ويك مرتبه متعه
بنمايد زنها را ويا بلحاظ مرسله نبوي ويا از جهة رواية زراره كه امر عقيب خطر
است بناء بر دلالة غير رجحان فى الجمله چيزى نرساند ويا از جهة كشف امر
يا اطلاق ماده بناء بر قيد واجب از مصلحة في الجمله ويا ازجهة استصحاب جواز
اذا نسخ الوجوب كه انتفاء شرط وي مثل وي باشد ويا بلحاظ اخبار من بلغ
وشمول وي فتواي فقيه را چه كاشف از امر بدانيم وچه مفاد وى احتياط ويا
انقياد ويا از چه جهة اخبار احتياط چه انهم كاشف از امر بدانيم ويا مفاد وى
بنفسه امر نفسي راجح ويا امر طريقي ويا از جهة كفاية صرف فتواي مشهور
ولو بضم دليل تسامح پس كيف كان شكي در استحباب وي نيست حتي در نزد
قائلين بحرمة فضلا از غير انها چه انها حرمة ذاتيه براي وي قائل نباشند بلكه ازجهة
حرمة تشريعية است واما قيام اجماع بر عدم دو نماز در روز جمعه اولا ثابت نيست
چنانچه شيخ (قده) نحوه ترديدى دارد در متباينين وثانيا نيست ولذا در طي
نقل اقوال شناختي قول بوجوب هر دو وثالثا معقد اجماع واجب بالذات است
واجب بالعرض را شامل نيست ورابعا ربطي باستحباب ندارد مثل ساير نوافل
يوم جمعه است كه فقهاء (قده) بيان فرمودند خاصه ابن طاووس (قده) در كتب
ادعية خود مراجعه كنيد كيف كان معقد اجماع بر فرض تحقق وجوب است
نه عدم مشروعية چه گونه بتوان اين ادعاء نمود وحال انكه اتفاق دارند كه احتياط

حسن عقلا ونقلا حتی در مورد اماره معتبره فضلا از عدم وي واما اجزاء وی
از ظهر پس ان محال است چه انکه (اولا) بحث در اینك مستحب ممکن است
مجزی ومسقط واجب شود یا نه در صورتی است که استحباب نفسي وی مسلم
باشد وتو شناختي درطي نقل اقوال تفصیلا ودرمقام اجمالا که قائلین باستحباب
را اختلاف فاحشی است در مدرك استحباب پس ماولو در سایر موارد که
استحباب نفسي مثل جماعة ثابت شد بگوئیم در مقام نتوان این کلام گفت
(وثانیا) دلیل براجزاء واسقاط نداریم نه انکه فاضل‌هندی (قده) توهم فرموده
که محال است عقلا بر اینکه مستحب مجزی ومسقط واجب شود چه انکه
علاوه بر امکان وقوع پیدا کرده جماعة مستحب است مسقط قرائة واجب است
زیارة مولانا ابی عبد الله علیه السلام در شهر صیام مستحب است مسقط صوم
واجب است اداء الی غیر ذلك بنل‌خوابي با نتوان با تعدد انها باصول تقسیم یا بی
وی وبا وقاع چهار ماه یکرتبه واجب است زیارت بیت الله یا نبي (ص) یا ائمه (ع)
استحبابا مسقط انها باشد بناء بر تحقیق از جواز سفر پس شکي در امکان نیست
عمده تحصیل دلیل است ودر مقام نداریم وعدم الدلیل کافي است در حکم بعدم
پس اشتغال یقیني حاصل نخواهد شد مگر باوردن ظهر واما انچه مصباح (قده)
کان فرموده که مجزی است وپس دعوی اجماع بر اجزاء نموده بلکه بدلیة ازظهر
از ارسال مسلم شمرده علاوه بر اجماعات پس غیر صحیح است چه انکه شناختی
در طی نقل اقوال در مسئله بر اینکه بناء بر عدم وجوب مطلقا مي توان
گفت که قول باجزاء نداریم چگونه بدعوی اجماعات بر وی پس چگونه راضي
شود فقیهي بر اینکه بواسطه اخبار من بلغ بگوید نمازجمعه مستحب است وبعد
بگوید فریضه معینه مسلمه ساقط شود یا انکه بواسطه اخبار احتیاط بگوید
جمعه مستحب وبعد بگوید فریضه معینه لازمه ساقط ویا بفتوای مشهور بگوید
مستحب وبعد بگوید فریضه ساقط پس اثبات این دعوی بر عهده مدعي است
واما مسلمیة بدلیة وی شکي در وی نیست چنانچه غیر مره ادعاء نمودیم وبوی
تمسك جستیم ولکن مورد بدلیة کجا است ومعقد اجماعات کجا است ومعنای

وی چیست وان نیست الا اینکه نماز جمعه باشرائط هروقت محقق شد واجب است
تعیینا وظهر اصلا واجب نیست ودرصورت مفروضه البته حکم الله همین است نه انکه
اگر گفتیم اصلا نماز جمعه واجب نیست مطلقا باز بدل است ومسقط في المثل
اگر گفتیم حرام است لا اشکال که باز اتیان بوی جایز است زیرا گفتیم که
قائل بحرمة حرمة تشریعیه مي گوید نه ذاتیه پس بتوان احتیاط نمود ایا احدی توهم
اجزاء نماید بصرف عنوان بدلیة مجمع علیه اگر در بعضي از کلمات دیدید
که فرمودند مستحب است ومجزي مراد انها واجب تخییري بوده نه مستحب
مصطلح ووجود لفظ اجزاء قرینه مراد انها است وخود لفظ اسقاط قرینه مراد
است والا نتوان در هر مستحب مصطلح این دعوی را نمود ولو نفسي باشد
فضلا از احتیاط وامثال وی وقسم بحیات خودت که این واضح است پس کافي
است تو را اقلاشك درفراغ که حاکم است بوجوب فراغ وفراغ‌ذمه شما نخواهد شد
الا معینا ظهر را بیارد چنانچه مخفی نیست وگذشت درطي نقل اصول
کلام در وي تفصیلا مراجعه نمائید والله العالم الهادی تمت
الرسالة بید مؤلفها عبد النبي ابن المرحوم الفاضل میرزا
محمد علي ابن المرحوم الفاضل میرزا اقا ابن المرحوم
الفاضل میرزا عبدالرضا ابن المرحوم الفاضل
میرزا عبد الرزاق ابن المرحوم الاجل سلطان
ابوطالب ابن المرحوم العلامة حجة الاسلام
شیخ ابوذر الاصفهاني الاصل وعراقي
المسکن المشهور من آل ابی ذر غفاري
الصحابی غفر الله لهم ولنا من شهر رجب المرجب
فی سنة ۱۳٦۰
والحمد لله اولا وآخرا وصلی الله علی
محمد وآله ولعنة الله علی اعدائهم
اجمعین الی یوم الدین

صفحه	سطر	خطاء	صواب
٥	٢٢	اورد ودر	اورد در
٦	١٢	كه بان	بان
٧	١٧	موري	اموري
٧	٢١	اخص	اخص
٩	١٧	وارد	دارد
١١	٤	سوم	چهارم
١٣	١٠	باشدش	باشد
١٤	١٧	وما ينقل	هيجده روايةوارد ست وماينقل
١٠	٥	نعمل	نه عمل
٢١	١٠	چهارم	پنجم
٢٢	٣	هيجده	بيست ونه
٢٢	٢٣	بجمعه	به جمعه
٢٣	١٤	نضردي	نه ضردي
٢٣	١٤	تنفعتي	نه منفعتي
٢٤	٢٢	نطولية	نه طولية
٢٧	٦	تعيني	تعييني
٢٧	٩	پنجم	ششم
٢٧	١٢	مي كردى	مي كردند
٣١	٨	مي ودو	چهل
٣١	١٢	قبول	قول
٣٣	٥	در	ودر
٣٦	٢٢	عام	ربما عام
٣٩	١٠	ششم	هفتم
٤٠	٢٢	هشتم	نهم

صفحه	سطر	خطاء	صواب
٤٥	٤	۴۳	دهم
٥١	١٥	دهم	یازدهم
٥٢	١٧	چون ضروري	چون قریب ضروري
٥٧	٢٤	عامه چنانچه	عامه وعدّی از محدثین
٥٣	٦	است پس	است پس مخالفة چند نفر محدث بشبهة روایته منافاتی ندارد چنانچه در خاتمه کاملا بداني انشاء الله در بیان محاکه با حضرات
٥٣	١٤	ازمذهب	ازمذهب اصب ومنافاتی ندارد ضروره وی باحصول شبهی براي چند نفر محدث بشبهة روایته چنانچه گفتیم وباید
٧٣	٥	دلیل ویا	ویا انکه اثبات نماید تعدد مطلوب را واین معنی ثابت نه شده ویا انکه
٦٠	٢٢	اشمائیها	ایها
٦٤	١٩	تخبیری	تعیینی
٦٤	٢٤	نمود نه	نمود در روض نه
٦٨	١٥	نمائی	نماید
٧٦	١٦	جواد	جواز
٧٧	٢٥	شیعه واهل جمعه باجماع	جمعه باجماع شیعه واهل
٧٨	٢٣	دعوی و	دعوی
٨٢	٥	نوزده	بیست ونه
٨٣	٢٣	معنی خلاف	معنی تقریبا خلاف
٨٤	٦	مذاهب بلي	مذاهب الا عدّي از محدثین بلي
٨٥	٩	اینکه وضوء	اینکه ای وضوء

صفحه	سطر	خطاء	صواب
٨٦	٤	پس در	در
٨٦	١٢	چه در	چه انکه تبعیض در
٨٨	٦	تقتصر	تقصر
٨٨	٨	وتوفیقهم	وتوقیفهم
٨٩	٢٢	در اس سوم	در مصباح هشتم
٩٠	٧	واهی	وراهی
٩٣	٦	معاضه	معارضه
٩٣	٢٥	درود	ورود
٩٦	٤	از زیاده قراء	از قراء
٩٦	٥	از و	از زیاده و
٩٦	٩	حاض	حاز
١١٥	٣	دوم	سوم
١٢٠	٢	وارد	دارد
١٢٣	٣	مسافر	
١٢٤	١٩	لابی بل	لابي
١٤٦	٢٢	الخلق	الخلو
١٤١	١٧	باولالة	باولاة
١٤٣	٧	باشي	باشد
١٥٣	٥	.مفازه	مغازه
١٥٧	٢٤	ووراه	ورواه
١٥٩	٣	شش	چهار
١٦٥	٣٠	من که	که من
١٦٥	٢٣	کلما	کلمات
١٧٥	٥	بانقد	بانتقاد
١٧٦	١٤	ندارد پس	ندارد چنانچه تفصیل را زیاده بر این

صفحه	سطر	خطاء	صواب
			خاتمه در باب محا كه بيايد بس
١٧٦	٢٥	بايقد	بايد
١٧٧	٧	بادر	باور
١٧٨	٤	هر قـد	هر دو قاسد
١٧٩	٥	انها وجه ووجه	انها ووجه
١٩٥	١٤	اذن نيابة	اذن ونيابة
١٩٦	١١	نمايد	وعقل حكم نمايد
١٩٦	١٥	وقاصر	قاصر
٣٠٠	١٧	خالي	بتقريب
٣٠٠	١٨	از وي بوده	از وي خالي بوده
٣٠٠	٢٤	واجب	بر واجب
٢٠٣	٩	جهل ونه	بنجاه
٢٠٥	٢٤	جهل ونه	بنجاه
٢٠٦	٤	جهل ونه	بنجاه
٢٠٧	٣	اخبار را	اخبار قرائي را
٣٠٧	٤	بيـاد	بيان
٢٢٢	١٠	جهل ونه	بنجاه
٢٠٣	١	من منكم	من كان منكم
٢٢٥	١٦	وبر	بر
٢٢٦	١٧	ذكر دوم	دوم ذكر
٢٢٨	١٣	اشاري	اشاره
٢٤٥	١٨	قاشي	قاضي
٢٤٥	٢٠	بولاية واين است	بولاية است واين
٢٢٥	٢	الناص	الناس
٢٥٦	٧	يخافوا	لم يخافوا
٢٥٧	٢	غلط	خلط
٢٥٧	٢١	بكه	بك
٢٦٨	١٩	تعييني	تعييني فقط
٢٦٩	٢٣	واصحاب	و كميت اصحاب
٢٧٣	١٥	الغرض	الفرض

بسم الله الرحمن الرحيم

مخفي نماند كه ما در كتب مطبوعه خودمان تحرير نموديم صورة تحريرات وتصنيفات را وايكال نموديم امر وى را بقرة العين عمدة المحصلين وزبدة المشتغلين اقانور الدين دام توفيقه ولذا اراده نموديم ثبت وضبط وى را در ذيل اين كتـاب نيز حرصا واهتماما بر محافظه از افات والله هو المسدد الموفق الحافظ

(شرح نفيس على الفية ابن مالك في الادبية) (درر المنطقية في المنطق) (اعتقادات لاثنى عشرية في الكلام) (روح الايمان در وجوب شناختن حقيقه انسان) مطبوع است سنه ١٣٦٣ (رساله في اصطلاحات اللازمة في الهيئة والحساب) (رساله مختصره في حقيقة النفس) (نهاية المامول في شرح كفاية الاصول المحقق الخراساني (قده) في جلدين احدهما في الاول والثاني في الثـاني) (تحف الاصول في ثلاث مجلدات دورة الاصول) (اعلام العامة في صحة الحج مع العامه) مطبوع سنه ١٣٦٤ (رسالتين مستقلتين في قاعدة الاضرر) (رسالة في اعجاز القرآن) (رسالة منية الطالب في لزوم القيام عند ذكر الغائب عج) (ايقاظ البشر في اجزاء اضطراري المشعر مطبوع في سنة ١٣٦٤ (حاشية على مكاسب الشيخ قـده) (مسائل العشرية في بعض احكام النساء) (كتاب الصلوة) (كتاب البيع) (كتاب الخيارات) (كتاب الطهاره) (رسالة في زيارة العاشورا) (رسالة في الاستصحاب) (رسالة في الترتيب) (رسالة ارشاد الامة في عدم وجوب صلوة الجمعة مطبوع) (رسالة في الاقرار) (رسالة في صلوة ذوى الاعذار) (رسالة في الدماء الثلاثة) (رسالة اربعينه في الحديث) (رسالة في الحسن والقبح) (رسالة في حكم حلق اللحيـة)

(رسالة في الرضاع) (رسالة في فروعات العلم الاجمالي) (رسالة في احكام الاذاعة والزادبو) (رسالة في المناسك) « حاشية ناقصة على الكفاية » « رسالة في قبول توبة المرتد مطلقـــا » « رسالة في الدعاء السيفي » « حاشية على تقريرات استادنا النائيني قده » « رسالة شهاب العتيد في رد على ابن ابي الحديد » « رسالة في معرفة مقدار الدرهم والدينار الشرعي »

رسالة في طهارة العرق العنبي
رسالة في حكم تلقيح النطفة بآبرة او غيرها مطلقا

والحمد لله اولا واخراً كما هو اهله ومستحقه
والصلوة على محمد واله ولعنـة الله على
اعدائهم الى يوم الدين
حرره المؤلف الجاني
عبد النبي العراقي
والله الموفق


کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
5597077


کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
5597077